





• جلد اول •



# دینِ توحید

شرح کتاب جہان بینی توحیدی  
شہید مظہری

حجت الاسلام والمسلمین  
محمد رضا پاکباز



## واژه‌پردازانديشه

**عنوان: زندگي توحيدى (جلد اول)**

**نويسنده: محمد رضا پاكباز**

**ناشر: واژه پردازانديشه**

**مدیر هنری: محمد عباس زاده**

**شابک: ۱-۳۶-۸۱۲۷-۶۲۲-۹۷۸**

**چاپ: اول/ پاییز ۱۴۰۳ \* شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه**

**تلفن پخش: ۰۲۵-۳۷۸۴۱۲۲۳ / ۰۹۱۲۷۹۷۴۷۵**

**نشانی: قم- مجتمع ناشران- طبقه سوم- واحد/۳۰۴**

سرشناسه: پاكباز، محمد رضا، ۱۳۴۴-

عنوان قراردادى: جهان بينى توحيدى. شرح

عنوان و نام پديدآور: زندگي توحيدى : شرح كتاب جهان بينى

توحيدى شهيد مطهرى/ محمد رضا پاكباز.

مشخصات نشر: قم: انتشارات واژه پردازانديشه، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهرى: ۳۹۲ ص؛ ۱۳×۲۱ س.م.

شابک: ۱-۳۶-۸۱۲۷-۶۲۲-۹۷۸

وضعيت فهرست نويسى: فيبا

يادداشت: كتابنامه: ص. [۲۸۵] - ۳۹۱: همچنين به صورت زير نويس.

موضوع: مطهرى، مرتضى، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۸. جهان بينى توحيدى --

نقد و تفسير

موضوع: توحيد / \*Tawhid (Unity of God)

شناسه افزوده: مطهرى، مرتضى، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۸. جهان بينى

توحيدى. شرح

رده بندى كنگره: ۴/۸۲۲۱۷ BP

رده بندى ديوبى: ۴۲/۲۹۷

شماره كتابشناسى ملي: ۰۷۰۲۱۵۰۹۷۰

اطلاعات ركورد كتابشناسى: فيبا

تاريخ درخواست: ۰۳/۰۵/۱۴۰۳

كد پيگيرى: ۹۷۸۴۶۴۳



## فهرست مطالب

|                                                                  |    |
|------------------------------------------------------------------|----|
| پیشگفتار.....                                                    | ۱۵ |
| جلسه اول.....                                                    | ۲۱ |
| مقدمه.....                                                       | ۲۱ |
| ضرورت بحث جهان بینی؛ روبه روشن شدن انسان با پرسش های فراوان..... | ۲۱ |
| معنای ایدئولوژی.....                                             | ۲۴ |
| راه های تشخیص پاسخ های صحیح از ناصحیح.....                       | ۲۵ |
| خلاصه ی بحث گذشته.....                                           | ۳۸ |
| برتری جهان بینی بر تجربه.....                                    | ۴۵ |
| جلسه دوم.....                                                    | ۴۹ |
| توضیح معنای جهان بینی.....                                       | ۴۹ |
| راه های بررسی جهان بینی ها.....                                  | ۵۳ |
| اهمیت بحث جهان بینی.....                                         | ۵۴ |
| تفاوت جهان تحلیلی و جهان حسی.....                                | ۵۷ |
| جلسه سوم.....                                                    | ۵۹ |
| تاثیر جهان بینی بر ایدئولوژی.....                                | ۵۹ |
| انواع جهان بینی.....                                             | ۶۲ |
| جلسه چهارم.....                                                  | ۶۹ |
| خلاصه ی بحث قبلی.....                                            | ۶۹ |
| راه های بررسی مکاتب مختلف.....                                   | ۷۰ |

❁ **جلسه پنجم..... ۸۳**

- ❁ خلاصه ی جلسات قبل..... ۸۳
- ❁ مثال هایی از بررسی تاریخی..... ۸۴
- ❁ تاثیر پذیری از مبانی غلط..... ۸۶
- ❁ باور کردن مباحث..... ۹۱
- ❁ پلورالیسم دینی..... ۹۲
- ❁ پاسخ به تفکر پلورالیسم..... ۹۵

❁ **جلسه ششم..... ۹۹**

- ❁ خلاصه ی جلسات قبل..... ۹۹
- ❁ اشکال دیگر به بررسی تاریخی..... ۹۹
- ❁ راه جایگزین بررسی تاریخی..... ۱۰۲
- ❁ پراگماتیسم..... ۱۰۴
- ❁ لزوم بررسی ریشه ها برای تشخیص نتیجه عملی..... ۱۰۵

❁ **جلسه هفتم..... ۱۱۱**

- ❁ روش صحیح بحث درباره نظرات غربی ها..... ۱۱۱
- ❁ ظواهر فریب دهنده..... ۱۱۴
- ❁ متن خوانی..... ۱۱۶
- ❁ معنای مسلک..... ۱۱۶
- ❁ جهان بینی ها ریشه باید ها و نبایدها..... ۱۱۶
- ❁ متن خوانی..... ۱۱۸
- ❁ حکمت نظری و حکمت عملی..... ۱۱۸
- ❁ مثال های جهان بینی مادی..... ۱۱۹
- ❁ علوم انسانی فعلی و جهان بینی..... ۱۲۰
- ❁ رابطه حکمت نظری با ایدئولوژی..... ۱۲۱
- ❁ بررسی جهان بینی مکاتب..... ۱۲۲

❁ **جلسه هشتم..... ۱۲۳**

- ❁ مقدمه..... ۱۲۳

|          |                                               |
|----------|-----------------------------------------------|
| ۱۲۳..... | مباحث عقلایی *                                |
| ۱۲۵..... | اقسام حکمت *                                  |
| ۱۲۶..... | خطای فکری و سواسی ها *                        |
| ۱۲۶..... | اهمیت سؤال و تفکر *                           |
| ۱۲۸..... | نمونه ای از تفکر عقلانی در عالم *             |
| ۱۲۸..... | مغالطه *                                      |
| ۱۲۹..... | مغالطه میان امور تشریعی و تکوینی *            |
| ۱۲۹..... | علم منطق؛ روش درست فکر کردن و تشخیص مغالطات * |
| ۱۳۰..... | سیر بحث *                                     |
| ۱۳۰..... | یادی از شهید مجدزاده *                        |
| ۱۳۲..... | بررسی جهان بینی *                             |
| ۱۳۲..... | عقلانی بودن جهان بینی *                       |

### ⑤ جلسه نهم..... ۱۳۵

|          |                                                               |
|----------|---------------------------------------------------------------|
| ۱۳۵..... | جهان بینی زیر ساخت علوم انسانی *                              |
| ۱۳۶..... | دایره وسیع علوم انسانی *                                      |
| ۱۳۹..... | نمونه ای از دو برخورد متفاوت پیامبر در دو صحنه ظاهراً مشابه * |
| ۱۴۱..... | آموزش زبان انگلیسی و علوم انسانی *                            |
| ۱۴۱..... | رابطه علوم انسانی و سایر علوم *                               |
| ۱۴۲..... | راز برخی تفاوت ها *                                           |
| ۱۴۳..... | اولین قدم برای رشد فردی *                                     |
| ۱۴۳..... | سیستم فرهنگی و تربیتی در مسجد *                               |
| ۱۴۹..... | ادامه بحث جهان بینی *                                         |

### ⑤ جلسه دهم..... ۱۵۳

|          |                                             |
|----------|---------------------------------------------|
| ۱۵۵..... | تقلید منفی و مثبت (تفاوت مرعوبیت و تقلید) * |
| ۱۵۸..... | یادی از شهید مطهری *                        |
| ۱۶۰..... | ویژگی های مرعوب *                           |
| ۱۶۰..... | پاسخ به سؤال *                              |
| ۱۶۰..... | رابطه جهان بینی و ایدئولوژی *               |

❁ **جلسه یازدهم** ..... ۱۶۳

- \* خلاصه مطالب ..... ۱۶۳
- \* پراگماتیسم ..... ۱۶۴
- \* متن خوانی ..... ۱۶۵
- \* توضیح متن؛ رابطه‌ی هست‌ها و بایدها ..... ۱۶۵
- \* نمونه‌هایی از رابطه‌ی جهان‌بینی و ایدئولوژی ..... ۱۶۷
- \* منطق مادی در جنگ و ریسک‌پذیری ..... ۱۶۹
- \* آسان‌ترین راه برای بررسی بایدها ..... ۱۷۰

❁ **جلسه دوازدهم** ..... ۱۷۱

- \* خلاصه مطالب گذشته ..... ۱۷۱
- \* لازم و ملزوم ..... ۱۷۱
- \* علت و معلول ..... ۱۷۲
- \* نوع رابطه بایدها با هست‌ها ..... ۱۷۴
- \* نظریه‌های مختلف در چیستی بایدونباید ..... ۱۷۶
- \* نمونه‌هایی دیگر از رابطه بین هست‌ها و بایدها ..... ۱۷۷
- \* متن خوانی ..... ۱۷۸
- \* تفاوت جهان احساسی و جهان تحلیلی ..... ۱۷۸
- \* اقسام تحلیل ..... ۱۸۰

❁ **جلسه سیزدهم** ..... ۱۸۳

- \* خلاصه مطالب گذشته ..... ۱۸۳
- \* تمثیل از کتاب‌های منطقی؛ تفاوت دیدن و فکرکردن ..... ۱۸۴
- \* معنای تفکر ..... ۱۸۶
- \* شناخت درستی و اشتباه قبل از عمل یا عمل به بایدها و نبایدها ..... ۱۸۷
- \* جهان‌بینی علمی ..... ۱۸۸
- \* مغالطه کمونیستی! ..... ۱۸۹
- \* شبهه: خداپرستی زائیده جهل بشر ..... ۱۹۰
- \* پاسخ ..... ۱۹۰

\* پاسخ مغالطه کمونیست ها ..... ۱۹۱

\* تجربه، تجربی نیست ..... ۱۹۱

### ❁ جلسه چهاردهم ..... ۱۹۳

\* متن خوانی ..... ۱۹۳

\* سازوکار جهان بینی علمی ..... ۱۹۳

\* ویژگی های علم (تجربی) ..... ۱۹۵

\* روش کشفیات علمی ..... ۱۹۶

\* ثمره کشفیات علمی ..... ۱۹۷

\* تذکر استاد ..... ۲۰۱

### ❁ جلسه پانزدهم ..... ۲۰۳

\* مرور مباحث جلسه قبل ..... ۲۰۳

\* مثال های جدید؛ ..... ۲۰۳

\* ادامه مرور مباحث قبلی ..... ۲۰۵

\* ادامه گزارش جلسه قبل ..... ۲۰۶

\* محدودیت تجربه ..... ۲۰۷

\* نکته ی نهایی در علوم تجربی ..... ۲۰۸

\* متن خوانی ..... ۲۱۰

\* تفاوت گزاره های کلی در علوم تجربی و فلسفه ..... ۲۱۰

\* نقص های جهان بینی تجربی ..... ۲۱۱

### ❁ جلسه شانزدهم ..... ۲۱۳

\* خلاصه جلسات گذشته ..... ۲۱۳

\* مکاتب فکری؛ پاسخگوی سؤال های ما ..... ۲۱۴

\* نتایج دوری انسان ها از اهل بیت (علیهم السلام) ..... ۲۱۵

\* راه های بررسی صحت نظریه های مکتب های فکری ..... ۲۱۶

\* علت تحریف تاریخ انقلاب ها ..... ۲۲۰

\* پراگماتیسم و نقد آن ..... ۲۲۰

\* ربط گذشته و آینده ..... ۲۲۲

\* خلط بین ابزار و آدم بودن ..... ۲۲۳

\* علم بشر از انبیا است ..... ۲۲۳

\* بررسی ریشه ها ..... ۲۲۵

### ❁ **جلسه هفدهم** ..... ۲۲۷

\* حکمت و انواع آن ..... ۲۲۷

\* رابطه «هست و نیست ها» و «باید و نبایدها» ..... ۲۲۸

\* علت غایی ..... ۲۲۹

\* فایده بحث در مورد رابطه منطقی «هست و نیست ها» و «باید و نبایدها» .... ۲۳۰

\* عامل تفاوت انسان و حیوان ..... ۲۳۳

\* شکل گیری شخصیت انسان ..... ۲۳۴

\* مروری بر اشکال جهان بینی علمی ..... ۲۳۶

\* اشکال هیوم به برهان نظم ..... ۲۳۷

### ❁ **جلسه هجدهم** ..... ۲۳۹

\* مرور مطالب پیش گفته درباره اشکالات جهان بینی علمی ..... ۲۳۹

\* ابتدا و انتهای جهان در جهان بینی علمی ..... ۲۴۰

\* فایده علم به پایان جهان ..... ۲۴۱

\* آثار تفکر «همه چیز ماده است» ..... ۲۴۲

\* غلبه ثمره عملی جهان بینی علمی بر ثمره نظری اش ..... ۲۴۳

\* اثر فهم درست این مطالب ..... ۲۴۴

### ❁ **جلسه نوزدهم** ..... ۲۴۵

\* ریشه تاریخی جهان بینی تجربی؛ اروپای قرون وسطی و پروتستانسیم ..... ۲۴۵

\* آغاز شکاکیت و نفی مسائل عقلی ..... ۲۴۶

\* تجربه، ملاک حق است ..... ۲۴۷

\* نقد ما به روش تجربه ..... ۲۴۹

\* سطح دقت عقلی در اروپا و علت پیشرفت آن ها ..... ۲۵۳

\* پاسخ ما به نقدهای روشنفکران معاصر به مبانی اسلام ..... ۲۵۴

\* چاره اندیشی متدینین مسیحی برای متدین ماندن ..... ۲۵۵

❁ جلسه بیستم ..... ۲۵۷

- \* جمع‌بندی نهایی بحث جهان‌بینی تجربی ..... ۲۵۷
- \* ناتوانی تجربه از شناخت حقایق عالم ..... ۲۵۹
- \* جهان‌بینی فلسفی ..... ۲۶۰
- \* تفاوت جهان‌بینی تجربی و جهان‌بینی فلسفی ..... ۲۶۲
- \* تمایز علوم ..... ۲۶۳
- \* مروری بر موضوع فلسفه و طرح بحث جلسه آینده ..... ۲۶۴

❁ جلسه بیست و یکم ..... ۲۶۵

- \* یادآوری ..... ۲۶۵
- \* رسالت علم فلسفه ..... ۲۶۵
- \* ارتباط علم فلسفه با دیگر علوم ..... ۲۶۶
- \* عقب‌بودن اروپایی‌ها از فلسفه ..... ۲۶۸
- \* خلاصه‌ی بحث ..... ۲۷۲
- \* ویژگی‌های جهان‌بینی فلسفی ..... ۲۷۳
- \* «فهمیدن»؛ مسئله اصلی در فلسفه ..... ۲۷۳
- \* فلسفه، کلی و دقیق ..... ۲۷۴
- \* مشکل فلسفه ..... ۲۷۵
- \* اشکال محرک نبودن ..... ۲۷۷
- \* جهان‌بینی دینی، مشکل جهان‌بینی فلسفی را ندارد ..... ۲۷۸

❁ جلسه بیست و دوم ..... ۲۷۹

- \* یادآوری ..... ۲۷۹
- \* جهان‌بینی عرفانی، امتداد جهان‌بینی دینی ..... ۲۸۰
- \* جهان‌بینی مذهبی و تفاوت آن با جهان‌بینی فلسفی ..... ۲۸۲
- \* شبههٔ سروش: دینِ حداقلی یا حداکثری ..... ۲۸۵
- \* شبههٔ هیوم ..... ۲۸۷

❁ جلسه بیست و سوم ..... ۲۸۹

- \* یادآوری ..... ۲۸۹

- \* ۲۹۰..... کانت و موج عقل‌گرایی و موج تجربه‌گرایی
- \* ۲۹۱..... موضوع فلسفه
- \* ۲۹۲..... نظر کانت و معرفت‌شناسی
- \* ۲۹۳..... اروپا، یک مرحله قبل از فلسفه
- \* ۲۹۴..... ریشه‌های عقب افتادگی اروپا در فلسفه
- \* ۲۹۸..... نقش عقل و نقل در جهان‌بینی مذهبی
- \* ۲۹۹..... تعریف عقل
- \* ۳۰۰..... قداست، ویژگی خاص جهان‌بینی مذهبی

#### ﴿۳۰۵﴾..... جلسه بیست و چهارم

- \* ۳۰۵..... یادآوری
- \* ۳۰۶..... جهان‌بینی مذهبی و تقدس آفرینی
- \* ۳۰۹..... خصوصیات جهان‌بینی صحیح (جهان‌بینی مذهبی)
- \* ۳۱۵..... توضیحاتی درباره متن کتاب

#### ﴿۳۲۱﴾..... جلسه بیست و پنجم

- \* ۳۲۱..... جهان‌بینی توحیدی، مبنای تمام ادیان الهی است
- \* ۳۲۲..... ادعاهای جهان‌بینی توحیدی
- \* ۳۳۰..... معجزات: اعمالی طبیعی!
- \* ۳۳۱..... سنت‌ها؛ علت‌های مادی و غیرمادی
- \* ۳۳۲..... چگونگی رابطه علت و معلول
- \* ۳۳۳..... چگونگی پی بردن به قوانین

#### ﴿۳۳۷﴾..... جلسه بیست و هشتم

- \* ۳۳۷..... جهان‌بینی اسلامی
- \* ۳۳۸..... سوره توحید و سوره حدید
- \* ۳۳۸..... توحید در اسلام
- \* ۳۳۹..... خداوند، شبیه ندارد
- \* ۳۴۱..... تعریف کلمه خدا
- \* ۳۴۲..... بی‌نیاز مطلق

|     |                                  |
|-----|----------------------------------|
| ۳۴۳ | مفهوم و مصداق خداوند در ذهن      |
| ۳۴۴ | خداوند احد است!                  |
| ۳۴۵ | همه مادر محضر خداوند، فقیر هستیم |
| ۳۴۵ | متن کتاب:                        |
| ۳۴۶ | علت های انحراف در بحث های عرفانی |
| ۳۴۶ | آگاهی خداوند نسبت به امور        |
| ۳۴۷ | متن کتاب:                        |
| ۳۴۷ | نیاز عالم به خداوند              |

#### ❁ جلسه بیست و هفتم ..... ۳۴۹

|     |                    |
|-----|--------------------|
| ۳۴۹ | مخلوق بودن جهان    |
| ۳۵۰ | متن کتاب:          |
| ۳۵۲ | اهداف و افعال باطل |
| ۳۵۳ | اقسام علت          |

#### ❁ جلسه بیست و هشتم ..... ۳۵۵

|     |                                   |
|-----|-----------------------------------|
| ۳۵۵ | متن کتاب:                         |
| ۳۵۵ | علت غایی                          |
| ۳۵۶ | نظام احسن و اکمل                  |
| ۳۵۷ | نگاه قانونی تشریعی و تکوینی       |
| ۳۵۹ | متن کتاب:                         |
| ۳۵۹ | عدالت در قوانین و عدالت در خلقت   |
| ۳۶۱ | عدالت در عالم تکوین               |
| ۳۶۲ | نقش علل در وجود موجودات           |
| ۳۶۲ | تاثیر عدل الهی بر نظام عالم       |
| ۳۶۳ | نظام عالم مبتنی بر علت و معلول    |
| ۳۶۴ | هر معلولی، علت خاص خودش را دارد   |
| ۳۶۴ | کمک عقل و وحی در فهمیدن علل وقایع |
| ۳۶۷ | قضا و قدر الهی                    |
| ۳۶۸ | سنت های خداوند                    |

﴿۳۷۱﴾ ..... جلسه بیست و نهم

- \* ۳۷۱..... قضا و قدر الهی
- \* ۳۷۴..... جبر و اختیار
- \* ۳۷۵..... انسان و سرنوشت
- \* ۳۷۵..... جادۀ سرنوشت
- \* ۳۷۶..... پیروی از صراط اهل بیت علیهم السلام
- \* ۳۷۷..... ظرفیت اولیای خدا متفاوت است
- \* ۳۷۸..... قضا و قدرهای مختلف
- \* ۳۷۹..... انسان، موجودی دو بُعدی است
- \* ۳۸۰..... از اعمال انسان سؤال می شود
- \* ۳۸۱..... همراه انسان در قبر
- \* ۳۸۳..... انسان، فطرتاً پاک است
- \* ۳۸۴..... کرامت شخصیت

﴿۳۸۷﴾ ..... کتابنامه



## پیشگفتار

فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (فرقان/۵۲)

با استمداد از الطاف الهی و عنایات اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت (صلوات الله علیهم اجمعین)، و در راستای لبیک‌گویی به ندای پرچم دار انقلاب، حضرت امام خامنه ای (مد ظله العالی) مبنی بر لزوم تبیین و تعمیق حقایق و معارف اسلامی و انقلابی، و به جهت لزوم نقش‌آفرینی در عرصه‌ی خطیری که ایشان آن را با الهام از قرآن کریم «جهاد کبیر» نام نهاده‌اند، و در جهت کادرسازی برای اسلام و انقلاب، درصدد بر آمدیم تا از یکی از اساتید زحمت کشیده‌ی جبهه‌ی جهاد فرهنگی سراغ بگیریم؛ کسی که بعد از رزم در جوار هم‌قطاران شهیدش در دوران دفاع مقدس توفیق یافته تا آن جهاد را در عرصه‌ی فرهنگ و در میدان «جهاد کبیر» دنبال کند؛ استاد بزرگوار جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر <sup>۱</sup> «محمد رضا پاکباز».

مباحث این استاد بزرگوار را دارای چند ویژگی دیدیم که ذکر آنها خالی از فایده نیست:

---

۱. دکتری «کلام شیعه» از دانشگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهواز

یکم: بنای این مباحث بر این است تا بر اساس خط فکری امامین انقلاب پایه‌ریزی شوند و در این راه به جهت تمسک به حجتی بین در ارائه‌ی طریق، سعی شده است تا از بیانات و مکتوبات و خاطرات این دو هادی و مرشد راه، به عنوان خط‌دهندگان انقلاب و پرچمداران اسلام ناب محمدی استفاده شود.

دوم: در مباحث فکری و معرفتی ارائه شده در این مجموعه، این مطلب هم قابل مشاهده است که خمیرمایه و زیرساخت اصلی در این مباحث - علاوه بر نکته‌ی یکم که گذشت - بر اساس منظومه‌ی فکری صحیح، جامع و عمیق شهید بزرگوار استاد آیت الله مطهری<sup>۱</sup> و مرحوم علامه مصباح یزدی<sup>۲</sup> (رضوان الله تعالی علیهما) می باشد.

سوم: از دیگر ویژگی‌های مهم مباحث استاد می‌توان به جامعیت، اتقان، و پرهیز از افراط و تفریط‌هایی که در عرصه‌های «تربیت و اخلاق»، و «فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی» برای افراد پیش می‌آید اشاره نمود، که خود محصول دو ویژگی اول است. چرا که تنها با رجوع به مبانی اسلام‌شناسان جامعی مثل امام خمینی<sup>رحمه‌الله‌تعالیه</sup> شهید مطهری<sup>رحمه‌الله‌تعالیه</sup> علامه مصباح یزدی<sup>رحمه‌الله‌تعالیه</sup> و با بهره‌گیری از نگاه مترقی و جامع رهبر انقلاب، می‌توان قدم در راه تبیین ارزش‌گذاری‌های صحیح نهاده، و به معرفی اصول و تمیز آنها از مباحث فرعی اسلام پرداخت.

چهارم: به واسطه‌ی تجربه و روحیه‌ی فعالیتی و تشکیلاتی ایشان، درک خوب اجتماعی و سیاسی، روحیه‌ی انقلابی‌ای که در این استاد بزرگوار - بحمد الله - به وضوح قابل مشاهده است، حضور مستمر ایشان در عرصه‌ی تعلیم و تربیت، تعامل و مواجهه با افراد مختلف و نسل‌های خردسال، نوجوان، جوان و میان‌سال، و به تبع آشنایی و درک میدانی ایشان از فضای

۱. ایشان با تعابیر ویژه و منحصر به فردی مورد تأیید حضرت امام خمینی<sup>رحمه‌الله‌تعالیه</sup> واقع شده اند.

۲. ایشان نیز با تعابیر ویژه و منحصر به فردی مورد تأیید حضرت امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) واقع شده اند.

روحي و فكري جوانان و به ويژه قشرهاي مختلف محصل و دانشگاهي و طلاب علوم ديني، «كاربردي بودن و واقعي بودن و ميداني بودن» در مباحث ايشان ظهور کرده است. تطبيقي بودن مباني و معارفي که توسط ايشان بيان مي شود با صحنه هاي واقعي زندگي هاي فردي و اجتماعي، مي تواند براي مخاطبان، عامل خوبي در جهت آشتي دادن بين مباحث نظري و مسائل عملي باشد. اين خصوصيت را مي توان از مهم ترين ويژگي هاي مباحث ايشان محسوب کرد. چراکه يکي از خلأهاي اساسي در جمع هاي مذهبي و حزب اللهی، حرکت هاي تشکيلاتي، منظم، قرارگاهي، هماهنگ و جبهه اي بوده و هست.

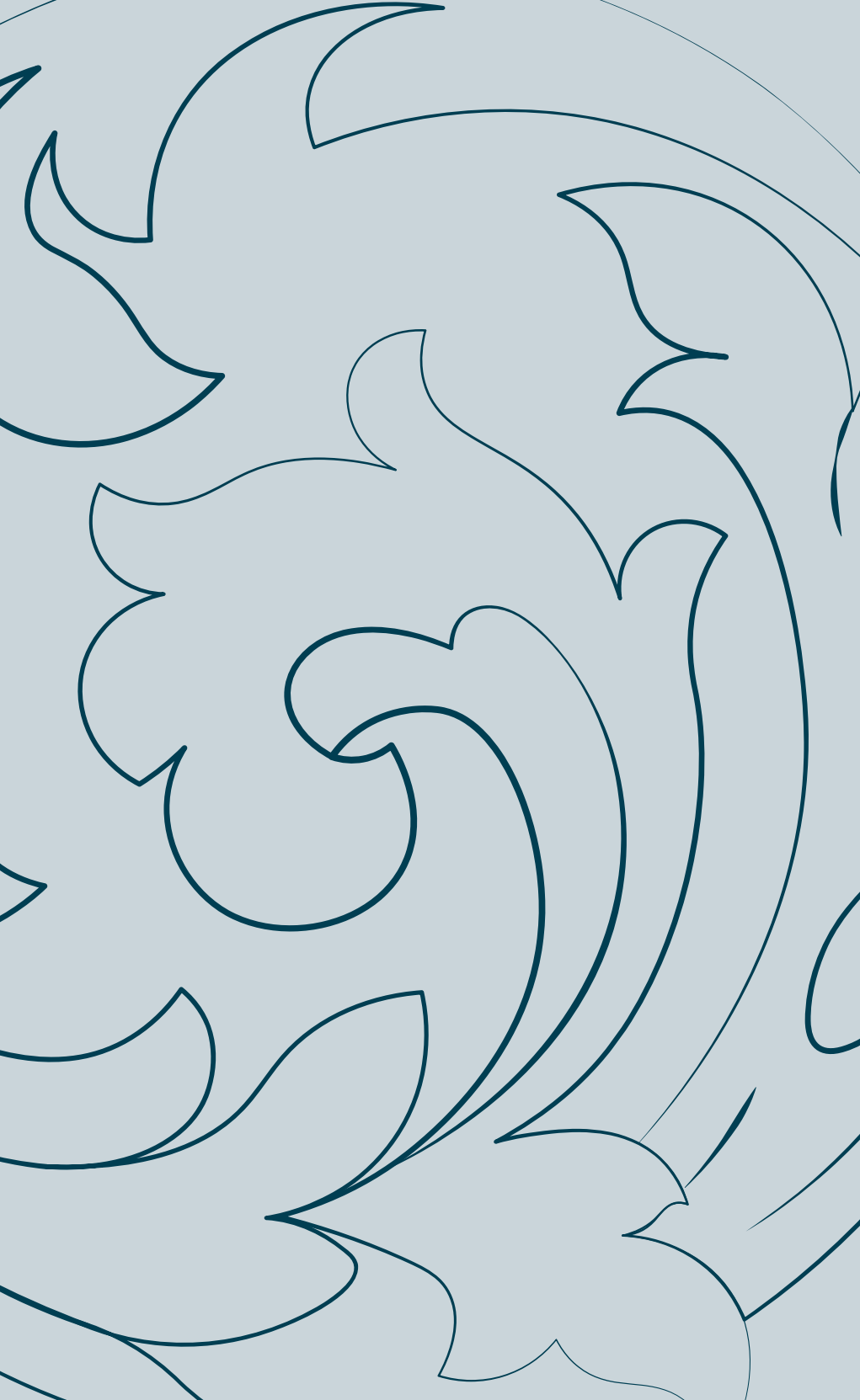
ششم: به عنوان آخرين نکته، ريز بيني و نکته سنجي جناب استاد در توضيح عبارات کتاب هاي معرفتي و دقت هاي موشکافانه ي ايشان در مباحث اخلاقي و مسائل سياسي (که به نظر مي رسد يکي از دلايل اصلي آن انس بامباني اخلاقي و سياسي امامين انقلاب مي باشد) مي تواند مخاطب را در مباحث معرفتي و اخلاقي و بصيرتي عمق بخشيده و از سطحي نگري نجات دهد. باشد که اين تلاش، مورد قبول درگاه حق، و مورد رضايت قطب عالم امکان حضرت بقيه الله عليه السلام واقع گردد؛ هم چنين مورد استفاده جوانان و حق جويان و حق پژوهان قرار گيرد تا به اين واسطه مشول عنايت و هدايت الهي شويم.

در پايان، از رهنمودهاي همه ي دوستان و دلسوزان، و در رأس آنها از ارشادات اساتيد مؤمن و انقلابي در راستاي انجام بهتر اين فرمان رهبر انقلاب (يعني تبیین معارف اسلام و انقلاب اسلامي)، و از دغدغه مندي ها و تلاش ها و پيگيري هاي شبانه روزي تمام کساني که کمک کردند تا اين مهم حاصل گردد، تشکر و قدرداني مي کنيم.

■ ومن الله التوفيق

■ والحمد لله رب العالمين / والسلام على من اتبع الهدى

■ موسسه فرهنگي - پژوهشي «جهاد كبير»



بسم الله الرحمن الرحيم

### ❁ درباره زندگی توحیدی

کتاب حاضر، مجلد اول از دوره "زندگی توحیدی" می باشد. این دوره که حاصل تقریر هفتاد و پنج جلسه درس گفتار از حضرت حجت الاسلام و المسلمین استاد محمدرضا پاکباز رحمته الله می باشد، از سال هشتاد و هشت شمسی شروع شده و تا سال نود و دو ادامه داشته است. در این هفتاد و پنج جلسه، کلیه مطالب کتاب به استثنای دو فصل آخر تدریس شده است. فصل ماقبل آخر نیز در تابستان هزار و چهارصد شمسی تدریس و ضمیمه گشت.

مخاطبان این درس، عموماً جوانان و نوجوانان مسجدی بوده اند، که در حال حاضر، بخش قابل توجهی از ایشان، از فعالان تاثیرگذار در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب اسلامی می باشند.

حضرت استاد در این جلسات درس، اهم مبانی اندیشه اسلامی را با تلفیق روش های عقلی و نقلی تدریس کرده اند. بخشی از مطالب مورد بحث قرار گرفته به شرح ذیل می باشند:

بررسی راهکارهای کشف جواب برای سوالات اساسی زندگی انسان، بررسی رابطه‌ی گزاره‌های واقع‌نما (هست و نیست) و گزاره‌های ارزشی (باید و نباید)، اعتبارسنجی روش تجربی در کشف حقایق، توضیح برتری روش دینی در کشف جواب سوالات اساسی زندگی انسان، جایگاه "خدا" در اندیشه و زندگی انسان، رابطه‌ی توحید نظری و توحید عملی.

کتاب حاضر در برگزیده‌ی جلسات اول تائیس و نهم می‌باشد، که پس از ویرایش‌های صورتی لازم در اختیار شما قرار گرفته است.

از تمامی اساتید و فضایی که با نقدها و نظرهای خود، باعث ارتقای کیفی این کتاب شده‌اند، کمال تقدیر و تشکر را دارا هستیم. امید آن است که این اثر مرضی رضای حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه)، و مورد استفاده‌ی اندیشمندان، پژوهشگران و جوانان واقع گردد.

■ فروردین ۱۴۰۳ هجری شمسی

■ شب سوم از لیالی مبارک قدر - ۲۳ رمضان الکریم ۱۴۴۵ قمری

■ موسسه فرهنگی - پژوهشی جهاد کبیر - واحد نشر آثار



## جلسه اول

### ❁ مقدمه

در مقدمه‌ی بحث، لازم است توضیح مختصری درباره معنای «جهان‌بینی» بیان کنیم. پرسش نخست این است که اساساً چرا باید بحث جهان‌بینی را مطرح کرد؟ به چند روش می‌توان وارد بحث جهان‌بینی شد؛ من یکی از این روش‌ها را انتخاب و بحث را آغاز می‌کنم.

### ❁ ضرورت بحث جهان‌بینی؛ روبه‌رو شدن انسان با پرسش‌های

#### فراوان

ما در زندگی خود با سؤالات بی‌شماری روبه‌رو می‌شویم؛ مثلاً اینکه چه رشته‌ای را برای تحصیل در دبیرستان یا دانشگاه انتخاب کنیم؟ با چه کسی باید دوستی کنیم و از چه کسانی دوری کنیم؟ یک تاجر یا سیاستمدار می‌خواهد بداند که با چه کشوری و چگونه معامله کند؟ و اگر آن کشور به او خیانت کرد، چه عکس‌العملی باید نشان بدهد؟ چنانچه کشور همسایه‌مان به ما خیانت کرد چه باید بکنیم؟ اگر پدرمان

ما را کتک زد، چه واکنشی از خود نشان دهیم؟ بر فرض آیا باید او را بزنیم؟! در لطیفه ای می گویند شخصی پدرش را کتک می زد. مردم به او گفتند: «چرا این کار را انجام می دهی؟» پاسخ داد: «آخر الزمان شده است! اختیار پدر خود را هم نداریم؟».

این موارد، بخشی از بی شمار پرسش هایی هستند که در زندگی پیش می آیند؛ ما باید چطور رفتار کنیم؟ چه رشته ای را باید برای تحصیل انتخاب کنیم؟ چه لباسی را نباید بپوشیم؟ مدل موهایمان باید چطور باشد؟ چگونه باید زن بگیریم؟ فرزند انمان را چگونه تربیت کنیم؟ چگونه درس بخوانیم؟ چطور بنشینیم؟ چطور بخواییم؟ چگونه راه برویم؟ چگونه در توالی بنشینیم؟ در معاملات سیاسی با کشورهای دیگر چگونه قرارداد ببندیم؟ قوانینی که در مجلس می خواهیم تصویب کنیم باید به چه صورتی باشد؟ و....

این ها پاره ای از سؤالات ما در زندگی هستند و افراد مختلف، در پاسخ به این پرسش ها دیدگاه های متفاوتی دارند؛ مثلاً در مسئله ی «زن» عده ای می گویند زنان باید کاملاً آزاد باشند؛ این دیدگاه نتیجه ی نظریه ی «فمینیسم»<sup>۱</sup> است. عده ای می گویند باید با زن به فلان شکل رفتار و معامله کرد و برخی هم نظرات دیگری دارند. پس می بینیم که در مورد این موضوع، هر گروهی دیدگاه ها و نظرات خاص خودش را دارد.

۱. فمینیسم از مفاهیم غربی است که بر اندیشه های اومانیستی (انسان محوری) استوار است. بنابر دیدگاه فمینیستی، زنان باید در همه جنبه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره، به فرصت ها و امتیازات برابر با مردان دست یابند. فمینیست کسی است که معتقد است زنان به دلیل جنسیت خود دچار تبعیض هستند و نیازهای مشخصی دارند که نادیده گرفته شده اند و لازمه ی برآوردن این نیازها، تغییر اساسی در نظام های جامعه همچون نظام حقوقی، سیاسی و فرهنگی است. اگرچه آرا و گرایش های فکری فمینیستی یکسان نیستند، اما همه ی آنها بر دو اصل پای می فشارند: اول اینکه زنان تحت ستم و تبعیض اند و این ناشی از جنسیت آنها است و دوم اینکه ستم و تبعیضی که به زنان روا می شود اصالت ندارد و باید از میان برود. (فرهنگ شیعه (کلام)، ج ۱، ص ۳۶۷)

در مورد موضوع «انتخاب رشته» نیز نظرهای مختلفی وجود دارد؛ بر فرض عده‌ای یک رشته را شدیداً توصیه می‌کنند و عده‌ای کاملاً با آن مخالفت می‌کنند. مثلاً در موضوع رشته‌ی «هنر»، عده‌ای با انگیزه‌ی تخفیف (کوچک کردن) آن سخن می‌گویند اما عده‌ی دیگری در پاسخ می‌گویند: «خیر! اگر اهل هنر نباشند چه فیلمی باید به مردم کشور خودمان ارائه کنیم؟». لذا در هر مسئله‌ای دیدگاه‌های متضاد و مختلف وجود دارد.

در پاسخ به این پرسش که «چگونه درس بخوانیم؟» شخصی می‌گوید «صبح‌ها درس بخوان». دیگری می‌گوید: «در هنگام راه رفتن درس بخوان». این‌ها نظرهای مختلفی هستند. به کدام باید عمل کرد؟ وقتی می‌خواهید با دوستان معاشرت کنید؛ آیا باید برای او ساندویچ بخرید یا باید به او بی‌توجهی کنید؟ اگر او به شما خیانت کرد، باید با او چطور برخورد کنید؟

این‌ها همه سؤال هستند؛ سؤالاتی کوچک و بزرگ. انسان در مورد همه چیز سؤال دارد؛ از طرز لباس پوشیدن و توال رفتن گرفته، تا عقد قرارداد اقتصادی و شیوه‌ی جنگیدن و معامله‌ی سیاسی و تبلیغات و فیلم‌سازی. یک کاسب برایش این سؤال مطرح می‌شود که «چه اجناسی را بفروشیم؟ چگونه بفروشیم؟». برای خیلی‌ها این سؤال مطرح می‌شود که «ربا»

---

۱. ربا به افزون شدن، نشو و نما کردن، سود و زیادت از اصل مال گرفتن معنا شده است. (ابن منظور، لسان العرب، ذیل واژه‌ی ربا) ربا از دیدگاه اقتصاددانان، تنها در قرض روی می‌دهد. بر این اساس، ربا، عوضی است که وام‌گیرنده از سودی که ممکن است از مال وام‌دهنده به دست آورد، به وام‌دهنده می‌پردازد. به بیان دیگر ربا، قیمت پول است که به عنوان پاداش به وام‌دهنده داده می‌شود. (موسویان، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۲) اما مفهوم ربا در فقه شیعه گسترده تر است (همان) و دو معنا دارد: ۱) ربای قرضی: که به معنای این است که فرد پولی را به دیگری قرض بدهد و اضافه‌تر از آن طلب کند. (جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۶۵) ۲) ربای معاملی: دو کالا از اجناسی که با وزن یا پیمانه خرید و فروش می‌شوند که اگر در معامله پایاپای (کالا به کالا) هر دو از یک جنس باشند و یکی از دیگری زیادی داشته باشد، رباست. (جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۳۳۴) ربا در دین اسلام - بجز در موارد خاص - به شدت نهی شده است و به بیان قرآن در حکم جنگیدن با خداوند متعال است. (بقره/۲۷۸ و ۲۷۹)

را انجام بدهیم یا ندهیم؟». عده‌ای نظرشان این است: «دوام اقتصاد برپا است و اگر ربا نباشد، اقتصاد فلج می‌شود».<sup>۱</sup> از نظر اسلام، ربا تنها میان پدر و پسر جایز است؛ همچنین بین مسلمانان و کفار نیز جایز است.<sup>۲</sup>

### ﴿معنای ایدئولوژی﴾<sup>۳</sup>

ما باید به شیوه‌ای عاقلانه پاسخ پرسش‌های خود را پیدا کنیم و بفهمیم چه باید بکنیم، بدون این‌که عمرمان تلف شود. باید بفهمیم که چگونه باید ازدواج کرد، بچه را چطور تربیت کرد، چه رشته‌ی تحصیلی‌ای را باید انتخاب کرد و... پاسخ این پرسش‌ها، از جنس «باید و نباید» است. اصطلاحاً «باید‌ها و نباید‌ها» را «ایدئولوژی» می‌نامند.

دایره‌ی باید و نباید‌ها بسیار وسیع است و همه‌ی زندگی ما تحت تأثیر باید و نباید قرار دارد؛ «باید و نباید» در نحوه‌ی لباس پوشیدن، نحوه‌ی مسواک زدن، نحوه‌ی توالف رفتن، نحوه‌ی معامله‌ی سیاسی کردن، نحوه‌ی ارتباط با کشورها، نحوه‌ی حکومت‌داری، و بسی پرسش‌های

۱. کسانی که به اقتصاددانان کلاسیک شهرت یافتند، همه‌ی نظریات دیگر را در باره خوب یا بد بودن بهره و ربا را نادیده انگاشتند و بهره را چنان پدیده‌ی واقعی در نظر گرفتند که بدون وجود آن، زندگی اقتصادی بشر استمرار نمی‌یابد و در این خصوص سرمشقی ارائه کردند که بیشتر اقتصاددانان جدید موسوم به پولیون و نیز نئوکلاسیک‌های جدید، بدون بحث و گفت‌وگوی زیادی آن را پذیرفتند و آن را مبنای نظرات اقتصادی خود قرار دادند. (تعامل نرخ بهره پولی و رشد اقتصاد، ص ۷)

۲. لا ربا بین الوالد وولده، ولا بین الرجل وزوجه، ولا بین المسلم والحرابی؛ بمعنی اَنَّهُ یجوز أخذ الفضل للمسلم، ویثبت بین المسلم والذمی. (تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۷۲) (ترجمه: ربا بین پدر و پسرش نیست و بین مرد و زنش نیست و بین مسلمان و کافر حربی نیست؛ به این معنا که مسلمان می‌تواند اضافه بر قرض از کافر بگیرد. همچنین این حکم در بین مسلمان و کافر ذمی نیز ثابت است.)

۳. ایدئولوژی از دو کلمه «ایده» به معنای فکر و نظر و «لوژی» به معنای شناختن ترکیب یافته است (فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، ص ۹۲). و در اصطلاح عبارت است از دسته‌ای از آرای کلی و هماهنگ درباره رفتارهای انسان. بنا بر این تعریف، نظام کلی احکام عملی - که در اصطلاح مذهبی «فروع دین» نام دارد - ایدئولوژی خوانده می‌شود. (آموزش عقاید، ص ۲۹) ایدئولوژی بر جهان بینی استوار است. (فرهنگ شیعه (کلام) ص ۱۴۵)

دیگر اثر می‌گذارد. فرض کنید برای ما این پرسش وجود دارد که «بازی رایانه‌ای را انجام بدهیم یا نه؟ کدام نوعش خوب و کدام نوعش بد است؟ برای چه کسی خوب است؟ چرا خوب است و چرا بد است؟» ممکن است کسی بگوید: «برای مدتی طولانی انجام می‌دهیم تا بفهمیم خوب است یا بد».

## ❁ راه‌های تشخیص پاسخ‌های صحیح از ناصحیح

### \* ۱. آزمایش و تجربه

عده‌ای می‌گویند: «ما برای این که پاسخ سؤالمان را پیدا کنیم، باید خودمان تجربه کنیم. برای این که بفهمیم اقتصادِ ربوی نافع است یا مضر؛ باید آن را به مدت ۲۰۰ سال عملی کنیم و سپس نتیجه را ببینیم. اگر نتیجه مناسب نبود، مسیر را عوض می‌کنیم». انسانی که می‌خواهد چنین کند، عمرش به پایان می‌رسد و نتیجه را نمی‌بیند. نام این روش، «تجربه کردن» است. ما می‌توانیم برای اینکه بفهمیم در زمینه‌های مختلف چه کاری باید انجام دهیم، راه‌های مختلف را آزمایش کنیم و نتیجه را متوجه بشویم. مثلاً می‌توانیم به روش‌های متفاوتِ ارتباط با دوستان عمل کنیم تا بفهمیم کدام روش درست و کدام روش غلط است. کسی که می‌خواهد صرفاً به وسیله‌ی تجربه بفهمد که کدام نحوه‌ی ارتباط با دوستان بهتر است، باید ۷۰ سال را به تجربه بگذراند و بعد از آن تازه خواهد فهمید که چه اشتباهاتی مرتکب شده است. تجربه‌ی این انسان به درد خودش نخواهد خورد و تنها نفعش این است که این تجربه را به نسل بعد منتقل خواهد کرد. هفتاد راه مختلف در دوستی وجود دارد؛ این شخص باید هر کدام را بیست سال، سی سال آزمایش کند تا بفهمد کدام اشتباه است و کدام درست؛ وقتی هم که به مطلوب خود رسید و تجربه کرد، پیر شده است و دیگر توانایی جبران ندارد؛ بیشترین کاری که می‌تواند بکند، این است که نسل بعد از خود را نصیحت کند و بگوید: «در مسئله‌ی دوستی، به این صورت عمل نکن؛ چون ضرری کنی؛ من انجام داده‌ام و آب از سرم گذشته است».

آنچه بیان شد، یک شیوه برای گرفتن پاسخ سؤالات بود. می دانیم که این شیوه عاقلانه نیست و عمر انسان را به هدر می دهد. انسان پس از هفتاد سال می فهمد که مثلاً کمونیسم<sup>۱</sup> اندیشه‌ی باطلی است. گورباچف<sup>۲</sup> پشت تربیون در دوما‌ی شوروی<sup>۳</sup> می ایستد و اقرار می کند که خطای بزرگ ما این بود که خدا را از زندگی حذف کردیم.<sup>۴</sup>

اگر قرار باشد هر روشی را آزمایش کنیم و بعد از آزمایش بگویم اشتباه کردیم، عمرمان تلف می شود و هزینه‌ی زیادی را متحمل می شویم. یکی از بچه قرتی ها نزد من آمد و گفت: «من دیگر از هیچ چیز لذت نمی برم؛ دوست دارم بمیرم». این مطلب را بارها به من گفته اند. انسانی که به این

۱. کمونیسم کلمه‌ای فرانسوی است که از کمون (به معنی مشترک یا عمومی) و پسوند ایسم (اشاره به مکتب) تشکیل شده است؛ لذا از نظر لغوی این کلمه می تواند به «حالت اشتراک» یا «گرایش به مشترک بودن» یا «گرایش اشتراکی» ترجمه شود. (فرهنگ ریشه شناسی آنلاین، هارپر، ذیل واژه کمونیسم) کمونیسم یکی از اشکال سوسیالیسم است. آرمان این مکتب آن است که مالکیت خصوصی و اقتصاد سودمحور را با مالکیت عمومی و اشتراکی جایگزین کند. مانند مکاتب بسیار دیگر، تعریف یکسانی از کمونیسم وجود ندارد. سبب این تعابیر و تفاسیر مختلف آن است که متفکران و نظریه پردازان بسیاری در اعصار گوناگون در شکل گیری و تکامل کمونیسم نقش داشته اند. نیز در تفکرات و نظریات برخی از مشهورترین کمونیست ها ابهامات، تفاوت ها و حتی تناقض هایی وجود دارد که باعث شده از آن ها تعبیرهای ناپیکانی شود. علی رغم این، اتفاق نظر کافی بین آن ها وجود دارد که ترسیم تصویری منسجم را ممکن کند. (کمونیسم: یک معرفی کوتاه، هولمز، ج ۱)

۲. آخرین رهبر شوروی که یک روز پس از استعفای او، اتحاد جماهیر شوروی منحل شد.

۳. مجلس نمایندگان ملت در کشور روسیه

۴. به نقل از شیخ حسین انصاریان: این عده‌ای که با خیال بافی به دنبال گنج سعادت هستند؛ خیال بافانی مثل لنین، استالین، نیچه و کارل مارکس که هشتاد، نود سال پیش خیال بافی کردند که گنج سعادت در مکتب کمونیستی است و اگر این مکتب را حاکم بکنیم، جامعه‌ی زمین را به سعادت رساندیم؛ ولی گورباچف بعد از هشتاد سال که بزرگ شده‌ی کمونیست بود، من شب از هم پاشیده شدن شوروی نشسته بودم و گوش می دادم، آمد و گفت: ما بعد از هفتاد سال پاشیده و تکه تکه شدیم، عیبی در مکتب ما بوده که درخت این مکتب به میوه نشست و آن عیب هم این بود که ما هفتاد سال بدون خدا زندگی کردیم. این عین جمله اوست. (سلسله جلسات راه سعادت،

وضع رسیده است، دیگر نمی‌تواند برگردد، دیگر توان برگشتن را ندارد؛ او هر کاری انجام داده و همه چیز را تجربه کرده است و اکنون می‌گوید از هیچ چیز لذت نمی‌برد و آرزوی مرگ دارد؛ تنها کمکی که این انسان می‌تواند بکند این است که به دیگران توصیه کند که این راه غلط را تکرار نکنند. ممکن است این انسان نتواند مسیر صحیح را برای دیگران تبیین کند و فقط بتواند از مسیر غلط نهی کند اما معمولاً کسی به نصیحت چنین فردی گوش نمی‌دهد و نفر بعدی هم دوباره مسیر او را تکرار می‌کند. به این ترتیب عمر بسیاری از انسان‌ها هدر می‌رود.

#### • ویژگی شیوهی «تجربه کردن» در مسائل و پرسش‌های انسانی؛ خسارت‌های جبران‌ناپذیر

در پاسخ به این شخص<sup>۱</sup> باید گفت که این روش هزینه‌ی زیادی دارد؛ انسانی که به این روش عمل می‌کند، به بازی اعتیاد پیدا می‌کند و دیگر نمی‌تواند برگردد. ما باید به دنبال راهی باشیم که بدون این که معتاد شویم و یا وقتمان تلف شود، انتهای مسیر را ببینیم و بفهمیم که چه کاری را انجام دهیم، چه کاری را انجام ندهیم.

گفته شد که یک شیوه‌ی فهمیدن پاسخ، آزمایش و تجربه است. این شیوه نتیجه می‌دهد، اما همان‌طور که گفتیم، عمر ما را هدر می‌دهد. ما به دنبال راه میان‌بر هستیم.

ایدئولوژی‌های متعددی در زمینه‌های مختلف وجود دارد. برای مثال، در زمینه‌ی دوستی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. یک نفر می‌گوید: «با بچه‌های درس‌خوان رفاقت کن و با افراد تنبل دوست نشو». دیگری می‌گوید: «با مؤمن‌ها برگرد و با بی‌ایمان‌ها نگرد». شخص دیگری می‌گوید: «با کسی که در نماز دقت دارد، برگرد و با کسی که در نماز دقت ندارد، نگرد». شخص

۱. منظور همان شخصی است که در پاسخ به این سوال که «بازی رایانه‌ای خوب است یا بد؟» گفته

بود: «برای مدتی طولانی انجام می‌دهم تا بفهمم خوب است یا بد.»

دیگر می‌گوید: «با کسی که پدرش پول‌دار است. بگرد و با کسی که پدرش پول‌دار نیست، نگرد». کدام یک از این حرف‌ها درست است؟ همه‌ی این حرف‌ها در بین مردم وجود دارد.

من مسئول یکی از گروه‌های مسجد بودم. یک شب به اتفاق گروه، به خانه‌ی یکی از بچه‌ها رفتیم. خواستم با پدر او کمی آشنا شوم. پدر یکی از بچه‌هایی که همراه ما بود، وکیل بود. پدر کسی که به خانه‌شان رفته بودیم، در تمام مدتی که آنجا بودیم، با کسی که پدرش وکیل بود، گرم گرفت و بسیار از او تعریف کرد. علت این‌که با او گرم گرفت، این بود که می‌دانست پدرش وکیل و پول‌دار است و احتمال می‌داد که اگر فردا به مشکلی بر بخورد، می‌تواند از او کمک بخواهد. این راهم بگویم که خیلی از «فرج‌پهلوی» و «محمد رضا شاه» و «رضا شاه» تعریف کرد و ما فهمیدیم که این شخص طرف‌دار رضا شاه است.

مثالی که ذکر کردم، نمود یک طرز تفکر است؛ نمود تفکری است که می‌گوید: «با کسی که دست پدرش به جایی می‌رسد، رابطه داشته باش؛ شاید روزی به درد بخورد». بر طبق این طرز تفکر، با کسی که پدرش در نیروی انتظامی است، باید دوستی کنید؛ زیرا هنگامی که مشکلی برایتان پیش آمد، می‌توانید از قدرت پدرش استفاده کنید. بچه‌ی شخصی که صاحب این تفکر بود، نابود شد. این تفکر در خانواده‌شان حاکم بود.

به بحث خودمان برگردیم؛ از کجا بفهمیم کدام حرف درست است؟ فرض کنید؛ شخصی می‌گوید: «با کسی بگرد که سرش به تنش می‌ارزد». کسی که سرش به تنش می‌ارزد، کیست؟ چه ملاکی مشخص می‌کند که انسانی سرش به تنش می‌ارزد؟ درس خوان بودن، ملاک است؟ مؤدب بودن ملاک است؟ پدر پول‌دار داشتن، سیاسی بودن، گناه نکردن، ماشین داشتن، بلبل زبان بودن، کدام یک ملاک است؟ این‌ها نظرهای مختلفی هستند که در جامعه‌ی ما وجود دارند. اما پرسش این است که کدام دیدگاه درست است؟

یکی از فامیل‌های دورِ ما، در زمانِ شاه، فرزند خود را به جایی برده بود. فرزندش به ظرفی اشاره می‌کند و می‌پرسد: «این چیست؟»، پدر پاسخ می‌دهد: «این مشروب است. اگر می‌خواهی، بخور». به این پدر گفتند: «چرا می‌گذاری فرزندت مشروب بخورد؟»، پاسخ داد: «می‌خواهم چشم و گوشش باز باشد».

این مثال، بیانگر یک مدل و شیوه است. این شیوه می‌گوید: «برای این که فرزندت به آتش دست نزند، یک بار دستش را به آتش بزن تا بفهمد چه دردی دارد؛ دیگر دست نخواهد زد». این مدل و این توصیه اکنون در جامعه‌ی ما رواج دارد و گفته می‌شود: «بچه‌ها را آزاد بگذارید تا هر کاری که می‌خواهند بکنند. بگذارید بروند و ضربه کارشان را بخورند تا دیگر تکرار نکنند».

این توصیه که رایج شده است غلط است یا درست؟ این حرف روشنفکران است و به ظاهر حرف قشنگی است! می‌گویند: «بگذارید بچه آزمایش کند، خودش خواهد فهمید که این کار غلط است یا درست. دیگر لازم نیست شما به او بگویید این کار را بکن و آن کار را نکن. دست‌وپای بچه را نبندید و بگذارید تا خودش آزمایش کند تا بفهمد». این حرف‌ها در جامعه ما رواج دارد؛ اگر پدر و مادری به فرزندشان بگویند: «این کار را بکن و آن کار را نکن»، به آن‌ها می‌گویند: «چرا بچه‌ها را خُشک بار می‌آورید».

اگر پدر و مادری روزی به فرزندشان بگویند: «با این شخص بگرد و با آن شخص نگرد»، عده‌ای به آن‌ها می‌گویند: «چکارش دارید؟ بگذارید با هر کس می‌خواهد بگردد. خودش می‌فهمد که با چه کسی نباید بگردد و اگر اشتباه کند، دفعه‌ی بعدی آن را تکرار نخواهد کرد». به پدر و مادرها گفته می‌شود: «چرا به فرزندتان می‌گویید که این کتاب را بخواند و آن کتاب را نخواند؟ مگر وکیل و وصی او هست؟ خودش می‌خواند و متوجه می‌شود». کسی که چنین حرفی می‌زند، معمولاً به این آیه نیز استناد می‌کند: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ<sup>۱</sup> این حرف روشنفکران است. چطور بفهمیم این حرف غلط است یا درست؟

در مسجد به بچه‌ها می‌گویند: «این کتاب را بخوان، آن کتاب را بخوان. با این شخص بگرد، با آن شخص نگرد. به خانه‌ی فلان کس نرو». عده‌ای می‌گویند: «به شما چه ارتباطی دارد که این حرف‌ها را به بچه‌ها می‌زنید؟ بگذارید خودش برود و عمل کند: اگر اهش اشتباه بود، به اشتباهش پی می‌برد و دیگران را انجام نخواهد داد». می‌گویند: «اگر بچه دوبار مشروب بخورد، می‌فهمد که این کار بد است و دیگران را انجام نمی‌دهد؛ دیوانه که نیست؛ عاقل است». این یک مدل، نسخه و شیوه است. باید ببینیم که آیا این نسخه درست است؟

طرفداران این دیدگاه می‌گویند: «کسی که چنین عمل می‌کند خودش تجربه می‌کند؛ او هر کاری کرده و دیگر پخته شده است». بله؛ ما هم قبول داریم که این شخص پخته شده است، اما به چه قیمتی؟ او انواع مواد مخدر (از جمله شیشه و تریاک) را مصرف کرده و با صد نفر ارتباط دوستی برقرار کرده و بعد از یک عمر فهمیده چه کاری خوب و چه کاری بد است و حالا (به سبک داش‌مشتی) می‌گوید: «داشتم این کار را نکن. ما رفتیم و نشد».

این فرد بعد از ۴۰ سال فهمیده که اشتباه کرده است؛ او در زمانِ اوج شهوت نفهمید چه کاری درست و چه کاری غلط است. ما می‌خواهیم غلط بودن یا درست بودن شیوه‌ها و مدل‌های مختلف را بفهمیم. فرض کنید که مادران به شما می‌گویند: «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!». مادران در حقیقت یک «ایدئولوژی» را مطرح کرده است. یک روش برای این که بفهمید حرفش درست است یا غلط؛ این است که به حرفش عمل کنید و ببینید چه نتیجه‌ای می‌گیرید؛ ولی آیا هرکسی که به شیوه‌ی غلطی ورود کرد، از مسیری که رفته است، برمی‌گردد؟ معمولاً انسانی که وارد مسیر غلطی می‌شود، بر نمی‌گردد. معتادان به مواد مخدر نمی‌توانند به راحتی برگردند؛ اگر هم برگردند، عمر زیادی را تلف کرده‌اند.

مثال دیگر، «خوردن گوشت خوک» است. آیا این صحیح است که هزار سال گوشتِ خوک بخوریم و بعد بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم؟ با این روش، چندین نسل را گرفتار یک اشتباه می‌کنیم.

می‌گویند نباید مشروب خورد، چون مغز را از کار می‌اندازد.<sup>۱</sup> اگر من سرسوزن را به مشروب بزنم و آن سوزن را به آب بزنم، آب در لیوان نجس می‌شود؛ این که دیگر مغز را از کار نمی‌اندازد و اثری ندارد، اما همچنان حرام است. عده‌ای می‌گویند: «ما مشروب می‌خوریم تا هنگامی که بفهمیم این کار مضر است». این روش، شدنی است و نتیجه می‌دهد؛ اما انسان باید سال‌های زیادی را به آزمایش بگذراند. ما این روش را نمی‌پسندیم و این را نمی‌خواهیم؛ چرا که فقط یک بار زندگی می‌کنیم و فرصت محدودی داریم.

پس در مورد این که چه باید بکنیم، سؤالات بی‌شماری داریم. ادیان (منظورم دین به معنای عام است؛ ممکن است پدر شما هم یک دین اختراع کند)، به ما فرمول و نسخه می‌دهند و می‌گویند چه بکن و چه نکن. برای این که بفهمیم این نسخه‌ها درست هستند یا غلط، یک شیوه این است که به حرف‌های مختلف عمل کنیم تا بفهمیم کدام درست و کدام غلط است. اشکال این شیوه را گفتیم. روش‌های دیگری هم برای تشخیص انتخاب درست وجود دارد که یکی از آن‌ها را خواهیم گفت. شیوه‌ای که اکنون می‌خواهیم بگوییم، بسیار عاقلانه است؛ به کمک این شیوه، بدون این که راه‌های مختلف را تجربه کنیم و زیان و آسیب ببینیم، می‌توانیم بفهمیم که چه باید بکنیم. با این شیوه می‌توانیم راه‌های بسیاری را در یک زمان بررسی کنیم. در این روش، تمام حرف‌های یک مکتب با هم ارزیابی می‌شود؛ از سیاست و اقتصاد گرفته تا دوستی و توالی رفتن و لباس پوشیدن. این، یک راه میان‌بر است.

۱. تحقیقات نشان داده‌است مصرف الکل به هر میزان، اثرات مضر بر مغز دارد. (به نقل از مقاله

## \* ۲. بررسی جهان بینی ها

### • معنای جهان بینی

انسان می تواند به جای این که راه های مختلف را تجربه کند، پیش زمینه ای در ذهنش داشته باشد و به وسیله ی آن پیش زمینه، باید و نباید را تشخیص دهد. مثالی می زنم: فرض کنید که نیمه شب کسی در خانه تان را می زند؛ طبیعتاً - چون دیروقت است - شما در را باز نمی کنید و می پرسید «چه کسی هستی؟». وقتی که فهمیدید چه کسی پشت در است، در را برایش باز می کنید. قبل از این که فعلی انجام دهید، علم پیدا می کنید و می پرسید: «چه کسی است؟». شما در ابتدا «شناخت» پیدا می کنید و سپس در را باز می کنید. «شناخت»، یعنی «جهان بینی». نام خودمانی این پدیده، «شناخت» و نام قلمبه سلمبه ی آن، «جهان بینی» است. اول می فهمیم که چه کسی پشت در است و بعد از آن، در را باز می کنیم.

فرض کنید که می خواهیم با کسی صحبت کنیم. این که بدانیم آن شخص از نظر ذهنی چگونه وضعی دارد، مهم است و صحبت هایمان را با توجه به آن تنظیم خواهیم کرد. مثلاً اگر آن شخص مشکل ذهنی داشته باشد، به گونه ای خاص با او سخن می گوئیم و اگر تیزهوش باشد، به نحو دیگری با او تعامل می کنیم. قطعاً این دو یکسان نیستند و با آن ها باید برخوردهای متفاوتی کرد.

یک لطیفه برایتان می گویم. شخصی به تیمارستان رفت و دید همه دیوانه هستند و حرکات عجیبی انجام می دهند. بعد متوجه شد که در گوشه ای از تیمارستان، یک نفر ساکت و آرام نشسته و ظاهراً سالم است و مشکل ذهنی ندارد. نزد او رفت و گفت: «این ها همه مشکل دارند. آن شخص ساکت گفت: بله، این ها مشکل دارند». سپس شخص مهمان گفت: «می توانید من را نزد مسئول تیمارستان ببرید؟» کسی که ساکت نشسته بود، گفت: «بنشین برترک عقبم تا برویم. فهمید این هر خل (دیوانه) است!».

انسانی که ساکت نشسته است، معلوم نیست چه شخصیتی دارد.<sup>۱</sup> شما با کسی که دیوانه است و کسی که معقول و عادی است و کسی که تیزهوش است، به یک روش سخن نمی‌گویید؛ بلکه ابتدا در مورد او شناخت پیدا می‌کنید و می‌فهمید که چطور انسانی است؛ بنابراین، اول شناخت کسب می‌کنیم، سپس عمل می‌کنیم. عمل کردن فرع بر شناختن است. تا وقتی که شناخت پیدا نکنیم، نمی‌توانیم درست عمل کنیم.

فرض کنید این ایدئولوژی مطرح شود که «به کسی ظلم نکن». ما می‌پرسیم: «چرا نباید به کسی ظلم کرد؟»، پاسخ این «چرا»، «شناخت» و «جهان بینی» است. فرض کنید کسی این طور پاسخ می‌دهد: «چون هر عملی، عکس‌العملی دارد. پس به کسی ظلم نکن». از این پاسخ، معلوم می‌شود که «هر عملی، عکس‌العملی دارد». در واقع جهان بینی و شناختی است که به ایدئولوژی «به کسی ظلم نکن»<sup>۲</sup> منتج شده است. به همین دلیل این باید و نباید فرع بر یک شناخت بود.<sup>۳</sup>

۱. اشاره به روایت: تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

ترجمه: صحبت کنید تا شناخته شوید زیرا مردم در زیر زبانش پنهان شده است. (نهج البلاغة: الحکمة ۳۹۲)

۲. نتیجه دهنده

۳. چرا ایدئولوژی‌ها با یکدیگر متفاوت هستند؟ چرا یک فرد یا یک گروهی از یک ایدئولوژی دفاع می‌کند و فرد یا گروهی دیگر از ایدئولوژی دیگر؟ اگر از شخصی که به یک ایدئولوژی معتقد است بپرسید که چرا تو به این ایدئولوژی پیوستی و به آن ایدئولوژی نپیوستی، می‌بینید فوراً مسئله دیگری را مطرح می‌کند و آن مسئله جهان بینی است. ایدئولوژی‌ها و مکتب‌ها زاده جهان بینی‌ها هستند. تکیه‌گاه ایدئولوژی‌ها جهان بینی‌ها هستند. جهان بینی یعنی نوع برداشت، تفسیر و نوع تحلیلی که یک انسان درباره هستی و جهان و درباره انسان و جامعه و تاریخ دارد.

افراد و گروه‌ها جهان بینی‌هایشان مختلف است، یعنی یک گروه جهان را یک گونه تفسیر می‌کند و گروه دیگر به گونه دیگر. اگر جهان بینی مختلف باشد، ایدئولوژی مختلف است، چون تکیه‌گاه و پایه‌ای که ایدئولوژی از جنبه فکری بر آن استوار است جهان بینی است. زیرا ایدئولوژی یعنی مکتبی که باید‌ها و نباید‌ها را مشخص می‌کند، مکتبی که انسان را به یک هدفی دعوت می‌کند و برای رسیدن به آن هدف راهی ارائه می‌دهد. ایدئولوژی می‌گوید چگونه باید بود، چگونه باید زیست، چگونه باید شد، چگونه باید ساخت (از ماده سازندگی)، یعنی خود را چگونه

بر اساس شناخت‌های می‌توانیم باید و نباید ارائه دهیم. اگر شناخت‌های ما غلط بود، باید و نبایدهای غلط در فکر ما ایجاد خواهند شد و اگر شناخت درست بود، باید و نبایدهای صحیح در فکر ما ایجاد خواهند شد. به این مثال توجه کنید: اگر کسی که قصد تعرض به جان شما را دارد، در منزلتان را بکوبد و شما خیال کنید کسی که در می‌زند، دوستان است و در را باز کنید، آن شخص به شما هجوم خواهد آورد. شما به خاطر شناخت اشتباهی که داشتید - و فکر می‌کردید که دوستان پشت در است - این رفتار اشتباه (باز کردن در) را مرتکب شدید.

فرض کنید، تصور شما این باشد که «در عالم هیچ عملی عکس‌العمل ندارد». با این فرض، شما می‌توانید راحت به دیگران ظلم کنید و خیال کنید که هیچ‌وقت به خاطر این کار به شما آسیبی نخواهد رسید. اگر کسی شناختش این باشد که «در عالم عکس‌العملی وجود ندارد»، می‌تواند

باید بسازیم، طبق چه الگویی باید بسازیم، جامعه خودمان را چگونه باید بسازیم. ایدئولوژی به این امور پاسخ می‌دهد، می‌گوید: اینچنین باش، این چنین زندگی کن، این چنین بشو، این چنین خود را بساز، این چنین جامعه خود را بساز. این‌ها همه «چرا» دارد؛ تو می‌گویی این چنین باش، چرا باید این چنین باشم و آن چنان نباشم؟ می‌گویی این چنین زندگی کن، چرا این چنین زندگی کنم؟ چرا آن چنان زندگی نکنم؟ می‌گویی این چنین بشو، این چنین خود را بساز، این چنین هدف انتخاب کن؛ این چراها را «جهانبینی» پاسخ می‌دهد، می‌گوید: وقتی من می‌گویم این چنین باش، چون هستی این چنین است، ساختمان جهان این چنین است، انسان چنین موجودی است، جامعه چنین حقیقت و ماهیتی دارد، چنین قوانین و سنی دارد، روان انسان چنین هویت و چنین قوانین و سنی دارد، جهان اینچنین یا آنچنان است. جهانبینی به ما خبر می‌دهد از [اینکه] چه هست، چه نیست، چه قانونی بر جهان و بر انسان حاکم است، چه قانونی بر جامعه حاکم است، حرکت‌ها به سوی چه جہتی است، طبیعت چگونه حرکت دارد و اصلاً هستی چیست.

هر طور که ما در مورد جهانبینی فکر کنیم ناچار ایدئولوژی ما تابع جهانبینی ما خواهد بود. این است که می‌گویند ایدئولوژی زاده جهانبینی است. جهانبینی به منزله زیر بنای فکر است و ایدئولوژی به منزله روبنا؛ یعنی در یک دستگاه فکر و اندیشه، جهانبینی حکم طبقه زیرین و ایدئولوژی حکم طبقه روئین را دارد که بر اساس آن و بنابر اقتضائات آن ساخته شده است.

بدون دلیل به کسی توهین کند؛ ولی اگر کسی معتقد باشد که «درعالم، هر عملی عکس العملی دارد»، نتیجه اش چیز دیگری است؛ لذا خروجی شناخت ها، باید و نباید است. اگر کسی قبول کرد که «درعالم، هر عملی عکس العملی دارد»، در عمل کردن مواظب است، چرا که از عکس العمل بد دوری می کند؛ ولی اگر کسی چنین اعتقادی نداشت، دغدغه ی عکس العمل را ندارد و حاضر است بسیاری از کارها را انجام دهد.

در روایت [نقل به مضمون] آمده است که «اگر کسی با دیگری فعل بدی را انجام دهد، نمی میرد تا با خودش همان کار انجام شود».<sup>۱</sup> این بیانگر عمل و عکس العمل است. یک بار انسان از باب حرام بودن یک فعل از آن پرهیز می کند، یک بار به خاطر عکس العمل آن فعل.

می دانیم که حضرت خضر وقتی به آن شهر رفت، یک دیوار از دیوارهای آنجا را ترمیم کرد و در بیان دلیل این کارش گفت: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا».<sup>۲</sup> دیوار در حال خراب شدن بود؛ در زیر آن دیوار، گنجی برای دو بچه ی یتیم بود. چون پدر آن دو یتیم فردی صالح بود، حضرت خضر آن دیوار را ترمیم کرد تا گنج به دست نالایقان نیفتد. این کاری که حضرت خضر کرد، نتیجه ی صالح بودن پدر این بچه ها بود؛ «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا».<sup>۳</sup> «و پدر آن دو فرد صالحی بود.» عکس العمل رفتار پدر این بچه ها، موجب چنین چیزی شد.

چندین سال قبل، در خطبه های نماز جمعه از آیت الله امامی کاشانی شنیدم که فرمودند: «نسل چندمین این یتیم ها صالح بوده اند و به خاطر آن ها چنین عنایتی به این یتیمان شد». او این مطلب را از یک روایت نقل می کرد.<sup>۴</sup>

۱. اشاره به روایت پیامبر ﷺ است که ایشان فرمودند: مَنْ أَلْعَفَ فِي وَطْئِ الْجُرْجَالِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْخُوَ الْجُرْجَالُ إِلَى نَفْسِهِ. (الكافي، ج ۵، ص ۵۴۴)

۲. سوره كهف آیه ۸۲

۳. همان

۴. در برخی روایات فاصله میان آن دو یتیم و جد صالحشان حدود ۷۰۰ سال یا ۷۰۰ نسل ذکر شده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «إِنَّ الْغُلَامَيْنِ كَانَ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ أَبِيهِمَا سَبْعُمِائَةِ سَنَةٍ». (البرهان فی تفسیر

بیان شد که باید و نباید‌ها فرع بر شناخت است. مکتب‌های مختلف، شناخت و باید و نباید ارائه می‌کنند. فکر نکنید که مکتب حتماً چیزی اسم و رسم دارد؛ پدر یا مادر شما هم می‌توانند صاحب یک مکتب باشند و باید و نباید ارائه دهند. همچنین مکتب می‌تواند ایدئولوژی‌های بزرگ جهانی باشد؛ می‌تواند مکتبی روان‌شناختی باشد، می‌تواند مکتبی اقتصادی یا سیاسی باشد. اومانیسیم<sup>۱</sup> یک مکتب است و ماکیاولیسم<sup>۲</sup> نیز همین‌طور. همه‌ی این‌ها مکتب هستند. مکتب ماکیاولیسم معتقد است که در سیاست، اخلاق وجود ندارد. این یک مدل است. ایدئولوژی

القرآن، ج ۳، ص ۶۵۸

رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ يَبْنِيهِمَا وَبَيْنَ ذَلِكَ الْأَبِ الصَّالِحِ سَبْعَةُ أَبَاءٍ. (تفسیر

نورالقلین، ج ۳، ص ۲۸۹)

۱. اومانیسیم به معنای انسان‌گرایی یا انسان‌مداری است. اومانیسیم همانند لیبرالیسم و کمونیسیم مکتبی مستقل به شمار نمی‌رود؛ اما اصول و مبانی معرفت‌شناختی آن، تأثیری ژرف در مکاتب فلسفی معاصر داشته است. واژه اومانیسیم از واژگان ابداعی قرن نوزدهم است که برای اولین بار در سال ۱۸۰۸ برای اشاره به یک شکل از آموزش با تأکید بر ادبیات جعل شد؛ لکن گسترش تفکر اومانستی از عصر رنسانس یعنی قرن چهاردهم میلادی به بعد آغاز گشت (تاریخ تمدن، ج ۵، ص ۸۸-۹۸). بنیان تفکر اومانستی بر دواصل استوار است: اول اینکه انسان، محور و میزان و مقیاس همه چیز است و لذا بر پایه این اصل، انسان مرکز عالم قلمداد می‌شود و لذت‌های جسمانی، هدف نهایی فعالیت‌های بشر به شمار می‌روند. دوم اینکه خاستگاه شناخت، انسان است. انسان باید برای رسیدن به سعادت تنها بر استعدادهای درونی خویش تکیه کند و نیازی به تعالیم بیرونی ندارد (نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانستی، ۹)

۲. ماکیاولیسم عبارت است از مجموعه اصول و روش‌های دستوری که نیکولو ماکیاولی سیاست‌مدار و فیلسوف ایتالیایی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) برای حکومت بر مردم ارائه داد. شهید مطهری رحمته‌الله درباره وی می‌نویسد: «در مغرب زمین این فکر زنده شد که به، حق مساوی است با زور، و این فکر برای اولین بار در فلسفه سیاسی (یعنی در حد سیاست و نه بیش از آن) ظهور کرد. ماکیاول، دانشمند و فیلسوف معروف ایتالیایی، اساس فلسفه سیاسی‌اش را بر سیادت گذاشت. او می‌گوید در سیاست تنها چیزی که باید ملحوظ شود سیادت است و هیچ اصل دیگری در سیاست معتبر نیست. برای رسیدن به هدف‌های سیاسی - که همان سیادت است - هر چیزی جایز است. دروغ، فریب، مکر، قسم‌های دروغ، خیانت کردن، پا روی حق گذاشتن. او می‌گوید در سیاست، مذموم شمردن این مسائل به هیچ نحو نباید مطرح باشد.» (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲۳، ص ۲۴۸)

این مکتب این است: «در سیاست نباید اخلاق را رعایت کرد». بخش قابل توجهی از سیاست غرب، مبتنی بر نگرش ماکیاولیسم است.<sup>۱</sup> در سیستم‌های سیاسی آن‌ها، اخلاق معنا و جایگاهی ندارد. دیدگاه مکتب ماکیاولیسم درست است یا غلط؟ اکنون سیاست‌های جهانی بر طبق این نظریه عمل می‌کنند. برای فهمیدن درستی یا نادرستی این نظریه، لازم نیست صد سال به آن عمل کنیم؛ می‌توانیم اکنون بفهمیم که این نظریه درست است یا درست نیست. وقتی که فهمیدیم این نظریه غلط است، نتیجه می‌گیریم نسخه‌ها و مدل‌هایی که ارائه می‌دهد، اشتباه هستند و قابل اعتماد نیستند.

فرض کنید که به پزشک مراجعه کرده‌اید و او بیماری شما را «سرماخوردگی» تشخیص می‌دهد. این یک شناخت است؛ نتیجه‌ی این شناخت این است که «باید فلان قرص را خورد و باید از فلان خوراکی‌ها پرهیز کرد». در این مثال، تشخیص پزشک را «جهان‌بینی» می‌گویند و نسخه‌ای که نتیجه‌ی تشخیص پزشک است «ایدئولوژی» نامیده می‌شود. اگر تشخیص (جهان‌بینی) غلط بود، معلوم نیست که نسخه‌ای که پزشک ارائه می‌دهد، درست باشد یا غلط. این امکان وجود دارد که نسخه‌ای که پزشک بر اساس تشخیص غلط ارائه می‌کند، به صورت اتفاقی درست باشد؛ ولی تضمینی وجود ندارد؛ لذا نسخه‌ای که از تشخیص غلط منتج می‌شود، قابل اعتماد نیست؛ ولی اگر بیماری درست تشخیص داده شود، نسخه‌ای که توسط پزشک ارائه می‌شود، صحیح خواهد بود.

۱. سلطه طلبی و قدرت محوری سیاست غرب، عیناً از فلسفه نیچه و ماکیاولی سرچشمه می‌گیرد. (غروی، محسن؛ فتابی اشکوری، محمد، میزگرد فلسفه اسلامی و فلسفه غرب، نشریه معرفت خرداد ۱۳۸۱، شماره ۵۴) می‌توان گفت ماکیاولی، پدر فلسفه سیاسی رنسانس و به تبع آن پدر فلسفه سیاسی مدرن است. (حاجتی، معصومه؛ محبیان، امیر، ماکیاولی و نسبت او با فلسفه سیاسی جدید، مقاله پژوهش‌های اعتقادی

خلاصه‌ی مطالبی که گفتیم این است: وقتی با یک «ایدئولوژی» (باید و نباید) روبه‌رو می‌شویم، راه‌هایی برای تشخیصِ صحیح یا غلط بودن آن ایدئولوژی وجود دارد. یک راه این است که آن را تجربه کنیم و ببینیم که نتیجه صحیح است یا صحیح نیست. راه دیگر این است که عقبه‌ی آن ایدئولوژی را بررسی کنیم. عقبه‌ی ایدئولوژی، «شناخت» یا «جهان‌بینی» است؛ باید بررسی کنیم که این شناخت غلط است یا صحیح. اگر فهمیدیم که شناختی که مبنای این ایدئولوژی است صحیح نیست، نمی‌توانیم به ایدئولوژی اعتماد کنیم؛ ولی اگر فهمیدیم که شناختی که پشت آن بوده، صحیح بوده و ایدئولوژی‌ای که ارائه شده، طبق همان شناخت صحیح بوده است، می‌توانیم به آن ایدئولوژی اعتماد کنیم؛ چون شناخت صحیح است، طبیعتاً ایدئولوژی‌ای که از آن برمی‌آید نیز صحیح است.

شناخت و مقدمات صحیح، ایدئولوژی صحیح را نتیجه می‌دهند. این مشابه بحثی است که در منطق<sup>۱</sup> مطرح است و گفته می‌شود: «مقدمات صحیح، نتیجه‌ی صحیح می‌دهند؛ اما مقدمات نادرست، معلوم نیست نتیجه‌شان درست باشد. اگر نتیجه‌ای غلط بود، می‌فهمیم که حتماً مقدماتش اشتباه بوده است».

دیدگاه‌های زیادی در این باره وجود دارد؛ ولی ناچارم که سریع از این بحث‌ها عبور کنم. در این بحث، گرایش‌ها و مکتب‌های گوناگونی وجود دارد و حرف‌های گوناگونی زده شده است. همچنین درباره‌ی رابطه‌ی بین ایدئولوژی و جهان‌بینی، مبانی مختلفی وجود دارد.

### ﴿تَبٰرَكَ الَّذِیْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَوْتِ﴾ خلاصه‌ی بحث گذشته

انسان سؤالات بی‌شماری دارد؛ درباره‌ی همه چیز! در ذهن شما سؤالات بسیاری به وجود می‌آید. همه‌ی انسان‌ها - بچه و بزرگسال - سؤال دارند؛ انسان برای گرفتن پاسخ سؤال‌هایش به سراغ مکتب‌ها می‌رود.

۱. ر.ک: المنطق، علامه محمد رضا مظفر

آن مکتب‌ها به یک سؤال مشترک، پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند. یک راه برای این‌که انسان بفهمد که کدام پاسخ درست است، این است که خودش تجربه کند. روش دیگر این است که شناخت و جهان‌بینی‌ای که به تولید ایدئولوژی آن مکتب منجر شده است را بررسی کند و اگر درستی آن را متوجه شد، به ایدئولوژی آن عمل کند؛ بنابراین، برای اینکه بدانیم به کدام ایدئولوژی عمل کنیم، باید جهان‌بینی هر کدام را بررسی کنیم.

ممکن است گفته شود که «چرا می‌گویید اگر جهان‌بینی درست باشد، ایدئولوژی درست از آن خارج می‌شود؟ این دو چه ربطی به یکدیگر دارند؟». در اینجا چند نظر وجود دارد. یک دیدگاه - که نظر آقای سروش است - می‌گوید که «ایدئولوژی و جهان‌بینی ربطی به هم ندارند».<sup>۱</sup> نظر دیگری می‌گوید: «ایدئولوژی، معلول جهان‌بینی است و رابطه‌ی «تولیدی» و «علت و معلول»<sup>۲</sup> بین این دو وجود دارد».<sup>۳</sup> نظر سوم - که صحیح‌تر است - این است که «رابطه‌ی علیت بین ایدئولوژی و جهان‌بینی نیست؛ بلکه رابطه‌ی «لازم و ملزوم» بین این دو وجود دارد؛ به عبارت دیگر، ایدئولوژی لازمه‌ی جهان‌بینی است».<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: دانش و ارزش، عبدالکریم سروش، فصل اول: اخلاق علمی

۲. واژه‌ی «علت» در اصطلاح فلاسفه به دو صورت عام و خاص به کار می‌رود. مفهوم عام علت عبارت است از موجودی که تحقق موجود دیگری متوقف بر آن است، هرچند برای تحقق آن کافی نباشد، و مفهوم خاص آن عبارت است از موجودی که برای تحقق موجود دیگری کفایت می‌کند به عبارت دیگر اصطلاح عام علت عبارت است از موجودی که تحقق یافتن موجود دیگری بدون آن محال است، و اصطلاح خاص آن عبارت است از موجودی که با وجود آن، تحقق موجود دیگری ضرورت پیدا می‌کند. (آموزش فلسفه، علامه مصباح، ج ۲، ص ۲۹)

۳. تصور رابطه‌ی علت و معلول میان جهان‌بینی و ایدئولوژی، به این صورت است که هرگاه جهان‌بینی وجود داشته باشد، به خودی خود و بدون هیچ نیاز دیگری، ایدئولوژی ساخته شود. مثلاً اگر گفته شود «میان سیاه و سفید، تفاوت وجود دارد» پس «باید میان سیاه و سفید فرق گذاشت» یک رابطه‌ی تولیدی و علیتی میان ایدئولوژی و جهان‌بینی تصویر کرده‌ایم زیرا گزاره اول بدون هیچ لحاظ دیگری گزاره دوم را ساخته است.

۴. رابطه‌ی میان لازم و ملزوم زمانی تصویر می‌شود که اولاً رابطه‌ای وجود داشته باشد (یعنی بدون رابطه نباشد) و ثانیاً رابطه‌ی میان آن‌ها علیت نباشد. این رابطه به سه شکل قابل تصور است: گزاره‌ی جهان‌بینی به صورت صغری در قیاسی که نتیجه‌ی آن باید و نباید است، قرار بگیرد:

این طور نیست که میان «باید و نباید» با «هست و نیست» سیم خارداری وجود داشته باشد و هیچ گونه پیوستگی بین آنها برقرار نباشد؛ ولی هیچ حکیمی مدعی نیست که ما می توانیم قیاسی داشته باشیم که هر دو مقدمه آن «هست» ولی نتیجه اش «باید» باشد؛ یا به عکس یعنی قیاسی داشته باشیم که هر دو مقدمه اش «باید» ولی نتیجه اش «هست» باشد؛ و آنها که گفته اند بین آنها رابطه ای هست بیش از این ادعا نکرده اند که می شود قیاسی تشکیل داد که یک مقدمه آن، «هست» و مقدمه دیگر آن، «باید» باشد و به همین مقدار، رابطه ی منطقی برقرار است. چون حکمت عملی و اخلاق، فرع جهان بینی است و مقدمه ی قیاسی که به هست بر می گردد، «اشرف المقدماتین» و مقدمه ای که به باید بر می گردد، «اخص المقدماتین» است و نتیجه هم همواره تابع «اخص المقدماتین» است، بنابراین، اگر قیاسی داشتیم که مقدمه ی از آن «هست» و مقدمه دیگرش «باید» باشد، نتیجه «باید» است نه «هست»؛ مثلاً، می گوئیم: «خدا ولی نعمت، خالق و مُنعم است» که یکی از مقدمات قیاس محسوب می شود. مقدمه دیگر این است که: «ولی نعمت را باید سیاست گزار و درپیشگاه خالق باید. خضوع کرد» که از مجموع این باید اخلاقی و آن هست نظری، یک «باید» اخلاقی استنتاج می شود که: «پس باید خدا را سپاس گزار و در برابر او خاضع بود». (تفسیر موضوعی قرآن کریم، علامه عبدالله جوادی آملی، جلد ۱۰، ص ۴۳)

گزاره ی باید و نباید نشان دهنده ی رابطه ی ضرورت بالقیاس میان یک فعل و غایت شخص است: بعضی چنین گمان کرده اند که مفهوم باید در قوانین طبیعی «حکایت از یک امر واقعی و خارجی می کند» و «صحیح بودن یا غلط بودن، و صدق و کذب جملات مشتمل بر آنها را می توان به راحتی معلوم کرد» اما بایدهایی که در جملات اخلاقی مورد استفاده قرار می گیرند، اعتباری بوده، و به هیچ رو نمی توان صدق و کذب، یا انطباق و عدم انطباق جملات مشتمل بر آنها را با خارج آزمود. اما حق آن است که مفاد اصلی بایدهای ارزشی نیز، همان بیان رابطه ی علیت است. علیتی که میان فعل اختیاری و هدف اخلاق یا حقوق وجود دارد. مثلاً هنگامی که یک حقوق دان می گوید: «باید مجرم را مجازات کرد»، هر چند نامی از هدف این کار نمی برد ولی درواقع می خواهد رابطه بین مجازات و هدف (یا یکی از اهداف) حقوق، یعنی امنیت اجتماعی را بیان کند. همچنین هنگامی که یک مربی اخلاق می گوید: «امانت را باید به صاحبش بازگرداند»، درحقیقت می خواهد رابطه این کار را با هدف اخلاق، مثلاً رسیدن به کمال و سعادت نهایی بیان کند. به همین دلیل است که اگر از حقوق دان سؤال شود: «چرا باید مجرم را مجازات کرد؟» پاسخ می دهد: «زیرا اگر مجرم به مجازات نرسد جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد»؛ و نیز اگر از مربی اخلاق پرسیده شود: «چرا باید امانت را به صاحبش رد کرد؟» جوابی متناسب با معیارهای مورد قبولش در فلسفه اخلاق خواهد داد.

یکی از مصادیق ضرورت بالقیاس در رابطه طرفینی علت و معلول است. وقتی علت تامه چیزی موجود بود، معلولش نیز ضروری الوجود می شود و هر جا معلول وجود داشت، علت آن نیز می بایست موجود باشد. اکنون باید توجه کرد که رابطه علیت گاهی ممکن است بین دو

امر حقیقی و عینی باشد؛ مثل آتش و حرارت که نسبت به یکدیگر ضرورت بالقیاس دارند، و گاهی ممکن است میان یک کار اختیاری و نتیجه آن باشد. روشن است که فعل انسان از آن جهت که پدیده خاصی است، می تواند آثار درونی و بیرونی، و پیامدهای فردی و اجتماعی خاصی هم داشته باشد (البته آن آثار، گاهی شناخته شده و قابل فهم همگانی است و زمانی هم ناشناخته و ناپیدا است). به هر حال، فعل اختیاری انسان را وقتی با آثار مترتب بر آن می سنجیم، بین آنها رابطه ضرورت بالقیاس می یابیم؛ مثلاً اگر مطلوب انسان رسیدن به قرب الهی باشد، و او بخواهد به آن هدف دست یابد، و از طرفی، به هر طریقی (عقل یا شرع) فهمیده ایم که تحقق این هدف بدون انجام افعال اختیاری خاصی ممکن نیست؛ در این صورت گفته می شود که بین آن هدف و انجام این افعال رابطه ضرورت بالقیاس است. این ضرورت را می توانیم به صورت یک قضیه اخلاقی بیان کنیم که فعل مزبور در آن، متعلق «باید» است و می گوئیم: «برای تحقق آن معلول (قرب الهی) باید آن کار خاص را انجام داد» یا مثلاً «باید راست گفت» که مفاد آن، بیان ضرورتی است که بین راست گویی و قرب الهی (کمال مطلوب انسان) برقرار است. درست به همان معنایی که در علوم تجربی می گفتیم که مثلاً «برای پیدایش آب باید اکسیژن و هیدروژن را با نسبت خاصی با هم ترکیب کرد».

حاصل کلام آنکه، مفهوم باید دو کاربرد دارد: کاربرد اخباری و کاربرد انشایی. کاربرد اخباری آن به معنای ضرورت بالقیاس است که بیانگر رابطه واقعی افعال اختیاری انسان با هدف مطلوب اخلاق می باشد. در کاربرد انشایی، همراه فعل جمله به جای هیئت امر و نهی به کار می رود. در کاربرد دوم هر چند مفاد باید و نباید، انشاء و اعتبار است؛ اما اعتباری بی پایه و بی مایه نیست، بلکه امری حقیقی و عینی در ورای آن نهفته است و در واقع این مفاهیم از آن واقعیت نفس الامری حکایت می کنند. همان گونه که اشاره شد، این دسته از مفاهیم اخلاقی نیز مانند مفاهیمی که در ناحیه موضوع جملات اخلاقی قرار می گیرند، از قبیل مفاهیم فلسفی و معقولات ثانی اند که هر چند مابه ازای عینی و خارجی ندارند، اما منشأ انتزاع آنها در خارج موجود است، و اگر احیاناً معانی دیگری در آنها إشراب شود یا به صورت دیگری از آنها اراده گردد، نوعی مجاز یا استعاره خواهد بود. (فلسفه اخلاق، علامه محمدتقی مصباح یزدی، ص ۷۶)

باید و نباید اعتبار محض ذهن انسان هستند که شخص آن را میان خود و فعل اختیاری ای که به فایده ای آن تصدیق کرده است اعتبار می کند؛ در اینکه يك تناسب و هماهنگی شدیدی [میان طبیعت و غایات موجودات] در کار هست [جای تردید نیست] و لِهَذَا هر حیوانی لذت می برد از آنچه که طبیعت به آن نیاز دارد و طبیعت هم به همان نیاز دارد که لذت بخش است. مثلاً زن که مجهز به دستگاه شیر و زائیدن است، از همین کارها لذت می برد، در صورتی که حتی تصور زائیدن برای مرد [ناراحت کننده است]. این يك حساسی است در کار. يك چنین هماهنگی شدیدی در کار هست. این اشتباه است که تصور شود غایت داشتن مخصوص ذی شعور است و وقتی گفته می شود طبیعت غایت دارد، اشکال شود مگر طبیعت ذی شعور است؟ غایت

ممکن نیست که یک جهان بینی هیچ ارتباطی با ایدئولوژی اش نداشته باشد. [از اینکه] انسان ها بر اساس شناخت خود رفتار می کنند، مشخص می شود که میان جهان بینی و ایدئولوژی ارتباطی وجود دارد اما ارتباطی که بین این دو هست، ارتباط علت و معلول نیست. برای واضح تر شدن مطلب، به این مثال توجه کنید: «بین سیاه و سفید فرق وجود دارد؛ پس باید بین سیاه و سفید فرق گذاشت»<sup>۱</sup>. در این مثال، نتیجه ای که از شناخت حاصل شده، نتیجه ی نادرستی است. آقای سروش می گوید که «اگر رابطه ی تولیدی بین جهان بینی و ایدئولوژی وجود داشت، نتیجه ی مذکور در این گزاره باید صحیح می بود؛ ولی چون نتیجه صحیح نیست، می فهمیم که رابطه ی تولیدی بین جهان بینی و ایدئولوژی وجود ندارد. و چون

---

داشتن دستگاه شعوری به تبع غایت داشتن طبیعت است. غایت داشتن طبیعت به این است که حرکت می کند به سوی کمال خودش. منتها يك وقت شعور به غایت دارد و يك وقت شعور به غایت ندارد.

ایشان (علامه طباطبائی) می گویند: عالم اعتبار از همین جا شروع می شود، و طوری هم تعبیر می کنند که اندیشه های اعتباری در موجودات زنده مطلقاً [انسان و غیر انسان] وجود دارد، و همین تعمیم است که برای ما قابل قبول نیست. [ایشان می گویند: رابطه ای است میان طبیعت و غایات خودش که این رابطه، رابطه وجوب و ضرورت است، وجوب و ضرورتی از نوع وجوب و ضرورت عینی و تکوینی و فلسفی که میان هر علت با معلول خودش هست، ولی انسان در عالم اعتبار خودش می آید همان وجوب عینی را که در طبیعت در مقابل امکان و امتناع قرار دارد، میان دو چیز که واقعاً میان آنها این رابطه برقرار نیست [اعتبار می کند]؛ همان گونه که حد شیر را به انسان شجاع می دهد، اینجا هم می آید آن حد وجوب را که در طبیعت عینی [وجود دارد، میان خود و هر فعل اختیاری ای که تصدیق به غایت و فایده آن کرده اعتبار می کند؛ و معتقدند این «باید» در هر فعل اختیاری حیوان ذی شعور وجود دارد. ایشان می گویند: «چنین اعتباری در اینجا پیدا می شود. «خوب است» هم بیش از این نیست. وقتی می گوییم «باید انجا ده»، «خوب است» هم از همین انتزاع می شود.»

آن مسأله عمده ای که ایشان روی آن تکیه دارند این است که در هر فعل اختیاری همیشه يك حکم انشائی و اعتباری و فرمان وجود دارد؛ باید چنین کرد و نباید چنان کرد، و همین «باید» است که انسان را وادار می کند که دنبال مقصد طبیعی برود؛ و ایشان در نهایت امر همه اراده ها

را به علم منتهی می کنند. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۱۳، ص ۷۱۸)

رابطه‌ی تولیدی بین آن‌ها وجود ندارد. اصلاً رابطه‌ای بین آن‌ها برقرار نیست.<sup>۱</sup> ما می‌گوییم که «رابطه‌ی تولیدی علت و معلولی نیست اما رابطه‌ی لازم و ملزوم بین آن‌ها وجود دارد». البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که «باید بین سیاه و سفید فرق گذاشت». بین سیاه و سفید فرق وجود دارد، ولی از جهت رنگ؛ اگر از جهت رنگ فرق وجود داشته باشد، دلیل بر این نیست که در انسان بودن آن‌ها نیز فرق وجود دارد و باید بین آن‌ها فرق گذاشت. ما قبول نداریم که در انسانیت آن‌ها فرقی وجود دارد. اکنون چهره من و شما با هم متفاوت است؛ آیا به این دلیل باید بین ما فرق بگذارند؟ خیر؛ به این دلیل نباید فرق گذاشت.

ولی اگر انسانیت دو انسان با یکدیگر فرق داشت، باید بین آن‌ها فرق گذاشت. فرض کنید که یک نفر دزد باشد و دیگری دزد نباشد. بین این دو باید فرق گذاشت؛ چون در انسانیت متفاوت هستند. یکی از آن‌ها بد و یکی خوب است؛ بین بد و خوب باید فرق گذاشت. اما «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر»<sup>۲</sup> می‌گوید که «همه‌ی انسان‌ها یکسان هستند». ولی چنین چیزی صحیح نیست و انسان‌ها با یکدیگر فرق می‌کنند. با دو انسان، به دو گونه‌ی متفاوت باید رفتار کرد. فرض کنید که با یک عاقل و یک دیوانه روبه‌رو هستید. معلوم است که باید بین این دو فرق گذاشت و با

۱. اگر لغو برده‌داری و طرد نژادپرستی را دو قدم پیشرو در تاریخ بشریت بدانیم، به خوبی ملاحظه می‌شود که این دو قدم درست در جهت استقلال بخشیدن به اخلاق (ایدئولوژی) در برابر علم (جهان بینی) بوده است. بشر در عین قبول تفاوت نژادها این تفاوت را ارزش اخلاقی نبخشیده است و از تفاوت میان گروه‌های انسانی، تفاوت حقوق برای آن‌ها را نتیجه نگرفته است و در این عمل، هم منطقاً بر جاده‌ی صواب بوده و هم اخلاقاً (دانش و ارزش، عبدالکریم سروش، ص ۱۹).

۲. این اعلامیه که توسط نمایندگانی با پیشینه‌های حقوقی و فرهنگی متفاوت از تمام مناطق جهان تهیه شده بود، در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در پاریس (قطعه‌نامه ۸۲۱۷ مجمع عمومی) به عنوان معیار مشترک دستاوردها برای همه مردم و همه ملیت‌ها اعلام شد. (به نقل از سایت رسمی سازمان ملل متحد)

البته تعداد محدودی از کشورها در تهیه این اعلامیه شرکت داشتند و همچنین در مجمع سازمان ملل متحد با تنها ۴۸ رأی موافق به تصویب رسید. (به نقل از آرشیو تاریخچه قطعنامه)

آن‌ها به صورت متفاوت سخن گفت؛ باید با هرکس به اندازه‌ی عقلش سخن گفت.

پس اگر در انسانیت دو نفر تفاوت وجود داشت، قطعاً باید میان آن‌ها فرق گذاشت. برای مثال، معلوم است که بین صدام و فلان شهید تفاوت زیادی وجود دارد و باید بین آن‌ها فرق گذاشت؛ آن شهید احترام دارد، ولی صدام ندارد؛ فرق هست و لذا باید فرق گذاشت؛ علتش هم این است که ایدئولوژی از جهان‌بینی جدا نیست و لازمه‌ی آن است.

ما امروز چند بحث را مطرح کردیم؛ گفتیم که سؤالات زیادی داریم و پاسخ سؤالات ما نسخه‌هایی هستند که مکتب‌های مختلف ارائه می‌کنند. برای این‌که بفهمیم نسخه‌ها درست هستند یا غلط، راه‌های مختلفی داریم. یک راه این است که خود نسخه را آزمایش کنیم. این کار شدنی است؛ اما مشککش این است که وقتمان تلف می‌شود. راه دیگر این است که دلایلی را که عقبه‌ی ایدئولوژی هستند، بررسی کنیم و اگر آن دلایل صحیح بودند، ایدئولوژی آن‌ها را نیز بپذیریم. راه دیگری هم وجود دارد که آن را توضیح ندادم؛ آن راه، این است که به تجربه‌های دیگران مراجعه کنیم و از تاریخ عبرت بگیریم. در کتاب «انسان کامل»<sup>۱</sup> این کار انجام شده است. مثلاً ما می‌توانیم تاریخ را بررسی کنیم و ببینیم کسانی که ظلم کرده‌اند، عاقبتشان چه بوده است. صدام و چنگیز و هیتلر را می‌بینیم و درمی‌یابیم که ظلم کردن بد است. این یک شیوه‌ی خوب است؛ قرآن هم به این شیوه توصیه کرده است: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْبَصَارِ»<sup>۲، ۳</sup>

۱. مجموعه‌ای است مشتمل بر تنظیم شده سیزده جلسه سخنرانی متفکر شهید استاد مرتضی مطهری تحت عنوان "انسان کامل" که در سال ۱۳۵۳ و در ماه مبارک رمضان ایراد شده است.

۲. سوره حشر، آیه ۲

۳. ترجمه: پس ای صاحبان بینش عبرت آموزید.

## ● برتری جهان بینی بر تجربه

روشی که ما معرفی کردیم، عمیق تر از این است که تجربه های دیگران را مورد مطالعه قرار دهیم. در این روش، تفکر مکتب و جهان بینی مکتب بررسی می شود؛ لذا حرف های نزده ی آن مکتب و جهان بینی هم برای ما معلوم می شود. همچنین مسائلی که بر طبق این جهان بینی در آینده اتفاق می افتد، برایمان روشن می شود. به همین دلیل است که آقای مطهری رحمته الله علیه می گوید «تاریخ به سمت معنویت می رود»<sup>۱</sup>. ایشان علم غیب ندارد، بلکه این مطلب را از روی جهان بینی پیش بینی کرده است. اگر جهان بینی را یاد بگیرید، گویا صاحب شاه کلید شده اید و می توانید هزار سال آینده را پیش بینی کنید. اگر جایی از تاریخ دروغ بود، شما آن را تشخیص می دهید، چراکه استدلال و جهان بینی به شما می گوید چنین اتفاقی نمی تواند افتاده باشد. مثلاً اگر کسی بگوید: «در زمان یونانی ها مجموع زوایای مثلث ۱۸۲ درجه بوده است»، می فهمیم که این حرف دروغ و محال است؛ چون استدلال ها و تحلیل های ما چیز دیگری می گویند. وقتی کسی بر جهان بینی مسلط شود، تمام ایدئولوژی های آن را می تواند پیش بینی کند.

۱. يك نظريه ديگر در باب تكامل - كه نظريه صحيح هم همين است - اين است كه تاريخ در مجموع خودش رويه تكامل است ولي اين بدان معني نيست كه تاريخ مانند قافله اي است كه دائماً قدم به قدم جلو می رود، چون عاملش انسان است نه طبيعت، و انسان يك موجود آزاد و مختار است. تاريخ بايد در يك مسيري حركت كند ولي جامعه گاهي ممكن است به راست منحرف شود و قهراً از هدفش دور گردد، گاهي ممكن است به چپ منحرف شود، گاهي ممكن است از حركت باز ايستد (چنين نيست كه بايد هر لحظه حركت كند؛ ممكن است جامعه يك مدت موقتي حالت ايستاد داشته باشد) و گاهي ممكن است براي مدتي به عقب برگردد و مزايای كمالي خود را از دست بدهد ولي در مجموع، حركت تكاملي دارد؛ يعني اگر مجموع حركتها را در نظر بگيريم حالت قافله اي را پيدا می كند كه گاهي حركت می كند گاهي می ايستد، گاهي از اين طرف می رود گاهي از آن طرف، و احياناً گاهي چند قدم به عقب برمی گردد ولي در مجموع هميشه از مبدأ دور و به مقصد نزديك می شود. (مجموعه آثار شهيد مطهری رحمته الله علیه، ج ۱۵، ص ۲۱۲)

**\* تفاوت «قانون علیت» و «ملازمه»**

وقتی میان دو چیز رابطه‌ی علیت باشد، آن دو چیز هیچ انفکاک‌ی از یکدیگر ندارند؛ ولی در رابطه‌ی لازم و ملزوم چنین نیست. در رابطه‌ی بین جهان بینی و ایدئولوژی، جهان بینی یکی از عوامل تأثیرگذار است و عوامل دیگری هم [در ایجاد ایدئولوژی‌ها] مؤثر هستند. بعضی می‌گویند که رابطه‌ی بین جهان بینی و ایدئولوژی، رابطه‌ی تولیدی (علیت) است. بعضی هم می‌گویند که هیچ ارتباطی بین آن‌ها وجود ندارد. افرادی که معتقد هستند ارتباطی بین جهان بینی و ایدئولوژی وجود ندارد، می‌گویند: «مثال نقیض تفاوت رنگ انسان‌ها، نشان می‌دهد که رابطه‌ی تولیدی برقرار نیست». مادر پاسخ می‌گوییم که مثال شما غلط است و اصلاً آنچه گفتید جهان بینی نبود؛ بلکه جهان حسی بود. جهان بینی، یعنی تحلیل؛ لذا باید از نظر تحلیلی فرق آن‌ها را بیان کنید.

این که گفته شود: «چهره‌ی این دو انسان فرق دارد. پس باید بینشان فرق گذاشت»، یک مثال غلط است. ما قائل هستیم که این دو بی‌ارتباط نیستند و حداقل ارتباط لازم و ملزوم بینشان برقرار است.

برای روشن شدن رابطه‌ی لازم و ملزوم مثالی می‌زنم: اگر عددی سه باشد، لازمه‌اش این است که فرد باشد؛ ولی اگر عددی فرد بود، معلوم نیست که سه باشد؛ بلکه ممکن است عددی دیگر (مثلاً هفت) باشد. رابطه‌ی لازم و ملزوم به این صورت است. اما رابطه‌ی علت و معلول این طور نیست و دو طرف رابطه همیشه باید یکدیگر می‌آیند و باید یکدیگر هم می‌روند.

**\* اهمیت بررسی جهان بینی‌ها**

همه چیز به پیش فرضی که پذیرفته‌اید برمی‌گردد؛ اگر معتقد باشید که بین ایدئولوژی و جهان بینی ارتباطی وجود ندارد، دیگر نمی‌توانید برای تشخیص درست یا غلط بودن ایدئولوژی، جهان بینی آن را بررسی کنید. اما اگر ارتباط بین ایدئولوژی و جهان بینی را پذیرفتید، لازم است برای فهم

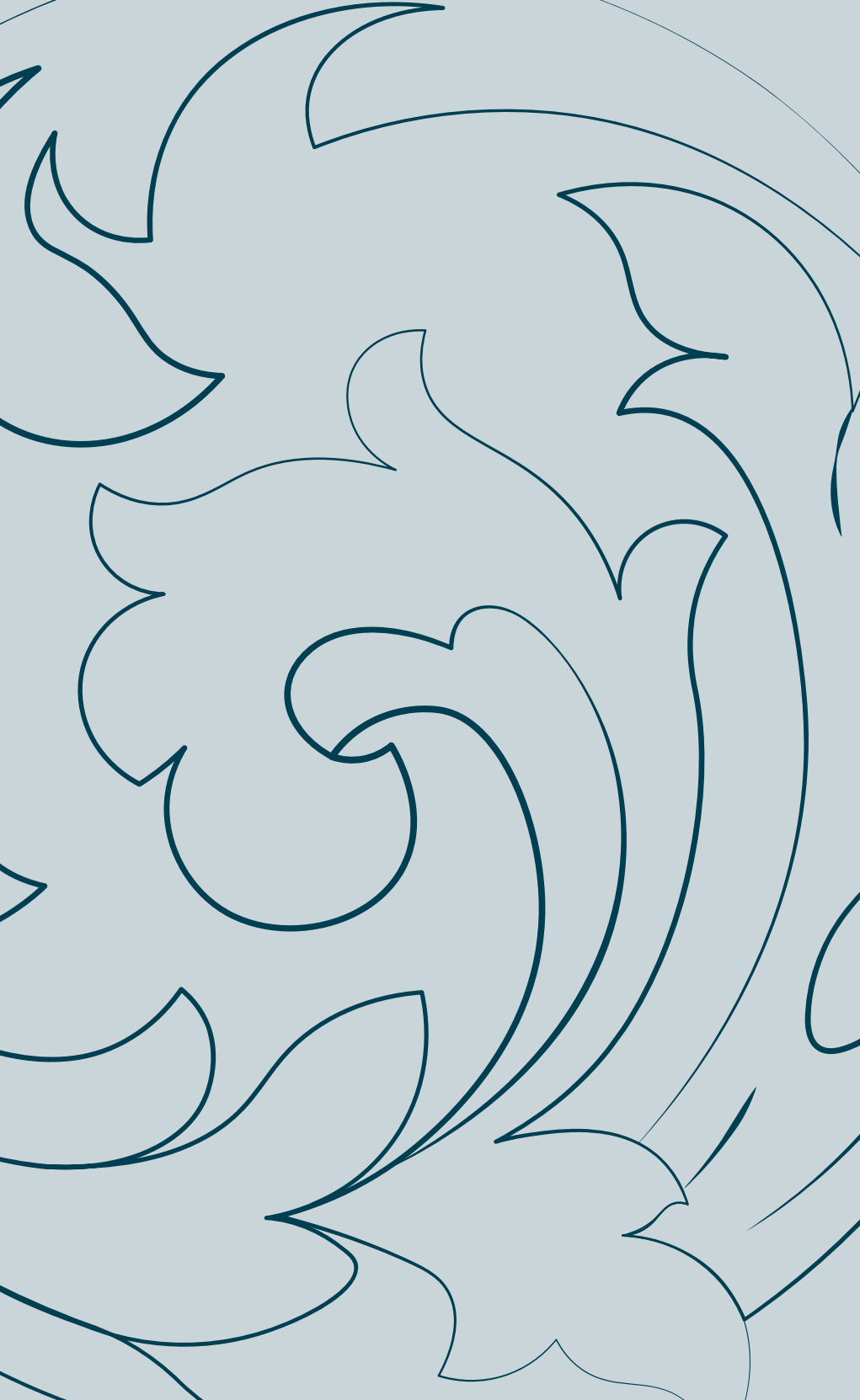
درستی یا نادرستی آن، جهان بینی را بررسی کنید. در میان افرادی که به ارتباط بین جهان بینی و ایدئولوژی معتقد هستند، این بحث وجود دارد که ارتباط بین این دو چه نوع ارتباطی است.

فرض کنیم که رابطه‌ی بین جهان بینی و ایدئولوژی را پذیرفته ایم. حال چطور بفهمیم که آن شناختی که مبنای ایدئولوژی است، صحیح است؟ گویا خودمان باید از پیش شناخت داشته باشیم.

همان طور که می دانید ما ابزارهای شناخت درونی - از جمله عقل - داریم. عقل را از جایی نگرفته ایم و همواره داشته ایم. ما با عقل خودمان می توانیم درستی یا نادرستی یک شناخت را تشخیص دهیم؛ همان طور که با چشمان رنگ یک شیء را می فهمیم. عقل و چشم از ابزارهای شناخت هستند. بحث شناخت و ابزارهای آن مفصل است و احتمال خطا در ابزارهای شناختی ما همیشه وجود دارد؛ البته قدرت خطاگیری را هم داریم. در واقع این بحث ها پیش نیاز موضوع جهان بینی است و ما نمی خواهیم در اینجا درباره‌ی آن ها بحث کنیم.<sup>۱</sup> ما ابزارهای مختلفی برای شناخت در اختیار داریم از جمله عقل، حس، و دل. ما از ابزارهای شناخت استفاده می کنیم تا نسبت به جهان بینی ها شناخت پیدا کنیم و صحیح یا غلط بودن آن ها را بفهمیم.

---

۱. رک: معرفت شناسی، علامه جعفری و معرفت شناسی، مجتبی مصباح و عبدالله محمدی و شناخت، استاد شهید مطهری





## جلسه دوم

### ❁ توضیح معنای جهان‌بینی

منظور ما از جهان‌بینی همان «تحلیل» است.<sup>۱</sup> تحلیل درباره‌ی هر چیزی؛ برای مثال کسی که درباره‌ی دوستی باید و نبایدی را مطرح می‌کند؛ تحلیلی که از مسئله‌ی «دوستی» دارد، همان جهان‌بینی او در این باره است. وقتی که فردی باید و نبایدی درباره‌ی دوستی مطرح می‌کند، از او می‌پرسیم که بر چه اساسی این حرف را می‌گوید. مثلاً جواب می‌دهد بر این اساس که «دوست از دوست اخلاق می‌دزد»؛ لذا نباید با انسان بد رفیق شد. در این مثال، این‌که فرد چنین تحلیلی دارد، «دوست‌تحلیلی» او در این مورد است؛ حال اگر این تحلیل را قبول نداریم، باید و نباید او را هم قبول نخواهیم داشت؛ چنان‌که جهان‌بینی ما در مسائل سیاسی یا تحلیل‌ها نسبت به سیاست، «سیاست‌تحلیلی» ماست که یک سری باید و نباید‌ها از آن منتج می‌شود.

---

۱. جهان‌بینی یعنی نوع برداشت، تفسیر و تحلیلی که یک انسان درباره‌ی هستی و جهان و درباره

انسان و جامعه و تاریخ دارد. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۳، ص ۳۴۰)

جهان بینی در واقع یک خبر است، نه یک باید و نباید؛ مثل «دوست از دوست اخلاق می‌دزدد.» مثال دیگر، این جمله است: «جاذبه‌ی زمین وجود دارد.» آیا این گزاره یک «باید» است یا یک «نباید»؟ واضح است که این یک گزاره خبری است و اطلاعاتی را درباره‌ی یک موضوع به ما منتقل می‌کند و جنس این تحلیل‌ها «هست و نیست» است و از دل این هست و نیست‌ها «باید و نباید» خارج می‌شود. وقتی که کسی می‌گوید: «دوست از دوست اخلاق می‌دزدد»، بر مبنای این تحلیل، یک «باید» یا «نباید» برای خود معین می‌کند و می‌گوید «باید با آدم خوب هم‌نشین شد» و «نباید با آدم بد هم‌نشین شد».

مثال دیگر روایت پیامبر ﷺ است. ایشان در حدیثی فرموده‌اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>۱</sup> یعنی محبت دنیا سرمنشأ تمام بدی‌ها است. در نتیجه‌ی نباید به دنیا میلی پیدا کرد؛ به همان دلیلی که گفته شد: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ».

اگر ما با کسی در مسئله‌ی «باید و نباید» اختلاف نظری داشتیم لازم است توجه کنیم که این‌ها منشأ دارند و آن منشأ تحلیل‌ها و «هست و نیست»‌هایی است که فرد در ذهن دارد که باید و نبایدها لازمه‌ی آن‌ها هستند. در نتیجه اگر این عقیده را پذیرفت که «دوست از دوست اخلاق می‌دزدد»، دیگر باید و نباید او تغییر می‌کند و یا اگر قبول کرد که «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، «باید و نباید» او عوض می‌شود.

### \* مثالی در سیاست

فردریش نیچه می‌گوید: «گناهی بالاتر از ضعف نیست»<sup>۲</sup>، «به ضعیف ترحم نکنید وزیرِ بالش را نگیرید»<sup>۳</sup> و ماکیاولی هم دیدگاهی مشابه این دارد.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، کلینی، جلد ۲، صفحه ۳۱۵

۲. از نظر نیچه تنها رابطه اخلاقی رابطه قدرتمند با ضعیف است، هیچ چیزی اخلاقی‌تر از قدرت نیست و هیچ چیزی غیر اخلاقی‌تر از ضعف نیست، یا جرمی و گناهی بالاتر از ضعف وجود ندارد.

(مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۴۷۶)

۳. از نظر اینها، اینکه می‌گویند: راستی خوب است، درستی خوب است، امانتداری خوب است، احسان

می‌گویند: «در طبیعت این گونه است که قوی زنده می‌ماند و آنکه ضعیف است از بین می‌رود».<sup>۱</sup>

در نتیجه این نگاه «باید و نباید» این طور تعریف می‌شود: «باید ضعیف را پامال کرد»، «نباید به ضعیف ترحم کرد». این مبنای یک تفکر است و اکنون نیز در جهان به این سیاست عمل می‌شود و شاهد بر این مطلب، برخوردی است که با کشور ما می‌کنند و انقلاب ما را هنوز به رسمیت نمی‌شناسند. اما اگر احساس کنند که قوی هستیم، فوراً به روابط دوستانه با کشورمان روی می‌آورند؛<sup>۲</sup> اما اگر اتفاقی بیفتد که احساس کنند ضعیف هستیم، فوراً برخوردها عوض می‌شود؛ نمونه‌اش این که یک عده‌ای در خیابان‌ها اعتراض کردند و به تبع در مجامع بین‌المللی خیلی از کشورها ضد مملکت ما تبلیغ کردند.<sup>۳</sup>

---

خوب است، نیکی خوب است، همه حرف‌های مفت و چرند است. اینکه «هر که ضعیف بود زویرایش بگیر» یعنی چه؟ یک لگد هم به او بزن. او گناهی از این بالاتر ندارد که ضعیف است. حال که ضعیف است، توهم سنگی روی سرش بینداز. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲۳، ص ۱۶۹)

۴. ر.ک: شهریار، نیکولو ماکیاولی

۱. اصل دیگر همین اصل تنازع بقا بود، یعنی گفت اساس زیست و حیات در این عالم این است که جاندارها با یکدیگر دائماً در حال جنگ و مبارزه هستند و آن که قویتر است باقی می‌ماند، جانداران در غریبال طبیعت، غریبال می‌شوند (خود جنگ، غریبال طبیعت است) و طبیعت، در جنگ و کشمکش دائمی که حیوانات دارند، غریبال می‌کند و اصلح را برای بقا انتخاب می‌کند و «اصلح برای بقا» یعنی آن موجودی که در میدان مبارزه بهتر توانسته است خود را ننگ دارد و توانسته است حریف را از بین ببرد و خود را حفظ کند... به هر حال آقای نیچه از این اصل نتیجه گرفت و گفت: اصل در حیات همه جانداران و حتی در حیات انسان همین است و جنگ و تنازع، اصلی در زندگی انسان هاست و هر انسانی که قویتر باشد باقی می‌ماند و حق هم با همان است که باقی می‌ماند. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲۳، ص ۲۵۲ - ۲۵۳)

۲. شاهد بر صحت این مطلب، اتفاقاتی است که در دهه ۹۰ به بعد در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران رخ داد و از جمله آن‌ها می‌توان به ریاست ایران بر جنبش عدم تعهد، عضویت ایران در پیمان‌های شانگهای، بریکس و... اشاره کرد.

۳. مقاله تاثیر فتنه ۸۸ بر وضع تحریم‌های شدید علیه ایران، خبرگزاری میزان، ۱۳ دی ۱۳۹۹،

لینک مستقیم <https://www.mizanonline.ir/002tL2>

طبق مبانی اسلامی اگر رژیم صهیونیستی هزار سال هم در اراضی اشغالی بماند باز هم غاصب محسوب می شود ولو این که قدرتمند باشد. اما بر طبق مبنای جهان بینی پیش گفته اسرائیل بر حق خواهد بود، چرا که قدرتمند است؛ یعنی مهم نیست که کسی حق را بگوید و حرف درست بزند؛ بلکه ملاک حق، آن است که قدرتمند باشید. چنان که اکنون در مجامع بین المللی این تفکر حاکم است.

### \* مثال اجتماعی

ضرب المثلی هست که می گوید: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو!». با این مبنایک «باید» به وجود می آید و آن هم این که «باید همرنگ جماعت شد». چرا که هرکسی که همرنگ جماعت نبوده است در واقع «تافته‌ی جدا بافته» بوده و رسوا شده است.

اما از نظر ما ممکن است فردی که همرنگ جماعت نمی شود، در دوره‌ای رسوا شود؛ اما صرفاً در مقطعی این طور باشد؛ ما می دانیم کسانی که حرف حق را می گویند در نهایت پیروز می شوند. در واقع جهان بینی ما درباره این مسئله این گونه است و در همان زمانی که فرد به نظر دیگران رسوا شده است، از نظر ما او رسوا نیست.

امام حسین علیه السلام می فرمایند: «العار اولی من دخول النار»<sup>۱</sup> یعنی در جهان بینی ما «رسوای مقطعی شدن» عاملی برای دور شدن از آتش جهنم است؛ اگر کسی این همرنگ شدن با جماعت را قبول دارد، باید در اینجا بحث کند که آبروی آدم برود بهتر است یا این که به جهنم برود؟

همچنین امام علی علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «لاتلبسوا لباس اعدائی و لاتطعموا طعام اعدائی و لاتسلکوا مسالک اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی».<sup>۲</sup>

۱. بخشی از شعری که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمودند: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْفَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ» یعنی «مرگ بهتر از گرفتار ننگ و ذلت شدن است و ذلت و ننگ بهتر از وارد شدن به

آتش جهنم» (نفس المهموم، ص ۲۱۹)

۲. من لایحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۲۵۲

لباس دشمنان مرانپوشید و طعام دشمنان مرانخورید و راه‌های دشمنان مرانپیمایید و گرنه در زمره‌ی دشمنان من به شمار خواهید رفت.

به این معنا که ظاهر و پوشش و خوراک آدم‌ها روی باطن آن‌ها اثر می‌گذارد؛ یعنی اگر مثل دشمنان ما بخورید و بپوشید، دشمن اهل بیت علیهم‌السلام می‌شوید. از این «هست» یک «نباید» درمی‌آید و آن هم این که «نباید مثل دشمن لباس پوشید» و ... ممکن است بگویند «لباس به طرز فکر چه ربطی دارد؟!»، اما می‌دانیم که اگر می‌خواهیم باید و نیایدی را رد کنیم، باید تحلیلش را رد کنیم.

### ❁ راه‌های بررسی جهان‌بینی‌ها

یک راه آن است که نظرهای مکاتب مختلف در همه عرصه‌ها بررسی شود؛ در زمینه‌ی خانواده، سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ... که این هم شدنی هست. اما بسیار وقت‌گیر است و حتی ممکن است عمر یک فرد عادی برای تحقیق در مورد همه‌ی مکاتب در همه زمینه‌ها کافی نباشد. این روش مثل آن است که فرد تک‌تک قاچ‌های هندوانه را به صورت جداگانه بررسی کند. به همین جهت راه حلی میان‌بر برای این مسئله مطرح شده و آن این است که به جای آنکه تحلیل‌های متعدد در موضوعات مختلف تک‌تک بررسی شود، مهم‌ترین مسئله بررسی شود و در جواب این که مهم‌ترین مسئله چیست؟ می‌گوییم خدا. اگر قائل شویم که خدا هست و یا این که بگوییم نیست، همه‌ی جنبه‌های یک مکتب عوض می‌شود. آیا غیب وجود دارد یا عالم فقط ماده است؟ آیا چیزی غیر از ماده وجود دارد؟ خدا هست؟ خدا واحد است؟ خدا چطور موجودی است؟ نحوه‌ی شناخت ما از خدا چطور است؟ نحوه‌ی ارتباط انسان‌ها با خدا به چه صورت است؛ لذا این مهم‌ترین مسئله است و همه‌ی موارد دیگر مثل اقتصاد، فرهنگ و ... را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مثلاً اگر بگوییم که خدا هست، لازمه‌ی این حرف، آن می‌شود که فرد متقی و با خدا

باید در جامعه حاکم شود؛ اما اگر بگوییم که خدا نیست، همه چیز صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند.

این روش مثل آن است که به جای بررسی تک تک قاچ‌های هندوانه یک قاچ آن را بررسی می‌کنیم و وضع بقیه آن هم برایمان روشن شود.

### ❁ اهمیت بحث جهان‌بینی

اگر مباحث مربوط به جهان‌بینی برای کسی روشن نشود، در اثنای بحث ممکن است بگوید که چرا این سخن را گفتید، من این مطلبی را که مطرح کردید، قبول ندارم. در ظاهر این‌طور است، اما در حقیقت بسیاری از مطالب قبل از آن را قبول نکرده است. در اینجا باید آن قدر زمین را کند تا به زمین سفت رسید و از آنجا شروع به چیدن سنگ‌ها کرد؛ باید فهمید اشکال اصلی بحث کجاست و به اصطلاح «بحث کجا گیر کرده است!» در خیلی از موارد وقتی که علت موشکافی می‌شود، به این نتیجه می‌رسیم که اشکال اساسی به نگاه غلط فرد به خدا برمی‌گردد. در مواردی که فرد در رویکرد سیاسی اشکال دارد در واقع مشکلیش برمی‌گردد به این که خدا را قبول ندارد یا برایش خوب تصویر نشده است.

مثال: کسی را که از ولی فقیه تبعیت نمی‌کند، تصور کنید که به او گفته می‌شود باید از ولی فقیه تبعیت کنی؛ چرا که واجب‌الاتباع است، می‌گوید: «چرا؟» در جواب گفته می‌شود: «چون منصوب از جانب معصوم است و تبعیت از او دستور معصوم می‌باشد.» بعد می‌گوید: «چه کسی گفته است که امامان معصوم هستند؟» در جواب باید گفت: «چون ادله‌ای بر عصمت داریم.» ممکن است که بحث همین‌طور عقب برود تا به خدا برسد؛ لذا شما می‌بینید فلان کاندید ادراراه‌پیمایی که ضد حکومت است، شرکت نمی‌کند اما برخی از کاندیدها شرکت کردند. دقت کنیم که در واقع مبانی فکری‌شان مشکل دارد. اگر جهان‌بینی افراد درست نباشد، نتیجه‌اش آن می‌شود که می‌گوید: «چرا باید حرف انسانی را گوش کنم که مثل من راه

می‌رود و مثل من غذای خورد؟ چرا باید به حرف آدمی مثل خودم عمل کنم؟<sup>۱</sup> بله، «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>۲</sup> اما «يُوحَىٰ إِلَيَّ»<sup>۳</sup>. این باعث تفاوت است، و فرق بزرگی هم هست، او با غیب و خدا ارتباط دارد، ولی تو ارتباط نداری؛ لذا اگر مثال جهان بینی را جدی نگیریم، واقعاً در پیچ‌های حساس اصلاً نمی‌دانیم کجا هستیم و چه باید بکنیم؛ در انتخابات، ازدواج و... گیر می‌کنیم.

### \* بیان یک خاطره

ما در کلاس شهید مجدزاده<sup>۴</sup> شرکت می‌کردیم. ایشان حوزوی نبودند، اما با علامه طباطبائی و شهید مطهری ارتباط داشتند. آن موقع، حوزه علمیه ی قوی در اهواز وجود نداشت. یکی از اساتید ما<sup>۵</sup> می‌فرمود اگر

۱. وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ ۚ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (فرقان، ۸۰)

۲. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (کهف، ۱۱۰) ترجمه: جز این نیست که من مانند شما بشری هستم که به من وحی می‌رسد که خدای شما خدای یکتاست، پس هر کس به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدایش احدی را با او شریک نگرداند.

۳. همان

۴. شهید سید مهرداد مجدزاده تیر ماه سال ۱۳۳۴ در اصفهان متولد اما به دلیل شغل پدرش به استان خوزستان منتقل شد. او در سنین جوانی که در زمینه علم اخلاق و معارف اسلامی بهره کافی داشت به یک استاد دلسوز برای ارزش های اسلامی تبدیل شده بود که عمرش صرف آموزش احکام الهی و اصول انقلابی گردید. همزمان با گسترش نهضت انقلاب اسلامی شروع به فعالیت در زمینه تکثیر اعلامیه، برگزاری جلسات شبانه با انقلابیون و دیگر شیوه‌های مبارزاتی کرد. او حتی در نقاط مختلف اهواز با سخنرانی های روشنگران‌اش ماهیت رژیم پهلوی را نزد آذهان عمومی برملا می‌ساخت. وی بعد از پیروزی انقلاب از نقش ارزنده خود در راه هدایت نسل جوان غافل نماند. بیشتر شاگردانش جوان بودند و گیرایی کلامش باعث شده بود حتی از شهرستان های دیگر برای حضور در محضر استاد به سوی اهواز بیایند. شهید مهرداد مجدزاده با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و سرانجام در بهمن ۶۱ ر‌دای سرخ شهادت را در منطقه رقابیه به تن کرد و به همزمان شهیدش پیوست. ۵. منظور حضرت آیت الله سید محمدعلی موسوی جزائری، نماینده مردم خوزستان در مجلس خبرگان رهبری و زعیم حوزه ی علمیه اهواز هستند. وی در سال ۱۳۲۲ در شوشتر، استان

شهید مجدزاده استادی داشته است که خیلی استاد زحمت کشی بوده، ولی اگر استادی نداشته که معجزه است.

ایشان این طور نقل می کرد که: «در بین شاگردهایم هم شاگرد دختر بود و هم پسر. فردی در بین شاگردهای پسر بود که با یک دختر مانتوی ازدواج کرد و وقتی می پرسیدم: «چرا رفتی با این شخص ازدواج کردی؟ این که خیلی با تو خیلی فرق دارد!» می گفت: «می خواهم اصلاحش کنم.» شاگرد دختر هم داشتم که با پسر از ازدواج می کرد که به لحاظ ظاهری با او فرق داشت و وقتی می پرسیدم: «چطور با این شخص ازدواج می کنی؟» می گفت: «می خواهم اصلاحش کنم.»»

شهید مجدزاده می گفت: «هر دو شبیه همسرانشان شدند.» به تحلیل ایشان خوب دقت کنید؛ می گفت: «باطن آن پسر عین ظاهر زنش بود. ظاهر آن پسر حزب اللهی است، اما باطنش شبیه زنش است. علاقه هایش هم همین طورند. اصلاً این طور آدمی را دوست دارد. باطن این آدم عین ظاهر زنش بود. لذا ظاهرش هم همین طور شد.» آدم به هر چه علاقه داشته باشد، مثل همان می شود. افکار و عقاید آدم به این صورت است. حتماً دیده اید که بعضاً مادرها چادری هستند ولی دخترهایشان با یک وضع نامناسب و ناهنجاری از خانه بیرون می آیند. بعضی از این مادرها افکارشان مثل دخترشان است؛ اما رویشان نمی شود چادرشان را در بیاورند. به هر شکل بچه شان را این طور تربیت می کنند؛ چون خودشان نمی توانند چادرشان را بردارند، طرز فکرشان را روی دخترشان پیاده می کنند. گاهی اوقات کسی که در عقایدش مشکل دارد، بیست سال بعد بروز پیدا می کند.

---

خوزستان زاده شد و پس از تحصیل در همان شهر برای ادامه ی تحصیل به نجف اشرف مشرف شدند ولی در پی اخراج طلاب ایرانی از کشور عراق در زمان صدام، ایشان به قم برگشتند. ایشان در خلال جنگ ایران و عراق، در جبهه های جنگ حضوری فعال داشت و پس از جنگ نیز به عنوان نماینده ی ولی فقیه در استان خوزستان مشغول به فعالیت بودند. تربیت چندین نسل از طلاب و دانشجویان عالم و انقلابی از خدمات ارزنده ی ایشان به استان خوزستان و امت اسلام است.

## ❁ تفاوت جهان تحلیلی و جهان حسی

نکته دومی که می‌خواستم در مورد جهان بینی عرض کنم این بود که جهان بینی به معنای تحلیل است؛ همان طور که گفتیم در اشکالی که آقای سروش گرفته بود، مغالطه‌ای وجود داشت. می‌گفت ممکن نیست که ایدئولوژی از جهان بینی دریابد، بعد مثال می‌زند که بین سیاه و سفید فرق هست، پس نتیجه‌اش این است که باید بین سیاه پوست و سفید پوست فرق گذاشت. این که تحلیل نشد. این گزاره حسی است. این که چشم من می‌گوید بین سیاه و سفید فرق هست، جهان حسی است. در کتاب خود ایشان هم این مطلب آمده است و لذا می‌گوید حیوانات از نظر جهان حسی از ما قوی تر هستند.

برای مثال عقاب در هر چشمش یک عدسی دارد اما آن عدسی ها دو حالت دارند؛ یعنی وقتی نگاه می‌کند دو جور نگاه می‌کند. وقتی از بالا نگاه می‌کند، همه‌ی تپه را از بالا می‌بیند و یک قسمتش را هم زوم شده می‌بیند. دوتکه می‌بیند. یک بار همه‌ی تپه را می‌بیند، اما شکارش را به طور خاص برجسته تر می‌بیند. چشمش این طور است، پس از ما قوی تر است؟ پس جهان بینی عقاب از ما قوی تر است! خیر؛ این جهان بینی نیست؛ این جهان حسی است. منظور ما از جهان بینی یعنی تحلیل کردن و اندیشیدن. برای مثال: وقتی که می‌گویم دوست از دوست اخلاق می‌دزد؛ این حسی نیست، دیدنی هم نیست بلکه آثارش دیدنی اند. خود این جمله که دیدنی نیست، یک تحلیل است. جهان بینی یعنی عالم را تحلیل کن، انسان را تحلیل کن. این ها مقدمات تفکر هستند، مثلاً سبب به زمین می‌افتد، تحلیل می‌کنی جاذبه هست. جاذبه را نمی‌بینی بلکه با تحلیل به آن می‌رسی. قطعاً شما باید چیزی ببینید تا به آن فکر کنید. ما به این «تحلیل» می‌گوییم: جهان بینی؛ نه به آن مقدمات حسی اش. حالا اگر کسی کور بود، یعنی جهان بینی ندارد؟ مسلماً این طور نیست؛ لذا به تحلیل و تفکر «جهان بینی» می‌گوییم. شهید

آیت الله مطهری می گویند: «ما چند نوع جهان بینی داریم و چند نوع تحلیل؛ یکی تحلیل علمی (تجربی) است. یکی تحلیل فلسفی و یکی دیگر هم تحلیل دینی است و...». ابتدا این ها را بر می شمارد و سپس بحث می کند.



## جلسه سوم

### ❁ تأثیر جهان بینی بر ایدئولوژی

جهان بینی به معنای تحلیل است. به جهان بینی اصطلاحاً «شناخت» نمی گویند زیرا شناخت خودش یک موضوع مجزا و اعم از جهان بینی و جهان حسی و ... است، پس می توان گفت که به هر علمی شناخت گفته می شود.

موضوع بعدی که درباره ی آن بحث می کنند این است که راه های شناخت کدام هستند؟ [به طور خلاصه] حواس، عقل و قلب. ما به وسیله ی ابزار شناخت، جهان بینی و تحلیل پیدا می کنیم و سپس بر اساس آن عمل می کنیم؛ به بیان بهتر، شناخت مقدمه ی جهان بینی و جهان بینی مقدمه ی ایدئولوژی است.

مثال دیگری می زنم؛ چرا می گویند حق را بگویید و حق جو باشید؟ چرا می گویند اگر این طور باشید، باید و نبایدهای شما هم درست است؟ چون حق پیروز است. اگر به این جمله معتقد باشیم که حق پیروز است، نتیجه ی منطقی اش این است که باید حق جو، حق گرا

و حق گو باشیم. ممکن است کسی بگوید: «من اگر حق را بگویم، آسیب می بینم. زندان می روم و ...» در جواب می گوییم: «وقتی قبول کردید که حق پیروز است، نتیجه ی منطقی این گزاره این است که باید همواره حق جو و حق گو باشید. حتی اگر در اول راه آسیب ببینید. در آخر پیروزی و سعادت با حق است.» اگر شما می خواهید یک حقی را پایمال کنید، [در واقع] می گوید: «مانی خواهیم حق بگوئیم، نمی خواهیم طرف دار حق باشیم. چون اساساً قبول نداریم که حق پیروز است؛ بلکه گاهی باطل پیروزی می شود بلکه در دنیا در خیلی موارد باطل پیروز شده است.» ولی ما که طرف دار حق هستیم، حتی اگر کشته شویم باز هم می گوییم: «حق پیروز است»؛ لذا باید این طور استدلال کنیم. در واقع این همان مثال یک قاچ از هندوانه است. در مورد کل جهان چیزی نگفتیم بلکه بحثی درباره ی حق و باطل را توضیح دادیم. گفته شد: «حق پیروز است» و وقتی این را قبول کردیم، نتیجه ی منطقی ای که به ما می دهد، این است که همواره باید حق جو و حق گو بود. این نوعی جهان بینی و به عبارت دقیق تر، حق بینی است. یعنی تحلیل ما در مورد حق است؛ بنابراین، ما تحلیل مان نسبت به حق به این صورت است که حق پیروز است و این را به صورت خبر ارائه می دهیم؛ این غیر از باید و نباید است. نمی گوییم این کار را نکنید و آن کار را نکنید. باید و نبایدها خبری نیستند بلکه انشایی هستند، یعنی از جنس دستوری اند.<sup>۱</sup> در باید و نبایدها امرونهی می کنیم اما در سیستم جهان بینی اطلاع و خبر می دهیم. گزاره ای تحلیلی را به شکل «هست و نیست» بیان می کنیم و مثلاً می گوییم: «ترکیب اکسیژن با هیدروژن، آب را نتیجه می دهد.» این خبر است اما چون تحلیل ندارد جهان بینی نیست؛ لذا - با وجود اینکه خبر است - ربطی به بحث

۱. منظور از جمله خبری، جملاتی هستند که از عالم خارج خبر می دهند و می توان آن ها را متصف به صدق و کذب کرد. در مقابل، جملات انشائی جملاتی هستند که از چیزی خبر نمی دهند و حکایت نمی کنند بلکه چیزی را ایجاد می کنند؛ مانند جملات امری، تعجبی، استفهامی و ...

جهان بینی ندارد. ما به خبرهایی جهان بینی می‌گوییم که همراه با تحلیل عقلی باشد و به کشف یک چیز منجر شود.

وقتی که از جهان بینی بحث می‌شود یعنی از کشفیات بحث می‌کنیم. قانون جاذبه وجود دارد و ما آن را کشف می‌کنیم؛ به بیان دیگر چیزی را خلق نمی‌کنیم بلکه مثلاً این گزاره را که «حق پیروزیست» کشف می‌کنیم. ما با عقل و تحلیل عقلی این پیروزی حق را کشف می‌کنیم. [مثال دیگر این است که] به وسیله‌ی عقل به قانون جاذبه‌ی موجود در عالم دست می‌یابیم. سؤال می‌پرسند: «چگونه این قانون‌ها را می‌فهمید؟» در پاسخ می‌گوییم: «ما آثار این قوانین را دیده‌ایم اما خود این قوانین را ندیده‌ایم. خداوند متعال این قوانین را خلق کرده است و ما با عقلمان آن‌ها را کشف می‌کنیم.» این‌ها از جنس خبر هستند، ولی وقتی دستور می‌دهیم و مثلاً می‌گوییم: «بنشین!» این امرکردن غیر از خبر نیستن است. دستورها را کشف نمی‌کنیم، چون در خارج وجود ندارند؛ بلکه ما آن‌ها را خلق می‌کنیم. اما در بحث جهان بینی، قوانین را کشف می‌کنیم و از وجود آن‌ها خبر می‌دهیم و درواقع به وسیله‌ی تحلیل عقلی، این قوانین را کشف می‌کنیم.

در ادامه می‌خواهیم در این باره بحث کنیم که از چند راه ممکن است که جهان بینی‌ها را به ما عرضه کنند؟ چند راه برای کشف جهان بینی‌ها وجود دارد؟ اما قبل از این که این بحث را شروع کنیم، اشاره‌ای هم به مباحث گذشته داشته باشیم. گفتیم که یک باید و نباید داریم که می‌گوید: «باید از ولی فقیه اطاعت کنیم.» در اینجا کسی که اطاعت کردن را قبول ندارد، می‌گوید: «شاید او اشتباه کند و ما ضرر کنیم»؛ بنابراین، ما باید قبل از گفتن این «باید»، بحث کنیم که آیا اطاعت ممکن است ضرر داشته باشد؟ [یعنی کسی که اطاعت را قبول ندارد، در اینجا اشکال دارد. بعد از اینکه قبول کردیم که ایدئولوژی‌ها با جهان بینی‌ها رابطه‌ی منطقی دارند، اگر جهان بینی اشکال داشت، دیگر به لازمه‌ی آن که همان

باید و نباید است نمی توان اعتماد کرد؛ لذا همیشه برای بررسی ایدئولوژی، ابتدا جهان بینی را بررسی می کنیم. پس اگر جهان بینی را تحلیل کنید، از یک واقعیت خارجی به شما خبر می دهد. همان طور که مثلاً خبر می دهد که شما اینجا هستید. البته این تحلیل نیست، خبر می دهد که در عالم فلان مسئله وجود دارد. این را مقدمه قرار می دهیم و می گوئیم: «این کار را بکنید. آن کار را نکنید.»

گفته شد که اگر فلان ایدئولوژی بگوید: «با این فرد دوست شوید و با آن دوست نشوید یا در این رشته درس بخوانید و در آن رشته درس نخوانید» باید بفهمید که حرفش درست است یا خیر و برای فهمیدن درست یا غلط بودن آن ها باید بفهمید که این باید و نبایدهایی که می گوید بر چه مبنایی است؟ چه چیزی را قبول دارد که به خاطر آن این دستورات را می دهد؟ برای مثال گفتیم که چون قبول دارد که دوست از دوست اخلاق می دزدد، می گوید: «پس با آدم بد دوستی نکنید.»

فرض کنید شخصی می گوید: «فلان کار را نکنید.» سوال می شود که چرا نباید این کار را انجام داد؟ در هیچ کجا نباید انجام داد؟ آیا فرقی نمی کند که مسئله فردی باشد یا اجتماعی یا کشوری یا جهانی؟ این که خبری نیست بلکه به شما دستور می دهد. خوب چه کسی گفته است که این دستور درست است؟ دستوری درست است که مقدماتش درست باشد؛ وقتی مقدمات - یا جهان بینی - آن درست بود، به آن دستور اعتماد می کنیم.

## ﴿انواع جهان بینی﴾

### \* جهان بینی علمی

در بحث این جلسه می خواهیم بررسی کنیم که جهان بینی چند نوع است؟ یک نوع جهان بینی وجود دارد که [از حیث علمی] عالم را تحلیل می کند؛ به عبارت دیگر، یک نوع از جهان بینی به نام جهان بینی علمی

وجود دارد که این نوع از جهان بینی، عالم را به وسیله علم توضیح می دهد. اما سوال اساسی این است که علم چیست؟ علم اصطلاحات مختلفی دارد. مثلاً یکی از معانی علم «دافستن» است؛ «علم دارم» یعنی می دانم.<sup>۱</sup> اما در اصطلاح جهان بینی علمی، منظور از علم، دانستن نیست بلکه منظور تجربه کردن آن چیزی است که آزمودنی و نقدپذیر باشد به این صورت که اول یک فرضیه است و بعد به شکل یک نظریه یا تئوری درمی آید. [احتمال اولیه برای علت] افتادن یک سیب بر روی زمین را فرضیه می گویند. جاذبه را که نمی بینند. می گوئیم: «زمین سیب را به سمت خودش کشید. چرا سیب به سمت بالا حرکت نکرد؟ پس جاذبه وجود دارد.» یعنی زمین سیب را به سمت خود کشید. بعد بر مبنای این دیدگاه تحقیقات و آزمایش های بسیاری انجام می دهید. با آزمایش های متعددی که انجام داده اید و جواب واحد گرفته اید، مطمئن می شوید که همیشه زمین اشیاء را به سمت خودش می کشد. این یک نظریه و یک تئوری و یک قانون علمی می شود. بعضی [در باره ی این جهان بینی] می گویند: «اگر جهان بینی علمی نباشد، [یعنی به شکل تجربی نباشد] به درد نمی خورد».

### \* ویژگی های مثبت جهان بینی علمی

جهان بینی علمی یک حُسن و یک نقص دارد. حُسن این جهان بینی این است که هر اتفاقی که در عالم می افتد، به دنبال چرایی و علت آن می گردد و با انجام آزمایشات و تحقیقات آن را درمی یابد؛ زیرا می داند که هر وقت علت آمد، معلول آن هم می آید. مثلاً وقتی که سیب از درخت می افتد، می گوید: «چرا افتاد؟» می خواهد علت اتفاق های رخ داده در عالم را پیدا کند و وقتی علت را پیدا کرد، می گوید: «وقتی این علت بیاید این اتفاق رخ می دهد.» می بیند که پرنده پرواز می کند و به سمت زمین سقوط نمی کند، چرا نمی افتد؟ چرا نیروی جاذبه ی زمین پرنده را پایین نمی کشد؟

۱. علم: عَلِمَ یَعْلَمُ عَلِمًا، نَقِیضُ جَهْلٍ. وَمَا عَلِمْتُ بِخَبْرِكَ، أَيْ: مَا شَعَرْتُ بِهِ. (العین، فراهیدی، خلیل بن

تحقیق و آزمایش می‌کند و می‌فهمد که کبوتر بال‌های خود را طوری تنظیم می‌کند که بتواند پرواز کند. بعد نتیجه می‌گیرد که اگر من هم بتوانم این شرایط را به وجود بیاورم، می‌توانم پرواز کنم؛ پس در جهان بینی علمی وقتی اتفاقی را می‌بینند، آن را به فرضیه تبدیل می‌کنند و با انجام تحقیق و آزمایش‌های بسیار، علت آن فرضیه را می‌یابند و آن را به عنوان یک تئوری مطرح می‌کنند؛ لذا احسن این نوع جهان بینی این است که وقتی یک اتفاقی می‌افتد، دنبال علت آن می‌گردد و وقتی علت را کشف کرد، هرجا علت را آورد آن اتفاق رخ می‌دهد و در مقابل هرجا آن اتفاق را دید، می‌گوید: «علت آن آمده است.» پاستور<sup>۱</sup> پرسید: «چرا مردم بیمار شدند؟» و بعد آزمایش انجام داد و دید که علت آن نشستن دست‌ها و وجود میکروب است. وقتی عده‌ای مریض شدند، این فرضیه برای پاستور شکل گرفت که انگار موجوداتی هستند که با چشم دیده نمی‌شوند و آن‌ها سبب بیماری هستند. بعد بررسی کرد که این میکروب‌ها از کجا می‌آیند و فهمید از دست‌ها می‌آیند؛ لذا گفت: «اگر دست‌ها را بشوید، این‌ها از بین می‌روند.»

این روش کار جهان بینی علمی چه فایده‌ای دارد؟ شهید مطهری می‌گوید: «می‌توانید، علت‌ها را کشف کنید، و چون هرگاه علت بیاید معلول هم می‌آید. می‌توانید بر عالم ماده مسلط شوید. انسان قدرت پیدای کند بر عالم طبیعت مسلط شود.»<sup>۲</sup>

۱. لویی پاستور (زاده ۲۷ دسامبر ۱۸۲۲ - درگذشته ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۵)، از شیمی دانان و زیست‌شناسان مشهور فرانسوی است. شهرت وی مدیون ارائه تئوری جرم و رد نظریه ارسطو بود. همچنین عمل پاستوریزه کردن که از نام او گرفته شده، از ابداعات این دانشمند نامدار است. پاستور نخستین کسی است که پی به واگیردار بودن سیاه‌زخم گوسفندان برد. برجسته‌ترین کار این دانشمند شیمی کشف واکسن برای جلوگیری از مرض وحشت‌آور هاری است. (دایره المعارف کاتولیک، ج ۱۱، بخش لویی پاستور)

۲. در انسان نیروی دیگری برای درک و کشف خود و جهان وجود دارد که در جانداران دیگر وجود ندارد و آن نیروی مرموز تعقل است. انسان با نیروی تعقل، قوانین کلی جهان را کشف میکند و

مثلاً می‌توانیم گوسفندی درست کنیم، بدون این‌که پدر و مادری داشته باشد. چون می‌گوییم: «این گوسفند چگونه به وجود آمده است؟» از تک سلولی. خود تک سلولی چطور به وجود آمده است؟ می‌رویم و ریشه‌ها را پیدا می‌کنیم. وقتی علت را کشف کنیم و شرایط را آماده کنیم و علت را بیاوریم، می‌توانیم چنین گوسفندی را درست کنیم. جالب است که شهید مطهری این مطلب را در کتاب خود گفته است. اگر به چند مقاله‌ی فلسفی شهید مطهری مراجعه کنید، در آنجا می‌گوید: «خدا دائم فیض است و روح خلق می‌کند. هر وقت شرایطش بود. خداوند روح را القای کند. مثلاً جنین در رحم مادر شرایطش که مهیا شد، روح به آن القای شود. چون فیض خداوند قطع نمی‌گردد. خداوند همواره نور می‌دهد. شما اگر در معرض آن قرار بگیرید، روشن می‌شوید.» شهید مطهری سپس می‌گوید: «شما اگر بتوانید در خارج از رحم مادر این شرایط را مهیا کنید، می‌توانید انسان درست کنید.»<sup>۱</sup>

مثال دیگری می‌زنم. برای شتر که حذاء<sup>۲</sup> می‌زنند، شروع به دویدن می‌کند. آن قدر می‌دود که بی‌اختیار می‌شود و ممکن است در اثر زیاد

بر اساس شناخت کلی جهان و کشف قوانین کلی طبیعت، طبیعت را عملاً استخدام میکند و در اختیار خویش قرار می‌دهد. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۲۷۶)

۱. در زمان ما این مسئله مطرح است که آیا بشر قادر خواهد بود که موجود زنده بسازد؟ آیا خواهد توانست که مثلاً نطفه مصنوعی انسان بسازد که پس از قرار گرفتن در رحم یا محیط مناسب دیگری به صورت یک انسان کامل درآید؟ ... نظر دیگر اینکه آیا اگر بشر روزی موفق شد و قانون خلقت جانداران را کشف کرد - همان طوری که بسیاری از قوانین دیگر موجودات را کشف کرده - و تمام شرایط و اجزاء مادی ترکیب موجود زنده را به دست آورد و عیناً نظیر ماده زنده طبیعی را ساخت، آیا آن موجود مصنوعی حیات پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ جواب این سؤال این است که قطعاً حیات پیدا میکند، زیرا محال است که شرایط وجود یک افاضه کاملاً فراهم شود و آن افاضه تحقق پیدا نکند. مگر نه این است که ذات احدیت، صمد و کامل مطلق و فیاض علی الاطلاق است؟ مگر نه این است که واجب الوجود بالذات واجب من جمیع جهات و حیثیات است؟ (مقالات فلسفی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳)

۲. در لغت به معنای صدا کردن شتر است. (العین، ج ۳، ص ۲۷۹) و در اصطلاح سرودی ویژه است که برای برانگیختن شتر استفاده می‌شود. (المنجد فی اللغة العربیة المعاصرة، ج ۱، ص ۲۶۳)

دویدن، شکم او پاره شود. این یعنی موسیقی در سلول‌های مغز آن شتر اثر می‌گذارد و باعث دویدن او می‌شود. پس ما هر وقت موسیقی را بیاوریم می‌توانیم این اثر را هم بیاوریم؛ این تسلط بر عالم ماده است. این جزو فواید جهان‌بینی علمی و تجربی است.

### \* نقض‌پذیری جهان‌بینی علمی

جهان‌بینی علمی یک اشکال هم دارد و آن این است که علوم تجربی نقض‌پذیر هستند؛ یعنی مثل ریاضی که قوانینش همواره ثابت است، نیستند. برای مثال هیچ‌گاه اینکه دو به علاوه دو با چهار مساوی است، تغییر نمی‌کند. اما در علوم تجربی این طور نیست. مثلاً گفته می‌شود: «هرگاه جسی را داغ کنیم، منبسط می‌شود چون وقتی جسی حرارت می‌بیند [فاصله‌ی مولکولی بیشتر شده و] فضای مولکولی آن بازی شود و جسم منبسط می‌گردد.» حالا آیا واقعاً هر جسی داغ شد، منبسط می‌شود؟ خیر، لاستیک هرگاه داغ شود، منقبض می‌گردد؛ بنا بر این نقض‌پذیر است. یا اینکه گفته می‌شود: «حیوانات موقع غذا خوردن فک پایینشان را تکان می‌دهند» ولی این به وسیله تمساح نقض شد. این نقض‌ها نشان می‌دهند که قوانین علمی، مطلق و ثابت نیستند چراکه قانون زمانی قانون است که استثناء نداشته باشد و در همه مصداق‌هایش، جاری باشد.

در واقع قوانین تجربی به این صورت عمل می‌کنند که می‌گویند: «شاید فلان چیز، علت فلان اتفاق باشد.» این یک فرضیه تلقی می‌شود و برای اثبات یا ردّ این فرضیه آزمایشاتی را طراحی می‌کنند و بعد تئوری ارائه می‌دهند. پرسش این است که وقتی کل عالم را آزمایش نکرده‌اید، چطور فرضیه‌ی خودتان را به تئوری تبدیل می‌کنید؟ مثلاً آب در صد درجه به جوش می‌آید؛ این تئوری هم نقض‌پذیر است، در ارتفاع که فشار هوا پایین‌تر است، دیگر به این صورت نیست. پس به طور کلی علوم تجربی نقض‌پذیرند. در واقع اگر نقض‌پذیر نبودند که پیشرفت‌های علمی بوجود

نمی‌آمد؛ زیرا دانشمندی می‌آید و تئوری دانشمند قبلی را نقض می‌کند و به این صورت است که پیشرفت می‌کنیم. امروز، یک پزشکی می‌گوید: «آپاندیس زائد است و باید از بدن خارج شود.» فردا پزشک دیگری می‌گوید: «آپاندیس دارای فلان نقش مهم است.» اساساً همین نقض کردن هاست که سبب پیشرفت علوم تجربی می‌شود.

### \* جمع‌بندی بحث جهان‌بینی علمی

بنابراین، حُسن جهان‌بینی علمی این است که می‌توانیم به این وسیله به عالم ماده مسلط شویم و حتی امور را به راحتی جابه‌جا کنیم. مثلاً رنگ میوه را عوض کنیم، خیار را درختی کنیم و... این‌ها دست‌کاری ژنتیکی می‌شود و محال عقلی هم نیست؛ لذا می‌گویند: «از اول عالم تا اکنون، فقط دو درجه از علم کشف شده است و چند درجه دیگر آن در دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه است.»<sup>۱</sup> پس همان‌طور که بیان شد، اشکال جهان‌بینی علمی این است که نقض می‌شود. امروز ممکن است چیزی بگویید و فردا خلاف آن را بگویید. اگر این‌طور نباشد که علم پیشرفت نمی‌کند.

اما سوال اساسی این است که آیا می‌توان زندگی و افکار و اعتقاد خود را بر نوعی جهان‌بینی که اثبات شده نیست، استوار کرد؟ با مبنای تجربی امروز اثبات می‌کنیم که خدا هست و فردا اثبات می‌شود که نیست؛ همه چیز زندگی انسان روی هوا می‌رود.

۱. موسی بن عُمر عن ابن مَخْبُوطٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ خَمَزَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ خَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ خَرْفَانِ فَلَمْ يَغْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرُ الْخَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أُخْرِجَ الْخَمْسَةُ وَالْعِشْرِينَ خَرْفًا فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ وَصَمَّ إِلَيْهَا الْخَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ خَرْفًا

ترجمه: امام صادق علیه السلام فرمودند: علم ۲۷ هست است و همه آنچه انبیاء آورده‌اند دو حرف است و مردم تاکنون بجز دو حرف از علم را نشاخشند. پس هنگامی که قائم ما قیام کند ۲۵ حرف از علم را خارج می‌کند و آن را میان مردم پراکنده می‌کند و آن دو حرف را نیز به آن‌ها ضمیمه می‌کند تا اینکه ۲۷ حرف علم را میان مردم منتشر کند. (بحار الانوار، ط دار احیاء التراث

پس جهان بینی علمی نمی تواند مبنای فکر و عمل باشد؛ لذا علوم تجربی برای ایدئولوژی و جهان بینی انسان، مبنای کاملی نیست. شما می خواهید یک سری باید و نبایدها بگویید و آنها را بر یک جهان بینی علمی استوار کنید که الآن یک حرفی زده است و شما بر طبق آن یک «باید» می گوئید و فردا حرفش را عوض می کند و «باید» شما هم عوض می شود. مثلاً چهارصد سال هر بایدی گفتید، اشتباه بوده است. مثل کلیساکه در قرون وسطا می گفت زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می چرخد.



## جلسه چهارم

### ❁ خلاصه‌ی بحث قبلی

در اینجا اجمالاً به مباحثی که بیان شد، اشاره می‌کنیم؛ گفتیم که انسان‌ها سؤال دارند. چرا سؤال دارند؟ در این باره بحث نکردیم، چون از بحث اصلی دور می‌شدیم اما دلایل متعددی وجود دارد که برای انسان‌ها پرسش ایجاد می‌کند؛ مثلاً چون این مسئله، فطری انسان است یا این که چون انسان روحیه‌ی کنجکاوی دارد. اما مایک دلیل می‌خواهیم بیاوریم نه صد دلیل؛ استدلال ما این بود که انسان در زندگی با دوراهی‌هایی روبه‌رو می‌شود که بعضاً فردی هستند مثل اینکه در این رشته درس بخوانم یا آن رشته و این دوست را انتخاب کنم یا آن را و همچنین مدل لباس و انتخاب شغل و ... اما در بعضی موارد اجتماعی هستند مثل سوالاتی که در باره نحوه‌ی کشورداری، نحوه‌ی جنگ کردن، به فلان معاهده بین‌المللی وارد شدن یا نشدن و ... ایجاد می‌شود. گفتیم مکاتب به این سوالات جواب داده و هر کدام برای این مفاهیم، یک راهکار ارائه داده‌اند؛ چه در مباحث فردی و چه در مباحث اجتماعی. سپس گفتیم که باید پاسخ‌ها ارزیابی و صحت آن‌ها بررسی شود. حال از کجا بدانیم کدامشان درست است؟ در این باره راهکارهای مختلفی را بررسی کردیم.

اگر مکتبی اشتباه بگوید، دیگر من نابود می شوم، نمی توانم جبران کنم. مثلاً در مباحث اجتماعی، سیستم کارگزاران و به طور کلی لیبرال ها می گویند: «آدم های ضعیف در جامعه پایمال و له می شوند. بگذارید نابود شوند. شما باید مملکت را از نظر اقتصادی رشد دهید. طبعاً این وسط عده ای هم نابود می شوند»<sup>۱</sup>. از کجا معلوم است؟ شاید راهکارهای مکاتب درست باشد و شاید هم درست نباشد! خب آزمایش می کنیم تا به درستی یا نادرستی آن پی ببریم. حالا چطور آزمایش کنیم؟ راه های مختلفی وجود دارد:

### ⊗ راه های بررسی مکاتب مختلف

#### \* تجربه

تجربه یعنی انجام دادن و دیدن نتیجه ی یک کار؛ هرکسی چیزی می گوید. مکاتب لیبرال، کمونیست یا ... هر کدام چیزی می گویند. پس من برای تجربه کردن آن ها را انجام می دهم تا نتیجه را ببینم. مادرم یک چیزی می گوید، انجام می دهم، می فهمم که درست است یا نه. وقتی انجامش دادیم می فهمیم درست است یا غلط. گفتیم که اولین اشکالش این است که زمان را از دست می دهیم. این طور نیست که همه نسخه ها در یکی دو روز به شما نتیجه بدهند؛ بعضاً دویست سال طول می کشد. بعضی چیزها ارزشش را دارد که آزمایش کنید اما برای بعضی چیزها نمی ارزد که وقت بگذارید. مکتب لیبرال می گوید: «شما وقتی می خواهید یک کسی را تربیت کنید، آزادش بگذارید»<sup>۲</sup> یعنی خودش می فهمد اشتباه کرده است،

۱. «حق اگر در فرآیند تعدیل ۱۵ درصد جمعیت کشور که عموماً دهک های محروم جامعه بودند در زیر چرخ های توسعه له شوند، اشکال ندارد» (یادداشت روزنامه مشرق با تیتیر «له شدن مردم زیر چرخ سازندگی و

تکنوکرات ها»، در تاریخ ۱۳۹۴/۱۰/۸۴)

۲. رشد «خودگردانی» یا «خودمختاری شخصی» از ارزش های آزادی و عقلانیت در لیبرالیسم تفکیک ناپذیر است. ببلی (۱۹۸۴) تعلیم و تربیت لیبرال را چیزی می داند که فرد را از همه محدودیت ها رها می سازد و لذا فرد می تواند انتخابگر در اعتقاد و عمل باشد. بنابر تعریف دیردن «هر شخصی حتی تا آنجا خودمختار است که اندیشه و عمل او» در زندگی وی تنها با رجوع

دیگر آن کار را انجام نمی دهد. در صورتی که شاید نفهمد و از کار غلطش برنگردد. آن ها می گویند: «چقدر به بچه بکن و نکن می گوید؟ دو بار انجام بدهد، می فهمد غلط است و دیگر این کار را نمی کند.» اما ما می گوئیم: «[اگر کاری را چند بار انجام داد] شاید دیگر برنگردد و نتواند آن را ترک کند. تازه اگر خواست برگردد، چون عادت کرده است، پنج یا شش سال طول می کشد.» بعضی چیزها را می توان یک بار امتحان کرد و برگشت. مثلاً می رویم سر کلاس ریاضی با فلان استاد؛ اگر راضی نبودیم دیگر نمی رویم. اما بعضی موارد این طور نیست که امتحان کنید و بتوانید برگردید.

### \* بررسی تاریخی

ما به جای این که نخست، نظریه را امتحان و به آن عمل کنیم، تاریخش را بررسی می کنیم، عرف جامعه راه اول را انتخاب می کنند؛ آن ها که مرعوب هستند راه اول را انتخاب می کنند. مثلاً زمانی در کشور آلمان با سیگار معامله می کردند، مبادله کالا با سیگار رایج بوده است و یا در سریال جومونگ نشان داده شد که پولشان نمک بود، چون دیر از بین می رفته است؛ یعنی هر جا که می خواهند برونند و معامله ای کنند، نمک با خودشان می بردند و به جای پول می دادند و جنس می گرفتند. خب، پس ما هم الآن برویم نمک را جایگزین پول کنیم؟ بررسی می کنیم، می بینیم نمک خیلی حجیم بوده و حمل و نقل آن سخت بوده است، بعد سکه را جایگزین کرده اند و بعد از آن، پول کاغذی در معاملات استفاده شده است؛ بنابراین، راه دیگر این است که تاریخ را بررسی کنیم. این راه اندیشمندان است؛ باید تاریخ را مرور کنیم و نقاط مثبت و منفی را بینیم که آیا فلان کار را الان باید انجام داد یا خیر؟ گفتیم که آن راه اول را آدم های مرعوب انتخاب می کنند. اما آنها آدم های

به خود «او» یعنی به انتخاب «او»، تصمیم «او»، قضاوت «او»، طرح «او» و استدلال «او» قابل توجیه

است. (محمد جواد زارغان، تربیت دینی و تربیت لیبرال، نشریه معرفت، ۱۳۷۹، شماره ۲۳)

معمولی این راه را نرفته اند، افراد دانشمندی هم بوده اند که مثلاً گفته اند: «اگر می خواهید مشکلات اجتماعی تان حل بشود باید از سرتاپا غربی شوید»<sup>۱</sup>. بررسی نمی کند که عامل موفقیت غرب چه بوده است. آیا این بوده است که زنان شان بی حجاب بوده اند یا این که فلان کلاه را بر سر می گذاشتند؟ این ها را در ایران زمان رضاشاه می گفتند که حتی حروف الفبا هم باید عوض شوند.<sup>۲</sup> این ها آدم های بی سواد نبودند، می خواهم بگویم دو شیوه هست. شیوه ها با هم فرق می کنند، کسانی این روش را انتخاب می کنند که مرعوب فرهنگ بیگانه هستند. اما آدم های متفکر راه دوم را انتخاب می کنند. ما تاریخ اسلام و جنگ های پیامبر را بررسی می کنیم. از جنگ های پیامبر تاکتیک جنگی درمی آوریم. این راه عاقلانه است. چرا ما تاریخ اسلام را می خوانیم؟ می خواهیم ببینیم چه کار کرده اند که ما هم همان کار را بکنیم یا چه کار نکردند که آن کار را نکنیم. تاریخ انقلاب ها را هم به همین دلیل می خوانیم.

### • اشکالات بررسی تاریخی

اشکالش چیست؟ «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»<sup>۳</sup> می گوید: «آدم های با بصیرت عبرت بگیرید». شما دوستان را بررسی می کنید که وقتی با فلانی دوست شد، چه اتفاقی برایش افتاد؟ از کجا شروع و کجا تمام شد؛ می بینید که با کسی دوست شده است و بعد رفتارش عوض می شود. «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ

۱. این است عقیده نگارنده ی این سطور در خط خدمت به ایران: «ایران باید ظاهر و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس». (سید حسن تقی زاده، روزنامه کاوه، شماره ۷، ذی القعدة ۱۳۳۸ (ژوئیه ۱۹۲۰))

۲. آقای تقی زاده یکی از ایرادهای الفبای عربی را نداشتن حروفی برای نشان دادن حروف صدادر می داند... او پیشنهاد می کند که شکلی اصلاح شده و کامل از الفبای لاتین که شامل ۴۰ حرف باشد انتخاب شود. آقای تقی زاده همچنین پیشنهاد کرده است که برخی کلمات بیگانه را که در دایره واژگان فارسی یافت نمی شود نیز وارد این مجموعه کنیم. (از قاجار به پهلوی (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا)، ص ۵۶۵)

۳. ترجمه: ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید. (حشر، آیه ۲)

ثَوْرُ سُوءِ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ<sup>۱</sup> خب چرا این یکی با بدها نشست، ولی منحرف نشد و آن یکی نشست و فاسد شد؟ این‌ها واقعی است و اتفاق افتاده است. در زمان جنگ شخصی مسئول پایگاه بسیج بود. در عملیات‌ها هم عضو تیم شناسائی بود و خودش برای شناسایی به خاک عراق می‌رفت. اهل نماز شب و فردی بسیار مهربان بود. وقتی موقع خواب می‌شد و دیگران می‌خوابیدند، می‌رفت چک می‌کرد که اگر پتو از روی کسی برداشته شده است، پتو را رویش بیندازد. اما همین شخص آن قدر خانواده‌اش به او گفتند: «چقدر کار می‌کنی. بنشین درس‌هایت را بخوان!» نشست و درس خواند و از مسجد و مسجدی‌ها دور شد. این درس خواندن و دور شدن از مسجد با هم ملازمه‌ای ندارند ولی این شخص از مسجد و مسجدی‌ها فاصله گرفت و ارتباطش با جبهه هم قطع شد. یک مدتی در بازار موتور می‌فروخت. با دوستان قدیمی‌اش قطع ارتباط کرد و دوست‌های جدید مثل خودش پیدا کرد و بعدتر فلج که شد، همه‌ی دوستان جدیدش ولش کردند. همان دوست‌های قدیمی‌اش کمکش کردند و برگشت؛ اما مثل قبلش نشد. بررسی که کردم دیدم این فرد دوتا مشکل داشت؛ یکی این‌که با افراد مسجدی قوی دوست نبود و با بسیجی‌های مست دوست بود، مثلاً با روحانی که پیشش بود دوست نبود و [مشکل دیگر این بود که] کتاب نمی‌خواند؛ لذا اگر با آدم‌های بد نشست و برخاست داشته باشید، منحرف می‌شوید.

#### • اشکال اول: لزوم کنکاش برای کشف حقیقت

بسیاری از تاریخ‌نویسان در طول تاریخ طرفدار حاکمان ظالم و جاهل بوده‌اند. حکومت اسلامی که نداشتیم. حالا بعد از ۱۴۰۰ سال حکومت اسلامی داریم. تاریخ‌دان‌های ما کوشیدند که از تناقض‌های تاریخی

۱. ترجمه: همنشینی با بدان باعث بدگمانی به نیکان است. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۲۷ و وسائل

واقعیت‌ها را بیرون بکشند. شما باید بروید روشی را یاد بگیرید که حرف صحیح از ناصحیح را بفهمید ولو این‌که آن حرف کلام امام معصوم باشد. خود امام معصوم متد (روش) را به ما یاد داده‌اند، مثلاً امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «بعد از من، امام یکی از این چند نفر است: ۱. خلیفه ۲. فرماندار مدینه ۳. موسی بن جعفر ۴. عبدالله افطح ۵. حمیده همسر امام.»<sup>۱</sup> در اینجا شیعه می‌فهمد که امام بعدی موسی بن جعفر علیه السلام است؛ چرا؟ چون خلیفه که ظالم و غاصب است! آن یکی هم که فرماندار و تحت فرمان همین خلیفه است! امام هم نباید ناقص‌الخلقه باشد<sup>۲</sup>؛

۱. هنگام شهادت امام صادق علیه السلام، عبدالله بزرگترین پسر ایشان بود. او با استناد به اینکه امامت به پسر بزرگ امام می‌رسد، ادعای امامت کرد و در ابتدا گروهی از شیعیان به او گرویدند. نقل شده است امام صادق علیه السلام پیش از رحلت خود، از ادعای امامت توسط عبدالله خبر داده و به فرزندش امام کاظم علیه السلام سفارش کرده بود، عبدالله را واگذارد چرا که بزودی از دنیا خواهد رفت. (اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۱۹۸) و بخاطر داشتن سر پهن (افطح الرأس) یا پاهای پهن (افطح الرجلین) به عبدالله افطح معروف بود. (الارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۱۱ و جمهرة انساب العرب، ص ۵۹)

۲. شیخ کلینی از ابویوب نحوی روایت کرده است که گفت: «شیعی منصور دوانیقی در میان شب فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم دیدم که بر کرسی نشسته و شمع در پیش او نهاده اند و نامه در دست دارد و می‌خواند، چون سلام کردم نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: «این نامه محمد بن سلیمان است و خبر وفات امام جعفر صادق علیه السلام را نوشته است.» سپس سه نوبت گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و گفت: «مثل جعفر کجا (پیدا می‌شود؟)» پس گفت: «بنویس که اگر یک کس را بخصوص وصیت کرده است او را بطلب و گردن بزن.» بعد از چند روز جواب نامه رسید که پنج نفر را وصی کرده است خلیفه (منصور دوانیقی) و محمد بن سلیمان (والی مدینه) و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را. (الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ج ۱۲)

۳. یجب أن يكون [افضل الامام] افضل الامة في كل ما يعد كمالاً انفسانياً، لانه مقدم عليهم والمقدم يجب أن يكون افضل، لان تقديم الناقص على من هو اكمل منه قبيح عقلاً. يجب أن يكون متبرئ من جميع العيوب المنفرة في خلقه من الامراض كالجذام والبرص ونحوهما... لان الطهارة عن ذلك تجرى مجرى اللطاف المقربة للخلق الى قبول قوله وتمكنه، فيجب كونه كذلك.

(قواعد المرام في علم الكلام، ص ۱۸۰)

ترجمه: واجب است امام در هر آنچه کمال نفسانی شمرده می‌شود، افضل بر مردم باشد زیرا او مقدم بر آنان است و کسی که مقدم باشد بر گروهی، واجب است که از آنان افضل باشد؛ چرا که مقدم کردن کسی که ناقص است بر کسی که از او کامل‌تر است، به حکم عقل قبیح است.

پس عبد الله افطخ امام نیست. خانم حمیده هم مرد نیست و شرط امامت را ندارد.<sup>۱</sup> پس حتماً امام بعد از امام صادق (علیه السلام) امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است؛ یعنی باید این را بررسی کنید، روش ها را خودشان یادمان می دهند که چطور روبه جلو برویم و به موانع برخورد نکنیم. این شیوه را خود امام یادمان داده است؛ بنابراین، اشکال نخست این است که تاریخ را در برخی موارد صحیح ننوشته اند.

### • اشکال دوم: عدم تکرار تاریخ و پیشینه ی تاریخی

گاهی مانعی برای ما ایجاد می شود و بررسی می کنیم و می بینیم که چیزی مشابه آن قبلاً اتفاق افتاده و به نتیجه مطلوبی هم رسیده است؛ خب در این صورت متوجه می شویم که نتیجه این چیزی که الان برای ما رخ داده است چه می شود. اما گاهی هم قضیه ای اتفاق می افتد که سابقه نداشته، یعنی پیشینه ی تاریخی نداشته است. بله؛ در تاریخ می توان گفت این ماجرا شباهت هایی با یک اتفاق دیگر داشته است؛ ولی قبلاً مثل این داستان اتفاق نیفتاده که بینم به کجا رسیده است. برخی از روش ها هستند که کسی انجامشان نداده، ولی مشابه داشته است و اصلاً به همین دلیل می گویند تاریخ قابل تکرار است و در رشته علوم

---

همچنین، واجب است که امام از همه ی عیوبی که سبب نفرت می شود مانند بیماری هایی مثل جذام و برص و شبیه آن ها مبری باشد؛ چرا که طهارت و پاکی از این امور، از مجرای الطافی هستند که مخلوقات خداوند را به قبول سخنان امام و اطاعت از او نزدیک می کنند و لذا واجب است که امام اینچنین باشد.

۱. شروط الامام الذي هو اهل للامامة ومستحقها أن يكون مجتهداً في الأصول والفروع... وبصارة بتدبير الحرب... شجاعاً قوى القلب... عدلاً لتلايجور... عاقلاً... بالغاً... ذكراً... خيراً قرشياً

فمن جمع هذه الصفات فهو اهل للامامة والزعامة الكبرى (إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۲، ص ۲۴۴)

ترجمه: شروط امامی که اهلیت برای امامت دارد و مستحق آن است این است که مجتهد در اصول و فروع دین باشد... و بینش برای تدبیر جنگ داشته باشد... شجاع و قوى القلب باشد... عدالی باشد که ظلم نکنند... عاقل باشد... بالغ باشد... مرد باشد... آزاد و اهل قریش باشد پس کسی که این صفات را جمع کند او اهلیت امامت و زعامت بزرگ بر مردم را دارد.

سیاسی تاریخ‌شناسی می‌خوانیم؛ چون فرض این است که تاریخ تکرار می‌شود. اگر حالا یک چیزی بود که مشابه نداشت، مثل کمونیسم که پیش‌تر گفتیم. اینجا کار سخت است؛ چون نمونه‌اش نبوده است و آدم‌های اهل تفکر این کار را انجام می‌دهند. اهل تفکر این راه را می‌روند. عاقل‌ها این کار را می‌کنند؛ پیرمردها سواد ندارند، اما عاقل هستند، چون اگر اتفاقی بیفتد، کل تاریخ زندگی خودشان را بررسی می‌کنند و موارد مشابه را پیدا می‌کنند و بر اساس تجربه آن‌ها نظر می‌دهند. در اینجا اشکالی که پیش می‌آید این است که تحلیل‌ها ممکن است که غلط باشد، اما فعلاً در این مورد نمی‌خواهیم صحبت کنیم.

### • اشکال سوم: تحلیل‌های غلط تاریخی

رنسانس<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید که مسیحیت در آن زمان همه‌کاره بود. حاکم

---

۱. جامعه قرون وسطی در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی، جامعه‌ای بسیار مشکل‌دار و به هم ریخته بود. فتوداليسم - به عنوان نظام اجتماعی قرون وسطی - دیگر کارایی نداشت و کلیسای کاتولیک نیز - که به جامعه قرون وسطی ثبات می‌بخشید - در آن سال‌ها گرفتار مشکلات خودش بود و بسیاری از روحانیون با استفاده از موقعیتشان برای خود قدرت سیاسی و موقعیت‌های شخصی کسب می‌کردند و خود پاپ نیز تحت سلطه‌ی پادشاه فرانسه بود و تا ربع پایانی قرن چهاردهم از این نفوذ و سلطه‌رهایی نیافت. همچنین عوامل دیگری نیز در تغییر روش زندگی قرون وسطایی نقش داشتند. به سبب رونق تجارت که از زمان جنگ‌های صلیبی آغاز شده بود، اقتصاد در حال تحول بود. به نظر کسانی که در آن دوره زندگی می‌کردند عصر آن‌ها با قرون وسطی شباهت و ارتباطی نداشت بلکه با دوران یونان و روم باستان مرتبط بود. در آن دوران یکی از بزرگترین جنبش‌های فرهنگی تاریخ، به تدریج جایگزین می‌شد و نام رنسانس که در زبان فرانسه به معنای «نوزایی» و «تولد مجدد» است از همین نکته نشأت می‌گیرد. رنسانس در حدود قرن ۱۴ میلادی در ایتالیا آغاز شد و در عرض سه قرن سراسر اروپا را فراگرفت به گونه‌ای که جهان امروزی زاینده همین فعالیت‌هاست زیرا رنسانس پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد. در آن زمان ضمن احیای علاقه به نوشته‌های کلاسیک، به ارزش فردی نیز توجه شد و این گرایش، انسان‌گرایی نامیده شد؛ زیرا طرفداران آن به جای موضوعات روحانی و الهی، بیش از هر چیز مسائل انسانی را در نظر می‌گرفتند. (رنسانس، کوریک جیمز، ص ۱۳) از دستاوردهای نامطلوب این

کسی بوده است که تاجش را کشیش بر سرش می گذاشته است<sup>۱</sup>؛ مثل تنفیذ حکم ریاست جمهوری. او همه کاره بوده، کسی بوده است که اجازه می داده که فلانی حاکم باشد، این حاکم نیروی این کشیش بوده است. در زمانی که دین محور بوده است، دانشمندان زندانی می شدند و آن ها را آتش می زدند.<sup>۲</sup> خب، بعد از رنسانس اروپا شروع به پیشرفت کرد.

عصر می توان سست شدن پایه های ایمان به غیب و نیز انزجار از مباحث عقلی و متافیزیکی، و به دیگر سخن، انحطاط دین و فلسفه را برشمرد. (آموزش فلسفه، علامه مصباح یزدی، ج ۱، ص ۴۸) در این مرحله، این اعتقاد رواج یافت که باید از ماورای طبیعت صرف نظر کرد و در زندگی زمینی متمرکز شد و به جای خدا، انسان را مطرح نمود. اساس رنسانس بر «اومانیسم» (انسان مداری) متمرکز است. محور همه چیز انسان است؛ از معرفت و شناخت گرفته تا ارزشها، اخلاق، سیاست، حقوق و حکومت. (پرش ها و پاسخ ها، علامه مصباح یزدی، ج ۲، ص ۱۳۳)

۱. در سنت مسیحیت غربی، تنوع زیادی در مناسبات کلیسا و دولت به وجود آمده است. در آغاز این دوره، آیین دو شمشیر به وسیله پاپ کلاسیوس اعلام شد. این دکترین، قدرت نظام دوگانه ای حوزه ی دنیا، یعنی حوزه قدرت و حوزه دین، یعنی حوزه اقتدار را برقرار می ساخت و نقش ها را تقسیم کرده، محدوده فرمان ها و صلاحیت ها را بیان می کرد. بنابراین، دکترین دولت و کلیسا از نظر جایگاه برابر شدند و اینگونه گفته شد: «مسیح که به آسیب پذیری نوع بشر واقف بود، چنین اراده فرمود که مسئولان سعادت و رفاه مؤمنان براساس دستورالعملی محتاطانه، به نوعی موازنه و تعادل برسند... در آن هنگام که خطری متوجه زندگی جاویدان است، امپراتوران مسیحی باید در جهت وفاداری و سوگند خود، دست به دامان قدرت های کلیسا شوند و قدرت های کلیسا باید در طول حیات دنیوی از حمایت امپراتوران بهره گیرند و هیچ یک از این دو قدرت، نباید از محدوده تعیین شده فراتر بروند.» اما این تعادل در قرن ۱۳ به هم می خورد؛ پاپ ایننوسنت سوم اعلام می کند: «با توجه به اینکه قدرت دنیوی به بدن ها و قدرت کلیسا و به ویژه پاپ به «روح ها» مربوط است، امپراتور یا دولت باید از کلیسا یا پاپ پیروی کند.» ایننوسنت چهارم نیز در راستای تقویت این نظر می گوید: «این دو شمشیر که نشان دو قدرت اند، در اختیار کلیسا گذاشته شده و آنکه جزو کلیسا نیست، نمی تواند نه این و نه آن شمشیر را در اختیار داشته باشد و قدرت های دنیوی، فقط مجاز به کار بست قدرتی هستند که از طرف کلیسا به آنها منتقل شده است.» (جان. اف. ویلسون، کلیسا و ایالت؛ به نقل از مقاله دولت و کلیسا در

سنت غربی، دکتر آیت مظفری، مجله پگاه حوزه، شماره ۲۰۱، ۱۴ بهمن ۱۳۸۵)

۲. از جمله افرادی که در آن دوران توسط کلیسا به مرگ در آتش محکوم شده بودند، می توان به میکائیل سروتوس، کشیش و پزشک حاذق اسپانیایی قرن شانزدهم بود که نظریه تثلیث را نپذیرفت و آن را از بدعت های کلیسا شمرد و رساله ای به نام «در باب خطاهای تثلیث»

برداشت روشنفکران از این دوره این بوده است که اگر می‌خواهیم پیشرفت کنیم نباید دین را محور قرار دهیم. دین باید در کلیسا بماند، به همین نحوی که الآن هست، این اسمش سکولاریسم<sup>۱</sup> است. جدایی دین از صحنه‌ی اجتماع به همین ترتیب است، نمی‌گویند که دین نباید باشد، نمی‌گویند کمونیست شوید، می‌گویند: «دین به حکومت و به اقتصاد چه کار دارد؟» تمام روشنفکران این حرف را در کتاب‌هایشان زده‌اند. معلم‌هایی که سکولار فکر می‌کنند هم همین حرف را می‌زنند. پدر شما هم اگر روحیه‌ی سکولاری داشته باشد همین طوری حرف می‌زند. این درواقع شاه‌بیت این تفکر است. اینجا چطور باید جواب بدهیم؟ می‌گویند: «دین خودش خوب است، اما اشکال از مجری دین یعنی همین روحانی‌ها است» یا مثلاً می‌گویند: «رهبر خوب است، ولی اطرافیان بد هستند. نباید دین

در سال ۱۵۳۱ منتشر ساخت. وی مدعی بود مبدأ تثلیث یعنی ایمان به پدر و پسر و روح القدس از ابداعات کلیسای کاتولیک است و عقلاً محال است که از اجزای ثلاثه سه شخصیت خدای واحد ترکیب شود. پس از مدتی پیروان کالون (از مصلحان بزرگ پروتستان) به هویت او پی برده و در سال ۱۵۵۳ او را طعمه آتش ساختند. تاریخ جامع ادیان، ص ۴۵۷) همچنین دانشمندانی مثل ژان هوس، استاد دانشگاه پراگ، ویلیام تیندل، محقق، مترجم کتاب مقدس و کشیش کلیسای کاتولیک رومی اهل انگلستان و جوردانو برونو کشیش و فیلسوف و کیهان‌شناس ایتالیایی اشاره کرد که همگی به طرز تاسف‌آوری در آتش سوزانیده شدند.

۱. نظریه‌ی جدایی دین از سیاست در محافل علمی و ادبیات امروز معمولاً با عنوان «سکولاریزم» یا «سکولاریسم» طرح می‌شود. البته درباره مفاد و معنای کلمه «سکولاریزم» بحث‌هایی وجود دارد و معانی متعددی برای آن گفته شده است ولی به هر حال باید روشن باشد که ما واژه سکولاریزم را در این کتاب به همین معنا (جدایی دین از سیاست) بکار می‌بریم. جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) بدین معناست که حوزه و قلمرو هر یک از دین و سیاست با یکدیگر متفاوت است و «هیچ کدام از آنها نباید در امور مربوط به قلمرو دیگری دخالت کند» و یا به تعبیر دیگر «هیچ یک از دین و سیاست در قلمرو دیگری دخالت نمی‌کند» و برای آشنایان به تعابیر علمی و فنی روشن است که تعبیر اول از مقوله مفاهیم ارزشی (بایدها و نبایدها) و تعبیر دوم از مقوله مفاهیم معرفت‌شناسی (هست‌ها و نیست‌ها) است. مطابق این نظریه (سکولاریزم) اصولاً دین و سیاست همچون دو خط موازی‌اند که هیچ نقطه تلاقی با یکدیگر ندارند و مسیر آنها جدای از یکدیگر است و هر یک، به نهایت و پایانی غیر از آن‌چه که مقصد دیگری است ختم می‌گردد. (علامه

در اختیار آن‌ها قرار بگیرد و اسباب زورگویی شود. چون ممکن است آن‌ها یک جایی حرف دین را بزنند و یک جایی هم نزنند. «این عبرت گرفتن از تاریخ است. من از تاریخ دارم نقل می‌کنم، اگر می‌توانید رد کنید. همه‌ی معلم‌هایی که می‌خواهند روشنفکرانه بحث کنند، این حرف‌ها را می‌زنند. کسانی که می‌خواهند برای دانشجویها حرف بزنند، این طور مغالطه می‌کنند. شما چطور می‌خواهید جوابشان را بدهید؟ این ریاضیات نیست که نتوان کاری کرد؛ مثل  $2+2=4$  نیست؛ بلکه این یک برداشت است. تاریخ زندگی امام حسین، یک تاریخ است، دو تا تاریخ مجزا که نیست. چرا امام حسین کشته شد؟ چون پدرش خشن بود! «خشن فی دین الله» بوده است.<sup>۱</sup> از پیامبر نقل شده است که امام علی (علیه السلام) خشن فی دین الله بوده‌اند.<sup>۲</sup> این یک تحلیل است و تاریخ را تحریف نکرده است. این‌ها یک برداشتی کرده‌اند، چیزی تحریف نشده است. برداشت صحیح نیست. برداشت آن‌ها این است که شما اگر می‌خواهید افراد خوب کشته نشوند، این طور زمخت و خشن نباشید! خب پس با دشمن خارجی چه کار باید بکنیم؟ می‌گویند سخت‌گیری نکنید! شخصیت‌های برجسته کشور ما در دوره دوم خرداد این حرف‌ها را زده‌اند: «ما امام حسین را قبول داریم و قاتل‌هایشان را لعنت می‌کنیم. اما نباید کاری کنیم که امام حسین کشته شود.»<sup>۳</sup>

۱. قالوا: «فقاتلك بغضا منا لا بیک وما فعل بأشیاخنا یوم بدر وحنین» ترجمه: با تو می‌جنگیم به دلیل

بغضی که از پدرت و آنچه با بزرگان ما در روز بدر و حنین انجام داد، داریم. (تاریخ امام حسین علیه السلام)

موسوعه، ج ۴، ص ۲۳۹)

۲. أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنَادِيَهُ فَتَنَادَى فِي النَّاسِ إِرْقَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُ مُذَاهِنٍ فِي دِينِهِ. (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد،

جلد ۱، ص ۱۷۸) ترجمه: رسول خدا ﷺ به منادی خود دستور دادند و وی میان مردم صدا زد: «زبان‌هایتان را از صحبت درباره علی بن ابی‌طالب برگیرید چرا که وی خشن در ذات خداست و در دین

او آسان‌گیر نیست.»

۳. اکبر گنجی از چهره‌های شاخص جریان دوم خرداد در جایی گفته بود:

«پیامبر در بدر و حنین و ... شمشیر زد... اما آیا جنگ‌های جبهه‌ی حق علیه باطل پیامدهای ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟ ... خشونت،

نباید خشن باشید؛ حتی گاهی به سیستم حکومت داری امام علی (ع) ایراد می گیرند.<sup>۱</sup> در مورد وقایع تاریخی تحلیل ها متفاوت است. این ها مقدمه است تا روش سوم را بگوییم.

### \* پرسش حول بررسی تاریخی

خب، از کجا بفهمیم کدامشان درست است؟ می گوید: رفیق بی کلک مادر؛ یعنی با هر کس دیگر دوست شوید به شما کلک می زند! از طرف دیگر روایت داریم: «بدبخت آنکه نتواند دوست انتخاب کند و دوست برای خودش بگیرد»<sup>۲</sup>؛ کدامشان درست است؟ یکی می آید اصلاً روش را اشتباه می گوید؛ تجربه ها را اشتباه نقل می کند و اشتباه تحلیل می کند. لذا گفته شده است که با هر کس به اندازه عقلش حرف بزن! نگفته به اندازه سنش، چون ممکن است سنش زیاد باشد اما عقلش کم باشد و اشتباه تحلیل کند. مثلاً یک پیرمردی که شغل های مختلفی داشته، می گوید تجربه ام این است که با هیچ کس شریک نشو! در حالی که ممکن است با یک آدم خوب شریک شوید و اتفاقات خوبی بیفتد. یعنی شاید او بلد نبوده است

فرزند خشونت است و درخت خشونت میوه ای جز خشونت به بار نمی آورد. هیچ کس حق ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل می داند، دست به خشونت بزند و در صدد نابودی مخالفان خود از طریق حذف فیزیکی برآید.» (روزنامه صبح امروز، تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۸)

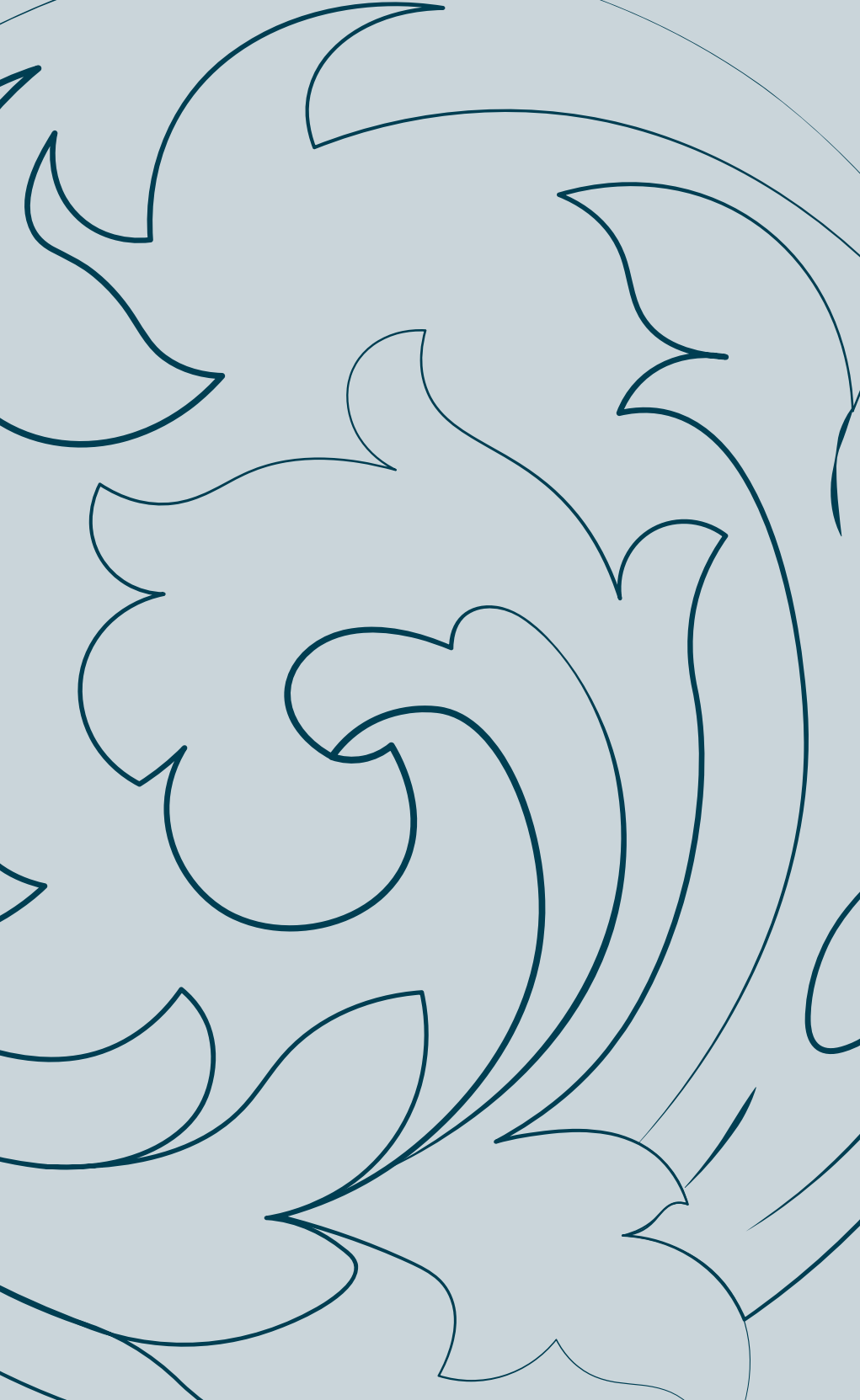
۱. عبدالکریم سروش که از متفکرین جریان دوم خرداد بود در این باره گفته است: «در حیطه ی ولایت سیاسی حتی ائمه (ع) هم وجوب اطاعت ندارند... مردم می توانند بر امام معصوم (ع) هر خرده بگیرند و انتقاد کنند و در جایی فرمانش را اطاعت نکنند.» همچنین عزت الله سبحانی در سخنانی گفته بود: «آدم ها و حتی معصومین به خودی خود بدون نظارت مردم و به طور اصولی در معرض انحراف هستند... طیف ملی مذهبی برای افراد تقدس قائل نیست و تنها خداوند مقدس است. حتی پیامبر (ص) و امام علی (ع) هم خود را از انتقاد و نقد مصون نمی دیدند.» (روزنامه ی فتح، تاریخ ۵ دی ۱۳۷۸ و روزنامه ی عصر آزادگان، تاریخ ۱۶ دی ۱۳۷۸)

۲. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَ اَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ صَنَعَ مَنْ ظَفَرٍ بِهِ مِنْهُمْ. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۷۰) ترجمه: ناتوان ترین مردم کسی است که نتواند دوست بگیرد و ناتوان تر از او کسی است که دوستان خود را از دست بدهد.

که با چه کسی شریک شود. این پیرمرد تمام عمرش هدر رفته و اشتباه هم برداشت کرده است. مثلاً کارتر<sup>۱</sup> انقلاب ایران را نگاه می‌کند و با اینکه سنش زیاد است، اشتباه تحلیل می‌کند.

---

۱. رئیس جمهور آمریکا از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ میلادی.





## جلسه پنجم

### خلاصه‌ی جلسات قبل

گفتیم یکی از راه‌های بررسی نظریه این است که خودمان به آن عمل کنیم و نتیجه را ببینیم. راه دوم این است که تاریخ آن نظریه را بررسی کنیم. ما هنوز راه سوم را نگفته‌ایم. می‌خواهم بینم یک نظریه‌ای درست است یا غلط، اما خودم به آن عمل نمی‌کنم بلکه این نظریه آثاری دارد و آثارش را در آدم‌هایی که به آن معتقد بوده‌اند و در جوامعی که به آن معتقد بوده‌اند می‌بینم که نهایتاً خوب است یا بد. مثلاً وقتی به من یک نسخه اقتصادی می‌دهند، ادعای آن‌ها این است که خوب است، من نتیجه آن را بررسی می‌کنم، می‌بینم آن جامعه‌ای که این شیوه را اجرا کرده است، مشکل اقتصادی دارد یا نه. اگر یک نظریه‌ی تربیتی است، آن را بررسی می‌کنم ولی خودم به آن عمل نمی‌کنم. می‌بینم جامعه‌ای که این روش را قبول دارند، مشکل پیدا کرده‌اند یا نه؟ بعد می‌گویم این نظریه خوب است یا نه. مثلاً! یک مکتب و نظریه‌ای به نام مارکسیسم<sup>۱</sup> وجود دارد؛

---

۱. مارکسیسم نظریه‌ای است در باب چگونگی تحول زندگی اجتماعی - تاریخی انسان و قانون‌های حاکم بر آن که کارل مارکس (۱۸۸۳ م) فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی و فردریش انگلس (۱۸۹۵ م) آن را بنیان گذاشتند. اندیشه‌های مارکس در متن جنبش کارگری و سوسیالیستی که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به صورت یکی از مهم‌ترین نیروهای سیاسی در غرب درآمده بود، پدیدار شد.

من به جای این که مارکسیست شوم، تاریخ آن را می خوانم، تا متوجه شوم در جامعه کسانى که این نظریه را قبول کردند، چه اتفاقی افتاد.

شما می خواهید ببینید که چگونه درس بخوانید، فرضاً می گویند: «این طور درس بخوانید. این طوری عمل کنید.» یک نظریه کامل شبیه به یک پازل برای درس خواندن به شما می دهند، شما به آن عمل می کنید؛ مثلاً می بینید فایده ندارد، یک نمره به نمره ی درسی شما اضافه نکرد. این عمل کردن به راه اول بود.

راه دوم این است که ببینیم افرادی یا جامعه ای که به این نظریه ملتزم شده اند، برایشان اتفاق خوبی افتاده است یا خیر.

### ● مثال هایی از بررسی تاریخی

در این بحث با کسی که نظریه را ارائه می دهد، کاری نداریم. او قاطع و محکم نظریه ی خود را از راه های گوناگون نشر می دهد و می گوید این درست است و بقیه غلط هستند. بحث ما اینجا درباره خودمان است که الآن سؤال داریم و می خواهیم ببینیم که کدام نظریه به سؤالات ما پاسخ می دهد. بررسی می کنیم؛ کسی که خودش به نظریه عمل کرده است، نهایتاً چه شده و چه اتفاقی برایش افتاده است. مثلاً صادق هدایت یک رمان نویس پوچ گراست، من رمانش را می خوانم و می فهمم که ایشان یک مبنا و تفکر دارد و به وسیله رمان نظریه مورد قبول خودش را به جامعه القای کند. حالا درست است یا غلط؟ می بینم آخر کارش چه شد؟ خودکشی کرد! حالا اگر بخواهیم به این نظریه عمل کنیم [نتیجه اش این است که] باید برویم خودکشی کنیم.

پس وقتی می خواهیم یک نظریه را بررسی کنیم، در مورد افراد و جوامعی که این نظریه را پذیرفته اند، تحقیق می کنیم.

---

۱. صادق هدایت (زاده ی ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ تهران - درگذشته ی ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ پاریس) داستان نویس، مترجم و روشنفکر ایرانی بود. وی شخصیتی پوچ گرا و افسرده داشت و این پوچ گرایی در آثار وی نیز نمود و بروز دارد. وی در نهایت پس از چند بار تلاش ناموفق برای خودکشی، خودش را کشت.

مثلاً می‌بینیم کسی که سیگار می‌کشد و به ما می‌گوید که سیگار بکشی، مرد می‌شوی، خودش که می‌کشد، آیا مثلاً خیلی مرد شده است؟ بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که ارزش ندارد ما هم سیگاری شویم. چون جامعه با فرد سیگاری برخورد خوبی نمی‌کند و یا آن فرد بعدش به سراغ مواد مخدر می‌رود؛ لذا می‌فهمیم که نمی‌ارزد.

قرآن کریم می‌فرماید: «در شراب منافی است»<sup>۱</sup>. نمی‌گوید اصلش به درد نمی‌خورد، می‌گوید مضراتش بیشتر است، پس سمت شراب نمی‌روی؛ لذا با این روش ما بدون این که وقتمان تلف شود، می‌توانیم یک ماه وقت بگذاریم و یک امپراطوری پانصد ساله را بررسی کنیم تا بفهمیم که چه اتفاقاتی برایش افتاده است. این یک شیوه‌ی عاقلانه است. البته گفتیم که این روش هم اشکالاتی دارد، معلوم نیست روایت تاریخ از کدام مقطع درست است، از کدام مقطع دروغ است. ما باید زحمت بسیاری بکشیم که تاریخ را درست متوجه بشویم و دم خروس‌ها را در تاریخ پیدا کنیم. این یک شیوه است که نفی‌اش نمی‌کنیم.

بیان شد که بعضاً مواردی هستند که اگر یک بار امتحان کنید، ضرر ندارد؛ مثلاً اینکه سر این کلاس برویم یا آن کلاس. اما بعضی کارها را اگر کسی درگیرش شود، بیرون آمدن از آن‌ها بسیار سخت است. شما این غذا را بخورید یا آن غذا را بخورید فرقی نمی‌کند و ضرری هم ندارد. اما اگر احتمال بدهی که سم در غذا هست، باز هم فرقی نمی‌کند؟ یعنی در بعضی از کارها وقت یا عمر تلف نمی‌شود، اما اگر کاری انجام دادید که دیگر برگشتن از آن دشوار شد اشکال دارد؛ مثل دوستی.

۱. یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (بقره، ۲۱۹) ترجمه: (ای پیغمبر) از تواز حکم شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در این دو کار گناه بزرگی است و سودهایی برای مردم، ولی زیان گناه آن دو بیش از منفعت آنهاست. و نیز سؤال کنند تو را که چه در راه خدا اتفاق کنند؟ جواب ده: آنچه زائد (بر ضروری زندگانی) است. خداوند بدین روشنی آیات خود را برای شما بیان کند، باشد که تفکر نموده و عقل خود به کار بندید.

شما اگر با کسی دوست و بعد با او صمیمی شوید، به او دل می‌بندید و دیگر نمی‌توانید به آسانی از او دل بکنید. مثلاً اگر فردی فقط یک بار شبکه‌های ماهواره‌ای را ببیند، درگیرش می‌شود.

ما فردی داشتیم که در جمع با بقیه فرق داشت، مثلاً اگر می‌گفتی الف دراز است، می‌گفت شاید هم گرد باشد، می‌گفتی دو ضرب در دو، برابر چهار است، می‌گفت شاید هم این طور نیست! به همه چیز شک می‌کرد، حالا چرا شک می‌کرد؟ چون در خانه به صورت پنهانی ماهواره نگاه می‌کرد، به روحانی‌ها و بسیجی‌ها شک می‌کرد، می‌گفت: «معلوم نیست که این‌ها درست بگویند. این‌ها باند هستند. این‌ها رژیم هستند و...»

### ❁ تأثیر پذیری از مبانی غلط

مثال دیگر هم کتاب‌های ضالّه<sup>۱</sup> هستند که خرید و فروش آن‌ها حرام است<sup>۲</sup>؛ یعنی کتاب‌هایی که گمراه می‌کنند، کسی که اطلاعات دینی و سیاسی خوبی دارد، وقتی این کتاب‌ها را می‌خواند می‌تواند اشکال‌ها را دریابد، اما به کسی که یک کتاب دینی هم نخوانده است، یک کتاب از شهید مطهری نخوانده است. مثلاً به فردی می‌گوییم: «این کتاب‌ها را نخوان.» می‌گوید: «زور می‌آید؟ من می‌خوانم!» همین شخص به دلایلی حوزه را رها کرد و به دانشگاه رفت و در رشته‌ی حقوق تحصیل کرد. شاگرد دکتر

۱. گمراه کننده

۲. حفظ کردن کتب ضلال و استنساخ و خواندن و درس گرفتن و تدریس آن‌ها اگر هدف صحیحی در آن نباشد - مثل اینکه قصد اشکال و ابطال آن‌ها را داشته باشد و برای این هدف، صلاحیت داشته باشد و ایمین از گمراهی باشد - حرام است و اما مجرد آگاهی یافتن از مطالب آن‌ها برای غالب مردم عوامی که بر آنان ترس گمراهی و لغزش هست، جزء اغراض صحیح که مجوز حفظ آن‌ها است نمی‌باشد، پس بر چنین مردمی لازم است از کتاب‌هایی که مشتمل بر مطالبی است که مخالف عقاید مسلمین است خصوصاً کتاب‌هایی که مشتمل بر شبهات و مغالطه‌کاری‌هایی است که از حلّ و دفع آن‌ها عاجزند اجتناب ورزند. و برای ایشان، خرید و نگهداری و حفظ آن‌ها جایز نیست، بلکه بر آنان واجب است آن‌ها را از بین ببرند. (امام خمینی،

سروش شده بود، البته سروش هنوز سرشناس و بدنام نشده بود. مثلاً اگر ده تا شاگرد خصوصی داشت، این شخص یک از آن ده تا بود. با من که صحبت می‌کرد، می‌گفتم جواب این مطلب تو این است. می‌گفت: «از کجا فهمیدی؟» می‌گفتم: «این‌ها را سال سوم حوزه به ما یاد دادند.» به او گفتم: «وقتی که مرعوب می‌شوی، هیچ قدرت فکر کردن نداری. زود مرعوب می‌شوی و در نتیجه قدرت تفکر را از دست می‌دهی!»

دانش کافی ندارد که خوب و بد را از هم تشخیص بدهد. می‌گوییم که شبکه‌های ماهواره را نگاه نکنید، چون آن‌ها با روان‌شناسی مخاطب، مطلبشان را می‌گویند. شبهات همین‌طور تلمبار می‌شوند تا آخرش طرف درمی‌ماند و شک می‌کند؛ مثلاً می‌گوید انتخابات در کشور مشکل دارد و... حتی وقتی رهبر هم می‌گوید انتخابات صحیح بوده است، این فرد به رهبر اشکال می‌گیرد. فردا ممکن است که بگوید رهبر برحق نیست. ریشه‌ی بحث کجاست؟ آیا دلیلی می‌آورد؟ نه، فقط شک کرده است. آقای دسمی مسئول حوزه علمیه اهواز که در سپاه مسئولیتی دارد،<sup>۱</sup> می‌گفت: «چند تا از این بچه‌های ما با یکی از شبکه‌های تلویزیونی ضدانقلاب که مجری مسلط و پخش مستقیم داشت، تماس گرفته بودند». حالایی هست حرف این‌ها را گوش می‌دهد و می‌پذیرد، کسی هم آن قدر قوی است که آن‌ها را سرکار می‌گذارد و خل بودنشان را نشان می‌دهد. آقای دسمی می‌گفت: «این دوستان تماس گرفته بود. گفته بود ما شما را قبول داریم. بچه‌های شمال شهر تهرانیم. برنامه‌های شما را نگاه می‌کنیم. خیلی قبولتان داریم. ولی یک مشکلی برای ما به وجود آمده. آن‌ها این است که پدری از دوستانمان به ما گفت که شما زمان شاه ساواکی بودید و فرار کرده‌اید. نشانه‌اش هم این است که روی بازوی دست راست شما یک ستاره

۱. ایشان اکنون تولیت مدرسه علمیه بقیه‌الله تهران را بر عهده دارند و ریاست دانشگاه بسیج، ریاست مرکز مطالعات راهبردی تربیت اسلامی دانشگاه جامع امام حسین و مشاور فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سوابق و فعالیت‌های ایشان می‌باشد.

خال کوپی شده است. اگر ممکن است آستینتان را بالا بزنید، ببینیم، ممنون می‌شویم». ایشان گفت: «مجری آن شبکه آستینش را بالا زد. دیدند خال کوپی در کار نیست. کسی که تماس گرفته بود گفت: «ببخشید فکر کنم که گفته بودند سمت چپ باشد.» و بعد هم دست چپ را نشان داده بود. آخرش مجری عصبانی شده بود و این‌ها به او گفته بودند: «یک چیز دیگر هم هست؛ به ما گفته بودند که این شخص آن قدر خراست که هرچه بگوئید زود باور می‌کند. خدا حافظ.» دوباره فردا یک عده زنگ زده بودند باز هم مجری را سرکار گذاشته بودند.»

منظور عرضم این است که چند نفر این‌طور این‌ها را سرکار می‌گذارند، ولی کسانی هم آن قدر مرعوب می‌شوند که حرف‌های این‌ها را باور می‌کنند. یک نفر این‌ها را سرکار می‌گذارد، اما یک نفر دچار شک و تردید می‌شود، پس افراد دو سطح عقلی دارند؛ لذا آدمی که عقلش و سطح سواد و مطالعه‌اش اندک است، خوب نیست که با همه بنشیند، چون زود تأثیر می‌پذیرد؛ بنابراین لازم است ابتدا با سواد و قوی بشوید، بعد کتاب‌های ضاله را بخوانید و جواب بدهید.

مثال‌های دیگری هم هست. دانشجویی می‌گفت در دوم خرداد در دانشگاه یک سمیناری گذاشتند و دکتری را از تهران دعوت کردند که در دانشگاه چمران (دانشکده‌ی مهندسی) صحبت کند. در زمان آقای خاتمی بحث جامعه‌ی مدنی مطرح شده بود. می‌دانید که جامعه‌ی مدنی یک مفهوم اروپایی است؛<sup>۱</sup> یعنی در فضای اروپا این مفهوم

۱. چهارمین تعریف از جامعه مدنی، از دیدگاه جامعه‌شناختی خاصی است که در برخی از کشورها (از جمله انگلیس) حاکم می‌باشد. بر این اساس، معیار و میزان در تشریع قوانین حاکم بر جامعه، ضوابط و اصولی است که از عرف و عادت جاری برخاسته باشد. ارزشها را عرف جاری مشخص می‌سازد، و آنچه بالفعل، مردم آن را پسندیده یا با آن خو گرفته‌اند، به عنوان یک اصل مورد قبول همگان تلقی می‌شود و قوانین مربوط به روابط فردی و اجتماعی، و حتی آموزش و فرهنگ، بر همین اساس تشریع می‌گردد. خلاصه اینکه این خواسته‌های مردمی است که سرنوشت دولت و ملت را معین می‌سازد، و شاخصه مهم این‌گونه جامعه مدنی، آزادی مطلق

مطرح است. آقای خاتمی می‌خواست بگوید منظور من این نیست، می‌گفت وقتی می‌گوییم جامعه‌ی مدنی، منظورمان مدینه‌النبی است.<sup>۱</sup> البته بعد معلوم شد مدینه‌النبی اروپایی منظورش بوده است!

است که بر جامعه حکمفرماست، و «اکثر گرایی» و «تنوع اجتماعی» در تمامی زمینه‌ها را ایجاب می‌کند. اعضای جامعه به گروه‌ها و دسته‌ها و حزب‌ها و انجمن‌های گوناگون می‌پیوندند، و در انتخاب مسلهای مورد علاقه خود آزادند، و هر کس طبق سلیقه خود می‌تواند هر زمان، عقیده یا تعلقی گروهی خود را تغییر دهد؛ مثلاً هر فردی می‌تواند بدون پیامدهای کیفری، دین یا مذهب خود را رها کند، یا به دین و مذهب دیگری درآید. البته با این حال که تکثر گرایی و اختلاف عقیده‌ها و مسلهای بر آن جامعه حاکم است، جهت وحدتی که جامعه را به هم پیوند می‌دهد نیز وجود دارد، که آن جهت می‌تواند توافق سیاسی یا اجتماعی یا اخلاقی خاص باشد. در این رابطه مسأله زبان و نژاد و تاریخ نیز بدون نقش نیست.

در این جوامع، گونه‌ای مردم سالاری پنهان. و گاه آشکار. حاکم می‌باشد که مردم، آزادانه نقش تعیین کننده را ایفا می‌کنند. لذا هیچ گونه عاملی، خارج از محدوده خواسته‌های مردمی، مسیر جامعه را معین نمی‌سازد؛ خواه به صلاح گراید یا به فساد. اصولاً صلاح و فساد، در چنین جوامعی، مفهوم واقعی خود را از دست داده، و به پیشامدهای روزمره سپرده شده است. چه بسا ارزشها با مرور زمان ضداً ارزش گردد، و بالعکس. لذا اصول و ضوابطی که ثابت تلقی شود، در چنین جوامعی، تقریباً وجود ندارد، یا لااقل تداوم چندانی ندارد. در واقع مسأله «انسان محوری مطلق» آن هم در سطحهای پایین، فلسفه و جودیت چنین جوامعی را تشکیل می‌دهد و مسأله «انسان والا» یا «خدا محوری» در آن جا راه ندارد. (آیت الله محمد هادی معرفت، مقاله‌ی جامعه دینی یا جامعه مدنی، نشر التمهید، چاپ ۱۳۷۸)

۱. ریاست محترم جمهور، حجة الاسلام والمسلمین آقای خاتمی (دام عزه) در سخنان متین و دلگرم کننده‌شان در کنفرانس سران اسلامی، باب دیگری در معنای «جامعه مدنی اسلامی» به میان آورده‌اند و چنین گفته‌اند: «جامعه مدنی که ما خواستار استقرار و تکامل آن در درون کشور خود هستیم و آن را به سایر کشورهای اسلامی نیز توصیه می‌کنیم. به طور ریشه‌ای و اساسی با جامعه مدنی که از تفکرات فلسفی یونان و تجربیات سیاسی روم سرچشمه گرفته، اختلاف ماهوی دارد، گرچه الزاماً در همه‌ی نتایج و علایم میان این دو نباید تعارض و تخالف وجود داشته باشد. جامعه‌ی مدنی غربی از حیث تاریخی و مبانی نظری منشعب از دولت شهرهای یونانی و بعد نظام سیاسی روم است. در حالی که جامعه مدنی مورد نظر ما، از حیث تاریخی و مبانی نظری ریشه در مدینه‌النبی دارد.» سپس مدینه‌النبی را به مکان معنوی همه مسلمانان تعبیر می‌کنند که سرآغاز بسط نوعی فرهنگ و بینش و منش است که یکبار در تمدن اسلامی ظهور کرده است. این فرهنگ، نگاهی ممتاز و ویژه به جهان و انسان و مبدأ این دو دارد. (آیت الله صادق آملی لاریجانی، مقاله نسبت دین و جامعه دینی، مجله اندیشه حوزه، شماره ۱۴، ۱۳۷۷)

به این سخنران گفتیم: «همین جامعه مدنی را بگو که منظور از آن دقیقاً چیست!» گفته بود که «مدینه یک ده کوره بوده است و نمی توان قوانین حاکم بر یک ده کوره را در دهکده جهانی پیاده کرد. جامعه به کلی عوض شده است؛ لذا ما نمی توانیم سیستم جامعه مدینه را پیاده کنیم».<sup>۱</sup> هیچ یک از دانشجویان نطقشان در نیامد؛ چون مطالعه ندارند و با خودشان می گویند: «حتماً سخنران درست می گوید». اگر اهل مطالعه بودند همان جا جوابش را می دادند. این دانشجوی آمد و به من گفت: «بعد از سخنرانی پیش اورفتم و از او پرسیدم که می توان گفت چون یک شهر کوچک است. سطح فکر هم در آن کوچک است؟ می توان گفت چون آن و بلخ کوچک بوده اند. پس ارسطو و ابن سینا نیز شخصیت های کوچکی هستند؟ طرز فکریه وسعت شهر چه ربطی دارد؟» آن سخنران نتوانست جواب بدهد. در واقع برای کسی که مطالعه ندارد، این سخنرانی ضاله است. وقتی اصلاً دانشی ندارید، متوجه اشکال ها نمی شوید.

از این دست موارد فراوان داشتیم که مخفیانه ماهواره نگاه می کردند کم کم دچار شک می شدند و از مسجد دور شدند. چند بار هم اگر به او گفته شود: «با همه نگر. مواد نکش. معتاد می شوی.» می گوید: «می کشم و برمی گردم.» یا اینکه بدبین می شود و به راه کج می رود.

«مجالسه الاشرار» باعث سوء ظن به خوب ها می شود. این زندگی جاری ماست. هر روز با هزار تا مصداق متنوع اخلاقی و سیاسی برخورد می کنیم. با پول دار ها که برگردید دیگر از مجالست با فقیر ها بدتان می آید، ولو این که

۱. مشابه این جملات در آن زمان زیاد گفته می شد. مثلاً در نشریات به نقل از محمد مجتهد شبستری - که یکی از متفکرین این جریان است - نقل شده: «آنچه پیامبر از طریق کتاب و سنت پیاده نمود و احکامی که بیان کرد. اقدامات ممکنه و مقدور آن زمان بود. ما هم مطابق زمان خود باید اقدام کنیم» (ماهانامه ی زنان، ش ۵۷، ص ۲۱ - ۲۲، آبان ۱۳۷۸) همچنین وی در جای دیگری گفته است: «در مسائل حکومت و سیاست، فعل و قول معصوم حجت نیست زیرا این قبیل احکام، تاریخی و زمانی اند. آنچه در صدر اسلام بوده، باید با قوانین امروز حقوق یسر سنجیده شود. ممکن نیست پایه های اصلی زندگی سیاسی و اجتماعی انسان بر استنباط از متون دینی مبتنی شود.» (ماهانامه ی

آن فقیر مؤمن باشد و پول دار فاسق؛ این سوء ظن است. ما هر روز با این مسائل روبه رو می شویم. می گوییم اگر سؤال دارید برسید تا درباره اش بحث کنیم؛ چون اگر این مباحث را خوب کار نکنید، ضرر می کنید. من وقتی سر کلاس های این شکلی رفتم، مثل یک کافری بودم که تازه مسلمان شده است. در کلاس افراد زرنگی وجود داشت؛ امثال شهید علم الهدی<sup>۱</sup> و... اما به فضل خدا این ها را که می شنیدم در پوست و خون من می رفت؛ نه این که حفظشان کنم که جایزه بگیرم.

### ✽ باور کردن مباحث

چه کار کنیم که این ها توی گوشت و خون ما برود؟ باور داشته باشید. وقتی کسی بخواهد بر مبنای چیزی زندگی کند، دقیق به مطلب مربوط به آن گوش می دهد تا بتواند بر طبق آن زندگی کند؛ یعنی اگر می خواهد بنشیند هم بر طبق این فرمول ها می نشیند. پس وقتی که با استدلال مطالب را قبول یار د کردید، با آنچه فکر می کنید درست است، زندگی می کنید، باید این ها را فهمید، نه این که حفظ کرد؛ لذا من همیشه می گویم تا هنوز بحثی را خوب یاد نگرفته اید، آن را نقل نکنید. چون ممکن است که اشتباه نقل کنید. باید تیترو محتوا جابیفند، آن موقع، دیگر می توانید حفظ کنید. اصلاً روی هوا مطلب را می قاپید و با آن زندگی می کنید.

وقتی که حرفی را می شنوید و قانع می شوید یعنی قبولش می کنید و وقتی قبولش کردید، اگر کسی ضد آن حرفی بزند یعنی برخلاف نظر شما حرف می زند، پس با او بحث کنید. چرا ساکت می نشینید؟ این عمل کردن است، این ارشاد جاهل است.

۱. شهید سید حسین علم الهدی (متولد ۱۳۳۸ هجری شمسی) در دوران قبل از انقلاب از مبارزین فعال علیه رژیم پهلوی بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دوران جنگ تحمیلی هم به مبارزه بر علیه دشمن ادامه داد. ایشان در شانزدهم دی ماه سال ۱۳۵۹ در منطقه هویزه، در عملیات نصر به شهادت رسیدند.

بعضی قبول کردن هاشل و سفت هستند؛ لذا در هر مقطعی خدا را برای شما اثبات می‌کنند، در هر مقطع به اندازه خودش قبول می‌کنید و حالا که هنوز مطالب کاملاً برای شما جا نیفتاده است، دقیق گوش کنید. سؤال پرسید، الکی نپذیرید، اصطلاحاً «ماست مالی‌اش نکنید». بحث کنید، اما واقعاً سؤال کنید، برای ژست گرفتن نپرسید، اینطور نباشد که بخواهید کسی را ضایع کنید. کسی که می‌خواهد حرف درست را قبول کند به صورت دیگری گوش می‌دهد و دقت می‌کند.

یک شخصی بود که کتاب شهید مطهری را درس می‌داد، اما هیچ بحثی از آن را قبول نداشت. کتاب‌های دینی را فقط تست می‌زد که دانشگاه قبول شود، نه این که موافق یا مخالف باشد. می‌خواست درس بخواند، می‌خواست معلم و دکتر شود. با این مباحث زندگی نمی‌کرد، قیافه می‌گرفت؛ لذا روش زندگی‌اش اصلاً با سیره‌ی شهید مطهری همخوانی نداشت. فرد می‌تواند مهندس شهید چمران شود؛ این‌ها این مفاهیم را قبول داشتند. این اصلاً زندگی‌اش مذهبی نبود و به شهید مطهری نمی‌خورد. نمره‌اش را می‌گرفت و کتاب را هم حفظ بود. اما با مفاهیم کتاب زندگی نمی‌کرد، مثل درس‌های مدرسه که وقتی این مفاهیم را می‌خواند، برای نمره گرفتن می‌خواند. بعضی معلم‌ها به درسی که می‌دهند باور ندارند؛ آن‌ها که گوش می‌دهند هم بعضی‌شان باور ندارند، ولی گوش می‌دهند.

### ﴿۱۰﴾ **پلورالیسم دینی**

حالا فرض کنید که من در مورد کمونیسم تحقیق می‌کنم، می‌بینم چیز خوبی است، می‌روم به آن عمل می‌کنم. بعد در مورد اسلام تحقیق می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که آن هم خوب است، در این حالت باید چه کار کرد؟ یک بحثی هست این که دو چیز متعارض، محال

است یک جواب واحد بدهند وگرنه بحث پلورالیسم<sup>۱</sup> به وجود می‌آید؛ یعنی تکثرگرایی. هرکسی هر راهی را قبول کرد، همان درست است. مثل جرج جرداق مسیحی<sup>۲</sup> که در مورد امیرالمؤمنین کتاب می‌نویسد، ولی مسلمان نمی‌شود. چه فرقی می‌کند؟ مهم این است که آدم یک دینی داشته باشد. این دین درست است، آن یکی هم درست است و کلاً همه درست هستند! حرف‌های دکتر سروش و دوم خردادی‌ها همین هاست. می‌گفتند: «تو یک قرائت از دین داری. کسی دیگر قرائت دیگری دارد.»<sup>۳</sup> و می‌گفتند: «صراط‌های مستقیم (راه‌های مختلف) می‌توانند ما را به هدف برسانند.»<sup>۴</sup> لیبرال‌ها می‌گویند: «ممکن است چند چیز درست باشند. اما همدیگر را نمی‌کنند؛ ولی همه‌شان درست هستند»<sup>۵</sup>. ما نمی‌توانیم بگوییم

۱. کلمه «پلورالیسم» به معنای وجود نژادهای گوناگون یا عقاید دینی و سیاسی گوناگون در جامعه است. از شاخه‌های پلورالیسم، کثرت‌گرایی دینی است که در دو معنا آن را به کار می‌برند: یکی برداشت‌های متفاوت از دین و به عبارت دیگر، قرائت‌های مختلف از دین، و دیگر، همسنگ دانستن همه ادیان برای رسیدن به حقیقت. بنابراین معنا، ادیان مختلف، راه‌های گوناگونی برای رسیدن به یک حقیقت‌اند. بنابر معنای نخست آن را «کثرت‌گرایی در فهم دین» نیز می‌خوانند. (فرهنگ شبیه (کلام)، ص ۱۷۰)

۲. جورج شمعان جُرداق (۱۹۲۶-۲۰۱۴م)، مشهور به جورج (جرج) جرداق، نویسنده و شاعر مسیحی لبنانی و نویسنده کتاب مشهور امام علی صدای عدالت انسانی بود. این کتاب مورد استقبال گسترده اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان قرار گرفت.

۳. عبدالکریم سروش در طی مقاله‌ای گفته است: «قرائت‌های مختلف از دین زدودنی نیستند و همه را باید به رسمیت شناخت زیرا همه در ذات خود یکی هستند.» (روزنامه ایران، تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۷۸)

۴. در مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های جریان دوم خرداد به چاپ رسیده بود اینگونه آمده است: «قرآن عقیده‌ی انحصاری بودن رستگاری به پیروان یک دین خاص را مورد نقد قرار می‌دهد و بر امکان رستگاری پیروان ادیان مختلف تأکید می‌کند. معیار رستگاری از نظر قرآن، عام و برون دینی است و آن هم ملاک‌های معنوی و اخلاقی‌اند که به صورت جهانی و در همه‌ی ادیان یافت می‌شوند.» (روزنامه خرداد، تاریخ ۲۰ آبان ماه ۱۳۷۸)

۵. لیبرالیسم واکنشی به تنوع و اختلاف باورها در میان جامعه مسیحی بود... پلورالیسم دینی، همان‌گونه که خود اساس نوعی مدرنیسم یا لیبرالیسم دینی است، نتیجه و پیامد تلاشی است که پایه و مآخذی را در الهیات مسیحی برای تحمل ادیان غیر مسیحی (تساهل) فراهم می‌نماید... پلورالیسم دینی نهضتی در الهیات دین مسیح است که زمینه آن،

کدام حق است؛ لذا همه حق هستند، این بعد از خداشناسی است؛ بنابراین، آدم هم می‌تواند شیعه باشد و هم سنی‌ها را تأیید کند. چه کسی گفته است که سنی‌ها حق نیستند؟ چون خلاف نظر توست، حق نیست؟ این یک بحثی است. در این باره استدلال می‌آوریم، چون مبانی ما بر ریاضی استوارند، نمی‌تواند ۲ ضرب در ۲ بشود ۴ یا ۵ یا ۶... یکی از این‌ها درست است. من می‌گویم ۴ است، یعنی ۵ یا ۸ نیست. اجتماع نقیضین محال عقلی است. پس همه راه‌ها نمی‌تواند درست باشد، از تمام راه‌ها حداقل به جز یکی همه غلط هستند. چرامی‌گویید حداقل؟ چون ممکن است همگی غلط باشند، همه نظریه‌ها غلط باشند. اگر ما بخواهیم ثابت کنیم این نظریه درست است، باید ثابت کنیم که بقیه نظریه‌ها غلط هستند و باید ثابت کنیم که این نظریه درست است. اگر فقط بقیه را نفی کنیم، استدلال ما ناقص است. یک راه خلاصه‌تر هم هست که ثابت کنیم این نظریه درست است. نمی‌تواند هم این درست باشد و هم آن‌ها. اجتماع نقیضین نمی‌تواند رخ دهد. پس این هم یک شیوه است. حالا ما یک بحثی می‌کنیم؛ اگر کسی اومانیست شد و یکی هم مسلمان شد. یک کسی آمد و تحقیق کرد و دید هر دوتا خوب هستند! قطعاً دو چیز که متعارض‌اند باهم جور در نمی‌آیند. این محقق حتماً جایی اشتباه کرده است. چون این فرمول را در اختیار دارد که متناقض‌ها باهم جمع نمی‌شوند.

اسلام مکتبی است که غیر از خودش را نفی می‌کند و می‌گوید اومانیسم غلط است، اومانیسم می‌گوید اسلام غلط است. حالا چطور یک نفر این‌ها را جمع می‌کند؟ کسی این کار را می‌کند که درست متوجه

---

نهضت لیبرالیسم سیاسی است و مستقیماً از لیبرالیسم پروتستانی نشأت یافته است. به تعبیر دقیق‌تر، پروتستان‌تیسیم منشأ لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم سیاسی منشأ پلورالیسم دینی است. (فصلنامه معرفت شماره ۲۲ مقاله‌ی پلورالیسم، بررسی اصول اخلاقی و سیاسی، پلورالیسم دینی، لیبرالیسم سیاسی و سکولاریسم، دکتر محمد لگنهاونز، ترجمه حجة الاسلام محمد حسین زاده)

نشده است، مثلاً می‌گوید من اومانیسیم را قبول دارم، هرچه انسان بگوید درست است. این که دین فلان بگوید یا نگوید را قبول ندارم، به گمانم هرچه انسان گفته، درست است؛ بنابراین، در ذهن محقق میان حرف اسلام و اومانیسیم تناقض شکل می‌گیرد.

کسی که می‌گوید هم اسلام را قبول دارم، هم اومانیسیم را؛ این معلوم است که مثلاً اومانیسیم را هم درست نفهمیده است. چون اگر اومانیسیم را درست فهمیده بود، دیگر اسلام را قبول نمی‌کرد، یک چیز دیگر فهمیده است. اگر اومانیسیم را شناخته است باید اسلام را غلط بداند. چون محتوای اومانیسیم غلط بودن اسلام است.

یک احتمال دیگر هم این است که این‌ها در مقابل هم نباشند؛ منتها او عالمانه و دقیق حرف نمی‌زند، مثلاً می‌گوید اومانیسیم را قبول دارم؛ اومانیسیم، یعنی انسان محوری نه این که دین به من باید و نباید‌ها را بگوید؛ لذا انسان‌ها در جوامع مختلف انتخابات برگزار می‌کنند، قوانین را تعیین می‌نمایند. خدا، انسان است، پس انسان، محور است؛ بنابراین، قوانین را هم باید انسان بگوید. اما ما که مسلمان هستیم می‌گوییم: «خدا حق است و قوانین را باید خدا بگوید.» گاهی فرد دقیق حرف نمی‌زند. مثال دیگری می‌زنم که بهتر متوجه شوید. مثلاً شخصی می‌گوید: «مسیحیت خوب است.» ولی منظورش کل مسیحیت نیست؛ [دقیق که می‌شوی] می‌گوید: «مثلاً راست‌گوستند، منظم هستند. این خصلت‌هایشان را من قبول دارم.» آیا می‌گوید: «خدا هم یکی است و همه سه تاست؟» پس بخشی از مسیحیت را قبول دارد، اما دقیق نمی‌گوید؛ لذا در اینجا تناقض شکل نمی‌گیرد.

### ❁ پاسخ به تفکر پلورالیسم

ما چون اسلام را با استدلال قبول کرده‌ایم، وقتی کسی می‌گوید مسیحیت هم حق است، به اعتقاد ما درست نفهمیده است. می‌گوییم برو سؤال کن، نمی‌رود. سؤال نکردن و پافشاری کردن غیر منطقی است. اما یک

کسی رفته و سؤال هم کرده است و بعد مطمئن شده که مسیحیت حق است، این دیگر معذور است؛ چون کسی بلد نبوده به او جواب بدهد. مثلاً شهید مطهری در کتابشان درباره‌ی دکارت گفته است، دکارت می‌گوید: «من به همه چیز مشکوک بودم. شک دارم. اما دیگر به شک خودم شک ندارم و از این که الآن شک دارم، مطمئنم! پس تنها چیزی که دارم همین شک است. باید کسی هم باشد که شک کند. پس من هستم و همین‌طور تا ابدی آخر. پس دنیا هست، خدا هست»<sup>۱</sup> و مسیحی می‌شود<sup>۲</sup> و گفته است: «شاید در ایران دینی باشد که من اطلاع نداشته باشم و آن حق باشد»<sup>۳</sup>.

۱. دکارت فیلسوف معروفی است که فلسفه‌ی خودش را از شک شروع کرد؛ یعنی در راهی که از نظر فلسفه می‌رفت کم کم احساس کرد که به بن بست رسیده است. یک دفعه همه خط‌ها را کور کرد و گفت: «از نو و از همان اول شروع می‌کنم». یک مرتبه شک کرد و گفت: «می‌خواهم در همه چیز شک کنم تا ببینم یقین را از کجا پیدا می‌کنم». نه تنها در امور مذهبی شک کرد، در سایر امور نیز شک کرد. او گفت: «شاید خدا نباشد، پیغمبرانی نباشند. اصلاً شاید دنیای وجود نداشته باشد، رنگ و حجم و جسم و حرارت وجود نداشته باشد، همه این‌ها خیال باشد. مگر نه این است که انسان گاهی در خواب یک دنیای بسیار وسیع و عظیمی را می‌بیند که در عالم خواب شک نمی‌کند که آنچه می‌بیند حقیقت است اما وقتی بیداری شود می‌بیند همه‌ی آن‌ها خیال بوده است؟» بعد گفت: «اولی در هر چه شک کنم در یک چیز نمیتوانم شک کنم و آن این که شک میکنم؟» در این که «شک میکنم» که نمیتوانم شک بکنم! پس شکی وجود دارد و شخص شک‌کننده‌ای وجود دارد که من هستم. پس اگر هیچ چیز در جهان وجود ندارد، من و شکم وجود داریم. بعد گفت: «پس یک نقطه پیدا کردم. حالا پایم را روی این نقطه می‌گذارم و این پایه اول قرار می‌دهم و قدم به قدم جلو می‌روم.» بعد آمد درباره‌ی خودش بررسی کند، گفت: «من که هستم، شک من هم که وجود دارد، آیا اگر هیچ چیز وجود نداشته باشد، من و شک من می‌تواند وجود داشته باشد، یا یک چیز دیگری هم باید وجود داشته باشد تا من و شکم وجود داشته باشیم؟» دید نه، باید چیز دیگر هم وجود داشته باشد. قدم به قدم جلورفت - که داستانش مفصل است - و دید خدا را نمی‌تواند انکار کند، خدا وجود دارد، روح وجود دارد، جسم وجود دارد و کم کم خیلی از چیزهایی را که قبلاً هم قبول داشت قبول کرد و خیلی از چیزها را قبول نکرد. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲۶، ص ۴۹۷)

۲. دکارت مذاهب محیط خودش را یک بررسی کرد و معتقد شد که مذهب مسیح در میان مذاهب موجود بهترین مذهب است. (همان)

۳. دکارت گفت: «من نمی‌گویم مذهب مسیح بهترین مذهب جهان است، چون من نمی‌دانم در جهان چه مذهبی وجود دارد! شاید در جهان مذاهب دیگری وجود داشته باشد که بر مذهب مسیح ترجیح داشته

شهید مطهری می‌گوید: «اگر این حرف‌هایی که گفته است راست باشد، امید است که خداوند او را رحمت کند»<sup>۱</sup>. در قیامت، انسان‌ها سه دسته‌اند؛ عده‌ای بهشتی و عده‌ای جهنمی و عده‌ای در این وسط هستند، امید است که خدا به این‌ها هم رحم کند.<sup>۲</sup>

بعد آقای مطهری می‌گوید: «مصادیق این دسته آدم‌های مستضعف هستند»<sup>۳</sup>. اگر به عقلیات خودش عمل کرده و بی‌منطق نبوده است، امید است که خدا به او رحم کند. واقعاً در حال حاضر ما چنین کسی را نداریم؛

باشد. من فعلاً می‌گویم بهترین مذهب موجودی که من می‌شناسم این است.» و عجیب این است که دکارت وقتی می‌خواهد مثالی برای یک نقطه‌ی دورافتاده‌ی ذکر کند که او بی‌خبر است از این که در آن نقطه چه مذهبی وجود دارد، می‌گوید: «مثلاً ممکن است در ایران یک مذهبی وجود داشته باشد که از مذهب مسیح بهتر باشد.» (همان)

۱. مقصود ما از تمثیل به دکارت این است که اگر فرض کنیم آنچه او گفته است باشد و او در مقابل حقیقت همان اندازه تسلیم بوده که اظهار داشته است و از طرف دیگر واقعاً هم دسترسی بیشتر برای تحقیق نداشته است، او یک مسلمان فطری بوده است. (عدل الهی، شهید مطهری، ص ۲۶۹)

۲. علامه جوادی آملی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ۱۰۶ از سوره‌ی مبارکه‌ی توبه [وَأَخْزَوْا مَرْجُونَ لَأَمْرُ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] می‌فرماید: «خدای سبحان به بیکارانی که توبه نکردند یا توبه شان نصاب قبولی را ندارد، نه بخشودگی را وعده می‌دهد؛ نه عذاب قطعی را وعید؛ بلکه باید میان بیم و امید سرگردان و مردّد باشند تا خدا درباره‌ی آنان حکم کند؛ در آخرت یا مشمول عفوشان کند؛ یا به عذاب گرفتار. پس آن‌ها میان بهره‌مندی از عفو و ترس عذاب سرگردان‌اند نه میان قبول توبه و عذاب؛ زیرا خدا پذیرش توبه گنهکار پشیمان را بر خویش فرض کرده است. البته هر دو حکم یادشده (عفو و عذاب) با علم و حکمت الهی هماهنگ‌اند، هرچند به دلیل ناآگاهی از اسرار قدر، توان پیش‌بینی، کشف علت و حکمت حکم، یا محاسبه سرنوشت اشخاص مقدور نیست. (تفسیر تسنیم، علامه عبدالله جوادی آملی، ج ۳۵، ص ۲۶۶)

۳. علمای اسلام، اصطلاحی دارند؛ می‌گویند «برخی از مردم «مستضعفین» و یا «مرجون لامرالله» می‌باشند.» مستضعفین یعنی بیچارگان و دست‌نارسان و مرجون لامرالله یعنی کسانی که درباره‌ی آن‌ها باید گفت که کار این‌ها با خداست، خداوند خودش به نحوی که حکمت و رحمتش ایجاب می‌کند عمل خواهد کرد. هر دو اصطلاح از قرآن کریم اقتباس شده است.

با این همه ابزار دسترسی به اطلاعات دینی کسی مثل دکارت در زمان ما وجود ندارد.

لذا واقعیت با علم ما عوض نمی شود؛ مثلاً اگر بدانیم الآن شب است یا روز در واقعیت تأثیری نمی گذارد. ما با ریاضیات واقعیت را به دست می آوریم. اگر کسی تمام توان عقلانی خودش را به کار گرفت و به واقعیت نرسید، این آدم معذور است؛ بنابراین، همین جا حکم مرتد معلوم می شود. البته این یک بحث دیگر است که در اینجا نمی خواهم وارد آن شوم. پاره‌ای از این حرف‌ها از جنجال‌های روز در دانشگاه‌ها نشأت می گیرد. اولاً این حرف‌ها را الکی نپذیرید و با آن‌ها زندگی کنید، بسیاری از مسائل را با همین حرف‌ها می توانید حل کنید. زود می فهمید دوست شما دارد منحرف می شود، رفتارش بر طبق معیارها نیست. ذهن انسان شاقول دارد و می فهمد. نگویید دوست قدیمی من است، برادر من است، روحانی است یا ... ذهن شما می تواند بسنجد و ببیند که فلان شخص دارد از مسیر درست منحرف می شود.

ما یک بار داریم درون دینی صحبت می کنیم؛ یعنی اسلام را قبول داریم و قواعد اسلام را می دانیم و می خواهیم تقویت شویم، باید برویم عمل کنیم. یک بار هم می خواهیم برون دینی بحث کنیم؛ لذا آن فرد باید قواعد منطقی بحث کردن را بلد باشد تا بتواند حرف‌های مسلمان و غیره را در بیاورد و مغالطه‌ها را بفهمد.

اگر کسی عالم نباشد باید متعلم باشد؛ چنان‌که خود یاد نگرفتن حرام است.<sup>۱</sup> باید عالم شوید و اگر نمی توانید باید متعلم شوید. باید حرف عالم را قبول کنید؛ البته با استدلال باید تقلید کرد.

۱. مسأله ۱۱ - مسائلی را که انسان غالباً به آنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد. (امام خمینی، رساله



## جلسه ششم

### ❁ خلاصه‌ی جلسات قبل

همان‌طور که گفتیم؛ یکی از راه‌های بررسی نظریه‌ها عمل کردن و آزمایش کردن است. یک راه دیگر هم این‌که تاریخ آن نظریه را بررسی کنیم. راه سوم هم هست که هنوز نگفتیم. جلسه‌ی پیش بحث مهمی مطرح شد، این‌که آیا دو مکتب متناقض محال است در جهتی واحد حرکت کنند یا نه؟ بحثی هم بیان شد که اگر کسی واقعاً برای رسیدن به حق تلاش خودش را بکند، اما نرسد؛ امید است که رحمت الهی شامل حال او گردد.

### ❁ اشکال دیگر به بررسی تاریخی

یک نکته دیگر که به نظرم رسید که بگویم این است که مگر قرار نیست ببینیم یک نظریه درست است یا غلط؟ چه دیدگاه‌هایی دارد؟ خب، شاید الآن یک نظریه یا ایدئولوژی به وجود آمده، مثلاً بیست سال از عمر آن گذشته است؛ چطور می‌توانید بگویید این‌ها شکست خورده‌اند؟ شاید هنوز به نتیجه نرسیده‌اند و به بن‌بست نرسیده‌اند.

کسی هم که می خواهد وضع موجود نظریه را بررسی کند، باید تحقیق کند. مثلاً انقلاب کمونیستی شوروی که هنوز هم نابود نشده و یک امپراطوری بزرگ است، فرضاً شوروی کمونیست روبه روی آمریکا ایستاده است و وضع اقتصادی و پیشرفت های تکنولوژی اش هم خوب است و به مشکلی هم برنخورده است که البته می دانیم که بعدها گورباچوف گفت که اشتباه کردیم. اما زمانی که کمونیست ها در اوج اقتدار هستند، ممکن است که اشکالات آن را نبینیم؛ بلکه اقتدار و قدرت آن را ببینیم و به نسخه آن ها عمل کنیم. الآن سؤال برایمان پیش آمده است که چه سیستم اقتصادی را قبول کنیم؟ می بینیم که شوروی به نسخه مارکسیسم عمل کرده و قدرتمند شده است.

مثلاً کمونیست ها در اقتصاد دیدگاه آن ها این طور بود که هیچ کس حق ملکیت و مالکیت شخصی ندارد، هرکس زمین داشت، فئودال و سرمایه دار است و همه چیز باید در اختیار دولت و به صورت سازمانی باشد، مردم حق ندارند خودشان مالک باشند، بکارند، بفروشند و...؛ مثلاً این یکی از ضعف های آن ها بود. اما الآن که برای شما سؤال پیش می آید که کمونیسم خوب است یا بد، شاید هنوز به نتیجه نرسیده باشند، ولی برای شما سؤال به وجود می آید.

الآن هم لیبرالیسم در اوج است، چرا که آن طور از لحاظ فرهنگی، مردم را آزاد گذاشتند؛ می گویند: «آدم را از هر چیزی که منع کنید، حریص ترمی شود». به اصطلاح خودمان «الانسان حریص علی ما منع»<sup>۱</sup> ببینید روزه روزه روز لیبرالیسم در فرهنگ و اقتصاد در حال پیشرفت است. فرض کنید در حال حاضر هیچ مشکلی هم ندارد.

کسی که لیبرالیسم را این طور می بیند و نقطه اوج را بررسی می کند، معلوم است به جای محکوم کردن، آن را تأیید می کند. اتفاقاً مردم به همین دلیل به غرب و فرهنگ لیبرالیسم تمایل دارند. چرا مردم به غرب

۱. اِنَّ اِبْنَ اَدَمَ لَحَرِيصٌ عَلٰی مَا مَنَعَ (متقی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ج ۴۴۹۵)

گرایش پیدا می‌کنند؟ در حال حاضر وقتی مردم منحرف می‌شوند، کمونیست که نمی‌شوند؛ چون دیدند که کمونیسم به بن بست رسید؛ لذا کمونیست نمی‌شوند. اما در زمان در اوج بودن کمونیسم در کشور ما هر متفکر ایرانی هرکس که دردمند و به فکر مردم بود به کمونیسم گرایش پیدا می‌کرد؛ عده‌ای هم که بی تفاوت بودند. مذهبی‌ها هم که اندک بودند.

ببینید؛ بحث ما این نیست که عوامل شکل‌گیری مکتب‌ها چه چیزهایی هستند؛ می‌خواهیم ببینیم آیا باید و نیاید‌های یک نظریه به سؤال‌ها جواب داده است یا نه. فرض ما الآن این است که هنوز به بن بست نرسیده است. آقا ما چه کار کنیم که پول دار شویم؟ عده‌ای از مردم پول می‌گیرند، بعد بیشترش را می‌دهند، این الآن هنوز شکست نخورده است. ما نمی‌خواهیم ریشه‌یابی کنیم؛ می‌خواهیم ببینیم الآن که می‌خواهیم برویم طرف دار فلان مکتب بشویم، در چه وضعی است. بحث ما ریشه‌یابی و آینده‌نگری نیست که مثلاً بگوییم ممکن است لیبرالیسم شکست بخورد؛ بحث ما گذشته‌نگری است. چون آینده که هنوز نیامده است. شما مواردی را می‌توانید آینده‌نگری کنید که بدانید و علم داشته باشید آخرش چه خواهد شد؛ مثلاً می‌گوید برای این که پول دار شوید باید دزدی کنید، اما من چون می‌دانم که بدبخت می‌شوم، این کار را نمی‌کنم.

ما می‌خواهیم بگوییم این مسئله را داریم، تاریخ را می‌خوانیم، بحث می‌کنیم؛ می‌خواهیم ببینیم عملاً چه اتفاقی افتاده است. مثلاً معاویه با نیرنگ پیروز شد و امام علی نیرنگ نکرد و شکست ظاهری خورد! این طور داریم بحث می‌کنیم، اصلاً نمی‌خواهیم ریشه‌های تفکری را بررسی کنیم. این یک بحث دیگر است. می‌خواهیم همین طور روئایی با چشم‌هایمان که می‌بینیم، بررسی کنیم که آیا به موفقیت رسیده‌اند یا نرسیده‌اند.

ما به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌خواهیم ببینیم چه کسانی پیروز شدند و چه کسانی شکست خوردند. می‌خواهیم بررسی کنیم فلان نظریه تا اینجا خوب بوده است، اما از کجا معلوم است که در ادامه هم خوب پیش برود یا اگر تا اینجا بد بوده است، از کجا معلوم است که بد به خوب تبدیل نشود؟ مثلاً می‌گوییم سیستم اداری فلان دانشگاه خوب نبوده است؛ چون شکست خوردند. اما الآن می‌خواهیم ببینیم مملکت را از نظر اقتصاد، فرهنگ و سیاست چطور اداره کنیم؟ می‌بینیم لیبرالیسم و مارکسیسم هر کدام جوابی داده‌اند و غرب از لیبرالیسم پیروی کرده است و الآن موفق است. مشکل ما در مدارس همین است. آدم‌های مرعوب غرب در مدارس همین وضع موجود غرب را نگاه می‌کنند و می‌گویند ایرانی نمی‌تواند یک آفتابه بسازد، اما الآن غرب در حال پیشرفت است.

### ❁ راه جایگزین بررسی تاریخی

پس این شیوه یک مثال نقض داشت. ما مکتبی داریم که الآن زنده است، شما چطور می‌خواهید بدی مکتبی را که الآن زنده است، ثابت کنید؟ لذا رهبر معظم گفتند: «به‌زودی غرب عین شوروی نابود خواهد شد»<sup>۱</sup>. از کجا می‌دانید؟ این‌که هنوز تمام نشده است. از راه دیگری این مسئله

---

۱. امروز یکی از مشکلات بزرگ دنیای غرب، متلاشی شدن خانواده‌هاست، افزایش فرزندان بی هویت است. اینها گریبان غرب را خواهد گرفت. حوادث اجتماعی بمرور پیش می‌آید. غرب از همین نقطه سخت‌ترین ضربه‌ها را خواهد خورد و این تمدن مادی پر زرق و برق از همین نقطه فرو خواهد ریخت. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شرکت‌کنندگان در اجلاس جهانی «زنان و بیداری اسلامی» در ۲۱ تیر ۱۳۹۱ | لینک مستقیم <https://khl.link/f/20388>) شما جوانان آن روز را خواهید دید که این دنیای متمدن غربی از نبود معنویت، دچار هلاکت و نابودی خواهد شد؛ از اوج توانایی‌ها و اقتداری که امروز از آن برخوردار است، به حضيض ذلت و ناتوانی خواهد افتاد. نتایج فعل و انفعالات تاریخی، سریع و زودرس نیست. روزی این نتایج دیده خواهد شد که دیگر علاج‌پذیر نیست؛ و آن‌روز برای تمدن غربی فرا خواهد رسید؛ هشدارش را هم همین امروز خود روشن‌بینان غربی دارند می‌دهند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب مدرسه علمیه آیت‌الله مجتهدی در ۲۲ خرداد ۱۳۸۳ | لینک مستقیم <https://khl.link/f/1138>)

را می فهمیم. اینجا انسان هایی هستند که دوراندیش اند و می گویند: به زودی نابود می شوند و لذا کسانی هم هستند که می گویند از کجا می گویند که بدبخت می شوند؟ علم غیب دارید؟ هاله ی نور دیده اید؟ خیالی حرف می زنید؛ چون شما می گویند در آینده نابود می شوند، پس ما نباید به نسخه آن ها عمل کنیم؟

پس من می توانم به نظریه هایی که داده اند، عمل کنم، فرض بگیرم از ده تا نظریه ای که ارائه داده اند، می بینیم در سه مورد به بن بست خورده اند، اما هفت تا از نظریه هایشان درست است؛ یعنی همین الآن جاری است. خب، ما می توانیم به آن عمل کنیم، چون جواب داده است. همین الآن این مسئله در دانشگاه های ما اتفاق می افتد، می گویند به فلان نظریه ی فلان روان شناس عمل کنید، چون در غرب درس خوانده است، آن ها چگونه نسخه ارائه می دهند؟ با تجربه کردن. صد تا انسان را آزمایش می کنند و بعد می گویند پس انسان این گونه است. ما می گوئیم این صد تا انسان در غرب زندگی می کردند و با انسان های دیگر فرق دارند، اصلاً احتمال نمی دهیم که صد و یکمین فرد با نفر صدم فرق داشته باشد؟

یک نظریه را مطرح می کنند و می گویند، این الآن اینجاست و روبه رشد است، ولی ما می گوئیم شکست می خورد. می گویند مگر شما غیب گو هستید؟ فعلاً که پیشرفت آن خوب بوده است. بعد شما که دین دارید و هی بکن نکن شنیده اید، عقده ای می شوید و اغتشاش گر می شوید. برخی یک نظریه ای از وضع موجود را بررسی می کنند و به آن معتقد می شوند؛ می گویند می بینیم دارد مشکل را حل می کند. اما ما می دانیم که ممکن است یک مدتی نظریه ای جولان بدهد؛ ولی اگر اشتباه باشد، نهایتاً شکست می خورد و برعکس اگر نظریه ای درست باشد، هرچند در ظاهر شکست بخورد، نهایتاً پیروز است. خدا دینش را یاری می کند. اما در این میان امامش را می کشند و حرمش را نابود می کنند؛ مثل امام حسین (علیه السلام) لذا تا یک نظریه ای خودش را نشان بدهد، زمان می برد، در

طول زمان خودش را نشان می دهد. وقتی الآن یک نظریه (دیدگاه) دارد نتیجه می دهد، می گویند آخرش نتیجه داد؛ ولی ما می گوییم هنوز به آخرش نرسیده است. دعوا همین جاست.

### ﴿پراگماتیسم﴾

به مکاتبی که این گونه بررسی می کنند می گویند: «پراگماتیسم»<sup>۱</sup>: همین که خوب بودن یا بد بودن یک نظریه را از راه تجربه و بررسی به دست بیاوریم. مثلاً ما می گوییم که زمین ثابت است و خورشید به دور آن می چرخد؛ غلط است یا درست؟ ۲۰۰۰ سال هیئت کیهان شناسی زمین این گونه بود و چون این نظریه جواب عملی می داد، همه قبولش کردند. اما الآن که نگاه می کنیم شاید خیلی ساده به نظر برسد، اما در آن دوره عملاً این طور می دیدند که خورشید به دور زمین می چرخد و کسوف و خسوف را هم پیش بینی می کردند و سؤالشان را جواب می داده است. این یک مثال واضح است برای اینکه ما می گوییم جواب عملی گرفتن با صحت یک نظریه ارتباطی ندارد. اما در مقابل آن قیام امام حسین علیه السلام است که ایشان چون حق بودند، در نهایت پیروز شدند و به اهدافشان رسیدند، گرچه در ظاهر نتیجه عملی زودبازده نداشتند، اما در دراز مدت، این نتیجه به صورت عملی نیز آشکار شد.

این که یک نظریه خودش را از ابتدا نشان بدهد، معلوم نیست؛ باید زمان

۱. تنها مکتب فلسفی که به وسیله اندیشمندان امریکایی در آستانه قرن بیستم به وجود آمد و مشهورترین ایشان ویلیام جیمز روان شناس و فیلسوف معروف است. این مکتب که به نام پراگماتیسم (اصالت عمل) نامیده می شود، قضیه ای را حقیقت می داند که دارای فایده ی عملی باشد، و به دیگر سخن، حقیقت عبارت است از معنایی که ذهن می سازد تا به وسیله آن به نتایج عملی بیشتر و بهتری دست یابد. این نکته ای است که در هیچ مکتب فلسفی دیگری صریحاً مطرح نشده است، گو اینکه ریشه آن را در سخنان هیوم می توان یافت؛ در آنجا که عقل را خادم رغبت های انسان می نامد و ارزش معرفت را به جنبه ی عملی منحصر می کند.

بگذرد تا درست یا غلط بودن آن روشن شود. حالا ما می‌گوییم این نظریه‌ای که الان هست نهایتاً شکست می‌خورد. آن‌ها می‌گویند که این‌طور نمی‌توان پیش‌بینی کرد. این‌که خوب یا بد بودن یک نظریه را می‌خواهیم از راه تجربه به دست بیاوریم می‌گویند: «پراگماتیسم» هستند. می‌گویند اگر یک دیدگاهی ثمره داده، پس حتماً حق است. مثلاً افرادی هستند که بت پرستی می‌کنند، آرامش به دست می‌آورند، چون مشکلاتشان را به آن بُت می‌گویند. اما ما می‌گوییم باطل است؛ با استدلال ثابت می‌کنیم که باطل است. خوب یا بد بودن یک نظریه به استدلال‌های آن نظریه وابسته است. اگر بشود با استدلال نظریه‌ای را ثابت کرد، حق است و اگر بشود با استدلال نظریه‌ای را باطل کرد، باطل است. آن‌ها می‌گویند حق یا باطل بودن یک نظریه به یک نتیجه عملی است، نه به استدلال کردن. اگر شما دیدید فلان نظریه لیبرالیسم نتیجه داد، پس حق است، چنانچه نتیجه نداد، باطل است. امام حسین کشته شد، نتیجه نداد؛ لذا باطل است. معاویه کارهایش نتیجه داد، پس حق است. حق بودن مساوی است با فایده و باطل مساوی است با بی‌فایده بودن.

ما می‌گوییم استدلال باید اثبات کند. مثلاً همان کمونیسم را فرض بگیرید که الان هم هست، آن‌ها می‌گویند که ثمره داده است؛ لذا قدرت داشته و بلوک شرق را در سیطره داشته است. ریشه‌هایش را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم با برهان جور در نمی‌آید؛ بنابراین می‌گوییم که باطل است. او می‌گوید الان که دارد جواب می‌دهد، اما ما می‌گوییم در نهایت شکست می‌خورد؛ این غیب‌گویی نیست. ریشه‌هایش را بررسی می‌کنیم و با برهان می‌سنجیم، چون با برهان سازگار نیست، حتماً یک جامشکل پیدای می‌کند.

### ❁ لزوم بررسی ریشه‌ها برای تشخیص نتیجه عملی

در واقع بررسی ریشه‌ها یک بحث نظری است و آنچه آن‌ها می‌گویند بحث عملی است. اگر چیزی از حیث نظری درست بود در نهایت

از نظر عملی هم درست خواهد بود و اگر چیزی از حیث نظری باطل بود، از نظر عملی هم جواب نخواهد داد، ولو این که چند روزی موفق شود مثل خانه نشینی امام علی (ع) که چون به حق هستند؛ از نظر استدلال نهایتاً پیروز است.

اما آن ها عمل را نگاه می کنند. پراگماتیسم می گوید: ما نتیجه عملی را می خواهیم؛ ما می گوییم اتفاقاً ما پراگماتیسم [واقعی] هستیم؛ طلا وقتی که جوشش می دهید کف می کند و بعد کف ها می روند و طلا می ماند. باطل هم همینطور است؛ جولان دارد و الان دارد گولت می زند، ولی آخر کار باطل نابود می شود.

آیه قرآن می گوید: «نهایتاً وارث زمین مستضعفان هستند» آیه می گوید: «کسی که علو نکند و تقوا داشته باشد او وارث جهان آخرت می شود»<sup>۱</sup> یعنی نهایتاً او پیروز می شود، باطل رشد ظاهری دارد. همچنین امور اجتماعی در طول زمان نتیجه خودش را نشان می دهد. ما می آییم اول محور زمان می ایستیم و می گوییم در آخر کار جواب نمی دهد. تمام حرف های خوب و بد که با استدلال مشخص می شوند، نتیجه دادنشان در طول زمان مشخص می شود؛ لذا آزمایش برای همین است و الا شیطان هر چه وسوسه می کرد نتیجه نمی داد؛ کسی گول نمی خورد [چون همه می فهمیدند که اشتباه است]. از نظر استدلال [اشتباه] اذیت شدن خوب نیست، پس روزه گرفتن که باعث اذیت شدن است، خوب نیست، اما ما با استدلال درست می دانیم که در نهایت خوب است. داروی تلخ هم همین طور است. شما الآن با مال دزدی کیف می کنید، اما نهایتاً عذاب می شوید. در اینجا شما چطور آخرش را می فهمید؟ با بررسی ریشه هایش می فهمید. بررسی تاریخی نظریه

۱. وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (سوره قصص)

(آیه ۵)

۲. تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (سوره قصص)

(آیه ۸۳)

در جایی به درد می خورد که تاریخ تمام شده باشد. اما در جایی که وسط یک مکتب هستیم این راه به درد نمی خورد، اما بعضی ها با این که وسط یک نظریه هستند، اشکالات آن را می یابند. می گویند ببینید الآن خانواده از دست رفته، اخلاق از دست رفته و... آن ها ریشه ها را بررسی می کنند.

مثلاً شما اگر می خواهید با یک مخالف برخورد کنید، مثل چه کسی عمل می کنید؟ ما باید بدانیم در کدام نقطه از تاریخ هستیم. این جمله را شهید علم الهدی به ما می گفت. در زمان حضرت علی علیه السلام هستیم، یا در زمان امام صادق علیه السلام؟ مثل حضرت ابراهیم می خواهیم عمل کنیم؟ یعنی با همه رفیق شویم و «هذارقی»<sup>۱</sup> بگوییم؟ یا ما حسنی هستیم؟ یا شاید باید مثل امام حسین علیه السلام عمل کنیم. باید بتوانیم تحلیل کنیم، اگر غلط تحلیل کنیم، شرایط را اشتباهی می فهمیم؛ لذا در زمان دوم خرداد که فشار می آوردند رهبری را به سازش مجبور کنند و نامه نوشتند که شما هم مثل امام جام زهر را بنوشید و با غرب سر مسئله ای هسته ای سازش کنید<sup>۲</sup>؛ ایشان در یک سخنرانی فرمودند: «اگر فشار آمد، قضیه ی صلح امام حسن علیه السلام تکرار خواهد شد، عاشورا تکراری شود»<sup>۳</sup>

۱. اشاره به داستان حضرت ابراهیم در آیات ۷۶ الی ۷۸ سوره مبارکه انعام

۲. اشاره به نامه جمعی از نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم که به نامه جام زهر معروف شد. در بخشی از این نامه آمده است: «آنچه ما میفهمیم این است که مسئولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورها و سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی شکست و عقب نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می شود. اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه کیان نظام و همترازان، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می شود که امام عزیز راحل روبرو شد.»

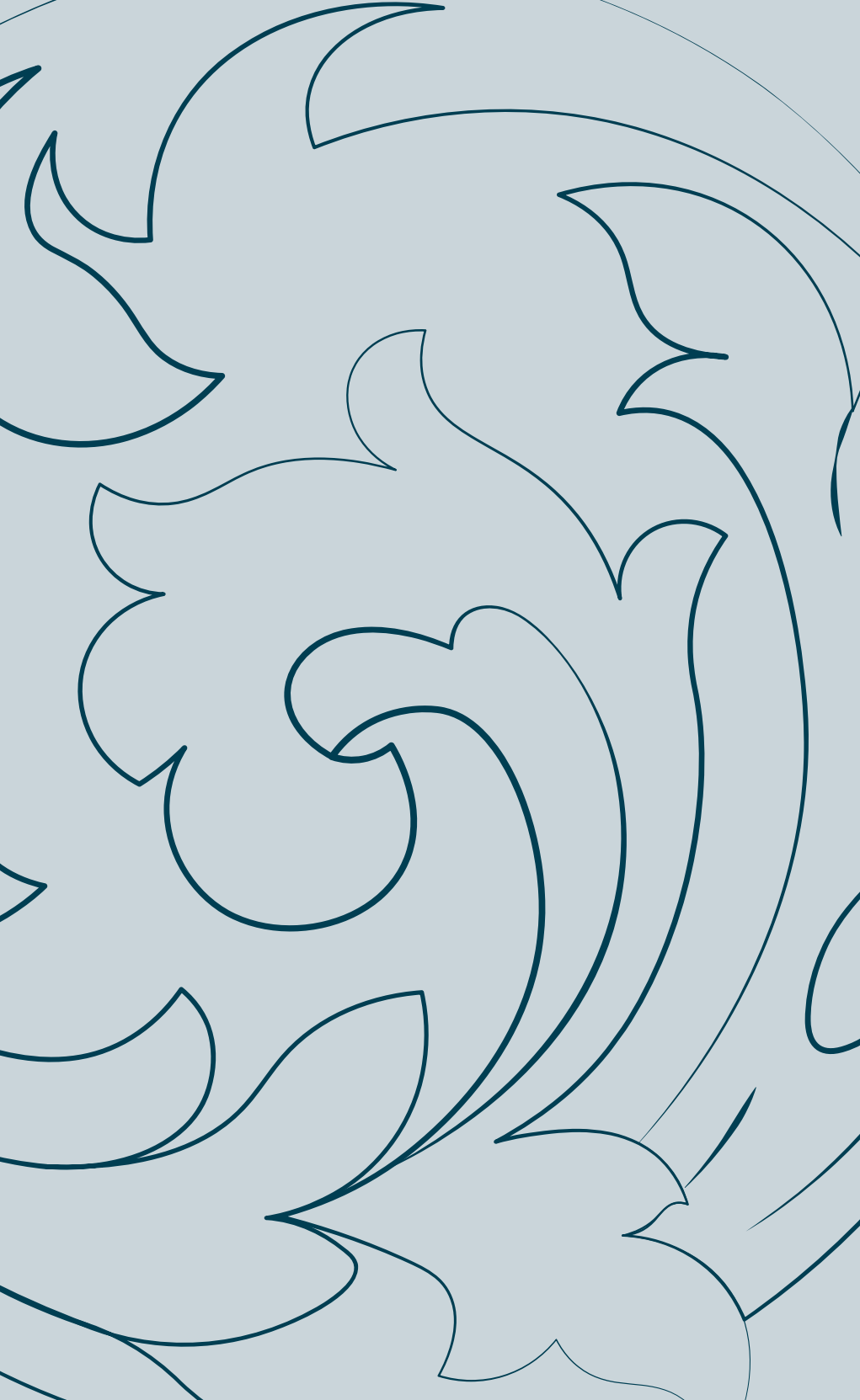
۳. امروز دشمن قادر نیست، امروز به برکت ملتِ هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا - اگر در قدرتهای مادی باشد - قادر نیستند حادثه ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتفاق خواهد افتاد. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان در مصلی بزرگ تهران در ۱ اردیبهشت

پراگماتیسم، همین الآن نظریه‌ای زنده در غرب است؛ غربی‌ها در مباحث دینی سکولار هستند؛ یعنی مباحث دینی را در مسائل دنیا دخالت نمی‌دهند؛ پس چرا دین را کامل رد نمی‌کنند؟ چون می‌بینند که دین فایده دارد و دین‌دارها کمتر افسرده هستند، برایشان فایده دارد، ولی اگر در مباحث حکومتی اثر بدی داشته باشد می‌گویند که باطل است؛ چون عملاً دیدیم که نتیجه‌اش بد است. آدم‌های ما هم دارند پراگماتیسمی رفتار می‌کنند؛ وقتی که یک نظریه را می‌خواهند بررسی کنند وضع موجود را بررسی می‌کنند، می‌گویند خوب است؛ چون جواب مثبت داده است. حالا شما می‌خواهید بگویید بعداً منحرف می‌شود، بعداً امام زمان می‌آید. می‌گوید خیالی حرف نزنید، غیب نگویند. ما باید نظری و با استدلال صحبت کنیم، با حرف‌های نظری پیش‌بینی می‌کنیم؛ می‌گوییم دانشمندان خودشان این‌ها را می‌گویند و نظریه‌های خودشان را می‌گوییم؛ مگر دانشمندان خودشان غیب‌گو هستند؟ نه! بلکه برطبق بررسی‌ها پیش‌گویی می‌کنند؛ پس یک راهی که حق یا باطل بودن یک نظریه را به وسیله آن بفهمیم، همین راه عملگرایی است که گفتیم اشکالاتی دارد؛ درعین حال خوب هم هست، ولی یک گرفت‌و‌گیرهایی دارد؛ مثل زمانی که هنوز وسط نظریه هستیم و راه زیادی باقی است.

مثال دیگری اگر بخواهیم بزنیم؛ مثلاً بچه‌هایی که به مسجد نمی‌آیند، کیفیت درس آن‌ها بهتر است. ما می‌گوییم بعداً به مشکل برمی‌خورند، می‌گویند که ثمره عملی‌اش را داریم می‌بینیم، شما مگر علم غیب دارید؟ یادتان باشد که ما با این قوانین زندگی می‌کنیم. ما با این حرف‌ها هزاران مسئله را حل می‌کنیم. چطوری می‌گویید با این کار بدبخت یا خوشبخت می‌شوند؟

آن‌ها که مبانی‌شان پراگماتیسمی است، تنها وضع موجود را می‌بینند

و آینده را در نظر نمی‌گیرند. آینده که هنوز نیامده است که ببینیم؛ می‌گوییم: «تو دقیق باش. بصیرت داشته باش.» ریشه‌ها را که بررسی کنید، آینده را می‌بینید. بعضی نظریه‌ای دارند و می‌گویند: «اگر می‌خواهید خوشبخت شوید باید با همه دوست شوید و با کسی دشمن نباشید.» این بحث‌ها خیلی جدی هستند و ما با آن‌ها زندگی می‌کنیم.





## جلسه هفتم

### ⑥ روش صحیح بحث درباره نظرات غربی‌ها

الآن در دانشگاه‌های کشور نظریه‌های اقتصاددان‌های غربی تدریس می‌شود. دانشجویهای حزب اللهی ما هم این‌ها را در دانشگاه می‌خوانند. در روان‌شناسی هم کتاب‌های روان‌شناسان غربی را تدریس می‌کنند و اساتید دانشگاه‌ها از این نظریه‌های غربی دفاع می‌کنند. وقتی با آن‌ها بحث می‌کنید، نقطه‌ای و مصداقی بحث می‌کنید و بحث خطی و پیوسته نمی‌کنید. مثلاً شما فلان نظریه را می‌بینید و به آن اشکال می‌گیرید، اما یک وقتی هم هست که شما به کل سیستم آن‌ها اشکال می‌گیرید و می‌گویید که این سیستم غلط است اما هنوز به آخر راه نرسیده است ولی برای اینکه همه باور کنند، باید خود این نظریه پرداز باید داد بزند و بگوید من اشتباه کردم.

مثالی می‌زنم؛ می‌گویند انسان برای این که رشد کند، باید آزاد باشد و نباید از چیزی منع شود. آزادی تا آنجا که به حقوق دیگری تعدی نشود، منعی ندارد؛ می‌گویند: این نظریه جواب داده است، ببینید روابط زن و مرد راحت و آزاد شده است. پوشش آن‌ها هم باید آزادانه باشد.

این نظریه به یک اوجی رسیده و ثمر داده است و ثمره اش هم این شده است که زن ها و مرد ها با هم در اجتماع هستند و همه مثل هم هستند، بعد وقتی من می خواهم آن را نقد کنم، باید به او بگویم که ببینید، خود متفکرین و نظریه پردازان این نظریه گفته اند که ما اشتباه کرده ایم.

اگر متفکرین و نظریه پردازان این نظریه، این را نگفته باشند، باید تحقیق کنیم و اشکالات آن را بیابیم و برای آن ها نمونه بیاوریم که ببینید، در غرب دیگر خانواده و محبت از بین رفته است. می دانیم که دانشمندان و متفکران جامعه انحراف های با شیب اندک را هم متوجه می شوند، از همین الآن می فهمند که در آینده این تفکر شکست می خورد. اما برای این که جامعه متوجه شود باید یک اتفاق و بحران اجتماعی رخ بدهد؛ مثلاً در جامعه ما اصلاح طلبان تا اشتباه خود را اعلام نکنند، مردم متوجه نمی شوند.

برای مثال، دانشمندی گفته است که غرب در حال سقوط است.<sup>۱</sup> کسی می گوید: این را دانشمند گفته است، اما ما که هنوز سقوط نکردیم. هنوز احساس می کنند که دارند نتیجه می گیرند.

ما وقتی می خواهیم نظریه ای را بررسی کنیم، این کار را به صورت نقطه ای انجام می دهیم. مثلاً می گوییم شما وضعیت زن ها را در غرب را ببینید، در غرب زن ها بدبخت هستند! آن سقوط را همه متوجه نمی شوند، دانشمندان آن را متوجه می شوند؛ لذا ما موردی بررسی می کنیم.

زن ها در غرب بدبخت هستند؛ چون زن ها و مرد ها با هم رابطه نامشروع دارند، بعد که زن باردار شد و بچه به دنیا آمد، زن تنهایی شود. در حیوانات هم که نر و ماده جفت گیری می کنند، بعد که بچه به دنیا آمد، نر می رود و ماده تنهایی ماند و به تنهایی توله اش را شیر می دهد و بزرگش می کند. این حرف ها را خود غربی ها می گویند که غرب جهنم زنان است.<sup>۲</sup> اگر زنی زشت

۱. ر.ک: تغییر قدرت و سقوط غرب، میشل کاکس و آمریکا؛ امپراطور در حال احتضار، فرانسیس شور

۲. آخرین گزارش آژانس حقوق بنیادین در اتحادیه اروپا (FDR) در سال ۲۰۱۶ میلادی

بشود، دیگر ارزشی ندارد و باید خودکشی کند! محبتی وجود ندارد، عاطفه وجود ندارد! این حرف‌ها نقطه‌ای هستند. یک وقتی دانشمندان غربی می‌گویند: غرب دچار بحران شده است. این یک شکست رسمی است، تا به آنجا برسیم که همه، چه باسواد و چه بی‌سواد، سقوط غرب را بفهمند. دانشمندان می‌فهمند که جامعه با یک شیب ملایم منحرف می‌شود، اما آدم‌های معمولی متوجه نمی‌شوند؛ لذا وقتی مثلاً غربی‌ها در یک اوجی قرار گرفته‌اند، وقتی بحث می‌کنیم، باید نقطه‌ای بحث کنیم. انحرافشان را موردی بررسی می‌کنیم و به آن‌ها نشان می‌دهیم. اما یک نظریه وقتی در اوج نباشد و شکست بخورد، به طور طبیعی از جامعه بیرون می‌رود؛ یعنی اگر اقتصاد آن‌ها شکست بخورد، اعلام می‌کنند که اقتصاد ربوی ما به درد نمی‌خورد و باید آن را تعطیل کنند. الآن می‌بینیم که هنوز دارند از اقتصاد ربوی استفاده می‌کنند، معلوم می‌شود که هنوز نفهمیده‌اند که روش آن‌ها غلط است. اما دانشمندهای ما می‌گویند این روش شکست خورده است؛ یعنی این بحث‌ها تخصصی است، حرف‌هایی نیست که در بستر جامعه اتفاق افتاده باشد.

پس ما در این بحث نتایج مباحث تاریخی را می‌توانیم مطرح کنیم. اما زمانی این بحث مفید است و جواب می‌دهد که دوران نظریه تمام شده باشد تا شما بتوانید قاطعانه بگویید که صدام و چنگیز یک اوجی داشتند، اما شکست خوردند و از بین رفتند. ببینید، هر کس در مقابل حق بایستد، شکست می‌خورد. اما زمانی که صدام در اوج قدرت بود، در اهواز هم طرف‌دار پیدا کرده بود. زمانی که آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها در اوج هستند، شما نمی‌توانید به طرف‌دارانشان بگویید آن‌ها شکست می‌خورند، اصلاً متوجه حرف شما نمی‌شوند.

شما باید نقطه‌ای بحث کنید که قبول کنند در آینده چه اتفاقی می‌افتد. اشکالات مسیر آن‌ها را باید به طرف‌دارانشان بگویید. باید پذیرند که این اشکالات را دارند. می‌گوییم: خوبی‌هایی دارند، اما مضراتشان بیشتر

است، پس نباید طرف دار آن ها شد؛ البته این دیپلماسی حرف زدن است، وگرنه ماکه می گوئیم آن ها کلاً دارند سقوط می کنند.

### ﴿ظواهر فریب دهنده﴾

دوستی با افراد بد فوایدی هم دارد، اگر کسی مطلقاً باطل باشد و هیچ حسنی نداشته باشد که آدم به سمت او نمی رود. انسان به سمت چیزی می رود که نشانه ای از حق در آن باشد؛ لذا گول می خورد. چرا مردم سمت جن گیرها می روند؟ چون سه تا حرف درست می زنند. اگر همین سه تا حرف درست را هم نمی زدند که کسی به سراغ آن ها نمی رفت. معتادها وقتی به سمت مواد مخدر می روند، می دانند که بدبخت می شوند، اما چون لذت می برند، مواد می کشند.

پس حتماً باید فوایدی در آن نظریه وجود داشته باشد که باعث شود به اوج محبوبیت اجتماعی برسد. اما ما می گوئیم چون این ها ریشه های ثابت عقلانی ندارند، ثبات ندارند و در آینده شکست می خورند. فرضاً شما قلدر و چاقوکش می شوید که همه ی مدرسه را تحت کنترل بگیرید. اگر با قلدری نمی شد کسی را دربند خود بگیرید، هیچ کس قلدر و چاقوکش نمی شد.

افراد ضعیف با دیدن قلدری و زور تحت سلطه شما در می آیند، این در طول زمان ها اتفاق افتاده و موقتی است، چون ریشه های آن باطل است.

تمامی چیزهای باطل این گونه هستند که رنگ و لعاب خوبی دارند وگرنه کسی به سمت آن ها نمی رفت؛ پس یک باطل هم حتماً خصوصیت ظاهری خوبی دارد که آدم را جذب می کند. مثلاً الآن هر کشوری که با انگلستان رابطه برقرار می کند، حتماً در آن یک خوبی ظاهری دیده است که جذب آن شده است. آدم هایی که گناه می کنند، حتماً از گناه کردن لذت می برند. ما نمی توانیم بگوئیم که هیچ لذتی ندارد، اما می گوئیم این لذت ها موقت هستند. اما او این موقتی بودن را متوجه نمی شود. به قولی «هر کسی خریزه بخورد پای لرزش هم باید بنشیند»؛ بچه کیف خریزه

خوردن را می بیند، ولی بزرگ تر لرز بعد از خوردن را. بزرگ ترها این موقت بودن را می فهمند، اما بچه ها نمی فهمند؛ تمام عالم ماده و دنیا به این صورت است که چیزی برای جذب کردن انسان دارد و باطل محض نیست. اگر باطل محض بود که طرف دار پیدا نمی کرد. حتماً با یکی از لذت های ما هماهنگ است، با لذت جنسی، با لذت شکم، با غضب ما هماهنگ است که جذبان می کند. مثلاً شما بازی های رایانه ای را انجام بدهید، حتماً لذت دارد که بازی می کنید، اگر لذت نداشت، اصلاً بازی نمی کردید، مگر که دیوانه باشید. باطل یک جولانی دارد، باطل یک دولت موقتی دارد. اما مستمر نیست.

ما در صورتی می توانیم یک نظریه را بررسی تاریخی کنیم که آن نظریه شروع شده و به پایان رسیده باشد، اما اگر آن نظریه در میان راه باشد دیگر نمی توانیم به این صورت آن را بررسی کنیم، مگر این که به طور نقطه ای آن نظریه بررسی شود. مثلاً بگوییم: «دیدید که وقتی با فلانی می گردید. درستان ضعیف می شود.» این را قبول نمی کنید، چون هنوز باور نکردید که کار بدی انجام می دهید چراکه هنوز کاملاً بدبخت نشده اید. این نقطه ای حرف زدن است. بله، وقتی کارتان به بدبختی کشید و آبروی خانواده تان هم رفت، به شکست تان اعتراف می کنید.

اگر بخواهیم در این مقطع حرف بزنیم، باید حرف های عملی بزنیم. می گوییم: «بینید درستان ضعیف شد. اخلاقتان بد شد. بددهن شده اید و ...» همین طور نقطه نقطه با شما حرف می زنیم تا اطمینان پیدا کنید که قرار است بعداً یک سقوط بزرگ برایتان اتفاق بیفتد. هنوز سقوط نکرده اید؛ سقوط، یعنی به زندان افتادن، یعنی بدبخت شدن؛ وقتی هنوز به این سقوط نرسیدید، این حرف ها را باور نمی کنید.

می گوییم: قرآن گفته است که فلان کار حرام است. قبول نمی کند، چون کار خودش برایش جاذبه دارد؛ لذا باید ثمرات منفی عمل را به فرد بگوییم. بگوییم که این نوع تفکر و تحلیل، تو را به خوب ها بدبین می کند.

برای تحقیق بیشتر در این باره کتاب جهان بینی را بخوانید که در فهم بهتر این نظریه خیلی به شما کمک می‌کند. اگر خواستید تحقیقات عمیق‌تری بکنید، به عنوان «پراگماتیسم» در فلسفه‌های غربی مراجعه کنید.

### ﴿متن خوانی﴾

متن کتاب: «یک مسلک و یک فلسفه زندگی خواه ناخواه بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره‌ی هستی و بریک نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی است».<sup>۱</sup>

### ﴿معنای مسلک﴾

یک مسلک و یک فلسفه زندگی به چه معناست؟ مسلک، یعنی سلوک و شیوه؛ باید این کار را بکنی، نباید این کار را بکنی. مثل این که مسلکی شیوه راه رفتن را به ما می‌گوید. باید و نبایدها یک ریشه‌ای دارند که به آن تحلیل می‌گویند. شما تحلیل می‌کنید و می‌فهمید که این طور است، بعد نتیجه می‌گیرید که باید فلان کار را انجام دهید.

### ﴿جهان بینی‌ها ریشه باید و نبایدها﴾

نوع برداشت و طرز تفکری که یک مکتب درباره جهان و هستی عرضه می‌کند، تکیه‌گاه فکری آن مکتب به شمار می‌آید، به این زیرساخت و تکیه‌گاه اصطلاحاً جهان بینی گفته می‌شود.

مثلاً مکتبی می‌خواهد یک جهان بینی به ما ارائه بدهد، می‌پرسیم که چه لباسی باید پوشید؟ در چه رشته‌ای باید درس خواند؟ با چه کسی باید دوست شد؟ بچه را چطور باید تربیت کرد؟ نحوه ارتباط پدرها با بچه چگونه باشد؟ و هزاران سؤال دیگر درباره اقتصاد، سیاست، حکومت داری و....

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۷۷

جواب می‌دهد که مثلاً با افراد بد نباید دوست شد. این یک نظریه است. چون انسان مانند هم‌نشین خود رفتار می‌کند. روایت می‌گوید: «المرء علی دین خلیله»<sup>۱</sup>؛ چون انسان بر دین دوست خود است، نباید با افراد بد رفیق شد. بررسی می‌کنیم که کسانی که با افراد بد رفیق شدند، چه اتفاقی برایشان افتاده است. این مبنا و ریشه آن «باید» است. می‌گوییم: هر مسلکی مبتنی بر تحلیلی از هستی است.

یعنی وقتی یک مسلکی می‌گوید: «این‌طور باید بود و آن‌طور نباید بود». این حرف بر مبنای این که انسان از اطرافیانش تأثیر می‌پذیرد، گفته شده است. پس هر مسلکی که نظریه‌ای می‌دهد به هر شکل بر یک جهان‌بینی مبتنی است.

اگر مسلکی گفت: «دوست از دوست هیچ اثری نمی‌گیرد». هیچ عاقلی این حرف را نمی‌پذیرد که به خاطر این که تأثیر بد نگیریم، دوست نشویم. می‌گویند: «در عالم بد نداریم. اصلاً این که معتقد باشید بدی در عالم هست. اشتباه است.» ما یک بار این جمله را قبول می‌کنیم و یک بار می‌گوییم این جمله شما غلط است؛ اما اگر گفتیم که این حرف غلط است، دیگر دلیلی وجود ندارد که به آن گوش کنیم.

زیر ساخت و تکیه‌گاه فکری یک مکتب، نوع نگاه و طرز تفکر آن مکتب نسبت به جهان و هستی است. حالا این مثالی که درباره دوستی گفتیم، مثل یک قاج از یک هندوانه بود. همه دین‌ها مثل بودا<sup>۲</sup>، هندو<sup>۳</sup>، لائیک<sup>۴</sup> و... یک نظریه هستند و فلسفه اجتماعی آن‌ها بر نحوه جهان‌بینی آن‌ها

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِمْرُءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ . (الکافی، ج ۲، ص ۶۴۲) ترجمه: انسان بر دین دوست و هم‌نشین خود است.

۲. یکی از مذاهب قدیمی هندوستان که به وسیله‌ی «گوتاما» پایه‌گذاری شد و مبتنی بر ترک دنیا بود. (ر.ک: تاریخ جامع ادیان، جان بی‌ناس، ص ۱۲۱)

۳. یکی از مذاهب قدیمی هندوستان که دارای تنوع و پیچیدگی بسیار زیاد در اعمال و عقاید هستند. (ر.ک: همان، ص ۸۹)

۴. بی‌دین، بدون مذهب

مبتنی است؛ یعنی اگر گفتیم در احکام و دستورات، ملاک انسان است. هر چیزی که انسان تشخیص داد، همان را باید انجام بدهد. چون خدا انسان است، ملاک و محور انسان است. ما می‌گوییم انسان خطا می‌کند و باید خدا ملاک ما باشد. همه مکاتب در مقام نظریه‌ها باید و نباید‌هایشان مبتنی بر دیدگاهشان است.

### ﴿متن خوانی﴾

متن کتاب: «حکما حکمت را به حکمت عملی و نظری تقسیم می‌کنند؛ حکمت نظری دریافت هستی است، چنان‌که هست. حکمت عملی، دریافت خط مشی زندگی است. چنان‌که باید.»<sup>۱</sup> ببینید؛ از زمان ارسطو این بحث‌ها بوده است، لزوماً به الآن هم ربطی ندارد. حکما و دانشمندان دنیا این بحث‌ها را قبول کرده‌اند.

### ﴿حکمت نظری و حکمت عملی﴾

حکمت یا نظری است یا عملی. حکمت نظری را به طبیعیات (فیزیکو شیمی)، ریاضیات و فلسفه تقسیم می‌کنیم. حکمت عملی، مثل اخلاق، خانه‌داری، اداره‌ی کشور و... است. حکمت عملی «باید و نباید» است، اما حکمت نظری «هست و نیست» است.<sup>۲</sup>

ریاضیات می‌گوید ۲+۲ برابر با ۴ است. در علوم تجربی می‌گویند این‌طور می‌شود و این‌گونه هست. در حکمت نظری چیزی کشف می‌شود. در فلسفه می‌گویند: آیا عالم همه‌اش مادی است؟ آیا موجودات مساوی با ماده هستند یا موجود دو قسم است؟ بحث‌های کلی می‌کنند. آیا ما روح داریم یا نداریم؟ خدا، ملائکه، قیامت، آیا وجود دارند یا ندارند؟ آیا غیر ماده داریم یا نداریم؟ اگر شما گفتید: ما عالم غیر مادی نداریم

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۷۷

۲. فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، ج ۲، ص ۷۵۹

و همهٔ عالم مادی است، می‌گوییم که وقتی یک پزشک می‌خواهد یک بیمار را بررسی کند، فقط جسم او را نگاه می‌کند و کاری به روح بیمار ندارد و در اینجا خود به خود روح حذف می‌شود. دیگر نکات روحی و روانی را در مسائل پزشکی دخالت نمی‌دهیم.

### ● مثال‌های جهان‌بینی مادی

مثال اول (مباحث روحی و روانی): نفر اول کنکور رشته‌ی پزشکی چند سال پیش به حوزه آمده بود و باهم صحبت می‌کردیم، می‌گفت من نفر اول پزشکی کشور هستم اما خیلی مشکلات پیدا کرده بود. بچه‌ی مذهبی و متدینی بود، اما به بن‌بست فکری و روحی رسیده بود. خلاصه، وضع خوبی نداشت. نمی‌دانست چرا این‌طور شده است. به او گفتم: «تو در پزشکی مدام یک لاشه‌ی گوشت را تشریح می‌کنی و فکرمی‌کنی که انسان فقط همین یک تکه گوشت است؛ اگر مبانی فکری و نظری خود را تقویت کرده بودی، می‌دانستی که انسان علاوه بر گوشت چیزهای دیگری هم دارد.» اهل نماز و روزه بود، اما مبانی فکری و نظری خودش را قوی نکرده بود.

این‌ها در اثر این‌که همواره با لاشه‌ی گوشت انسان سروکار دارند، فکر می‌کنند که انسان فقط همین جسم است. اگر شما با سلول‌های بنیادی، انسان هم به وجود بیاورید، در این صورت خودتان را خالق می‌دانید. کسی که تفکراتش این‌طور شد، دچار بن‌بست می‌شود.

مثال دوم (اقتصاد و سیاست): در اقتصاد می‌گویند چه دلیلی دارد به کشوری که بدبخت شده است، کمک مالی کنید. کشور خودمان نیاز دارد؛ لذا وقتی در اتیوپی که یک کشور مسلمان است، خشکسالی شد، به طوری که در روزنامه‌ها گفتند ده هزار بچه در شرف مرگ هستند، همه‌ی دنیا شروع به کمک کردن نمودند و فرانسه برای آن‌ها کنسرو دل و روده‌ی خوک و گوشت فاسد فرستاد؛ در واقع فرانسه هم کمک جهانی کرد و هم

از شر کنسروهای فاسد خود راحت شد! از دیدگاه این گونه افراد، آیا در سیاست می توان دروغ گفت؟ در حکومت چطور؟ بله؛ می توان، چراکه قیامت را قبول ندارند، به روح اعتقاد ندارند.

### ﴿۱۳﴾ علوم انسانی فعلی و جهان بینی

علوم انسانی ما در حال حاضر این طور هستند؛ مدیریت، سیاست، اقتصاد، روان شناسی و... همه به این صورت هستند. اما دین را که باور کنیم، به ما می گوید: شما روح دارید و نباید دروغ بگویید، زیرا دروغ در روح شما تأثیر منفی می گذارد. دین باید و نباید های مختلفی را به ما می گوید و کل زندگی ما را شامل می شود.

حاج آقا قرائتی تعریف می کنند: من را دعوت کردند برای اساتید دانشگاه و پزشکان سخنرانی کنم، به میزبان گفتم که می خواهم درباره احکام تخیلی صحبت کنم! بنده خدا خیلی ترسید، گفت که آبروریزی می شود، من دل داری اش دادم. بعد سخنرانی را شروع کردم و درباره قانون گذاری صحبت کردم. گفتم: قانون گذاری، یعنی باید و نباید؛ وقتی شما می خواهید قانون وضع کنید، قانون گذار نباید منافع شخصی داشته باشد، باید بر کسانی که می خواهد برایشان قانون بگذارد، اشراف کامل داشته باشد، شما که می خواهید برای اقتصاد و فرهنگ یک مملکت قانون بگذارید، اگر اشراف نداشته باشید، قوانین شما شکست می خورند؛ لذا می بینید که امروز یک قانون می گذارید و فردا آن را عوض می کنید. بعد گفتم که معصومین و خدا قانون گذار هستند. چون اشراف کامل بر موجودات دارند، خدا انسان را خلق کرده است و قوانینی که برای انسان می گذارد به هم ربط دارند. مثلاً همین توالی که می رویم، می گوید: روبه قبله ننشینید، ارزش های دین را رعایت کرده است. توالی در لائۀ مورچه ها نباشد، موجودات زنده را رعایت کرده است. در آب روان و زیر درخت، روبه باد و پشت به باد

نباشد. همه قوانین تخلی را گفتم. بعد به میزبان گفتم: صحبت هایم چطور بود؟ گفت: خیلی خوب بود.  
 آقای قرائتی می خواست بگوید بستگی دارد که چگونه حرف بزنید.  
 با یک عنوان قلمبه سلمبه مثل خصوصیات قانون گذار شروع کرد و بعد رسید به قوانین تخلی که نباید ادرار در مجرای آن باقی بماند؛ چرا که اگر در آن مجرا باقی بماند عفونت می کند.

### ❁ رابطه حکمت نظری با ایدئولوژی

حکمت نظری مجهولات را کشف می کند، یک بار کشفیات فلسفی، یک بار کشفیات ریاضی و دیگر کشفیات. اما به هر حال، هر چیزی که یک مکتب انجام می دهد، مبنایی دارد؛ چون انسان ها وقتی می خواهند به موضوعی بپردازند، اول نسبت به آن شناخت پیدا می کنند، بعد در موردش حرف می زنند. مثلاً شما وقتی می خواهید به مسافرت بروید، چه لباسی با خودتان می برید؟ باید اول ببینید که هوا گرم است یا سرد، بعد که نسبت به اوضاع شناخت پیدا کردید، متناسب با آن عمل می کنید؛ پس شما اول باید ببینید انسان چگونه است که بتوانید برایش برنامه ریزی کنید. اگر انسان را شناسید، همه نظریه ها قابل تأمل هستند؛ یعنی ممکن است درست باشند یا نباشند. می گوییم: «معلوم نیست، چون شما شناخت کاملی از موضوع ندارید.» مثلاً در جمله «حسن خوب است»، حسن موضوع می شود و «خوب» محمول می شود.

بنابراین، باید نسبت به موضوع شناخت پیدا کنیم تا بتوانیم باید و نباید ارائه بدهیم، مثلاً باید بدانیم عرف فلان منطقه در نوع پوشش چگونه است؛ بعد متناسب با آن لباس انتخاب کنیم. مثلاً مردها اگر دامن بپوشند و به روسیه بروند، مسخره می شوند در حالی که در برخی از کشورها لباس رسمی مردها دامن است.

### ﴿ بررسی جهان بینی مکاتب ﴾

پس برای هر عملی یک تکیه‌گاه لازم است. این تکیه‌گاه درستی یا نادرستی عمل را مشخص می‌کند. مثلاً در مسائل پزشکی به سراغ متخصص می‌رویم؛ چون او از بیماری‌ها شناخت دقیق‌تری دارد و حرف‌هایش قابل اعتمادتر است.

اگر ما ثابت کنیم که تکیه‌گاه نظریه «درست» است، عمل هم درست می‌شود و اگر ثابت کنیم که تکیه‌گاه «مبنا» غلط است، عمل نیز غلط می‌شود و دیگر لازم نیست برویم و عمل کنیم تا بفهمیم غلط است یا درست. اگر مبنای نظری آن نظریه غلط بود دیگر قابل اعتماد نیست. می‌خواهد نسخه‌ی پزشکی بدهد، ولی مشخص است که بیماری را نمی‌شناسد؛ لذا هر عملی ریشه‌ای نظری دارد.



## جلسه هشتم

### ❁ مقدمه

اگر ما بررسی تاریخی را قبول داریم، چرا به آن اشکال گرفتیم؟ در مورد این مباحث اصلاً فکر می‌کنید؟ اگر فکر کنید، حتماً برایتان سؤال پیش می‌آید. من می‌گویم این روش بد نیست، ولی اشکال دارد، چطور هم خوب است و هم اشکال دارد؟ این‌ها به بحث بررسی نظریه‌های ربطی ندارد. فقط می‌خواهم فکر کردن را به شما یاد بدهم. ما نمی‌خواهیم بگوییم این راه را کامل قبول داریم، ولی از راه اول که تجربه کردن است بهتر است.

### ❁ مباحث عقلایی

در اینجا نکته‌ی علمی دقیق‌تری را می‌خواهم بگویم؛ بعضی چیزها مثل ریاضیات هستند، مثل دو دو تا چهارتا است. این دیگر خطاپذیر نیست، اما امور انسانی خطاپذیرند؛ مثلاً بر فرض به شما خبر می‌دهم که یک کسی جلوی در خانه با شما کار دارد، بر طبق این خبر عمل می‌کنید یا نه؟ احتمال نمی‌دهید که دروغ باشد؟ آیا احتمال این‌که سقف فرو بریزد، صفر است؟ آیا محال است سقف بریزد،

در اینجا هم مثل ریاضیات است؟ یعنی اگر سقف بریزد می‌گویید یک اتفاق محال رخ داده است؟ اگر من بگویم که سقف ممکن است بریزد، شما می‌گویید حرف عجیب و غریب زن؟ نه، نمی‌گویید. پس چرا زیر این سقف می‌نشینید؟ اگر احتمال ریزش سقف را می‌دهید نباید زیر آن بنشینید. چرا زیر این سقف می‌نشینید؟ چون در زندگی عادی به این احتمال‌ها اهمیت نمی‌دهند، اینجا مثل ریاضیات نیست. این بررسی و تحلیل‌ها احتمال را صفر نمی‌کنند، چون جنس آن‌ها ریاضی نیست. اصطلاحاً می‌گویند عقلایی است. این امور عقلایی هستند و عقلی نیستند. مثلاً شما می‌خواهید در مورد کسی تحقیق کنید که آیا به او مسئولیت مدیریت فلان مجموعه را بدهیم یا نه؛ در چه مواردی تحقیق می‌کنید؟ موارد گذشته را بررسی می‌کنید؛ خب، گذشته به آینده چه ربطی دارد؟ محال است تغییر کند؟ نه، محال نیست. اما عقلاً به این عمل می‌کنیم؛ جنس آن ریاضی نیست. زندگی انسان‌ها به این صورت است که برای آینده از تجربه‌ی گذشته استفاده می‌کنند. چون این‌ها ریاضی و عقلی و فلسفی نیست؛ بلکه عقلایی است. امور نظری و عقلی، دقیق هستند و در آن‌ها دقیق عمل می‌کنیم. اما در امور عملی و عقلایی دقیق عمل نمی‌کنیم؛ یعنی با احتمالی که صفر نیست، معامله‌ی صفر می‌کنیم. احتمالات ضعیف پیش عقلادر این امور صفر هستند. در زندگی انسان‌ها کاری که فایده عقلایی داشته باشد، برای انجام دادن کافی است و دیگر به نقاط ضعف آن اهتمام نمی‌ورزند. بله، باید حواسمان به این نقاط ضعف هم باشد، ولی متأسفانه توجه نمی‌کنیم.

اما اگر در ریاضیات گفتید:  $2+2$  میلیاردها مورد دارد و یکی از آن‌ها می‌شود ۴، این قبول نیست، باید بگویید فرض دیگری غیر از ۴ ندارد. در امور عملی باید سبک سنگین کرد؛ به نحو دیگری باید فکر کرد، غیر از مدلی که در علم ریاضی هست.

این مدل فکر کردن است. در ریاضیات چطور باید فکر کنیم؟ دقیق و علمی. در زندگی معمولی چطور باید فکر کنیم؟ با مسامحه. اگر این روش را در زندگی پیاده کنید، بسیاری از مغالطات حل می شود. می گوید: «خطا در امور انسانی هیچ گاه صفر نمی شود». اگر کسی ولی فقیه شد، احتمال منحرف شدن وجود ندارد؟ انسان ها از این احتمال هارد می شوند. شما دوست، همسر، و مرجع تقلیدتان را هم به این صورت انتخاب می کنید. می گوئید همه نکاتی که من دیدم خوب هستند؛ اما از درون منزلشان که خبر نداریم. ما به این مورد توجه نمی کنیم. فلان استاد دانشگاه عالی درس می دهد، شاید امسال مشکلی پیش بیاید و بد درس بدهد. احتمال ندارد؟ چرا! ولی به این احتمال ها توجه نمی کنیم.

مراقب باشید که با این ها مغالطه می کنند؛ مدل امور نظری را می آورند و در امور عملی پیاده می کنند. مدل عملی را در امور نظری پیاده می کنند، مغالطه می کنند.

### ❁ اقسام حکمت

می دانیم که حکمت دو قسم است؛ نظری و عملی. عملی مثل اخلاق، مدیریت خانواده، مدیریت اجتماع، و کشورداری است. نظری مثل فلسفه، بدیهیات، ریاضیات (موسیقی هم زیر مجموعه ریاضی است، چون منظم است. البته این دوازده نظر جنس با هم متفاوت هستند). و... است. شما می خواهید یک وزیر بگذارید، کلی در موردش تحقیق می کنید، به اندازه انتخاب یک دوست که وقت نمی گذارید، چون منصب خیلی مهمی است، بیشتر دقت و کنکاش می کنید؛ ولی باز هم احتمال خطا صفر نمی شود. پس، مثل ریاضی نیست. این ربطی به بحث اصلی ما نداشت. همان طور که گفتیم؛ یکی از روش هایی که ما را به جواب سوالاتمان می رساند، شیوه های عملی است که بیان شد؛ همان بررسی تاریخی است و در ادامه گفتیم: شیوه های عملی خوب است و از راه اول بهتر است، ولی

این طور نیست که خطا و اشکال ندارد؛ بلکه خطای آن را عقلاً مورد توجه قرار نمی دهند.

### ✽ خطای فکری و سواسی ها

مثلاً فلان چیز، اگر نجس است نباید استفاده کرد، بعد می گوئیم اگر فلان شد، اشکال ندارد و پاک است، می گوید شاید نجس باشد! و سواسی ها این طور هستند. آدم هایی که و سواسی می شوند، مدل فکری ریاضی شان را در امور عملی به کار می برند. می گوید: ماشین در خیابان از جوی آب فاضلاب رد شد، بعد پدرم تایر ماشین را عوض کرد و با همان دست ها به وسایل خانه دست زد و کل خانه را نجس کرد. به شیوه ی ریاضی بحث می کند در حالی که در این موارد نگفته اند به شیوه ی ریاضی بحث کنید، بلکه باید با مدل عملی بحث کنید. اما و سواسی ها این طور هستند. می خواهند احتمال خطا را صفر کنند؛ ولی هیچ وقت احتمال ها صفر نمی شود. سیره عقلا به این موارد نگاه عملی دارد. کسی پیش من آمده بود که پدرش مکانیکی بود. همین طور استدلال می کرد. به ما نگفته اند که در این امور به این نحو عمل کنید. بنابراین، خواندن تاریخ و بررسی گذشته شیوه ی عقلاست، کار خوبی است؛ اما اشکالاتی هم دارد.

### ✽ اهمیت سؤال و تفکر

باید سؤال داشته باشید، از مباحث عبور نکنید، در کتاب ها سؤال های بی شماری هست، ولی همه از آن ها عبور می کنند. عموماً مباحث را حفظ می کنند، در حال حاضر مشکل آموزش در کشورمان همین است، اجازه نمی دهد شما قدرت تفکر پیدا کنید. ادیسون شاگرد تنبلی بوده، ولی خوب فکر می کرده و از چیزی به سادگی عبور نمی کرده است؛ اختراع خودش را مهندسی می کرده و تا حدّ تولید آن را جلو می برده است. لذا این که چه زمانی، چطور فکر کنیم، خودش یک بحث دیگر است.

اگر کسی در امور عملی و انسانی به روش ریاضی عمل کرد، مثلاً در انتخاب دوست، حتی اگر همواره همراهش باشد و مطمئن شود که آدم خوبی است، باز هم احتمال فریب وجود دارد، پس در این موارد نمی‌توان به شیوه‌ی ریاضی فکر کرد. اما باید دقت کرد و بلد بود که کجا و چطور دقت و تأمل کند.

بنابراین، ما سه روش را گفتیم. دو راه این‌ها بودند: «عمل کردن و راه تجربه» و یک راه هم «بررسی تاریخ» بود که اشکالاتی داشت و به فکر کردن نیاز داشت و اشاره شد که باید چطور فکر کرد و دقت کرد و مورد بعدی هم: «روش بررسی ریشه‌ها» که این روش، نظری است. (ما می‌خواهیم بگوییم وقتی در این دو مرحله فکر می‌کنیم، چون از جنس عمل هستند نحوه فکر کردن ما هم باید متناسب باشد؛ اما مرحله سوم از جنس نظر است. در مورد نظرش فکر کنیم. ما ادعا کردیم که اگر یک نظریه غلط بود، حرف‌های دیگرش مورد اعتماد نیست و چون از جنس نظر است باید بررسی عقلانی شود، نه عقلانی.

گفتیم که اگر یک دیدگاهی غلط بود، دیگر از نظر عملی هم مورد اعتماد نیست. خب، حالا از کجا می‌فهمیم که یک نظریه غلط است؟ باید فکر کنیم، باید بررسی «عقلانی» کنیم نه بررسی «عقلانی». مثلاً الآن هم عالم ماده داریم و هم عالم مجرد؛ عالم ماده محدود است یا محدود نیست؟ عالم دو قسم است. این یک گزاره‌ی عمل نیست؛ این که خبر می‌دهم، مادی و غیرمادی، هر دو را فرض کنید با استدلال ثابت کردم. سؤال بعدی این است که عالم ماده محدود است یا نامحدود؟ این حرف‌ها را که می‌خواهیم بررسی کنیم، باید با مدل ریاضی بحث کنیم. اگر بگوییم عالم ماده محدود است؛ یعنی تا یک جایی تمام می‌شود و آن طرفش ملائکه و ماوراء الطبیعه و عالم غیرمادی است. اگر غیرمادی است، پس چرا برایش مکان مشخص کردید؟ غیرمادی که مکان ندارد و معنا ندارد برای عالم غیر ماده مکان تعیین کنید. این‌ها عقلی است. ببینید، در اینجا به شیوه‌ی ریاضی بحث می‌کنیم.

### ● نمونه‌ای از تفکر عقلانی در عالم

خب، حالا اگر بگوییم یک دنیایی داریم که انتها ندارد و از آن طرف هم می‌گوییم ماده چیزی است که حجم دارد؛ یعنی طول و عرض و ارتفاع دارد؛ خب، وقتی چیزی ماده است باید محدود باشد، چون حجم دارد و اگر محدود باشد؛ یعنی آن طرفش ملائکه است؟ غیر مادی که مکان ندارد؛ لذا این‌ها عقلی است. آیا می‌تواند هم دایره باشد و هم بی‌نهایت؟ اگر دایره است باید تا یک جایی باشد، ماده مکان دارد. این حرف‌ها ریاضی هستند. بحث نظری‌اند؛ لذا به این ترتیب فکر و استدلال می‌کنیم.

خواستیم بگوییم چگونه فکر کنیم، منتها این حرف‌ها مغالطه می‌شوند و آدم‌ها فریب می‌خورند.

### ● مغالطه

ممکن است گفته شود: «مردم به این قانون اساسی رأی دادند؛ اما شاید الآن دیگر قبولش نداشته باشند».

ممکن است که سقف پایین بیاید و محال عقلی نیست و فرض آن وجود دارد، ولی موضوع مانع است. اصلاح طلب‌ها این حرف‌ها را زده‌اند: الآن می‌خواهید من را به یک قانون اساسی ملتزم کنید که سی سال پیش به آن رأی داده‌اند؛ یعنی الآن باید یک قانون اساسی تدوین شود، ده سال بعد یک قانون اساسی دیگری بنویسند؛ درحالی‌که مثلاً قانون اساسی کشور آمریکا به حدود ۳۰۰ سال پیش مربوط است.<sup>۱</sup> آیا معنای این حرف‌ها مثل این نیست که احتمال ریزش سقف وجود دارد؟ این قانون اساسی یک مورد عملی است، ولی به آن اشکال نظری می‌گیرند. آیا محال است کسانی که آن زمان رأی داده‌اند، الآن دیگر قبول نداشته باشند؟ نه، محال

1. The People Debate the Constitution, 1787-1788. New York: Simon & Schuster. ISBN 978-0-684-86854-7.

نیست. اما کسی به این احتمال توجه نمی‌کند. این احتمال در تمام کشورها وجود دارد؛ اما هیچ عاقلی به این احتمال توجه نمی‌کند؛ حال اگر دوباره رأی‌گیری کردیم و هفته بعدش کسی آمد و سخنرانی قوی علیه قانون اساسی کرد، احتمال نمی‌دهید اکثر مردم دوباره نظرشان عوض شود؟ بله؛ احتمالش وجود دارد. اما به خاطر مصالح حفظ نظام کسی این کار را نمی‌کند. چنانچه آثار مخالفت با قانون اساسی بیرون آمد و اطمینان ایجاد شد که اکثر مردم با قانون اساسی مخالف هستند، به آن توجه می‌کنند؛ نه صرف یک احتمال. جواب دیگر هم این‌که اتفاقاً اکثر مردم قانون اساسی را قبول دارند و در انتخابات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کنند و هر سال حضور پررنگی دارند.

### ✽ مغالطه میان امور تشریعی و تکوینی

ممکن است کسی بگوید: «انسان‌ها آزاد هستند. پس می‌توانند با امام حسین بیعت نکنند». این نمونه یک مغالطه است. انسان‌ها تکویناً آزاد هستند، اما تشریعاً یک واجب و حرام‌هایی دارند. درواقع بین تشریع و تکوین مغالطه کرده است. بله؛ انسان‌ها آزاد هستند، ولی آیا می‌توانند از چراغ قرمز عبور کنند؟

### ✽ علم منطق؛ روش درست فکر کردن و تشخیص مغالطات

این‌ها سیستم فکر کردن است، اصلاً به موضوع فکر کردن کاری نداریم، این سیستم را در منطق می‌توانیم بیاموزیم. اگر با این مفاهیم آشنا بشوید و به آن‌ها عادت کنید، می‌توانید مچ بعضی‌ها را بگیرید. تشخیص‌دادن مغالطه فاجعه‌ای است که در دانشگاه‌ها شاهد آن هستیم. تشخیص مغالطات برای بسیاری از دانشجوها ممکن نیست؛ لذا هرکسی قشنگ حرف می‌زند، طرف‌دار پیدا می‌کند. آقای مطهری باشد، دکتر سروش باشد یا آقای خاتمی، یا هرکسی که قشنگ حرف

بزند، جذبش می‌شوند. گاهی هم چهارتا دانشجوی فهیم و بامطالعه مغالطه‌های طرف را درمی‌آورند. اما اگر اهل مطالعه نباشید، فایده ندارد. قشنگ صحبت کردن با دقیق فکرکردن خیلی فرق می‌کند. یاد بگیرید که دقیق فکر کنید.

بعضاً فرد می‌خواهد دقیق فکر کند، مدل ریاضی را به همه‌ی امورش تعمیم می‌دهد؛ این هم اشتباه است، باید تحلیل به دست بیاورید. این‌ها مدل فکرکردن است. البته این بحث چندان به سیر بحثمان مربوط نبود، اما گفتیم می‌توانید در منطق در صناعات خمس این‌ها را مطالعه کنید.

### ﴿سیر بحث﴾

سه روش برای این‌که یک نظریه را بررسی کنیم، ذکر شد. همان‌طور که گفتیم اولین روش، عمل کردن و آزمایش است و دومین روش، بررسی تاریخ است؛ چنان‌که راجع به پراگماتیسم هم بحث کردیم و گفتیم که آیا حق بودن مساوی با فایده داشتن است؟ من اگر دروغ بگویم، مشکلم حل می‌شود. بعضی چیزها ممکن است حق باشد، اما بی‌فایده است؛ مثل این‌که اگر راستش را بگویم، کتک می‌خورم. گفتیم که این موضوع را در فلسفه اخلاق می‌توانید دقیق‌تر بررسی کنید.

### ﴿یادی از شهید مجدزاده﴾

خدا شهید مجدزاده را رحمت کند، می‌گفت: درود بر آن‌ها که به منابع مراجعه کرده‌اند؛ اما معنایش این نیست که درود بر آن‌ها که مراجعه نکردند، مباد! (یعنی درود بر همگی باشد!). اولین کلاس اصول عقایدی که در آن شرکت کردم، کلاس استاد شهید مجدزاده بود. در یادم هست که ایشان یک بحث منطقی کرد که «اثبات شیء نفی ماعدا»<sup>۱</sup> نمی‌کند.

۱. قاعده‌ی منطقی با این مضمون که اگر یک مطلب برای یک گروه ثابت بشود، به معنای عدم وجود آن مطلب در افراد غیر از آن گروه نیست. مثلاً اگر گفته شود که ورزش برای سلامتی

درواقع همان خطای اشتباه میان پراگماتیسم ظاهری و پراگماتیسم واقعی؛ چنان‌که قرآن هم می‌گوید: «آنچه حق است، فایده دارد و می‌ماند.» می‌فرماید: «فَأَمَّا الزُّبْدُ فَغَدَاةٌ لِّمَا فِي الْبُطُونِ فَهُمْ عَلَيْهِ يَكُونُ خَطَاً ذَلِيلًا»<sup>۱</sup> ما می‌گوییم ثمرات حق در طول زمان مشخص می‌شود؛ یعنی دارو تلخ است، اما بعداً فایده‌اش را می‌فهمیم. درواقع پراگماتیست واقعی ما هستیم. یک عمر زجر می‌کشی، ولی تو پیروز می‌شوی. در کتاب فلسفه اخلاق این بحث مطرح شده است. <sup>۲</sup> کسی که دروغ می‌گوید؛ فکر می‌کند، فایده دارد؛ ولی بعداً آسیب را می‌بیند. چراکه پشت این نظریه، استدلال وجود دارد. هرچه از حیث نظری صحیح است، از نظر عملی هم درست است و فایده دارد؛ اما در طول زمان ثمره خود را نشان می‌دهد. پراگماتیسم حرف خوبی است، ولی اشتباه اجرایش می‌کنند، درواقع پراگماتیست واقعی ما هستیم، نظریات ما جواب صحیح می‌دهند.

می‌گوییم صدام آخرش نابود می‌شود. چرا بعضی‌ها زودتر عاقبت عملی چیزی را می‌فهمند؟ چون نسبت به نظریه‌ی آن چیز شناخت دارند و می‌دانند که آن نظریه درست یا غلط است؛ لذا نتیجه‌ی عملی آن هم مشخص است. چه کار کنیم که آینده را پیش‌بینی کنیم؟ وقتی نظریه یک فردی را بررسی کنیم می‌توانیم آینده عملی او را بگوییم. آدم‌های معمولی تنها همین حالا را می‌بینند، فایده‌ی الآن را می‌بینند. ما می‌گوییم

مفید است، به این معنا نیست که دیگر کارها مثل غذا خوردن، صله رحم، عبادت و ... برای انسان مضر است.

۱. أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَخَرَّتْ لَهَا الشَّجَرُ الْبَارِئُ زَبْدًا رَافِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبْدُ فَغَدَاةٌ لِّمَا فِي الْبُطُونِ فَهُمْ عَلَيْهِ يَكُونُ خَطَاً ذَلِيلًا (سوره رعد، آیه ۱۷)

[هموکه] از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گذازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند خداوند مثلها را چنین می‌زند.

۲. ر.ک: علامه مصباح، فلسفه اخلاق؛ شهید مطهری، فلسفه اخلاق

بدیخت می شود، چون دیدگاهش صحیح نیست و به نتیجه نمی رسد، ولو فایده‌ی موقت داشته باشد.

### ﴿بررسی جهان بینی﴾

شیوه‌ی سوم این است که ریشه‌های عملی را - که گفتیم ریشه‌ها همان مفاهیم نظری اند - بررسی می‌کنیم. پس برای سنجیدن صحت یک راهکار عملی پایه‌های نظری آن را بررسی می‌کنیم. جلسه قبل توضیح دادیم. گفتیم که ما یک باید و نباید داریم. شیوه سوم می‌گوید: ببین، آیا باید و نبایدی که می‌گویند، هست و نیست هایشان غلط نیست؛ اگر غلط بود دیگر به باید و نباید آن هم اعتمادی نیست. اگر شیوه‌های نظری آن مکتب درست بود، عقلاً آن را می‌پذیرند و به آن اعتماد می‌کنند، حالا بگذارید این را هم توضیح بدهم، یادتان هست که در مبحث دوستی، گفتیم اگر بپذیریم دوست بر دوست اثر نمی‌گذارد، پس با هر کسی که می‌خواهید دوستی کنید؛ یا اگر می‌خواهید رسوا نشوید، هم‌زنگ جماعت بشوید. رسوایی در صورت هم‌زنگ نبودن با جماعت است. رسوایی، یعنی بی‌شخصیتی. قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ»<sup>۱</sup> او فکر می‌کند عزت با مردم است. پس می‌توانیم از راه‌های دیگری نظریه را بررسی کنیم.

### ﴿عقلانی بودن جهان بینی﴾

البته این روش دیگر بررسی نظری است و دقیق است؛ مثل ریاضیات. بعضی وقت‌ها نظریه‌ای یک موضوع خاص را شامل می‌شود. گاهی هم

۱. قُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ

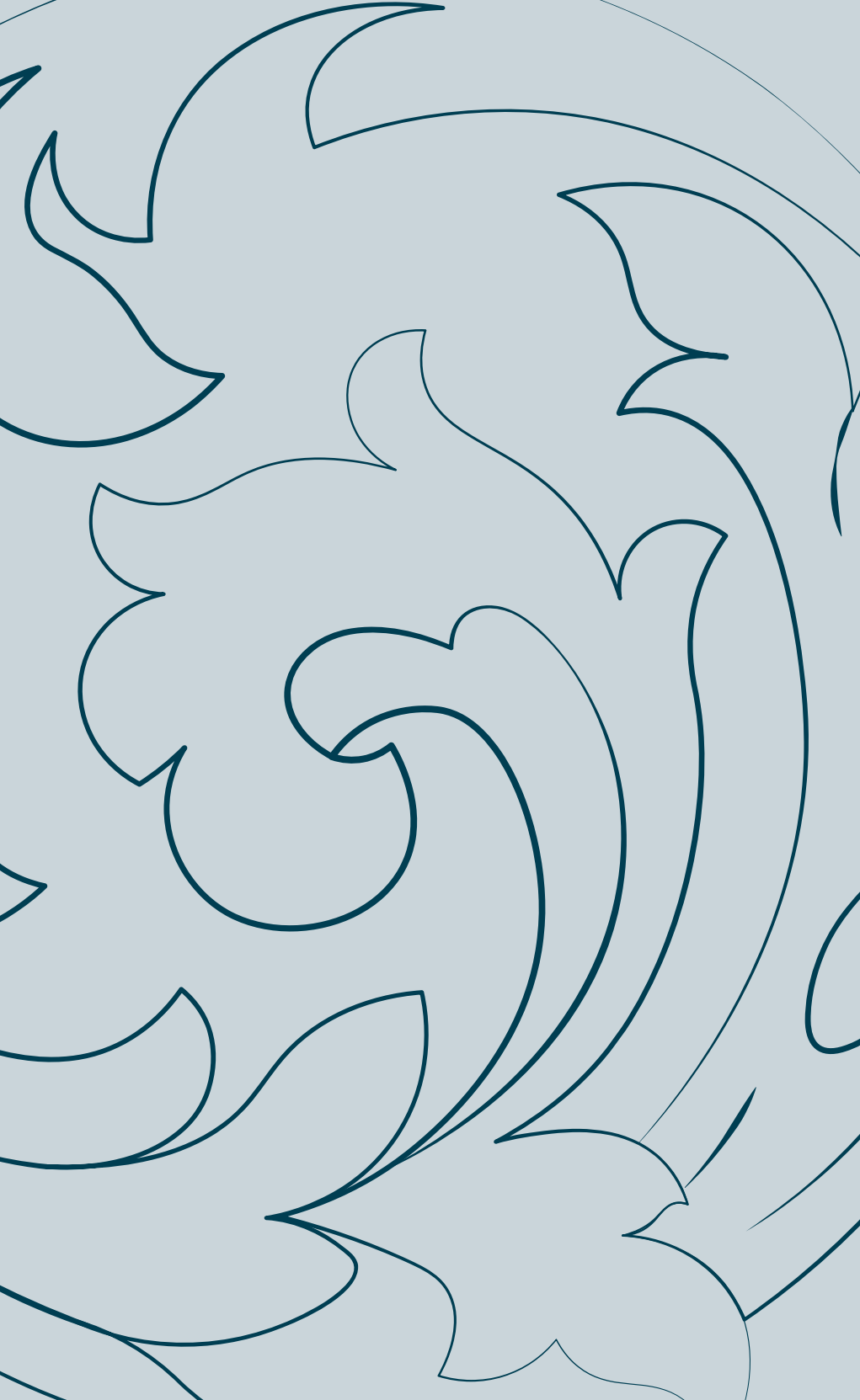
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیه ۸)

آنها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند!

به صورت کلی همه‌ی موضوعات را در بر می‌گیرد. مانند عالم دو قسمت است مادی و غیرمادی. می‌گوید عالم فقط ماده است، پس اصلاً چیزی غیر از ماده وجود ندارد و باید و نبایدهایش را بر این مبنا می‌گوید؛ دیگر اصلاً در باید و نبایدهایش به غیرماده توجه ندارد و آن را لحاظ نمی‌کند. بحث‌های اخیر مادر صحبت‌های رهبر معظم بود.

لازم است تذکری را عرض کنم؛ نمی‌دانم سخنرانی حضرت آقا در جمع اساتید دانشگاه را شنیدید یا نه؟<sup>۱</sup> اگر می‌خواهید خواص جامعه باشید حتماً باید به روز باشید و همه سخنرانی‌ها را گوش کنید.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اساتید دانشگاه‌ها در ۸ شهریور ۱۳۸۸ | لینک مستقیم





## جلسه نهم

### ⑥ جهان‌بینی زیرساخت علوم انسانی

همان‌طور که گفتیم؛ بین بایدها و هست‌ها رابطه‌ای منطقی وجود دارد؛ خب، این هست‌ها از کجا به وجود می‌آیند؟ لازم است انواع هست‌ها را بررسی کنیم. وقتی یک جهان‌بینی غلط باشد، باید و نبایدهای آن هم غلط است. حضرت آقا فرمودند: «در علوم انسانی باید تحول ایجاد شود»<sup>۱</sup>. چون مبناهای علوم انسانی ما الآن اسلامی نیست و بر جهان‌بینی مادی استوارند؛ لذا نتیجه آن‌ها هم درست نیست. اگر حرف‌هایشان با مبنای ما همخوان باشد، قبول می‌کنیم؛ به عنوان مؤید، نه به عنوان یک دلیل مستقل. مثلاً اسلام می‌گوید: باید روزه بگیرید. بعد فلان دانشمند می‌آید و می‌گوید: روزه برای انسان فلان فایده را دارد. این حرف را به عنوان

---

۱. تحوّل در علوم انسانی که به دلایل بسیار یک امر لازم و ضروری است. (بیانات مقام

معظم رهبری در دیدار اساتید دانشگاه‌ها در ۱۳ تیر ۱۳۹۴ | لینک مستقیم <https://khl.ink/f/30199>)

تحول و ارتقاء علوم انسانی با: تقویت جایگاه و منزلت این علوم، جذب افراد مستعد و با انگیزه، اصلاح و بازنگری در متون و برنامه‌ها و روش‌های آموزشی، ارتقاء کمی و کیفی مراکز و فعالیتهای پژوهشی و ترویج نظریه‌پردازی، نقد و آزاداندیشی (ابلاغ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه توسط مقام

معظم رهبری، ۲۱ دی ۱۳۸۷ | لینک مستقیم <https://khl.ink/f/5389>)

مؤید می‌پذیریم.

### ❁ دایره وسیع علوم انسانی

همه سیستم‌های روان‌شناسی و انواع رشته‌های مدیریت و... جزو علوم انسانی هستند.

### \* مثال‌هایی عرفی از علوم انسانی در زندگی

برای مثال، معلم ریاضی شما شوخی‌هایش، طرز لباس پوشیدنش، تیکه‌های سیاسی که می‌پراند و همه مباحث فرهنگی که می‌گوید از جمله علوم انسانی است. معلم جبر شما هم یک آدم است و تماماً که جبر نیست، کلی رفتارهای دیگر هم دارد که در زمره علوم انسانی قرار می‌گیرند. شما وقتی از معلم خود تأثیر می‌پذیرید (منفی یا مثبت)، آیا جبر و ریاضی و قدرت آنالیز اوست که اثر می‌گذارد؟ این‌ها که روح ندارند که اثر بگذارند، در حقیقت اثر مباحثی که به انسان و علوم انسانی مربوط است در مابه رفتار و کردار تبدیل می‌شود. دکتری که می‌خواهد بیماری را مداوا کند، خضوع می‌کند یا قیافه می‌گیرد؟ «دکتر قریب»<sup>۱</sup> که کارهای اسلامی و انسانی می‌کردند،

---

۱. محمد قریب در سال ۱۳۱۶ هجری شمسی از رساله دکتری خود به نام «وقفه‌های تنفسی شیرخواران» دفاع کرد و سرانجام دانشنامه دکترای پزشکی پاریس را اخذ کرد. وی در سال ۱۳۱۷ ه.ش به ایران بازگشت، چون معتقد بود دانشی که کسب کرده را باید در ایران و برای هم وطنان خود عرضه کند. وی از همان سال‌های آغازین بازگشت به وطن، مطبی در کنار منزل خود بنا کرد و هر روز از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۹ شب مشغول معاینه و مداوای بیماران بود و از بیشتر آن‌ها هیچ پولی بابت طبابت دریافت نمی‌کرد. همچنین حق ویزیت او نسبت به آن همه شهرتی که در علم طبابت داشت، حتی از شاگردان خودش هم پایین‌تر بود. او در حین فعالیت علمی فعالیت سیاسی و اجتماعی نیز داشت به گونه‌ای که بارها در کلاس درس از اقدامات محمد رضا شاه پهلوی انتقاد نموده و پس از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز پس از امضای یک بیانیه به همراه ۱۰ تن دیگر از اعضای هیئت علمی دانشگاه به دستور محمد رضا پهلوی از دانشگاه اخراج شد. او نخستین بیمارستان تخصصی اطفال در ایران را احداث کرد که هنوز هم پابرجاست. این پزشک متعهد در نهایت در یکم بهمن ۱۳۵۳ درگذشت و طبق وصیتش در گورستان شیخان قم به خاک سپرده شد. (ر.ک: دانشنامه اسلامی، دکتر محمد قریب)

این ویژگی شان غیر از علم طب، به اخلاق هم مربوط است؛ آیا این ها غیر از علوم انسانی است؟ چرا امروز از زندگی دکتر قریب فیلم می سازند؛ آیا چون دکتر سرشناسی بود؟ خیلی دکترهای دیگر هم داشته ایم؛ بلکه به خاطر این است که ایشان روحیه برجسته ای در خدمت کردن به مردم داشتند. مثلاً آیا قرآن خواندن و یا کروات زدن «دکتر حسانی» به فیزیک مربوط است؟ آیا این که از برخی رفتارهای غربی ها بدش می آمد<sup>۱</sup> به فیزیک ربط دارد؟ این ها که فیزیک نیست. کسانی که تحصیل می کنند، ولی غرب زده می شوند، حتماً استادی که به آن ها درس داده، رفتارش اسلامی نبوده است، آن ها علم را توأم با همین رفتار در نظر گرفته اند؛ لذا شما نمی توانید بگویید کاری ندارم؛ چون علم و رفتار روی هم اثر می گذارد. نمی توانید بگویید: «استاد عالم است. ولی رفتارش بد. اما من فقط از علم استاد می آموزم». در حدیثی داریم: «المرء علی دین...»<sup>۲</sup>. حالا یا همه انسان ها این طور هستند یا برخی. بله؛ اگر کسی کاملاً حواسش جمع بود و توانست بین علم و رفتار استاد تفکیک قائل شود، این فرد فقط می آموزد؛ لذا گفته اند: «اطلب العلم ولو بالصین»<sup>۳</sup>. ولی اگر مرعوب شد، می گوید اگر کسی کروات نزنند که چیزی یاد نمی گیرد، نمی تواند این ها را از هم تفکیک کند، پس آدم ضعیفی است.

حضرت آقا بیان کردند که از ۳/۵ میلیون جمعیت دانشجوی ۲ میلیون در رشته های علوم انسانی تحصیل می کنند و این نگران کننده است. زیرا اکثر علوم انسانی موجود بر مبنای مادی گرایی استوارند.<sup>۴</sup> سیاست

۱. رک: استاد عشق، ایرج حسابی

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ. (الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵)

۳. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱۷)

۴. طبق آنچه که به ما گزارش دادند، در بین این مجموعه ی عظیم دانشجویی کشور که حدود سه میلیون و نیم مثلاً دانشجوی دولتی و آزاد و پیام نور و بقیه ی دانشگاه های کشور داریم، حدود دو میلیون اینها دانشجویان علوم انسانی اند! این به یک صورت، انسان را نگران می کند. ما در زمینه ی علوم انسانی، کار بومی، تحقیقات اسلامی چقدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه های علوم انسانی مگر چقدر داریم؟ استاد میرزی که معتقد به جهان بینی اسلامی باشد و بخواهد

به مادی‌گرایی چه ربطی دارد؟ این علوم به مادی‌گرایی چه ربطی دارند؟ آن‌ها که جهان بینی الهی خود را محکم کرده‌اند، اندک هستند و نمی‌توانند به این ۲ میلیون نفر محتوای اسلامی و الهی بدهند. آن وقت نیروی مذهبی ما که هنوز مبانی و جهان بینی خود را محکم نکرده است، به این فضاها وارد می‌شود و حداقل چیزی که برایش به وجود می‌آید، شک است. وقتی که شک کرد، دیگر نمی‌تواند از ارزش‌های دینی دفاع کند، آن‌ها که مسجدی بودند هم دچار شک می‌شوند، کسانی که به مسجد نمی‌رفتند که دیگر جای خود دارند.

چگونه در رشته‌های انسانی تحصیل کنیم، ولی تأثیر نپذیریم؟ یعنی اصلاً در رشته‌های انسانی درس نخوانیم؟ خب، دکتر بهشتی و دکتر باهنر نیز در علوم انسانی دکترا گرفته‌اند، این‌ها محکم هستند، اما زمانی به دانشگاه رفتند که به اجتهاد نزدیک بودند؛ لذا استاد حرف اشتباهی می‌زد، ده تا جواب به استاد می‌دادند.<sup>۲۱</sup>

جامعه‌شناسی یا روانشناسی یا مدیریت یا غیره درس بدهد، مگر چقدر داریم، که این همه دانشجو برای این رشته‌ها میگیریم؟ این نگران کننده است. بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادیگری است، مبنایش حیوان انگاشتن انسان است، عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است. خوب، این علوم انسانی را ترجمه کنیم، آنچه را که غربی‌ها گفتند و نوشتند، عیناً ما همان را بیاوریم به جوان خودمان تعلیم بدهیم، در واقع شکاکیت و تردید و بی‌اعتقادی به مبانی الهی و اسلامی و ارزشهای خودمان را در قالبهای درسی به جوانها منتقل کنیم؛ این چیز خیلی مطلوبی نیست. (بیانات مقام معظم رهبری در جمع اساتید دانشگاه در ۸ شهریور ۱۳۸۸)

لینک مستقیم: <https://khl.ir/f/7959>

۱. در سال ۱۳۲۱ وارد مدرسه صدر شد و پس از آموختن زبان و ادبیات عربی، منطق، کلام و سطوح فقه و اصول، در سال ۱۳۲۵ راهی قم شد و به مدرسه حجتیه رفت. در قم خارج فقه و اصول را نزد سید محمد محقق داماد و روح‌الله خمینی فراگرفت و در درس سید حسین طباطبایی بروجردی، سید محمد تقی خوانساری و سید محمد حجت کوه کمری نیز حاضر می‌شد. بخشی از کفایه را نزد مرتضی حائری یزدی و بخش دیگر آن را به همراه مکاسب نزد محقق داماد خواند. درس منظومه منطق و کلام که در اصفهان نیمه‌کاره مانده بود به دلیل کم بودن استاد فلسفه در قم ادامه نیافت و بیشتر به فقه و اصول می‌پرداخت. در کنار تحصیلش در قم،

## ❁ نمونه‌ای از دوبرخورد متفاوت پیامبر در دو صحنه ظاهر آمشابه

در یکی از جنگ‌های پیامبر اکرم یک پزشکی (طیبی) را اسیر کردند. پیامبر قدری تأمل کردند، بعد گفتند که بکشیدش. چرا پیامبر وی را کشت؟ چه بسا علتش این بوده که این شخص، یک نفر را درمان و ده نفر را منحرف می‌کرد.<sup>۱</sup> اما علم پزشکی که منحرف نمی‌کند. آن پزشک رفتاری داشت - غیر از علم پزشکی - که از جنس علوم انسانی بود و می‌توانست تأثیر منفی بگذارد.

همانند اصفهان، تدریس نیز می‌کرد و درآمد زندگی‌اش را از این راه برآورده می‌کرد. در سال ۱۳۲۷ دیپلم ادبی را با شرکت در آزمون متفرقه گرفت و به دانشکده علوم معقول و منقول (دانشکده الهیات و علوم اسلامی کنونی) دانشگاه تهران وارد شد. گواهی کارشناسی رشته معقول (فلسفه و حکمت اسلامی) را در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران دریافت کرد. عنوان پایان‌نامه او «بساطت یا ترکیب جسم» بود که آن را با درجه عالی به پایان رساند.

۲. شهید باهنر سال ۱۳۲۳ از ۱۱ سالگی به حوزه رفت در ۱۳۳۲ش برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم رفت و پس از تکمیل درس‌های سطح، در درس خارج فقه آیت‌الله بروجردی به مدت شش سال و در درس فقه و اصول امام خمینی به مدت هفت سال شرکت کرد. او در این ایام در درس اسفار و تفسیر علامه طباطبایی نیز حاضر می‌شد. باهنر در قم تحصیلات دبیرستانی را نیز ادامه داد. او در سال ۱۳۳۷ش به دانشکده الهیات دانشگاه تهران راه یافت، دوره کارشناسی این دانشکده را به پایان رساند و دوره کارشناسی ارشد علوم تربیتی را نیز در دانشگاه تهران با موفقیت گذراند. سپس به ادامه تحصیل در دوره دکتری همان دانشکده پرداخت.

۱. احتمالاً منظور «نضربن حارث» است که پسرخاله پیامبر بوده و از پزشکان سرشناس و سران با نفوذ قریش به شمار می‌رفته است. وی تا قبل از جنگ بدر، بر علیه پیامبر اکرم ﷺ فعالیت تبلیغاتی شدیدی انجام می‌داد به نحوی که جبهه کفر را در مقابل پیامبر تقویت می‌کرد. (انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۱۴۰ و الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۷۹) از جمله اقدامات وی این بود که در مقابل آیات قرآن، اشعار رستم و اسفندیار را می‌خواند و آیات قرآن را استهزاء می‌کرد. (السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۴) گفته شده است که آیه «واذا قتلی علیهم آیاتنا قال اساطیر الاولین» در شان وی نازل شده است. (همان) او به پیامبر اکرم ﷺ توهین می‌کرد و سبب پراکنده شدن افراد از گرد وی می‌شد (البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲) وی همچنین در ماجرای قتل پیامبر در لیلۃ الممیت نیز جزو طراحان آن نقشه‌ی شیطانی بود (طبقات الکبری، واقدی، ج ۱، ص ۱۷۶) برخی منابع او را نویسنده پیمان قریش بر ضد بنی‌هاشم که منجر به حصر آن‌ها در شعب ابی طالب شد می‌دانند. (امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۱، ص ۴۳) نضربن حارث از آتش افروزان جنگ بدر بود و در این جنگ، بخشی از غذای سپاهیان کفر را تامین می‌کرد. (المغازی، واقدی، ص ۵۸)

خیلی از کارهایی که می‌کنند، جنگ روانی است و استدلالی ندارند. مثلاً می‌گویند: «شما به مسجد می‌روید چه کاری کنید؟» علیه فرد جنگ روانی راه می‌اندازند، او را اصطلاحاً خیت می‌کنند، ضایع و مسخره می‌کنند، آدم‌های سست با این جنگ روانی نابود می‌شوند. چنان‌که آقای حجاریان متخصص جنگ روانی است.<sup>۱</sup>

پیامبر در جنگ بدر اسیر گرفتند، شرط آزادی آن‌ها این بود که هر اسیر کافر حربی با سواد، به ۱۰ مسلمان بی‌سواد، خواندن و نوشتن یاد بدهد.<sup>۲</sup> چرا اینجا پیامبر ترسیدند که مسلمان‌ها منحرف شوند؛ این دو ماجرا باهم چه فرقی داشتند؟ معلوم است که در زمان جنگ بدر اعتقادات مسلمانان خیلی قوی بوده است، به‌طوری‌که حرف‌های اعتقادی کافر‌ها بر روی آن‌ها اثر نمی‌گذاشته است، آنان برخلاف موج شرک و کفر در آن زمان حرکت کردند و به اسلام روی آوردند، افرادی که خلاف موج حرکت می‌کنند، خیلی محکم می‌شوند. مثلاً گاهی همه اهل خانواده ناصالح هستند ولی بچه آن خانواده خوب است. این بچه چون باید جواب همه را بدهد در اعتقاداتش محکم می‌شود؛ لذا در برخی روایات شهدا را با شهدای بدر مقایسه می‌کنند زیرا بسیار اعتقاداتشان محکم بود.<sup>۳</sup>

۱. سعید حجاریان کاشانی، متولد ۱۳۳۳ در تهران است. وی که سابقه مبارزات قبل از انقلاب را در کارنامه دارد، پس از انقلاب وارد نهایت‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی شد اما به تدریج مخالفت خود را با حاکمیت نشان داد و در برخی برهه‌ها مانند فتنه سال ۱۳۸۸ به جرم تلاش برای کودتای مخملی، در دادگاه محکوم شد. از وی به عنوان یکی از مغزهای متفکر جبهه اصلاحات یاد می‌شود.

۲. اَسْرَ رسول الله ﷺ یوم بدر سبعین أسیراً و كان يفادي بهم على قدر أموالهم و كان أهل مكة يكتبون و أهل المدينة لا يكتبون فمن لم يكن له فداء دفع إليه عشرة غلمان من غلمان المدينة فعلمهم فإذا حذقوا فهو فداؤه. وفي رواية قيل: كان فداء أهل بدر أربعين أوقية. فمن لم يكن عنده علم عشرة من المسلمين الكتابة. (واقدي، الطبقات الكبرى، ج ۲ ص ۱۶)

۳. برای مثال در روایتی از قول امام صادق (ع) خطاب به عمار ساباطی آمده است: «أَمَّا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى أَحَالٍ لَّيْ أُنْشَرُ عَلَيْهَا إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءٍ بَدْرٍ وَاحِدٍ فَأَيُّ شُرُوءٍ» (الكافي، ج ۱ ص ۳۳۲)

پس استاد وقتی به من علمی می‌آموزد، به شوخی‌ها و تیکه‌هایش ربطی ندارد، در همین شوخی و تیکه‌هاست که بچه‌ها را منحرف می‌کند.

### ❁ آموزش زبان انگلیسی و علوم انسانی

وقتی استادی زبان انگلیسی درس می‌دهد، عکس‌های کتاب، شوخی‌های خود استاد و نکاتی که می‌گوید، باعث می‌شود که شاگردها نسبت به انگلیس و آمریکا مرعوب شوند، اگر این‌طور نیست، پس چرا مدل لباس و موی آن‌ها غربی می‌شود؟ این‌ها به زبان انگلیسی ربطی ندارد.

وقتی می‌گوییم استادی مشکل دارد، در این موارد مشکل دارد؛ چرا مهندس‌ها بعضاً متدین نیستند؛ چون هرکسی دانشگاه رفته و مهندس شده است. چند تا مثل شهید چمران داریم؟ خیلی اندک هستند، تازه خود دکتر و مهندس‌های حزب‌اللهی باهم متفاوت‌اند. شما که الآن اینجا نشستید هم درباره علوم انسانی دیدگاه‌هایتان فرق می‌کند. چقدر عقلاً این مطالب را قبول دارید؟ چقدر به آن‌ها عمل می‌کنید؟ ببینید، پس این بحث‌ها جدی است. این تعداد به دانشگاه می‌روند و در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کنند، بعد از فارغ‌التحصیلی با ۲ میلیون آدم مشکل دار روبه‌رو هستیم. بعد این‌ها مدیر و معلم و ... می‌شوند. سر کلاس می‌روند و به دانش‌آموزان مرعوب شدن را انتقال می‌دهند. یکی از مسئولان گزینش در دستگاه قضا می‌گفت: می‌خواستم از رشته حقوق دانشگاه، برای کادر دستگاه قضا گزینش کنیم، به فرد می‌گفتیم دعای فرج یا سوره ناس را بخوان، بلد نبود. این‌ها می‌خواهند مسئول حفظ ناموس مردم باشند.

### ❁ رابطه علوم انسانی و سایر علوم

تمام امور زندگی ما را علوم انسانی می‌سازد، شما یک اسلحه

می سازید، آن را به کدام طرف می گیرید؟ هدف چیست؟ این هدف گذاری با علوم انسانی است. ریاضی که برای ما هدف نمی سازد. علوم انسانی است که برای ما هدف درست می کند. در مهندسی می خوانید که ساختمان را این طور بسازید، مستحکم تر است، چرا ساختمان می سازد؟ به چه هدفی می سازد؟ اگر بگویند که می خواهم کاباره بزنم، این که به مهندسی ربطی ندارد؛ لذا اهداف را علوم انسانی درست می کند.

### ⊗ راز برخی تفاوت ها

بینید، این مفاهیم چقدر مهم است، فرد مسجدی بوده است، بعد که به دانشگاه می رود، به کلی عوض می شود، پس مبانی فکری خودش را محکم نکرده است. طلبه ها هم با هم فرق می کنند. ما الآن خودمان بین بچه های مسجدی می بینیم که اهداف آن ها با هم فرق دارد؛ چه برسد آن ها که در خیابان ها هستند و مسجدی نیستند. طلبه ها با هم متفاوت اند. شما روحانی سکولار سراغ ندارید؟ روحانی مرعوب سراغ ندارید؟ چرا مرعوب هستند؟ خجالت می کشد که بگویند من مذهبی هستم؛ لذا اگر در هر رشته ای وارد شود، مثلاً بخواهد در رشته هنر درس بخواند، افتضاح می شود. مدیریت هم همین طور. در هر کاری وارد بشود، خراب می کند.

نمونه ای دیگر بحث ورزش است. فرق نمی کند فرد رضا زاده و تختی بشود یا هر کسی که خودش را می فروشد؟ ورزش علوم انسانی نیست، ورزش بحث عضله است! این که شما ورزش کنید و خودتان را در آن رشته ورزشی برای پول بفروشید، آیا درست است؟ این که ورزش نیست. این که زیرابرو بردارند و... این جزو ورزش است؟ آیا این که قبل از ورزش کردن دعا بخوانید، این ورزش است؟ «یا ابا الفضل العباس» گفتن که ورزش نیست! مثلاً در ورزش معلولین بعضاً به دلیل معنویت بیشتر،

موفق تر هستند. این ها زندگی ماست. شخصیت، افکار و اعتقادات ما زندگی ما هستند، مثل اکسیژن در همه جای زندگی وجود دارند و این ها همه علوم انسانی هستند.

### ❁ اولین قدم برای رشد فردی

عنایت داشته باشید که ما نگفتیم مدرسه بروید یا نروید. باید ببینید جهان بینی تان به شما چه می گوید، یک بار نتیجه این می شود که نباید تلویزیون نگاه کنید، یک بار برعکس باید ببینید. یک بار نتیجه تان این می شود که نباید به مدرسه بروید؛ مثلاً موقع جنگ. یک بار هم نتیجه این است که بروید در چین علم بیاموزید، مورد به مورد با هم فرق می کند، وقتی جهان بینی الهی خود را محکم کردید، دیگر در هر مورد، می دانید که باید چه کار کنید.

### ❁ سیستم فرهنگی و تربیتی در مسجد

ما در مسجد این جهان بینی را محکم می کنیم. در واقع این آموزش است و همه کار نیست. در مدیریت فرهنگی و تربیتی مسجد چند رکن داریم: ۱. علم و آموزش<sup>۱</sup>

۱. یکی از کارهای دیگر ما که مهم است، کسب مهارت های دینی است. ما باید در رشته و حرفه ی خودمان مهارت پیدا کنیم. باید عالم و با سواد بشویم؛ فارسی اش این است. در دوران مبارزات و بحبوحه ی مبارزات - که دائم ما را می گرفتند و آزاد می کردند - یک مشت طلبه ی جوان با ما مرتبط بودند و ما با اینها کار سیاسی می کردیم. من به این ها می گفتم: «بی مایه فطیر است. باید درس را هم بخوانید.» آن رفقای که آن وقت ما در مشهد داشتیم - که از لحاظ سیاسی و انقلابی با ما مرتبط بودند - همه شان جزو طلبه های درس خوان بودند. باید با سواد شد و درس خواند. البته من اعتقادم بر این است که این درس خواندن، باید یک تحول عمیق و وسیع و همه جانبه ای در کیفیت تدریس و تدرّس ما در سطح حوزه های کشور به وجود آورد، که حالا جای آن حرف اینجا نیست. ما نقص ها و کمبودهای زیادی داریم که باید نظام درسی ما، آن کمبودها را جبران کند؛ نباید هم بگذاریم دیر بشود؛ اما به هر حال درس خواندن، با سواد شدن، با کتاب و سنت آشنا شدن، با مبانی معرفت دینی

۲. عمل<sup>۱</sup>۳. نظارت<sup>۲</sup>

آشنا شدن؛ چه فقه، چه فلسفه، را باید یاد گرفت. باید انسان بتواند در میدان چالش‌های فکری امروز دنیا سینه سپر کند. امروز دنیا، دنیای تعارض فلسفه‌ها و فکرهاست ... عزیزان من! امروز تنهاجم فرهنگی با استفاده از ابزارها و فناوریهای جدید ارتباطی خیلی جدی است؛ صدها وسیله و راهرو اطلاعات به سمت فکر جوان و نوجوان ما وجود دارد؛ از انواع شیوه‌های تلویزیونی و رادیویی و رایانه‌ای و امثال اینها دارند استفاده می‌کنند و همین‌طور به صورت انبوه، افکار و شبهه‌های گوناگون را در آنها می‌ریزند. باید در مقابل اینها ایستاد. امروز نمیشود به همان روشهای قدیمی خودمان اکتفا کنیم؛ البته که جوان نمی‌آید. جوان را باید بشناسید؛ فکر او را باید بشناسید؛ آنچه را که به او هجوم آورده، باید بشناسید. تا میکروب و بیماری را نشناسید که علاج نمیتوان کرد. این‌ها همه ملایمی می‌خواهد. درس خواندن، مطالعه کردن و کار کردن، که همه‌ی این‌ها زیر عنوان مهارتهای دینی خلاصه می‌شود. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیون استان سمنان در ۱۷ آبان ۱۳۸۵ | لینک مستقیم

(<https://khl.link/f/8841>)

۱. شما بدانید وحشی‌گری اخلاقی جوامع مترقی و متمدنی که از معنویت بویی نبرده‌اند، روزبه روز بیشتر خواهد شد و همین وحشی‌گری، لغزشگاه بزرگ تمدن غربی امروز است و آنها را سرنگون خواهد کرد. چه کسی باید این معنویت را در جامعه تأمین کند و چراغ فضیلت را در میان انگیزه‌های متراکم دنیایی برافروزد؟ چه کسی باید بر اسب‌های سرکش هواهای نفسانی که انسان‌ها را به چنین میدان خطرناکی می‌اندازند، دهنه بزند و مهار کند؟ روحانیت پاکیزه‌ی آگاه عاقل عالم فعال؛ غرب این را نداشت. اگر در جامعه‌ای مجموعه‌ی روحانیت و علمای دین از این خصوصیات برخوردار باشند، دانش دین را بداند، از پارسایی و پرهیزگاری به قدر لازم برخوردار باشند، شجاعت لازم را داشته باشند، برای خدا وارد میدان بشوند و عاقلانه و مدبرانه کار کنند، هرچه پیشرفت دنیایی آن جامعه بیشتر شود، معنویت او هم به همان میزان پیش خواهد رفت. این عدم تعادل و توازن که امروز دنیای غرب به آن دچار است و مایه‌ی هلاکت او خواهد شد، دیگر پیش نمی‌آید. شما جوانان و نونهالان چنین مجموعه‌ای هستید که کشور و جامعه‌ی شما، بلکه جامعه‌ی بزرگ اسلامی، و در ورای آن، جامعه‌ی بشری را می‌تواند نجات دهد؛ با این نگاه بنگرید به صحنه و عرصه‌ی کاری که شماها به آن اشتغال دارید. نگاه درست، این است. نه این که ما روحانیون کمبود و نقص نداشتیم؛ چرا، نقص‌های زیادی داشتیم؛ اما این سلامت را سلف روحانیت حفظ کرده‌اند که در راه علم و تقوا مجدانه کوشیده‌اند و توانسته‌اند رشته‌ی معنویت را همچنان مستمر نگه دارند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار

با طلاب مدرسه علمیه آیت الله مجتهدی در ۲۲ خرداد ۱۳۸۳ | لینک مستقیم (<https://khl.link/f/1138>)

۲. نظارت بر زیرمجموعه هم خیلی مهم است. من اصرار و تأکید دارم که شما دوستان عزیز -

## در قسمت عمل باید شما قدرت تشخیص داشته باشید، باید مدل‌ها

که مسئولان بالا و مدیران ارشد هستید - مسأله‌ی نظارت بر زیرمجموعه‌ی خودتان را بسیار اهمیت بدهید. چشم‌های بینا و بصیر و باز شماست که وقتی در دائره‌ی مسئولیت‌تان می‌چرخد، می‌تواند صحت کار و پیشرفت کار را تضمین کند. اگر چنانچه شما غفلت کردید، ممکن است در همان بخشی که غفلت کرده‌اید نابسامانی انجام بگیرد. مجموعه‌های انسانی مثل ماشین نیستند که انسان یک دکمه‌ای را بزند و این ماشین به خودی خود شروع کند به کار کردن. مجموعه‌های انسانی مجموعه‌هایی از اراده‌ها، فکرها، نظرها، سلیقه‌ها و خواسته‌های نفسانی صحیح و غلط هستند. خوب، این چیزی را که شما تصمیم گرفتید، تدبیر کردید و بناست در مجموعه‌ی شما انجام بگیرد، ممکن است یک‌جا با یک مانعی از همین خواش‌ها و فکرها و سلیقه‌ها و اراده‌های گوناگون برخورد بکند و متوقف بشود. مثل یک جریان آبی که به یک سنگی برخورد میکند؛ یک جریان باریک، به یک ریگ هم برخورد کند برمی‌گردد. خوب، باید این مانع را برطرف کنید. این نمی‌شود مگر با نظارت. نظارت، بسیار مهم است. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهوری و هیئت دولت در ۲ شهریور ۱۳۸۷ | لینک مستقیم

(<https://khl.link/ff/3661>)

اگر یک مدیر عالی‌وقتش را تقسیم بکند، شاید بشود گفت که باید نیمی از وقتش را صرف نظارت بر دستگاه خودش، و نیمی را صرف کارهای دیگر بکند؛ فکر کردن، سیاستگذاری کردن، دستور دادن، جلسه گذاشتن، و از این قبیل. نظارت بر این دستگاه، یعنی دائماً حضور داشته باشید؛ آقا شما دارید چه کار می‌کنید؟ این کار چه شد؟ مسأله‌ی پیگیری هم بخشی از همان نظارت است. این یک نکته است که لازم بود عرض بکنم. خواهش میکنم آقایان این قضیه را جدی بگیرند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهور و هیئت دولت در ۳ شهریور ۱۳۷۰ | لینک مستقیم

(<https://khl.link/ff/2485>)

«حمل بر صحت» وجود ندارد؛ مثلاً بگویید لابد بیچاره‌ها دارند کارشان را میکنند؛ نخیر. البته همه‌ی برادران خوبند؛ اما خوب، معنایش معصوم که نیست. خوبند، یعنی خیانت نمی‌کنند؛ اما اشتباه هم نمی‌کنند؟ تنبلی هم نمی‌کنند؟ گاهی سستی هم گریبانشان را نمی‌گیرد؟ بنده به خودم که نگاه می‌کنم، می‌بینم آدم ضعیف و سستی هستم و در جاهایی همین احساسات بشری گریبان بنده را می‌گیرد. اگر نهیب نزنم، اگر حواسم جمع نباشد، اگر به خودم نرسم، در تنبلی غرق می‌شوم. بنده این طورم، شما هم همین طورید؛ ما بالاخره مثل هم هستیم.

ما باید مواظب خودمان و زیردست‌هایمان باشیم. باید مواظب باشیم که اولاً کار انجام بگیرد؛ ثانیاً درست انجام بگیرد؛ یعنی غلط و بد انجام نگیرد؛ محکم انجام بگیرد. گاهی می‌شود که دو تا چکش باید روی میخ زد، تا محکم بشود؛ اگر یکی زدی، این سست‌کاری است. پس، اولاً اصلی انجام گرفتن است؛ ثانیاً در جهت بودن و درست بودن است؛ ثالثاً محکم‌کاری است؛ رابعاً سرعت عمل است. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مدیران و مسئولان استان بوشهر در ۱۲ دی ۱۳۷۰ | لینک

مستقیم (<https://khl.link/ff/2546>)

را بفهمید و بتوانید آن‌ها را به کار بگیرید. خیلی‌ها فرمول‌ها را یاد گرفته‌اند، ولی بلد نیستند از آن‌ها استفاده کنند، قدرت تشخیص ندارند. در سیستم مسجد باید یاد بگیرید که کدام فرمول را پیاده کنید. نظارت در این بخش جاری می‌شود. فعالیت در مسجد هم در این قسمت است، وقتی برایتان معلوم شد که چرا باید فعالیت کنید، دیگر باید وقت بگذارید و کار کنید. با این موارد در استخر کوچکی مثل مسجد زندگی می‌کنید، بعد در دریایی مثل دانشگاه دیگر غرق نمی‌شوید. مربی مثل کسی است که به شما دوچرخه سواری یاد می‌دهد، نه کامل رهایتان می‌کند و نه محکم می‌گیرد؛ بلکه کم‌کم به شما آموزش می‌دهد. آن‌ها که مسجدی‌اند و مباحثی را هم یاد گرفته‌اند، مثل هم نیستند. دوستی‌های مسجدی‌ها با هم فرق می‌کنند. بعد از چهار سال خواهید دید که این چه می‌شود و دیگری چه می‌شود. خود این‌ها با هم یکی نیستند. فکر نکنید که هرکسی که زنگ است و درسش خوب است، همه چیز را می‌فهمد، در مباحث زندگی که وارد شد، همه چیز را قاطی می‌کند، آدم زنگ‌ها خیلی چشم‌ها را پر می‌کنند، ولی در عمل همه چیز را قاطی می‌کنند، نمی‌دانند چه باید بکنند و چه نباید بکنند. خب، با این وضعیت که خودمان هم یکسان نیستیم، چه کار باید بکنیم؟ باید سطح علمی خود را بالا ببریم، سطح علمی‌تان را که بالا بردید، در یک نقطه توقف نمی‌کنید. این، تازه «آمنوا» است، تا به «عملوا الصالحات» وصل نشود، فایده ندارد و گرنه یک آدم معمولی هستیم که فقط نماز می‌خواند. یک آدم فردگراست. آیا متدین، یعنی کسی که فقط نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد؟ نباید از جمهوری اسلامی دفاع کند؟ جزو واجبات یک فرد دفاع از جمهوری اسلامی است؛ جزو باید و نبایدهای یک فرد دین‌دار است.<sup>۱</sup> پس، متدین بودن فقط به

۱. اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع از آن به هر وسیله‌ای که امکان داشته باشد، از بذل جان و مال. و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست... و اگر در داخل ممالک اسلامی نقشه‌هایی از طرف اجانب کشیده شده

نماز و روزه نیست؛ یعنی تنها به امور فردی محدود نمی‌شود. این‌که دین و دین‌داری فقط در امور فردی خلاصه شود، همان سکولاریسم است. اگر الآن نمی‌دانید باید چه‌کار کنید، به این دلیل است که فرمول‌ها دست‌نخورده نیست، باید سطح خودتان را بالا بکشید. می‌خواهید تجربه کنید؟ چند سال مگر می‌توانید تجربه کنید؟ لذا باید اول فرمول‌ها را یاد گرفت. مثلاً شما می‌خواهید به نامحرم نگاه کنید، این فرمول‌ها به شما اجازه نمی‌دهند، در جایی هم ممکن است اجازه بدهند. می‌رسید به مباحث موسیقی، یک جایی جواز شنیدن را نمی‌دهند، یک جایی مثل نوحه که موسیقی دارد جواز می‌دهند. در بعضی موارد باید و نبایدهای بالاتری هست، مثلاً شما باید نماز مستحبی بخوانید. می‌توانید بخوانید، می‌توانید نخوانید، پس مُخَّیر هستید. کلاس آدم‌ها با هم فرق می‌کند، برای کلاس بالاها نماز مستحبی خواندن، واجب می‌شود.<sup>۱</sup> لذا ایمان آدم‌ها با هم فرق می‌کند. در کتاب شریف کافی روایتی داریم به این مضمون که «اگر کسی در کعبه باشد هم در کعبه است و هم در مسجد الحرام است ولی اگر کسی در مسجد الحرام بود، لزوماً در کعبه نیست.»<sup>۲</sup> یک کلاسی داریم از مسلمانی که خیلی معمولی است،

باشد که خوف آن باشد که تسلط بر ممالک اسلامی پیدا کنند، واجب است بر مسلمانان که با هر وسیله‌ای که ممکن است، نقشه آنها را به هم بزنند، و جلوگیری از توسعه نفوذ آنها کنند. (امام

خمینی رحمته‌الله، توضیح المسائل، مسئله ۲۸۲۶ و ۲۸۲۸)

۱. منظور از واجب در اینجا واجب شرعی نیست بلکه منظور این است که برای اینکه به آن مقام برسند، لازم است تا برخی اعمال مستحبی را نیز به جابیاورند.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوطٍ عَنْ أَبِي الصَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْإِيمَانُ أَوْ الْإِسْلَامُ فَإِنَّ مَنْ قِيلَنَا يَقُولُونَ إِنَّ الْإِسْلَامَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ أَزْغَمَ مِنَ الْإِسْلَامِ قُلْتُ فَأَوْجِزْنِي ذَلِكَ قَالَ مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذَتْ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مُتَعَمِّدًا قَالَ قُلْتُ يَضْرِبُ صَرْبًا شَدِيدًا قَالَ أَصَبْتُ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ أَخَذَتْ فِي الْكَعْبَةِ مُتَعَمِّدًا قُلْتُ يَفْتُلُّ قَالَ أَصَبْتُ أَلَا تَرَى أَنَّ الْكَعْبَةَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَأَنَّ الْكَعْبَةَ تَشْرُكُ الْمَسْجِدَ وَالْمَسْجِدَ لَا يَشْرُكُ الْكَعْبَةَ وَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ يَشْرُكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرُكُ الْإِيمَانَ.

(الكافي، ج ۲، ص ۲۶)

انگار در مکه است، کافر نیست و شهادتین را گفته است، این ها در مکه هستند و از احکام مسجد الحرام دور هستند. باید از مباحث علمی شروع کنید، این مباحث علمی را خوب یاد بگیرید و خوب باور کنید و بعد به باید و نبایدها عمل کنید. خود این علم و خود این عمل کردن، به شما نوری می دهد که کلاس شما را بالا می برد و شما را قوی می کند. وقتی به منزل فامیلتان می روید، حس می کنید سطح خیلی هایشان پایین است، لذا اصلاً نمی توانید کنارشان بنشینید؛ چون این مباحث را نمی دانند و شما یک کلاس بالاتر هستید. شما الان در مدرسه با دیگران چه طور هستید؟ با همه رفیق هستید؟ مگر ممکن است که آدم با همه یک جور باشد؟ کسی که فحش می دهد با کسی که حرف بد نمی زند فرقی ندارد؟ اگر این طور فکر می کنید، حتماً خودتان مشکل دارید. اگر به این ها عمل کنید و مثلاً فحش ندهید، خود به خود جاذبه و دافعه به وجود می آید. پس برای این که سطح آموزشی خود را بهتر کنید، اول باید جهان بینی را یاد بگیرید، بعد شروع کنید به عمل کردن، بعد از استدلال کردن و فهمیدن این که ما بیمار هستیم و دکتر را هم شناختیم، اگر عمل نکنیم یا دیوانه ایم و یا بچه هستیم، عاقل ها عمل می کنند. این عمل کردن و اطلاعاتی که به دست می آورید، خود اطلاعات و خود عمل کردن سطحتان را بالاتر می برد. جزو کسانی که از ملامت نمی ترسند و شجاع هستند، قرار می گیرید. اگر کسی بیاید و خودش

---

ترجمه: ابی الصباح کنانی گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «از ایمان و اسلام کدامیک برتر است؟» زیرا مردمی که نزد ما هستند، می گویند اسلام برتر از ایمانست. فرمود: «ایمان برتر از اسلام است.» عرض کردم: «این مطلب را به من خوب بفهمانید.» فرمود: «چه میگوئی درباره کسی که عمداً در مسجد الحرام حدی صادر کند؟ (مثل آنکه بول کند)» عرض کردم: «اورا بشدت می زنند.» فرمود: «درست گفتی. چه میگوئی درباره کسی که در خانه کعبه عمداً حدی صادر کند؟» عرض کردم: «باید کشته شود.» فرمود: «درست گفتی. نمی بینی که خانه کعبه فضیلتش از مسجد بیشتر است، و کعبه با مسجد شریکست، ولی مسجد با کعبه شریک نیست؟ همچنین ایمان با اسلام شریک است، ولی اسلام شریک ایمان نیست.»

را خسته کند و بگوید خدا نیست، آیا شما از باور به این که «خدا هست» دست برمی دارید؟ خیر؛ چون باور دارید که خدا هست.

سطح فکری آدم‌ها باهم فرق می‌کند، الآن اگر کسی بنشیند و همه کارتون‌ها را ببیند، کار بدی کرده است و جایز نیست؟ چرا جائز است، ولی سطح ما به ما این اجازه را نمی‌دهد. باید روش‌ها را یاد بگیرید، جایگاه خودتان را بشناسید و متناسب با آن عمل کنید. ممکن است اشتباه هم بکنید که این خودش یک بحث جداگانه‌ای است.

### ﴿۴﴾ ادامه بحث جهان‌بینی

بحث ما در مورد راه حل سوم بود. گفتیم برای این که درستی باید و نبایدها را بفهمیم، لازم است به سراغ جهان‌بینی‌ها برویم، باید هست و نیست‌ها را بررسی کنیم. چند مثال می‌زنم:

#### \* مثال اول

مثلاً خدا رب است؛ یعنی خدا همه را تربیت می‌کند، در نتیجه باید تحت تربیت خدا قرار بگیریم. این منطقی است؛ اگر اثبات شد که خدا رب است، نتیجه‌اش این است که باید تحت تربیت خدا قرار بگیریم؛ لذا با عمل به دستورات خدا می‌توانیم رشد کنیم. اگر اثبات شد که مثلاً عالمی غیر ماده داریم و خدا غیر ماده و رب است، می‌فهمیم که به تربیت نیاز داریم و نقص‌هایی داریم؛ «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۱</sup> وقتی که فهمیدیم، خود به خود نتیجه منطقی می‌گیریم که باید تحت تربیت الهی قرار بگیریم. اگر برایتان اثبات شد و یقین پیدا کردید باید به بایدها و نبایدهای آن نظریه هم عمل کنید و اگر برای شما ثابت نشد که دیگر بحثی نداریم.

۱. قَالَ الْتَبَّيْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲) (ترجمه: کسی که

خود را بشناسد خدا را شناخته است.)

### \* مثال دوم

مثلاً اگر ثابت شد که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۱</sup>؛ یعنی ما از خدا هستیم و تکویناً به سمت خدا می‌رویم. اگر این مسئله از نظر استدلالی ثابت شد دیگر نمی‌توانید خلافت را بپذیرید، «تکویناً» یعنی شما چه بخواهید، چه نخواهید، به سمت خدا می‌روید، پس باید با اختیار به سمت خدا برویم. شما حتی اگر بخواهید به سمت شیطان بروید، باز هم به سوی خدا می‌روید! حالا، چه به سمت جلوه رحمت خدا و چه به سمت جلوه قهریه خدا بالاخره به سمت او می‌رویم. خداوند پیامبرها را فرستاد تا ما بفهمیم که نهایتاً به سمت خدا برمی‌گردیم. وقتی این مسئله را متوجه شویم دیگر خاضع هستیم. شما اگر در کشتی برعکس مسیر حرکت کشتی راه بروید، باز هم به همان سمتی که کشتی می‌رود، در حرکت هستید. حتی آن زمانی که از شیطان طرف‌داری و با خدا مخالفت می‌کنید، باز هم به سمت خدا می‌روید. این‌ها روابط منطقی بین باید‌ها و نبایدها و جهان‌بینی هستند.

مثلاً اگر نتیجه گرفتید که منظور از قیامت این است که یک ظرفی است که به کارهای خوب ثواب می‌دهند و به کارهای بد عقاب می‌دهند؛ دیگر نمی‌توانید در رفتارهایتان قیامت را لحاظ نکنید؛ یعنی همواره مراقب هستید کاری نکنید که در قیامت عقاب بشوید. مثلاً بت پرست‌ها قیامت را منکرند، ولی خدا را قبول دارند؛ اما بت‌ها را شریک خدای دانند.

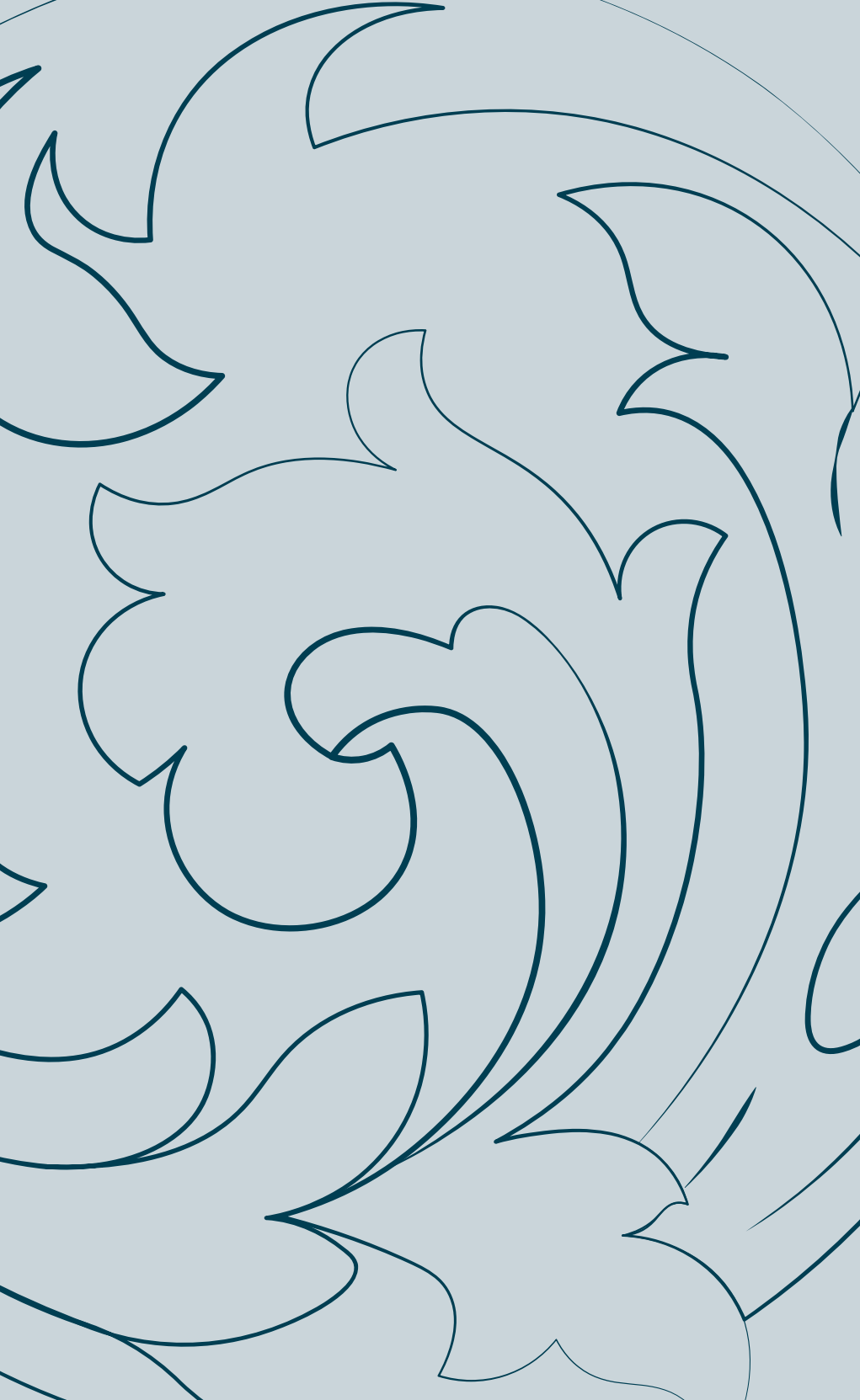
بنابراین، راه حل اساسی این است که جواب سؤالات خود را در هر زمینه‌ای مثل سیاست، روان‌شناسی، فرهنگ و... از مکتب‌های مختلف بگیرید. گفتیم برای سنجش درستی یا نادرستی جواب‌های یک راه این است که به آن‌ها عمل کنیم و تجربه کنیم؛ یک راه دیگر، بررسی تاریخی بود و راه سوم این است که هست‌ها و نیست‌های آن‌ها را بررسی

۱. الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (سوره مبارکه بقره، آیه ۱۵۶)

کنیم، اگر هست و نیست آن درست بود، قابل اعتماد است، پس با درستی باید و نبایدها رابطه منطقی دارد و اگر درست نبود، یعنی این باید و نباید با آن هست و نیست رابطه منطقی ندارد. در اینجا مثل علت و معلول است که نباید تخلف پذیر باشد. رابطه میان باید و نباید و هست و نیست می تواند سه صورت باشد که آن ها را بیان می کنیم:

۱. علیت ۲. بی رابطه ۳. لازم و ملزوم.

هنوز جهان بینی را به طور کامل توضیح نداده ایم، فقط هست و نیست را گفتیم که آن هم به توضیح بیشتری نیاز دارد.





## جلسه دهم

### خلاصه بحث‌های گذشته

- ۱- انسان‌ها سؤال دارند.
  - ۲- مکاتب به این سؤال‌ها پاسخ‌های متفاوتی می‌دهند.
  - ۳- پاسخ مکاتب را بررسی می‌کنیم، سه روش برای بررسی داریم: الف) عمل کردن؛ ب) بررسی تاریخ؛ ج) بررسی ریشه‌ها و هست‌های مکاتب.
- پرسش این است که وقتی ما به حرف پدر و یا استاد و یا مربی مان گوش می‌دهیم، درواقع از کدام روش استفاده می‌کنیم؛
- اولاً انسان‌ها تا اطمینان پیدا نکنند کاری را انجام نمی‌دهند و ثانیاً به نظر می‌رسد این مورد جزو دسته سوم است.
- اگر کسی به ما راهکاری ارائه داد و ما عمل کردیم، این بد است یا خوب؟ بررسی هم نمی‌کنیم. گمان هم نمی‌کنیم که کار اشتباهی کرده ایم. ممکن است که پدرتان گفته باشد یا مربی تان گفته باشد.
- اگر حرف‌هایی که در مسجد می‌شنوید، ملکه ذهنتان شود، با آن زندگی می‌کنید. ما در زندگی مسائلی برایمان به وجود می‌آید که تا قبل از آن، این‌ها را بررسی نکرده ایم؛ از این رو نمی‌توانیم درست عمل کنیم

و تصمیم درستی بگیریم. وقتی از مربی تان حرفی می شنوید و می خواهید به آن عمل کنید باید سابقه ی آن مربی را بررسی کنید که حرف هایی که می زند چقدر نتیجه داده اند؟ این عمل کردن به روش دوم است، به این صورت شما گذشته مربی را بررسی می کنید و بعد از اطمینان کامل به حرفش عمل می کنید. چند نفر از شما این کار را کرده اید؟ حالا اگر پدرتان، پسر خاله شما، یا دوستان حرفی زد و به یکی از سؤال های شما جواب داد و شما رفتید، به آن عمل کردید، این عمل کردن به حرف آن ها به کدام روش مربوط است؟ تا الآن گفتیم ۳ نوع عمل کردن داریم: ۱. این که تاشنیدید، عمل می کنید؛ ۲. این که سابقه آن را بررسی می کنید؛ ۳. این که جهان بینی آن را بررسی کرده اید و به نظرتان درست بوده است؛ لذا به آن حرف عمل می کنید.

در فرض اول، عمل کردن بدون تحقیق را داریم؛ این که بدون تحقیق کردن به نظرها عمل کنیم. در فرض دوم به وسیله تحقیق کردن در مورد آن راهکار یا عمل اطمینان می یابیم و سپس به آن عمل می کنیم. در فرض سوم، ریشه های آن نظریه را بررسی می کنیم و بعد به آن عمل می کنیم. شما حتماً اطمینان پیدا می کنید که به جوابی که نظریه داده است، عمل می کنید. اگر اطمینان نداشتید که عمل نمی کردید! انسان اگر تردید داشته باشد و اطمینان پیدا نکند که دست به عمل نمی زند مگر این که جبری در کار باشد.

در هر سه نوع برخورد در مواجهه با جواب های مکاتب، عمل کردن هست. گفتیم که انسان تا از درستی جواب مطمئن نشود، به آن عمل نمی کند. راننده های نامطمئن زیاد تصادف می کنند! چون این ها قدرت تصمیم گیری ندارند. تناقض های رفتاری دارند.

شما وقتی به حرف پدرتان گوش می دهید، آیا آن را تحلیل هم می کنید، درباره آن تحقیق می کنید؟ پدرتان امر می کند برو، شما می روید و اصلاً تحلیل و تحقیق نمی کنید. وقتی که پزشکی حرفی می زند، آیا شما

می‌گویید برایم تحلیل کن که مکانیزم عملکرد فلان قرص چگونه است؟ نه! وقتی که شما مطمئن می‌شوید که کسی کارشناس است (ممکن است این کارشناس پدرتان باشد یا مربی‌تان یا دکترتان، ممکن است شیوه اطمینان پیدا کردن، عاقلانه یا غیرعاقلانه باشد؛ ولی نکته‌ای که هست تا این اطمینان به هر نحو حاصل نشود، انسان به آن عمل نمی‌کند) به حرف‌های دیگر او هم اعتماد می‌کنید، ممکن است این اعتماد حاصل بررسی ریشه‌های تفکری آن فرد باشد، ممکن است به خاطر دیدن یک خواب و یا چیزهای دیگر باشد. کاری نداریم که شما چطور اعتماد پیدا کرده‌اید. وقتی مطمئن شدید، هر بایدی که بگویید، همان کار را می‌کنید. اما اگر اطمینان به دست نیاورید، اصلاً حرکت نمی‌کنید. کسانی که غرب زده و مرعوب هستند، چون مطمئن شده‌اند که غرب خوب است و نظریه‌هایش درست است، بدون بررسی ریشه‌ها به حرف‌های غرب عمل می‌کنند، شما وقتی از شخصیت یک نفر خوشتان می‌آید، خشکتان می‌زند؛ لذا هر چیزی که بگویید، قبول می‌کنید. محقق‌ها وقتی که می‌خواهند کار علمی کنند، یک جمله‌ای به این مضمون دارند: «بزرگی بزرگان نباید ما را از پیروی دلیل و کاوش در دلیل بازدارد». مشهور است که این جمله را ملاصدرا گفته است.

برای مثال، وقتی می‌گوییم فلان نظریه را امام گفته‌اند، آیا دیگر نباید تحقیق کنیم؟ آیا درست نیست که راجع به آن تحقیق کنیم؟ نه! مباحث علمی این‌طور نیست، چرا که افراد مرعوب تقلید می‌کنند. پس ما که در احکام تقلید می‌کنیم، مرعوب هستیم؟ فرق بین این دو نوع تقلید در چیست؟

### ❁ تقلید منفی و مثبت (تفاوت مرعوبیت و تقلید)

ما یک تقلید منفی داریم و یک تقلید مثبت. تقلید مثبت، تقلید عاقلانه است، پیروی از خبره است و ما قبول کرده‌ایم که او خبره است و حالا که فهمیده‌ایم خبره است، از او تقلید می‌کنیم؛ این اشکال ندارد. همه

عقلا می‌گویند: چیزی را که نمی‌دانید از آنکه می‌داند بپرسید. آیه قرآن می‌گوید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> این خودش استدلال است. ما تحقیق کردیم فهمیدیم مرجع خبره است و بعد از او تقلید می‌کنیم. اما اگر شما برای تقلید تحقیق نکنید که آیا او خبره است یا نیست، این تقلید کردن از روی مرعوبیت بوده و تقلید منفی است.

همین الآن کسی که منحرف است، می‌بینید خیلی هم قشنگ صحبت می‌کند، عموماً حرف‌هایش را قبول می‌کنند؛ چون قشنگ صحبت می‌کند. تحقیق نمی‌کنند که آیا در این زمینه‌ای که در آن قشنگ حرف می‌زند، تخصصی هم دارد یا ندارد؟ کسانی که این طور پیروی می‌کنند، مرعوب هستند. این از جنس مغالطات معنوی است، می‌گوید: «یعنی واقعاً این نکته را بلد نیستی؟» طرف خودش را می‌بازد و قبول می‌کند. اما اگر ما تقلید می‌کنیم، با دلیل و استدلال و بررسی این که آیا مرجع خبره است یا نه؟ تقلید می‌کنیم، این تقلید مثبت است.

انسان‌ها تا اعتماد نکنند و طرف را خبره ندانند، از او تقلید نمی‌کنند؛ لذا اگر شما کسی را در چشم فردی سخیف کنید و زیر سؤال ببرید، دیگر حرف آن شخص روی فرد اثر ندارد. آن‌ها ملانصرالدین (یک روحانی) را به موضوع جوک و لطیفه تبدیل کردند؛ آیا مردم از کسی که موضوع جوک‌ها و شوخی‌هاست، حرفی را قبول می‌کنند؟ حزب‌اللهی‌ها را مسخره می‌کنند، مسخره کردن استدلال آوردن است؟ می‌خواهند بچه‌ها و نوجوان‌ها دیگر از افراد حزب‌اللهی سؤال نکنند و حزب‌اللهی‌ها از چشم مرعوب‌ها بیفتند. این‌ها هیچ‌کدامشان استدلال نیست، این‌ها مشکلات روحی و روانی است؛ لذا می‌گویند نباید سوءظن ببرید. سوءظن انسان را دیوانه می‌کند. همچنین نباید

۱. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره مبارکه نحل،

مسخره کنید. در این بحث‌ها مدل فکرکردن را به شما می‌گوییم. انسان‌ها وقتی فکر می‌کنند و بعد دست به عمل می‌زنند، به این صورت که گفتیم عمل می‌کنند. «فی قلوبهم زیغٌ یتبعون ما تشاء...»<sup>۱</sup>؛ در قلبشان چرک دارند، به دنبال چیزهای دوپهلوی می‌روند و همواره دو دل هستند. حتی اگر در مسجد هم باشند، منحرف می‌شوند. اگر شما متعادل بودید، به طور طبیعی به سمت حزب‌اللهی‌ها می‌رفتید، لازم نیست حتماً در جمهوری اسلامی باشید. در ایتالیا هم فردی خوب باشد، طلبه می‌شود، شیعه می‌شود، چون دلش صاف است!<sup>۲</sup> طرف در مسجد است، اما خیابان‌گرد می‌شود! البته صاف بودن یا نبودن، یک بحث اخلاقی مفصل است.

۱. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (سوره مبارکه آل عمران، آیه ۷)

اوست خدایی که قرآن را بر تو فرستاد که برخی از آن کتاب آیات محکم است که اصل و مرجع سایر آیات کتاب خداست و برخی دیگر متشابه است، و آنان که در دلشان میل به باطل است از پی متشابه رفته تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه‌گری پیدا آرند، در صورتی که تأویل آن را کسی جز خداوند و اهل دانش نداند؛ گویند: ما به همه کتاب گرویدیم که همه از جانب پروردگار ما آمده، و به این (دانش) تنها خردمندان آگاهند.

۲. ادواردو آنیلی (۱۳۳۲ش-۱۳۷۹ش) مستبصر اهل ایتالیا و فرزند یکی از سرمایه‌داران معروف ایتالیا به نام جووانی آنیلی بود. پدرش، سناتور جووانی آنیلی، از سرمایه‌داران معروف ایتالیا و مالک شرکت ماشین‌سازی فیات، بزرگترین شرکت ماشین‌سازی ایتالیا، چندین بانک خصوصی، چندین شرکت طراحی مد و لباس، باشگاه اتومبیل‌رانی فراری، باشگاه فوتبال یوونتوس و... بود. مادرش مارلا کاراچیلو نیز یک شاه‌زاده یهودی بود. او تحت تأثیر قرآن از مسیحیت به مذهب شیعه گروید و علی‌رغم فشارها و تهدیدها از آن دست برنداشت. وی در آن برهه به ایران آمد و با امام خمینی ره نیز دیدار داشت. ادواردو آنیلی در ۲۴ آبان ۱۳۷۹ش برابر با ۱۵ نوامبر ۲۰۰۰م در ۴۶ سالگی در ایتالیا درگذشت. جسد وی در زیر یک پل کشف شد. پرونده او برخلاف روال رایج در ایتالیا که اجساد را کالبدشکافی می‌کردند، بدون کالبدشکافی و تحقیق بسته شد. برخی مرگ او را مشکوک و صهیونیست‌ها را عامل قتلش دانسته‌اند. (رک: مصطفی غفاری ساروی، هدیه مسیح؛ سیری در زندگی ادواردو آنیلی)

## ❁ یاد از شهید مطهری

بعد از فوت آیت الله بروجردی<sup>۱</sup> - که جامعه در آن مقطع بدون مرجع شد - به شخصیت‌های مختلف گفتند درباره «تقلید» تحقیق و تألیف کنید. شهید مطهری در کتاب ده گفتار راجع به تقلید بحث کرده‌اند. آقای بازرگان هم کتابی در مورد تقلید نوشته‌اند که در آن، تقلید را مسخره کرده‌اند. این‌ها مذهبی‌های متفکر زمان شاه بودند، جوان‌ها را به اسلام جذب می‌کردند! البته کتاب‌های آقای مطهری بعد از شهادتشان مطرح شدند چون ایشان را در زمان شاه خیلی بایکوت می‌کردند ولی دکتر شریعتی<sup>۲</sup> همین‌طور آزادانه سخنرانی می‌کرد.

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق - ۱۳۸۰ق/ ۱۲۵۴ش - ۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. ایشان در ۱۳ شوال ۱۳۸۰ق برابر با ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ش، از دنیا رفت و پیکر ایشان تشییع و در مسجد اعظم به خاک سپرده شد. (ر.ک: دانشنامه اسلامی، آیت الله سید حسین طباطبائی بروجردی)
  ۲. کتب مهدی بازرگان در ۳۵ جلد به عنوان مجموعه آثار وی به چاپ رسیده‌اند.
  ۳. علی قزینانی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ش) مشهور به علی شریعتی و دکتر شریعتی نویسنده و متفکر شیعه و جامعه شناس که آرا و اندیشه‌های او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران نقش داشت. سخنرانی‌های شریعتی در حسینیه ارشاد تهران و برخی دانشگاه‌ها که در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ش، در جزوه‌هایی در اختیار مخاطبان او قرار می‌گرفت، بعدها به صورت کتاب مستقل و سرانجام در مجموعه ۳۶ جلدی آثار شریعتی منتشر شد. نظرات و آرای شریعتی درباره اسلام‌شناسی، پروتستان‌تیسیم اسلامی، روشنفکری دینی، شیعه‌شناسی، تشیع علوی و تشیع صفوی و همچنین رابطه او با روحانیت، همواره مورد مخالفت یا نقد گروه‌های مختلف قرار گرفته است. برخی از محققان، منشأ شکل‌گیری و فعالیت گروه‌هایی مانند فرقان را آراء شریعتی دانسته‌اند. چهره‌ها و گروه‌های مختلفی مانند مرتضی مطهری، مهدی بازرگان و نشریه مکتب اسلام و همچنین علی ابوالحسنی و سید حمید روحانی، برخی از منتقدان و مخالفان شریعتی بوده‌اند. نزدیک به سی جلد کتاب در ردّ نظرات شریعتی در ایران منتشر شده است. علاوه بر آثار انتقادی، نزدیک به ۴۰۰ اثر فارسی و عربی درباره او چاپ شده است.
- علی شریعتی سرانجام ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶ از ایران خارج شد و ۲۹ خرداد در لندن درگذشت. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، در ۳۱ خرداد ۱۳۵۶ش، مرگ شریعتی را ناشی از سکنه قلبی دانستند و اعلام کردند او برای درمان ناراحتی چشم و کسالت قلبی به انگلستان رفته است. نزدیکان شریعتی، هر گونه بیماری قلبی او را رد کرده‌اند. شریعتی سرانجام ۵ تیر ۱۳۵۶ش، در

شهید مطهری را به زندان می بردند. او در مسجدی نماز می خواند که تنها دو صف نمازگزار پشتش نماز می خواندند آن ها هم کارگرهای مسجد بودند. چند تا دانشجو از شهرستان ها با شهید مطهری تماس می گرفتند و سؤال داشتند، شهید مطهری جواب می داد. کم تر پیش می آمد که عده زیادی در سمینار شهید مطهری شرکت کنند؛ چون برخلاف جو موجود صحبت می کرد. حال و هوای آن زمان علمی بود، ولی شهید مطهری در مورد امدادهاى غیبی صحبت می کرد. درحالی که شریعتی جوان ها را به اسلام جذب می کرد.

آقای مطهری را به فلان شهر دعوت می کردند که برای ۵ نفر سخنرانی کند، می رفت. ببینید، این اندیشمندی را که اسلام شناس بود، این طور بایکوت می کردند. مثلاً کتاب حجاب در جمع انجمن اسلامی پزشکان بوده است. کتاب امدادهاى غیبی در شیراز در دانشگاه شیراز بوده است که کاملاً بر علیه جو حاکم آن زمان بود (چون جو در آن زمان بیشتر اثبات مطالب دینی به صورت علمی و حرف هایی از این دست بود).

پس در بحث تقلید کتاب هایی هست که اندیشمندان مذهبی زمان شاه نوشته اند، یکی از این کتاب ها را مهندس بازرگان نوشته است. ببینید، وضع به چه شکل بوده که یک مهندس تحصیل کرده درباره دین حرف می زده است مردم بیشتر قبول می کردند تا یک ملاً حرف بزند! در آن دوره حرف امثال مهدی بازرگان و دکتر شریعتی را قبول می کردند، اما چون اسم ملاً روی شهید مطهری بود، حرف هایش خریدار نداشت. این اسمش مرعوب بودن است. این شیوه بر اساس استدلال نیست. امروز مردم می گویند اگر پزشک بشویم و درباره دین حرف بزنیم بهتر است تا ملاً بشویم و درباره دین حرف بزنیم.

### ﴿ ویژگی های مرعوب ﴾

«مرعوب» از رعب گرفته شده است. اسم مفعول آن است؛ یعنی: کسی که ترس بر او مستولی شده است.<sup>۱</sup> در ترس چه ویژگی هایی هست؟ فرد در هنگام ترس بی اختیار، و بی اراده و هیجان زده می شود. در روایت آمده: «حُبُّ شَيْءٍ يَمَعِي وَيَصْرُ»<sup>۲</sup> چون دوستش دارد نمی تواند بدی هایش را ببیند. مرعوب است. یا اینکه چون بدش می آید نمی تواند خوبی های او را ببیند! اما اگر انسان به خبره مراجعه کند، دیگر حرف های خبره را می پذیرد و در مورد تک تک حرف های او فکر نمی کند.

### ﴿ پاسخ به سؤال ﴾

وقتی ریشه ها را بررسی می کنیم، یک باریک یک نظریه ها را تفصیلاً بررسی می کنیم و یک بار به صورت کلی. او عالم و متقی است و رجوع به عالم متقی بر من واجب است؛ مثل مسئله مرجع تقلید دیگر یک یک نظریه ها را بررسی نمی کنیم. مگر وقتی نزد پزشک می روید تک تک نظریه ها و نسخه ها را بررسی می کنید؟ بنابراین، رجوع کردن به خبره و اطمینان پیدا کردن به اشخاص جزو بررسی ریشه ها است.

### ﴿ رابطه جهان بینی و ایدئولوژی ﴾

گفته شد که در مورد رابطه جهان بینی و ایدئولوژی دو نظریه وجود دارد، یکی می گوید اصلاً بین هست و نیست ها و باید و نبایدها رابطه ای وجود ندارد که گفتیم دکتر سروش این نظریه را قبول دارد. مثلاً: انسان ها باهم فرق دارند، پس باید بین آن ها فرق گذاشت. چون این ها باهم بی ارتباط اند و هر چند نتیجه منطقی نباشد، درست است.

۱. إِنَّ الرُّعْبَ: أَشَدُّ الخَوْفِ رَعْبُهُ كَمَنْعَهُ رَعْبُهُ رُغْباً وَرُغْباً خَوْفُهُ فَهُوَ مَرْعُوبٌ. (تاج العروس، ج ۲، ص ۲۵)

۲. قال رسول الله ﷺ: حبك للشيء يعمي ويصم. (الوافي، ج ۲۶، ص ۱۶۳) ترجمه: علاقه تو به چیزی تو را کور و کر می کند.

مامی دانیم که بین هست و نیست ها و باید و نباید ها رابطه منطقی وجود دارد. در جلسه پیش گفتیم که وقتی قبول کردیم خداوند، رب است، پس پس باید تحت تربیت او قرار بگیریم؛ یا اگر پذیرفتیم که روز قیامت وجود خواهد داشت، باید آن را در رفتارمان لحاظ کنیم. این نتیجه گیری ها منطقی است.

حال، ببینیم این رابطه چه نوعی از روابط است:<sup>۱</sup>

۱. رابطه ای ندارند؛ مثلاً سیاه و سفید باهم فرق دارند، پس باید میان سیاه پوست و سفید پوست فرق گذاشت. اما کسی این نتیجه را قبول ندارد؛ لذا میان هست و نیست رابطه ای وجود ندارد.<sup>۲</sup>

۲. علیت، به طور علت ناقص و معلول است. اگر هست و نیست درست بود، باید بقیه شرایط هم باشند تا باید و نباید درست بشود. البته باید توجه داشت که بقیه ی شرایط از جمله ی امور نفسانی هستند. اما اگر هست و نیست ها غلط باشند، قطعاً باید و نباید ها غلط هستند. مثلاً وقتی می گوییم: خدا رب است، زمانی که هوای نفس در کار نباشد، چنین نتیجه می دهد: «باید تحت تربیت او قرار بگیریم.»

۳. لازم و ملزوم؛ این، لازمه ی آن است. اگر هست و نیست ها صحیح بودند، لازمه ی آن این است که باید و نباید ها هم صحیح هستند؛ البته اگر همه ی شروط صحت آن وجود داشته باشند.

۱. به کیفیت رابطه ی میان جهان بینی وایدئولوژی در جلسه اول اشاره شده است.

۲. در واقع اینجا از برهان خلف استفاده شده است. در تعریف برهان خلف چنین آمده است: برهانی که در آن مطلوب را با ابطال نقیض آن ثابت می کنند. پس این قیاس ابتدا متوجه اثبات مطلوب نیست، بلکه توجهش به ابطال نقیض آن است و چون اجتماع نقیضین محال است، از ابطال نقیض هر قضیه، صدق آن قضیه معلوم می شود. پس این نوع برهان از نقیض مطلوب با مقدمه ای غیر متنازع تألیف می شود تا انتاج حکمی ظاهر الفساد کند و از اینجا معلوم شود که علت این انتاج، نقیض مطلوب بوده است. (فرهنگ اصطلاحات منطقی، ص ۴۷)

به عنوان مثال برای ما سؤال می شود که فردی در یک موضوع خاص، تشخیصش درست بوده است یا خیر؟ باید ببینم جهان بینی اش به چه صورت است. اگر کسی تشخیصش غلط بود دیگر قابل اعتماد نیست. یک مقدمه می چیند و بعد حرفش را می زند. اگر مقدمات اشتباه باشد، نظریه هم نادرست می شود. مثلاً اگر تشخیص بدهد دوست از دوست اخلاق می دزدد، می گوید: «در انتخاب دوست باید بیشتر دقت کرد.» اما اگر این مطلب را تشخیص نداد، باید و نبایدی که از آن مُنتَج می شود، غلط است.



## جلسه یازدهم

### خلاصه مطالب

توضیح داده شد که اولین راه برای تشخیصِ درستی یا نادرستی جواب‌هایی که مکتب‌های مختلف به سؤال‌های ما می‌دهند، این است که به راهکارهای آن‌ها عمل کنیم. دومین راه این بود که تاریخچه و گذشته‌ی آن مکتب را بررسی کنیم و اگر متوجه شدیم که خوب و شمریخش بوده است، به آن عمل کنیم و اگر بد بود، آن را کنار بگذاریم. ضرب‌المثل هست که می‌گوید: «مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ لَهُ النَّدَامَةُ». «اگر کسی چیزی که تجربه شده است را دوباره تجربه کند، به پشیمانی دچار می‌شود.»<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر: «مؤمن از یک سو راجح دو بار نیش نمی‌خورد.» بنابراین، ابتدا سابقه‌ی مکتب را بررسی می‌کنیم و اگر متوجه شدیم که در مجموع نمره‌ی آن پایین است، به آن عمل نمی‌کنیم؛ لذا ما در راه دوم مستقیماً عمل نمی‌کنیم، بلکه سابقه را نگاه می‌کنیم و اگر خوب بود، عمل می‌کنیم. حال، پرسش این است که «چطور تشخیص می‌دهیم که سابقه خوب است؟».

---

۱. بخشی از شعر حافظ: «هر چند کازمودم از وی نبود سودم / مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ لَهُ النَّدَامَةُ»  
۲. واژه پراگماتیسم به معنای عمل‌گرایی برگرفته از لغت «پراگما» به معنای کنش یا عمل می‌باشد و پراگماتیسم یا مکتب اصالت عمل که مقابل مکتب اندیشه و نظر جای دارد، نگرشی فلسفی است که همواره بر کنش، عمل و آنچه کارایی دارد، تأکید می‌ورزد. (رک: قنبری، آیت، نقدی بر

### پراگماتیسم

نظریه‌ی پراگماتیسم می‌گوید: «حق، آن است که نتیجه بدهد و باطل آن است که نتیجه ندهد.»<sup>۱</sup> در واقع پراگماتیست‌ها همان عمل‌گراها هستند.

اکنون این نظریه در اروپا و آمریکا جریان دارد؛ اگر چیزی نتیجه داد، خوب است و اگر نتیجه نداد، باطل است. هرآنچه فایده‌ عملی داشته باشد، خوب و حق است و اگر چیزی در عمل بی‌فایده باشد، حق نیست. اگر مشکلی را حل کرد خوب است و اگر حل نکرد، درست نیست. این نظریه را با چه استدلالی می‌توان باطل کرد؟

ببینید، اروپا و آمریکا چقدر پیشرفته‌اند! پس معلوم می‌شود که این‌ها حق هستند. اما مسلمان‌ها را ببینید چقدر عقب مانده‌اند! حتماً این‌ها باطل هستند. دقیقاً مشابه همین استدلال ما را همین امروز در مدارس و مقالات و ... می‌شنویم؛ مثلاً گاهی این‌طور گفته می‌شود: «اگر مسلمان‌ها حق هستند، چرا عقب افتاده‌اند و اگر غربی‌ها منحرف هستند، پس چرا موفق شده‌اند؟ اگر باطل هستند چطور در تکنولوژی پیشرفت می‌کنند؟ پس معلوم می‌شود، غربی‌ها حق هستند.» این‌ها حرف‌های روز هستند. چه جوابی باید به این حرف‌ها بدهیم؟ البته پیش‌تر جواب این‌ها را دادیم و رد شدیم. جواب دادن به این حرف‌ها یک روشی دارد.

چنان‌که در همین موضوع کتاب‌ها و منابع فراوان هست، اصلاً بین دانشمندان بحثی که هست این است که: «رابطه‌ی بین هست‌ها و باید‌ها چگونه است؟» این‌ها در بحث فلسفه‌ی اخلاق مطرح می‌شود. این بحث بسیار ریشه‌ای و مهم است. ریشه‌ی هست‌ها چیست؟ جنس باید‌ها چیست؟

۱. این مکتب که به نام پراگماتیسم (اصالت عمل) نامیده می‌شود، قضیه‌ای را حقیقت می‌داند که دارای فایده عملی باشد، و به دیگر سخن، حقیقت عبارت است از معنایی که ذهن می‌سازد تا به وسیله آن به نتایج عملی بیشتر و بهتری دست یابد. این نکته‌ای است که در هیچ مکتب فلسفی دیگری صریحاً مطرح نشده است. (آموزش فلسفه، علامه مصباح یزدی، ج ۱، ص ۵۵)

### ✽ متن خوانی

شهید مطهری رحمته الله علیه می‌فرماید: «حکما، حکمت را به حکمت عملی و حکمت نظری تقسیم می‌کنند؛ حکمت نظری، دریافت حق است؛ چنان‌که هست. اما حکمت عملی، دریافت خط‌مشی عملی زندگی است؛ چنان‌که باید. این چنین باید‌های نتیجه‌ی منطقی آن چنان هست‌ها است».<sup>۱</sup>

### ✽ توضیح متن؛ رابطه‌ی هست‌ها و باید‌ها

بین هست‌ها و باید‌ها رابطه‌ی منطقی وجود دارد. بین عدد سه و «فرد بودن» یک رابطه‌ی منطقی وجود دارد که قابل انفکاک نیستند. به‌طور کلی ارتباطات منطقی قراردادی نیستند؛ این‌طور نیست که خودتان آن‌ها را عوض کنید. وقتی می‌گویید: «یک چیزی هست.» به لحاظ منطقی، یک بایدی را نتیجه می‌دهد که رابطه‌ی منطقی و واقعی با آن «هست» داشته باشد. این رابطه قراردادی نیست؛ یعنی به دست من نیست؛ وقتی می‌گوییم قراردادی نیست مانند مثلث و ۱۸۰ درجه. حال مکانیزم این رابطه منطقی چیست؟ این بحث، تخصصی است و هنوز به انتهای آن نرسیده است و از جنس مباحث درس خارج<sup>۲</sup> است. این‌ها بحث‌های بسیار جدی است. می‌خواهم فقط تا حدودی ارتباط این‌ها را توضیح بدهم، وقتی می‌گوییم: در عالم فلان چیز هست، باید‌ها نمی‌توانند یک «باید» غیر متناسب با آن «هست» باشند. این «باید»، نمی‌تواند چیزی جدای از این هست‌ها باشد. نمی‌تواند چیزی جدای از این واقعیت‌ها باشد.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۷۷

۲. درس خارج: عالی‌ترین سطح دروس حوزه‌های عملیه است. این دوره به صورت سنتی، پس از طی دو دوره مقدمات و سطح آغاز می‌شود. درس خارج، کانون ارائه آخرین دستاوردهای علمی استادان و نیز فرصتی برای آموختن روش اجتهاد و ورزیده شدن در آن است. درس خارج را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «ارائه استدلالی درس بدون تکیه بر متن خاص.» در این درس، استاد نظرات مختلف درباره موضوع مورد بحث را مطرح کرده و ادله آن را بازگو و نقد می‌نماید و در آخر نظر خود را ارائه می‌دهد» (رک: تارنمای ویکی شیعه)

وقتی می‌گویید عالم بی‌انتهاست، نمی‌توانید بگویید: «چون ما محدود هستیم. باید خود را به دنیا محدود کنیم و فقط برای دنیا کار کنیم.» اصلاً نمی‌توانید این‌طور نتیجه‌گیری کنید! نمی‌توانید نتیجه‌ای بگیرید که با این «هست» هماهنگ نباشد؛ لذا یک رابطه‌ی منطقی بین هست‌ها و باید‌ها وجود دارد. قراردادی نیست که کسی بگوید: نه؛ فلان‌طور است و دیگری بگوید: نه؛ این‌طور نیست.

مثلاً گوشت خوک مضر است؛ لذا نمی‌توانید این «باید» را نتیجه بگیرید که باید گوشت خوک خورد؛ چون رابطه‌ی آن‌ها قراردادی نیست. یک رابطه‌ی واقعی میان آن‌ها وجود دارد، پس هر چیزی را نمی‌توان نتیجه گرفت.<sup>۱</sup> عالم به این صورت است، واقعیت‌ها خارجی هستند، اگر بخواهید پوست دستتان نرم شود باید به آن روغن بزنید؛ آیا می‌توانید بگویید: «باید روی دستتان سنگ پاکشید؟!» بنابراین، نباید این ناهماهنگی بین هست‌ها و باید‌ها وجود داشته باشد. اگر تفکری که غلط بود و فرضاً گفت: «گوشت خوک برای روح مضر نیست.» خود به خود می‌گوید: «پس باید گوشت خوک خورد یا جایز است که بخورید.» هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید «گوشت خوک مضر است، پس باید گوشت خوک بخورید.» در اینجا می‌گوییم نظریه یا دیدگاه غلط است. مثل این که گفتیم «لزوم خوردن گوشت خوک» با «مضر بودن آن برای بدن» هماهنگ نیست؛ البته ممکن است الآن گمان کنید که اشکالی ندارد، ولی به هر شکل اشکال‌ش مشخص می‌شود. روح یک واقعیتی است که در عالم هست، وقتی ضد مزاج روح عمل کنید، روح شما امروز یا فردا ضربه می‌خورد.

۱. توضیح: ما باید طبق واقعیت انسان و خوک حکم صادر کنیم نه از خودمان رابطه جعل کنیم؛ واقعیت و هستی بر این است: در گوشت خوک برای انسان مفاسد و ضررهایی وجود دارد که ما را به حکم «نباید خورد» می‌رساند. به بیان دیگر؛ رابطه این «واقعیت» (ضرر داشتن گوشت خوک برای انسان) و این «نباید»، به وسیله جعل و اعتبار و قراردادهای تغییر نمی‌کند و سلیقه‌ای نیست.

هست‌ها با باید‌ها رابطه‌ی منطقی دارند، وقتی چیزی را فهمیدید، خود به خود یک «باید» هماهنگ با آن رانتيجه می‌گیرید.

## نمونه‌هایی از رابطه‌ی جهان‌بینی وایدئولوژی

### \* مثال اول

می‌گویند که در طبیعت، ضعیف پایمال می‌شود؛ این نظریه فردریش نیچه است.<sup>۱</sup> می‌گوید: قانون جنگل به این صورت است که حیوانات قوی حیوانات ضعیف را از بین می‌برند. در طبیعت این طور است که همیشه ضعیف نابود می‌شود و قوی پیروز است؛ لذا برای این‌که در دنیا خوش و پیروز و موفق باشیم باید قوی باشیم، زیرا ضعیف‌ها باید از بین بروند.<sup>۲</sup> این نظریه جزو درس‌های سیاست‌مدارهای غرب است. برای

---

۱. یکی از سوء استفاده‌های دیگری که از فلسفه داروین شد، در «اخلاق» بود، در مورد ساختن انسان خوب و نمونه، انسان برتر یا کامل، چرا که یکی از اصول داروین اصل تنازع بقا بود... او گفت اساس زیست و حیات در این عالم این است که جاندارها با یکدیگر دائماً در حال جنگ و مبارزه هستند و آن که قویتر است باقی می‌ماند. جانداران در غریبال طبیعت، غریبال میشوند (خود جنگ، غریبال طبیعت است) و طبیعت، در جنگ و کشمکش دائمی که حیوانات دارند، غریبال میکند و اصلح را برای بقا انتخاب میکند و «اصلح برای بقا» یعنی آن موجودی که در میدان مبارزه بهتر توانسته است خود را نگه دارد و توانسته است حریف را از بین ببرد و خود را حفظ کند. آقای نیچه از این اصل نتیجه گرفت که اصل در حیات همه جانداران و حتی در حیات انسان همین است و جنگ و تنازع، اصلی در زندگی انسان هاست و هر انسانی که قویتر باشد باقی می‌ماند و حق هم با همان است که باقی می‌ماند. بعد گفت که طبیعت به سوی انسان برتر سیر میکند و انسان کامل باید در آینده به وجود بیاید. انسان کامل یعنی چه؟ یعنی انسان قویتر و نیرومندتر؛ انسانی که اخلاق ضعیف پرور اصلح را و وجود ندارد. اخلاق ضعیف پرور چیست؟ همین‌هایی که ما امروز آنها را [اکمال می‌شماریم]: محبت ورزیدن، مهر ورزیدن، احسان کردن، خدمت به خلق کردن. می‌گوید این اخلاق، پدر بشر را در آورده است. اینها مانع تکامل بشریت و مانع بروز انسان برتر و قویتر و انسان کامل است. انسان کامل آن است که در او این نقطه‌های ضعیف - که ما آنها را اکمال حساب میکنیم - وجود نداشته باشد. و لذا نیچه، هم دشمن سقراط

است و هم دشمن مسیح. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۵۲ - ۲۵۳)

مطالعه بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب انسان کامل شهید مطهری مراجعه کنید.<sup>۱</sup>

### \* مثال دوم

در ایران سیستم کارگزاران هم همین حرف‌ها را می‌گویند: برای این‌که قوی شویم و پیشرفت کنیم، اشکال ندارد اگر یک نسل را از دست بدهیم و ضعیف‌ها از بین بروند! صریحاً این حرف‌ها را گفته‌اند.<sup>۲</sup> خب، حالا شما چطور می‌خواهید قوی شوید، باید آدم بکشید تا قوی شوید. اگر آخرت را قبول ندارید، برای قوی شدن لازم شد دروغ هم می‌گویید، لازم شد آدم بکشید، می‌کشید. این جنایت است، خب باشد! وقتی به بد و خوب اعتقادی ندارید، دیگر عذاب وجدانی هم در کار نیست. همان‌طور که می‌دانید «وجدان» یک مفهوم غیرمادی است، وقتی که اساساً به غیر ماده باور ندارید، اخلاق را هم رعایت نمی‌کنید.

### \* مثال سوم

چنان‌که حضرت آقا فرمود جهان‌بینی‌هایی که در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شوند، مبتنی بر جهان‌بینی مادی هستند.<sup>۳</sup> مثلاً فرض کنید، الآن کشور همسایه شما مشکل اقتصادی دارد، می‌خواهید به آن کشور کمک کنید. برخی می‌گویند: «نباید کمک کرد. لزومی ندارد که به آن‌ها

۱. مجموعه‌ی آثار شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۱۶۸

۲. «حتی اگر در فرآیند تعدیل ۱۵ درصد جمعیت کشور که عموماً دهک‌های محروم جامعه بودند در زیر چرخ‌های توسعه له شوند. اشکال ندارد» (یادداشت روزنامه مشرق با تیتیر «له شدن مردم زیر چرخ سازندگی و تکنوکرات‌ها» در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۹۴)

۳. حرف این است که مبنای علوم انسانی غربی، مبنای غیرالهی است، مبنای مادی است، مبنای غیر توحیدی است؛ این با مبنای اسلامی سازگار نیست، با مبنای دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده‌ی صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که براساس تفکر الهی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانشهای علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد. (بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها در ۱۱ تیر ۱۳۹۳ | لینک مستقیم <https://khl.link/f/26859>)

کمک کنید چون با این کار خودتان دچار مشکل اقتصادی می شوید.»

اگر این حرف ها را قبول کنیم، پس باید بگوییم آقایان انصار! نباید به مهاجرین پناه بدهید؛ چون درآمد خودتان کم تر می شود و درآمد مشخصتان را باید نصف کنید. اگر که بیرونشان کنیم هم بی پناه می مانند و می میرند! اما اگر بگوییم چنانچه به این ها کمک کنیم، خدا به ما کمک می کند؛ این یک مدل دیگر است، اصلاً مادی نیست.<sup>۱</sup> مگر این که ببینند؛ اگر به این ها پناه ندهند، پیش مردم دنیا آبرویشان می رود؛ لذا در این حالت، آن مادی گرا هم کمک می کند و به مهاجران پناه می دهد. چون می خواهد در دنیا حفظ آبرو کند، پس، این کار را می کند. اما اگر گفتیم که آخرت هست، دیگر این را باید رعایت کنیم. اگر به دیگران کمک کنیم، خدا نیز ما را یاری می کند. این یک حقیقت است؛ لذا باید این کار را انجام بدهیم.

### ﴿﴾ منطق مادی در جنگ و ریسک پذیری

کسی که می گوید فقط ماده را قبول دارم، اگر جنگ شود، می جنگد؟ به خاطر دنیا می جنگد. معامله اقتصادی است، ممکن است سود کند، شاید هم ضرر کند. به خاطر دنیایش می جنگد. آمریکا که دنیا طلب اول است برای نفت آدم می کشد.

۱. وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِثُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره حشر، آیه ۹)

و هم آن جماعت انصار که پیش از (هجرت) مهاجرین (در مکه به رسول ایمان آوردند و) مدینه را خانه ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست می دارند و در دل خود هیچ حاجتی (و حسد و بخلی) نسبت به آنچه (از غنائم بنی نضیر) که به آنها داده شد نمی یابند و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز مهاجران را بر خویش مقدم می دارند (و جانشان به کلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است) و هر کس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت رستگاران عالمند. (۹)

تاجری که تجارت می‌کند، حتماً این احتمال را هم در نظر می‌گیرد که شاید ضرر کند؛ اما ریسک می‌کند. این به خاطر دنیایش است. حالا آنجا که دنیا و آخرت قابل جمع شود، من جانب بی‌نهایت را می‌گیرم و سود بیشتری می‌کنم. اگر دو نفع دنیایی در میان باشد، آن منفعتی را می‌گیرم که سودش بیشتر باشد. همیشه همین‌طور است. شما همیشه آن سود بیشتر را در نظر می‌گیرید. همیشه نگاه می‌کنید که کدام سودش بیشتر است. ما می‌گوییم در نهایت دنیای آن‌ها هم درست می‌شود و این دنیا متعلق به شما می‌شود. اما فعلاً آن را از دست دادید. «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادُ الصَّالِحِينَ»<sup>۱</sup>؛ لذا می‌گویند دین ما «إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ» است<sup>۲</sup>؛ وقتی می‌جنگد، اگر پیروز شد که روشن است. اما چنانچه کشته شد به بهشت می‌رود.

### ﴿۱۷۱﴾ آسان‌ترین راه برای بررسی بایدها

گفتیم؛ حالا که این دو یعنی «هست‌ها» و «بایدها» باهم رابطه منطقی دارند، هزاران «باید» از این‌ها ایجاد می‌شود؛ در اقتصاد و سیاست و حتی ازدواج و ... این‌که تک‌تک بایدها را بررسی کنید، بسیار وقت‌گیر است؛ لذا باید ریشه‌ها را بررسی کنید. این روش از راه‌های قبلی خلاصه‌تر و ساده‌تر است.

۱. «و حَقَّاقَ که مادر هر کتاب آسمانی پس از لوح محفوظ. و در زبور (داود) پس از ذکر (تورات موسی) و در قرآن

پس از آن کتاب‌ها، نوشتیم و مقرّر کردیم که همانا (ملکیت و حاکمیت و استفاده تام از برکات این زمین را بندگان صالح و شایسته من به ارث خواهند برد) (از دست غاصبان و ائمه جور به امامان عدل و خلفای آنها منتقل خواهد شد) (سوره انبیاء، ۱۰۵)

۲. اشاره به آیه ۵۲ سوره توبه «قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ» ترجمه: بگو: آیا برای ما چیزی که از این دو نیکی (یعنی پیروزی یا شهادت) را انتظار دارید؟



## جلسه دوازدهم

### ❁ خلاصه مطالب گذشته

گفتیم که باید و نبایدها، با هست و نیست ها رابطه ای منطقی دارند؛ یعنی وقتی فهمیدیم که یک چیزی هست، می‌گوییم باید فلان نتیجه را بدهد. وقتی می‌فهمیم که خدا شریک ندارد، نباید غیر خدا را عبادت کنیم، نباید غیر از او را پرستیم. همان‌طور که گفتیم: از یک «هست» باید و نبایدهای بسیاری انتزاع می‌شود. اگر ریشه‌ی آن‌ها درست باشد، می‌توانید به آن‌ها اعتماد کنید؛ اما اگر ریشه‌ی این باید و نبایدها - که همان هست‌ها هستند - درست نباشد، قابل اعتماد نیستند. این مطلب، آخرین بحث جلسه‌ی پیش بود.

### ❁ لازم و ملزوم

اگرچه لازم و ملزوم از بحث ما خارج است، ولی توضیح مختصری می‌دهیم؛ ببینید، اگر یک عددی ۴ بود، پس زوج است؛ آیا می‌تواند زوج نباشد؟ خب حالا اگر یک عددی ۴ نبود، آیا می‌توانیم بگوییم،

آن عدد زوج هم نیست؟ نه! شاید ۶ باشد، یا شاید ۸ باشد. پس ۴ بودن، لازمه‌ی زوج بودن است، ولی باهم مساوی نیستند. در لازم و ملزوم همیشه یک چیزی دنباله‌ی چیز دیگری است. اما این طور نیست که هروقت این آمد، دیگری هم بیاید؛ آن برود، دیگری هم برود. این نوع رابطه بین دو چیز را لازم و ملزوم می‌گویند. مثلاً اگر هوا گرم شود، سرمن درد می‌گیرد. در این رابطه‌ای که بین گرما و سردرد تصویر شد؛ یعنی اگر هوا گرم نباشد، سردرد نمی‌گیرید؟ معلوم نیست، شاید عصبانی شوید و سردرد بگیرید و شاید هم هوا گرم شود ولی فقط کلافه شوید و سر درد نگیرید.

### ﴿۶﴾ علت و معلول

اما وقتی رابطه دو چیز به صورت علت و معلول باشد، این طور نیست. علت، معلول را به وجود می‌آورد. اگر علت باشد، معلول هم هست، علت نباشد، معلول هم از بین می‌رود. همیشه درجه‌ی علت از درجه‌ی معلول بالاتر است. اگر معلول، ماده باشد، علت آن نباید ماده باشد. در فلسفه، بحث عمیقی درباره‌ی علت و معلول داریم و این مسئله آنجا به اثبات رسیده است. این که ما می‌گوییم: «آتش علت حرارت است»، اشتباه است. خب اگر آتش علت حرارت نباشد و در جایی آتش باشد و حرارت نباشد، پس علت حرارت چیست؟ حرارت مادی است یا غیرمادی؟ ما می‌گوییم علت حرارت یک امر غیرمادی است، چون حرارت خودش مادی است؛ لذا امکان دارد آتش بیاید، اما چون آتش علت حرارت نیست، حرارت نیاید. آتش و حرارت چون همیشه در عالم ماده باهم اند، ما گول می‌خوریم که انگار رابطه‌ی بین آتش و حرارت، علت و معلول است؛ لذا اگر کسی در آتش شد و نسوخت، قانون علت و معلول نقض نشده است. از آنجا که علت و معلول یک قانون عقلی است، پس نمی‌تواند نقض شود. در واقع یک قانون عقلی هرگز نمی‌تواند

نقض پذیر باشد. نمی‌توانید یک مثلث بیابید که زوایای داخلی آن ۱۸۰ درجه نباشد.

لذا عرف خطا می‌کند، انسان‌ها خطا می‌کنند، بادقت عقلی نمی‌بینند. می‌گویند مثلاً آب علت سیراب شدن است. گمان می‌کنند، وقتی که آب می‌خورند، سیراب می‌شوند! در صورتی که ممکن است آب بخورند، اما سیراب نشوند؛ یعنی «آب» علت سیراب شدن نیست. یا برای مثال، معتقدیم که گوشت از گوشت به وجود می‌آید، خب پس چگونه مار از عصا درست شد؟ بله، معجزه است؛ اما در معجزه نباید قوانین عقلی نقض شوند، بلکه کارهای عادی هستند که نقض می‌شوند. در واقع سیستم عادی به هم می‌خورد، نه مباحث علت و معلول که یک قاعده عقلی است؛ لذا در معجزه، هیچ قانون عقلی نقض نمی‌شود؛<sup>۱</sup> بنابراین، علت و معلول به این صورت است: علت که می‌آید، معلول هم می‌آید. باهم به لحاظ زمانی مساوی‌اند، باهم می‌آیند و باهم می‌روند. اما لازم و ملزوم این‌طور نیستند؛ بلکه رابطه‌ی لازم و ملزوم به این نحو است: زوج می‌تواند با ۴ باشد. می‌تواند با غیر ۴ هم باشد. اگر عددی دارید که ۴ است، لازمه‌ی آن، زوج بودن آن عدد است. اما اگر عددی دارید که ۴ نیست، می‌توان گفت: آن عدد، واجب نیست که زوج باشد، چون ممکن است فرد باشد.

۱. چنان‌که در فلسفه اسلامی اثبات شده است، اصل علیت اصلی ضروری و استثنائناپذیر است. قرآن کریم نیز در آیات متعدد اصل علیت را تأیید می‌کند. ازسوی دیگر، نمی‌توان انکار کرد که معجزه، به معنای امر خارق العاده، بارها در عالم رخ داده و تمام متون آسمانی، به‌ویژه قرآن کریم، تصریح دارند که برخی انبیای الهی معجزاتی داشته‌اند که بر اثر فعل و انفعالات مادی محض رخ نداده است و نمی‌توان آنها را با اسباب طبیعی و مادی توجیه کرد. بنابراین بهترین راه حل این است که قانون علیت را يك قانون عقلی و استثنائناپذیر بدانیم، و معجزه را نیز واقعیتهایی تلقی کنیم که هیچ منافاتی با قانون علیت ندارد. بر این اساس، پذیرش معجزات ذکرشده در قرآن مستلزم انکار قانون علیت، و یا رد فاعلیت خدا در طول فاعلیت اشیا نیست.

### • نوع رابطه باید ها با هست ها

این هست و نیست ها به باید و نبایدها بی ارتباط نیستند و یک رابطه منطقی بین آن ها وجود دارد. حالا کاری نداریم که این رابطه، علت و معلول است یا لازم و ملزوم. یا بی ربط است. بی ربط یعنی اگر دست بزنید، فلانی می آید؛ آیا بین این دوربطی وجود دارد؟ خیر؛ ندارد.

ما تا این جا بحث کردیم که بین هست و نیست ها و باید و نبایدها رابطه ای منطقی وجود دارد. از یک هست و نیست، باید و نبایدهای متعددی نتیجه گرفته می شود. می گوئیم فلانی حواس پرت شده است، پس باید به او بیشتر گوشزد کنیم. نباید عوامل غفلتش را زیاد کنیم و...؛ وقتی از چیزی مطلع شدید، صد تا باید و نباید از آن نتیجه می گیرید. اما اگر آن فرد، اصلاً حواس پرت نبود، یعنی هست و نیست شما غلط بود، همه ی باید و نبایدهایی که نتیجه گرفتید، غلط می شود. حال، ما گاهی در بررسی باید و نباید، نتیجه ی «باید» را بررسی می کنیم؛ اما گاهی هم خود هست و نیست را بررسی می کنیم.

برخی می گویند که باید و نباید غرب مبتنی بر هست و نیست های غلط است، ولی جواب داده است و این سیستم کار می کند؛ یعنی اگر روش غرب اشتباه است؛ چرا در کارهای علمی پیشرفت گسترده ای دارند؟ بد نیست در این باره توضیح مختصری بدهم.

گفتیم این ها را کسانی که به پراگماتیسم معتقد هستند مطرح می کنند. بله؛ در صورتی که نظرگاه (نگرش) پراگماتیسمی داشته باشید؛ اگر باید و نبایدی جواب داد، حق هست، ولی اگر جواب نداد، باطل است و بعد می گویند باید و نبایدهای اسلام در عمل جواب نداده است، چون مسلمان ها عقب افتاده اند، (از نگاه پراگماتیسم ها) پس اسلام باطل است. اما باید و نباید غربی ها جواب داده است و الآن وضع اقتصادی آن ها خوب است، پس حق هستند. این مثالی بود که در مورد پراگماتیسم بیان شد.

گفتیم باید بروید و هست و نیست ها را بررسی کنید. اگر هست و نیست آن غلط باشد، قطعاً شکست می خورد. وقتی هست و نیست هایشان باطل است، نتیجه هایشان هم درست نیست. بیان شد که باطل، آن چیزی است که هست و نیست هایش با واقعیت هماهنگ نیست. این ها باید و نبایدها را اشتباه تشخیص داده اند، خوب پس چرا شکست نمی خورند؟ گفتیم نتیجه های امور انسانی آنی و کوتاه مدت نیست، در طول زمان معلوم می شود که شکست می خورند. مثلاً فلان روش اقتصادی یا دینی بعد از چند سال اشتباه بودن خود را نشان می دهد. کمونیسم بعد از ۷۰ سال آشکار شد که باطل است. سقوط بعضی از چیزها در آینده است و هنوز زمان آن نرسیده است، ما الآن در وسط داستان هستیم؛ چون معیار هایشان برخلاف نظام آفرینش و هستی است، حتماً یک جا گیرهای کارشان مشخص می شود. لای چرخ دنده های این عالم هستی گیر می کند.

اشتباه تشخیص داده اند، اگر درست تشخیص بدهند، می توانند آینده را ببینند که آیا با این روند در نهایت پیروز می شوند یا خیر! چگونه می توانند آینده را ببینند؟ هست و نیست را که درست بفهمند، آینده را می فهمند. می گوئیم صدام حتماً سقوط می کند؛ چون با شکنجه و کشتن علما نمی تواند حکومت کند، این روش هایی که برای پیروزی انتخاب کرده است، برخلاف نظام هستی اند.

لذا از امام حسین علیه السلام روایتی داریم که مضمون آن این است: «اگر کسی از راه خلاف بخواهد به هدفی برسد، چشمانش را باز می کند و می بیند که دارد برخلاف هدفش می رود»<sup>۱</sup> مثلاً اگر کسی بخواهد محبوب بشود، از راه خلاف از راه ضایع کردن دیگران و دروغ بخواهد به این نتیجه برسد، یک دفعه متوجه می شود که ضد هدفش حرکت کرده و ذلیل شده است. یعنی راهی که

۱. اشاره به این روایت که امام حسین علیه السلام فرمودند: «هر که با گناه کردن چیزی را به دست آورد، به آنچه امید بسته به سرعت از دست برود و از آنچه گریزان است در چنگ او گرفتار آید.» (تحف العقول،

برای محبوبیت انتخاب کرده، غلط بوده است و با قوانین نظام هستی هماهنگ نیست. اما در باید و نبایدهای دینی چون باید و نبایدهای دینی درست هستند، ایمان و عمل باهم هماهنگ هستند، لذا پیروز می شود. سؤالی که ممکن است پرسند این است که حال، از کجا بفهمیم که باید و نباید با نظام هستی و واقعیت هماهنگ است؟ اگرچه این موضوع از بحث ما خارج است، اما باید توضیح بدهیم که جنس «باید» چیست. این یک شاخه علمی دیگر است. در فلسفه اخلاق بحث می کنند که جنس «بایدها» چیست؛ آیا با واقع مطابقت دارند؟ قراردادی هستند؟ این مسئله به بحث ما مربوط نیست. تا همین حد را ما کار داریم که هست ها و بایدها و نبایدها به هم مربوط هستند.

### ﴿نظریه های مختلف در چیستی باید و نباید﴾

نظریه اول: بعضی می گویند که بایدها از جنس «هست ها» هستند و واقعیت خارجی دارند. واقعیت خارجی را بررسی می کنند؛ مانند این که بگوییم از ترکیب سدیم و کلر نمک به دست می آید؛ یعنی در اینجا «باید» همان «هست» است.

نظریه دوم: بعضی می گویند که باید و نبایدها، اموری قراردادی هستند و در خارج وجود ندارند. چراغ قرمز در عالم خارج هست؛ اما این که «باید پشت چراغ قرمز توقف کرد» را در خارج نداریم. می توانید این «باید» را نشان دهید؟ حسن ایستاده است، این جمله صادق است، یا کاذب؟ چون یک واقعیت خارجی دارد، قابلیت صدق و کذب دارد. اما در جمله باید پشت چراغ قرمز ایستاد! چون مطابق<sup>۱</sup> خارجی ندارد، واقعیتی در خارج ندارد، اصلاً قابل صدق و کذب نیست. می گوییم: باید بنشینید! آیا می توان یک «بنشینید»، در عالم خارج (واقعیت) پیدا کرد! منظور من نشستن نیست؛ بلکه خود «بنشینید»، یعنی همین «بنشینید»، را از

۱. مطابق: چیزی که با آن تطابق داده می شود.

خودمان در می‌آوریم. می‌دانید که اگر بنشینید، به نفعتان است، پس تا گفتیم، باید بنشینید. نشستن را خودمان خلق می‌کنیم. یعنی ما در مقابل یک «هست»، یک «باید» خلق می‌کنیم و ماورایی ندارد که بخواهیم با آن تطبیق بدهیم. این خودش بحث مفصلی است. حالا کاری نداریم که کدام نظر درست است.<sup>۱</sup>

### ● نمونه‌هایی دیگر از رابطه بین هست‌ها و باید‌ها

آنچه مهم است بدانیم، این است که بین هست و نیست‌ها و باید و نبایدها رابطه‌ی منطقی وجود دارد. اگر گفتیم حیوانات عاطفه ندارند؛ دیگر این جمله غلط می‌شود: «پس نباید بچه‌ی آن‌ها را در مقابل چشمشان کشت». شما اگر جلوی یک درختی درخت دیگری را قطع کنید، زارزارگریه می‌کند؟! نه، چون درخت عاطفه ندارد. وقتی رابطه‌ی منطقی وجود دارد؛ یعنی باید دستورات شما با واقعیت عالم هماهنگی داشته باشد. اگر دستوراتتان با واقعیت هماهنگی نداشته باشد، آن عمل شما خراب می‌شود. مثلاً اگر دستورهای شما با واقعیت روحیه‌ی کارکنان آنجا که مدیر هستید، همخوان نباشد، به مشکل بر می‌خورید. پس، شما وقتی می‌خواهید قانونی قرارداد کنید، قانون شما باید با واقعیت هماهنگ باشد؛ چون می‌توان «باید»‌های مختلفی جعل کرد پس اگر واقعیت را اشتباه تشخیص داده‌اید، کارهایتان با واقعیت هماهنگ نیست، لذا با مشکل روبه‌رو می‌شوید؛ چون با واقعیت هماهنگ نیست. حال که فهمیدیم از هست و نیست‌ها، باید و نبایدهای مختلفی انتزاع می‌شود، باید آن‌ها را رعایت کنیم.

اسم این هست و نیست‌ها را جهان‌بینی می‌گذاریم. جهان چگونه هست؟ در جهان خدا هست، روح هست، غیر ماده هست، یا جزئی‌تر

می‌گوییم، دوستی خوب این‌طور است، اقتصاد به این صورت باید باشد و ...، خب حالا می‌خواهیم جهان‌بینی را بررسی کنیم.

### ﴿متن خوانی﴾

کتاب: «بدیهی است که از کلمهی جهان‌بینی که ماده دیدن در آن به کار رفته است، نباید اشتباه بیفتیم و جهان‌بینی را بگوییم جهان دیدنی و نباید از آن جهان احساسی تلقی کنیم...»<sup>۱</sup>.

### ﴿تفاوت جهان‌احساسی و جهان‌تحلیلی﴾

منظور ما از جهان‌بینی، جهان دیدنی نیست. مثلاً می‌بینیم فرد نیرومند و قوی پیروز شده است، پس پیروزی همواره با کسی است که نیرومند است؛ این جهان‌احساسی است. یعنی دیده‌ایم که فرد نیرومند پیروز است. اما منظور ما از جهان‌بینی، یعنی جهان‌شناسی. یعنی جهان را بشناس. جهان‌بینی به شناخت ملحق می‌شود که از خصیصه‌های انسان است. ما می‌گوییم که انسان شناخت دارد، اما حیوانات شناخت ندارند، نمی‌توانند تحلیل کنند، ولی بهتر از ما می‌بینند؛ مثل عقاب که بهتر از ما می‌بیند ولی درکی مانند انسان‌ها ندارند. چیزهایی را که انسان می‌فهمد حیوان نمی‌فهمد. انسان با چشمانش چیزی می‌بیند و از ابزار دیدن استفاده می‌کند، اما آن را تحلیل می‌کند، اسم این کار تفکر است که ما به تفکر، می‌گوییم: «شناخت پیدا کردن». حیوانات قدرت تفکر و شناخت ندارند. بحث در تشخیص خوب یا بد نیست، بحث در مورد بررسی ریشه‌های خوبی و بدی است. وقتی می‌گوییم در طبیعت ضعیف پایمال شده است، پس نباید ضعیف باشیم. شما این پای مال بودن ضعیف را از کجا فهمیدید؟ با چشم‌هایتان دیدید که شیر آمد و آهو را برداشت و برد، یک بار، دو بار، و ... صد بار می‌بینیم، بعد جمع‌بندی

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۷۷

می‌کنیم که به‌طور کلی در طبیعت ضعیف پایمال می‌شود. ما می‌دانیم که جمع‌بندی کار عقل است.

همچنین منظور ما از جهان بینی، جهان حسی نیست. جهان حسی، یعنی همین که دکتر سروش می‌گوید: «بینید. بین سیاه و سفید فرق هست. پس باید بین سفید پوست و سیاه پوست فرق گذاشت و باید نژادپرست شد؛ بنابراین دیدید که باید و نبایدها فرع هست و نیست‌ها نیستند»<sup>۱</sup>. ما می‌گوییم: سروش مغالطه می‌کند و مثال جهان حسی را در مسئله‌ی جهان‌شناسی استفاده می‌کند. از نظر ما در تحلیل انسانی، بین سیاه پوست و سفید پوست هیچ فرقی وجود ندارد، پس نباید بین سیاه پوست و سفید پوست فرق گذاشت. تحلیل انسانی حسی نیست؛ بلکه تفکری است، در واقع از دل رفتار انسان «شخصیت» آن را انتزاع می‌کنیم و بعد می‌گوییم در انسان بودن مشترک هستند. پس منظور از جهان بینی جهان حسی نیست، می‌دانیم که حواس حیوانات مثل بینایی آن‌ها از ما انسان‌ها قوی‌تر است، پس جهان بینی آن‌ها از ما قوی‌تر است؟ مسلماً منظور ما این نیست. جهان تحلیلی تفکری منظور ما است، منظور ما همان فارق انسان و حیوان است که همان تفکر کردن و شناخت انسان است که می‌تواند نهایتاً جمع‌بندی و تحلیل کند.

مثلاً آیا ما می‌گوییم مرد و زن با هم فرق می‌کنند (یعنی نرو ماده)، پس باید بین آن‌ها فرق گذاشت؟ نه! ما می‌گوییم زن و مرد از لحاظ روحی با هم فرق دارند، لذا باید و نبایدهای زنان و مردان با هم فرق می‌کند اما نه چون به صرف این‌که جنسیتشان با هم متفاوت است، باید و نبایدهایشان متفاوت است.

ما معتقدیم که زن با مرد از نظر عاطفه، روحیه، حوصله و ... فرق می‌کنند. پس باید و نبایدهای آن‌ها با هم فرق می‌کند. اگر در تشخیص هست و نیست‌ها و تحلیل کردن، دچار خطا شدید، نتیجه‌ی منطقی که می‌گیرید هم غلط است و دیگر قابل اعتماد نیست.

پس جهان بینی دو نوع است: جهان حسی و جهان تحلیلی. منظور ما از جهان بینی، جهان تحلیلی است و از حواس به عنوان ابزار استفاده می‌کنیم.

می‌گوییم در طبیعت ضعیف پایمال شده است و یک نتیجه‌ای را به عنوان جمع‌بندی طرح می‌کنیم، جمع‌بندی ما حسی نیست. سور کلی عام است؛ چون از بین موارد متعددی که دیدیم، یک «هست» را انتزاع می‌کنیم، این انتزاع کار عقلانی است. استقراء عقلانی است.<sup>۱</sup> در یکی دو دهه که نمی‌توانیم همه موارد را بررسی کنیم. در مثال تجربه‌گراها از کجا می‌گوییم همه آب‌ها فلان است، آن‌ها هم عقلی کار می‌کنند. این‌ها که گفتیم نیز عقلی است. حالا این عقلی‌ها گاهی از تجربه استفاده می‌کنند و گاهی از چیزهای دیگر، ولی نهایتاً تحلیلی هستند.

آقای سروش فقط اطلاعات حسی را بررسی کرده است. تحلیل ندارد؛ تنها حس است. سیاه و سفید را دیده است. سگ هم رنگ سیاه و سفید را می‌بیند؛ اما آیا می‌تواند جمع‌بندی و تحلیل کند؟ ما که جمع‌بندی می‌کنیم، چند مورد را بررسی می‌کنیم و بعد متد و روش کلی ارائه می‌دهیم برای همه‌ی آن موارد. آن روش کلی تحلیل است؛ مثالی که دکتر سروش می‌گوید، اشتباه است. در مثالش مغالطه است. ما چیزهایی را تحت عنوان هست و نیست بررسی می‌کنیم که تحلیلی باشند.

## ❁ اقسام تحلیل

انواع تحلیل‌ها کدام هستند؟

۱. استقراء در اصطلاح منطقیون عبارت است از این که ذهن انسان، احکام برخی از جزئیات و مصادیق یک کلی را، تتبع و تحصیل کرده و آن‌ها را به دست آورد و از این جزئیات یک حکم کلی و قاعده‌عائمه‌ای را استنباط و استخراج نماید؛ مثلاً مشاهده می‌کنیم که انسان در هنگام جویدن غذا فک پایین خویش را می‌جنباند، اسب هم همچنین، خرگوش هم همچنین و... از مجموعه این مواردی که استقراء نموده ایم به یک نتیجه کلی می‌رسیم و آن این است که «هر حیوانی هنگام جویدن فک پائین خود را حرکت می‌دهد» (شرح منطوق مظفر، علی محمدی خراسانی، ص ۱۸۰)

تجربه: یکی از انواع تحلیل، تجربه کردن است که ابزار آن حس (حواس) است. اما دست آخر جمع بندی می کنیم و خود این جمع بندی مدنظر ماست؛ ما از حواس برای تجربه کردن استفاده می کنیم، اما در نهایت نتیجه ای که می گیریم براساس جمع بندی عقلی است؛ لذا می توانیم یک حکم عام بدهیم. اما اگر تحلیل عقلی نکنیم، اصلاً نمی توانیم حکم عام بدهیم. نظریه های تجربی بر حس متوقف هستند و بعد، متوقف بر یک جمع بندی عقلانی اند. مثلاً شما سه نوع آب را بررسی می کنید، بعد می گوید: همه آب ها در صد درجه می جوشند. شما که همه آب ها را آزمایش نکردید، چطور به طور عام برای همه آب ها حکم می دهید؟ در حقیقت شما تحلیل عقلی و جمع بندی عقلی می کنید. به این امر، جهان تحلیلی، یا جهان بینی علمی تجربی می گویند.

فلسفی: اما در برخی جهان بینی ها، هیچ ابزار حسی در کار نیست؛ از اول تا آخر عقلی است. به این جهان بینی، جهان بینی فلسفی می گوئیم. اگر دود دیدیم و گفتیم آنجا آتش روشن است، با این که آتش حسی است. اما ما با تحلیل به آن رسیدیم؛ چون می گوئیم قانون علت و معلول می گوید هر معلولی علتی دارد و علت دود آتش است، پس آنجا آتش وجود دارد؛ این تحلیل عقلی است. آن ها که دزد را پیدا می کنند، ابتدا نشانه ها را کنار هم می گذارند، بعد می گویند فلانی دزد است. این موضوع را که فلانی دزد است، از راه حس به دست نیاوردند، از راه تحلیل عقلی به دست آورده اند؛ لذا مغالطه دکتر سروش این است که به جای این که جهان بینی ارائه بدهد، جهان حسی ارائه می کند. این که تخته سفید است یا سیاه، جهان بینی نیست، در اینجا فقط حواس را به کار گرفته اید و تحلیلی ندارید. پس نمی توان با چند مثال یک مسئله ی عقلی - ریاضی را اثبات کرد؛ باید استدلال و تحلیل عقلی بیاوریم. اما با یک مثال می توان آن را نقض کرد؛ مثلاً این که هر جسمی به واسطه حرارت منبسط می شود،

به راحتی با ذکر موردی، مثل لاستیک نقص می شود. در بعضی موارد، برای به دست آوردن یک حکم عام اصلاً از حواس کمک نمی گیریم و فقط از تحلیل عقلی استفاده می کنیم، به این نوع جمع بندی عقلانی، جهان بینی فلسفی می گویند.



## جلسه سیزدهم

### خلاصه مطالب گذشته

گفتیم که دو نوع جهان بینی داریم: جهان بینی حسی که در آن فقط از حس (حواس) استفاده می شود؛ جهان بینی تحلیلی که سه نوع است: تجربی، فلسفی، دینی.

آیا بین هست و نیست ها و باید و نبایدها رابطه ای وجود دارد یا نه؟ در این زمینه دو نظرگاه وجود دارد؛ یک دیدگاه به وجود رابطه بین این دو قائل است و نظر دوم می گوید که ارتباطی وجود ندارد.

شما اگر بخواهید، نظری ارتباطی را رد کنید، باید وجود رابطه را اثبات کنید. حالا اگر ثابت کردیم که بین باید و نبایدها و هست و نیست ها رابطه وجود دارد؛ این رابطه به چه صورتی است؟ به نحو علت ناقصه است، یا علت تامه؟<sup>۱</sup> آیا به صورت لازم و ملزوم است؟ گفتیم که این بحث بسیار مهم است؛ چنان که در جلسه ی قبلی به این بحث پرداختیم.

---

۱.. علت یا به گونه ای است که برای تحقق معلول کفایت می کند و وجود معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست، و به عبارت دیگر با فرض وجود آن، وجود معلول ضروری است که در این صورت آن را «علت تامه» می نامند؛ و یا به گونه ای است که هر چند معلول بدون آن تحقق نمی یابد، ولی خود آن هم به تنهایی برای وجود معلول کفایت نمی کند و باید یک یا چند چیز دیگر را بر آن افزود تا وجود معلول ضرورت یابد، و در این صورت آن را «علت ناقصه» می گویند.

بحث بعدی این است که بعد از این که ثابت کردید که ارتباط وجود دارد، چگونه ایدئولوژی‌ها را به دست می‌آورید؛ چطور می‌توانیم ایدئولوژی‌ها را بررسی کنیم؟

یک راهکار این بود که خود باید ونباید‌ها را بررسی کنیم. مثلاً بایدی که می‌گوید: ضعیف باید پایمال شود، یا بایدی را که پدر و مادرمان به ما می‌گویند می‌توانیم بررسی کنیم. اما گفتیم که این موارد فراوان هستند؛ در اقتصاد، در روان‌شناسی، در جامعه‌شناسی و مباحث خانوادگی، شخصی و... باید‌های متعددی وجود دارد که بررسی آن‌ها بسیار وقت‌گیر است. هرکدام از باید‌ها هم ممکن است که شاخه‌های بسیاری داشته باشند. حال ما برای صرفه‌جویی در زمان باید چه کار کنیم؟

همان‌طور که بیان شد راه دیگر این است که ریشه‌ها را بررسی کنیم، هست‌هایی را بررسی می‌کنیم که جهان‌بینی هستند و به ما نگاه کلان می‌دهند. مثلاً می‌گوییم خورشید نور دارد و همه می‌دانیم که همین‌طور هم هست. با این نوع از هست‌ها کاری نداریم؛ بلکه هست‌هایی به دردمان می‌خورند که به ما نگاه کلان می‌دهند؛ نه این که فرضاً بگوییم که «دیوار سفت است» یا «خورشید نور می‌دهد» یا... این موارد کوچک هستند؛ اما ما به هست و نیست‌های کلان که با تحلیل به دست می‌آیند، جهان‌بینی می‌گوییم.

وقتی می‌گوییم: نظرتان را درباره جهان بگویید؛ یعنی تفکر‌تان را درباره جهان بگویید، به همین دلیل اسم آن را جهان‌بینی گذاشته‌ایم. منظور ما جهان دیدنی نیست، این «بین» که در کلمه‌ی جهان‌بینی آمده است به معنای نظر و رأی و جمع‌بندی تفکر است.

### ❁ تمثیل از کتاب‌های منطقی؛ تفاوت دیدن و فکر کردن

در منطق هم داریم که اگر یکی از وسایلتان را گم کنید، یک ساعت به دنبال آن می‌گردید و آن وسیله را پیدا می‌کنید. شما یک ساعت نگاه

کردید، ولی فکر نکردید! گمان نکنید این که خیلی به دنبال آن گشتید، به این معناست که خیلی هم فکر کرده اید!

اما اگر شما با خودتان بگویید: این که نیست، اینجا هم نبود، پس آنجاست. در این صورت شما فکر کرده اید. مثل همان داستانی که آقای مطهری در کتاب تعلیم و تربیت نقل می کند که: «جادوگری بود که در دربار پادشاه کاری کرد. یک روز پادشاه پسرش را آورد و به جادوگر دستور داد که به این بچه سحر و جادو یاد بده! بعد از مدتی پادشاه آمد که پسرش را امتحان کند. انگشتر خود را دست خود پنهان کرد و گفت: «در دست من چه هست؟» بچه که علم جادوگری یاد گرفته بود، گفت: «سنگی است که وسطش سوراخ است. پس سنگ آسیاب است».<sup>۱</sup> نتوانست خوب تحلیل کند، چون عقل کاملی ندارد و قدرت فکر کردن ندارد، موقع جمع بندی ها اشتباه می کند.

اگر شما کفشتان را گم کنید، با خود می گوئید اگر کفش زیر قالی بود، باید قالی بالا می آمد، پس زیر قالی نیست، این یک نوع تفکر است. اگر این کار را کردید، تفکر کرده اید. اما اگر شما تندتند یک ساعت همه جا را گشتید، این تفکر نیست؛ لذا اگر در جهان بینی فقط حس استفاده شود و تفکری نباشد، دیگر جهان بینی تحلیلی نیست و همان طور که گفتیم حیوان ها در قسمت حسی از ما بالاترند، قوه بینایی و قدرت چشم هایشان قوی تر است، اما فکر ندارند؛ لذا شما می توانید گولشان بزنید چون قدرت تفکر ندارند و فقط حواس قوی دارند. شما می توانید با رنگ ها حیوان ها را گول بزنید، لذا می گوئیم حیوان ها حواسشان قوی تر است.

منظور از جهان بینی، تفکر کردن است. تفکر هم یعنی طرز تحلیل؛ این تفکر و تحلیل ها جهان بینی یک فرد را مشخص می کند؛ چنان که انواع تفکر سه نوع است: ۱. جهان بینی تجربی: از حس استفاده کرده و بعد تفکر و تحلیل می کنید؛ ۲. جهان بینی فلسفی: تحلیل فلسفی می کنید؛ ۳. جهان بینی اسلامی: دینی و عقلی تفکر و تحلیل می کنید.

مثلاً یک راهکار برای دستیابی به جهان بینی راه آزمایش و تجربه کردن است، چند تا آزمایش انجام داده است و نتیجه آزمایش ها را به همه موارد تعمیم می دهد این حکم عام دادن با تفکر و تحلیل عقلی به دست می آید، این تفکر است. جهان بینی است.

### ● معنای تفکر

پیش نیاز تفکر (فکر کردن)، این است که من چیزی را ندانم و آن هر چیزی ممکن است باشد؛ مثلاً آیا آمریکا به ایران حمله می کند یا نه؟ در این صورت شما معلوماتتان را کنار هم می گذارید و بعد به وسیله ی راهکارهایی که بلدید - که ممکن است حسی یا عقلی و یا فلسفی باشند - چیزی را که برایتان مجهول است، معلوم می کنید. به همین دلیل در تعریف تفکر گفته اند: «حرکت از مجهول به سمت معلوم و مجهول را معلوم کردن»؛ اگر شما حرکتی نکنید، تفکر هم نکردید.

ما همواره در حال حرکت هستیم و اطرافمان را می بینیم؛ یعنی تفکر می کنیم؟ خیر، تفکر کردن همان حرکت از سمت معلومات به سمت مجهول - برای رسیدن به معلوم - است. قرائن را کنار می گذاریم، معلوماتمان را کنار هم می گذاریم و نتیجه می گیریم.

اگر کسی به شما گفت: من تحلیل ندارم، این حرف، به این معناست که نمی توانم از معلوماتم استفاده کنم و مجهولات خودم را معلوم کنم. تحلیل داشتن، یعنی فکر کردن. تفکر کردن، یعنی از معلوماتتان استفاده کنید و مجهول را معلوم کنید. در معلوماتتان می گردید و مجهول را به معلوم تبدیل می کنید. حتماً شما باید از معلوم به سمت مجهول بروید تا برایتان معلوم (روشن) شود. پس، حرکت در بین معلومات اگر به حل مسئله منجر نشود، تفکر نیست. به این حرکت از روی تسامح می گویند: تفکر کردن.

۱ .. تفکر یعنی «حرکت ذهن از یک مطلوب مجهول به سوی یک سلسله مقدمات معلوم، و سپس حرکت از آن مقدمات معلوم به سوی آن مطلوب برای تبدیل آن به معلوم» (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۵، ص ۴۵)

سؤالی که در اینجا ممکن است پرسند این است که شاید زمانی ارزش یک «باید» را بفهمیم که به باید‌های دیگر عمل کرده و شکست خورده باشیم. ما می‌گوییم هر ایدئولوژی متفرع بر یک جهان‌بینی است. در اینجا درباره ارزش‌گذاری باید و نبایدها بحث نمی‌کنیم. عمل کردن به ارزش‌ها و درک آن‌ها بعد از شناخت پیدا کردن به ریشه‌ها میسر می‌شود. خب، شما حق جو هستید، به مسجد می‌روید که حق را بفهمید، بفهمید که خوبی چیست. گفتیم که بحث ما عمل کردن نیست؛ عمل کردن مرحله‌ی بعد از فهمیدن است. بله؛ لازمه‌ی این که به سعادت برسید، این است که به آنچه می‌فهمید عمل کنید، اما عمل کردن مرحله‌ی بعد از فهمیدن است.

برای مثال، پزشک به شما می‌گوید نباید سیگار بکشید. شما اگر بخواهید این حرف را رد کنید، می‌گویید: ببینید این همه آدم سیگار می‌کشند و اتفاقی هم برایشان نیفتاده است؛ بنابراین، خود باید و نبایدها را هم باید بررسی کرد. اما اگر به پزشک بگویید: چرا می‌گویید سیگار نکشم، چون مضر است؟ در اینجا دیگر کاری به عمل کردن یا نکردن به آن نداریم؛ بلکه ریشه‌ی توصیه‌ی پزشک را بررسی می‌کنیم، حالا ممکن است که طبق آن بررسی عمل کنیم، یا نکنیم.

### ﴿۴﴾ شناخت درستی و اشتباه قبل از عمل یا عمل به باید‌ها و نبایدها

خب به اینجا رسیدیم که این باید و نباید خوب است، حالا چه کار کنیم که مردم به آن عمل کنند؟ چه کار کنیم که باید و نبایدهایی را که درستی آن‌ها را فهمیدیم رعایت شود؟ یک شیوه این است که همه را آزاد بگذارید، خود فرد وقتی که ضرر کرد، می‌فهمد که لازم است به باید و نبایدهایی که درست هستند، عمل کند. این‌ها دیگر مرحله‌های بعدی است. این شیوه‌ی اجرای قانونی باید و نبایدهایی است که می‌دانیم درست هستند.

پس باید ابتدا اثبات کنیم که چه قانونی درست است. برای مثال، ما می‌خواهیم آمریکا را به سمت اسلام بکشانیم، چه کار کنیم؟ عراق یک کشور اسلامی است، اما زندگی مردمش اسلامی نیست، چه کار کنیم که اسلامی شوند؟ این‌ها دیگر بحث‌های تحقیقی و تربیتی است. شما اگر می‌خواهید فرزندان به سمت بدی و انحراف نرود، باید او را به نحوی تربیت کنید که باید و نبایدهای درست را رعایت کند؛ همان‌طور که گفتیم این بحث عمل کردن، مرحله‌ی بعد از فهمیدن هست و نیست هاست. ما یک باید و نبایدی می‌گوییم، کاری هم نداریم به این که خودمان به آن عمل کنیم یا نه؛ مثلاً بعضی از دکترها قبول دارند که سیگار ضرر دارد، اما خودشان سیگار می‌کشند! خب، چه کار کنیم که این دکتر به حرفی که خودش قبول دارد، عمل کند و دیگر سیگار نکشد؟ این که [باید به چیزی که می‌دانیم عمل کنیم] جزو باید و نبایدهای بعدی است که باید بررسی کنیم.

بحث ما اینجا بود که گفتیم می‌خواهیم بفهمیم که فلان باید و نباید درست است یا غلط. گفتیم که باید ریشه‌هایش را بررسی کنیم، ریشه‌های آن حسی و تحلیلی است. ما با ریشه‌های حسی کاری نداریم؛ بلکه تحلیلی‌ها را می‌خواهیم که خودش ۳ قسم است: تجربی، فلسفی، و دینی.

### ﴿جهان بینی علمی﴾

جهان بینی علمی به معنای جهان بینی تجربی است. ما یک علم داریم به این معنا که آنچه شما بلد هستید؛ به عبارت دیگر، معلوماتتان علم شماست. اگر شما الان یک اسب بال‌دار را تصور کنید، این جزو معلومات شما می‌شود، همین که تصورش کردید، جزو معلوماتتان می‌شود.

۱. علم یک لفظی است که چندین معنا دارد: ۱. مجموعه‌ی تصورات؛
۲. چیزی که به وسیله‌ی تجربه آن را به دست می‌آوریم. اگر چیزی را تجربه کردید، به حاصل آن تجربه نتیجه «علمی» می‌گویند.

### ❁ مغالطه کمونیستی!

کمونیست‌ها می‌گفتند: «مکتب ما علمی است، ولی مکتب شما غیر علمی است». پس شما مثل بی‌سوادها حرف‌های غیر علمی می‌زنید. اما می‌بینیم که خود این حرف غیر علمی است؛ چون مغالطه اتفاق افتاده است. وقتی می‌گویید: این بحث علمی است؛ یعنی درستی آن اثبات شده است. وقتی هم که می‌گویید: فلان چیز، علمی نیست؛ یعنی اثبات نشده و غلط است. اینجا مغالطه‌ی در لفظ رخ داده؛ این علمی که آن‌ها می‌گویند، به معنای تجربه‌کردن است.

آیا ریاضیات تجربی است؟ خیر؛ پس، ریاضی غیر علمی است، چون تجربی نیست؟ درباره این بحث‌ها در دانشگاه تنش و درگیری پیش آمده و این مغالطه، منشأ دعوا شده است. اصولاً مباحث فکری این‌طور هستند که اگر یک کلمه اشتباه بگویید، مسیر به کلی غلط می‌شود. لذا بیان شد که کمونیست‌ها می‌گویند: مکتب ما علمی است، ولی مکتب شما غیر علمی است؛ یعنی غیر تجربی است. از این جمله چه برداشتی می‌شود؟ این‌که: «حرف من که علمی است، درست است؛ ولی حرف شما که غیر علمی است، نادرست است.» ما می‌گوییم اگر شما کلمه «علمی» را بردارید و فقط معنای آن را در نظر بگیرید، این‌طور می‌شود که «حرف‌های ما تجربی است. حرف‌های شما غیر تجربی.» خوب حالا از این جمله برداشت دیگری می‌شود. زیرا همه‌ی علوم، تجربی نیستند؛ مثل ریاضی. همه‌ی دانش‌های بشر که تجربی نیستند. آن‌ها عمداً لفظ علم را به کار می‌گیرند و مغالطه می‌کنند و با این کار به جنگ کسانی می‌روند که طرف‌دار جهان‌بینی غیر مادی هستند.

جهان‌بینی مادی می‌گوید: علمی، یعنی فقط ماده. اما جهان‌بینی غیر مادی می‌گوید: علاوه بر ماده، غیر ماده هم هست؛ یعنی ما ماده را نفی نمی‌کنیم اما دایره‌ی جهان‌بینی غیر مادی وسیع‌تر است. لکن آن‌ها غیر ماده را نفی می‌کنند؛ چه خدا، چه روح، چه جن، چه آخرت و هر چیز غیر مادی را نفی می‌کنند.

همان طور که بیان شد؛ می‌گویند: جهان بینی ما علمی است، ولی جهان بینی شما غیر علمی است. غیر علمی، یعنی حرفِ الکی اثبات نشده! ریاضیات اثبات شده است یا نه؟ تجربی هم نیست. با همین کلمه‌ی علمی و غیر علمی هزاران دانشجو را گول زدند و چندین سال در فضای علمی کشور جولان دادند.

### ﴿شبهه: خداپرستی زائیدهٔ جهل بشر﴾

آن‌ها می‌گویند: «انسان‌ها زمانی که علت چیزی را نمی‌دانستند، می‌گفتند: خدا علت آن است. اما وقتی علت را می‌فهمیدند، خدا را کنار می‌گذاشتند. در واقع وقتی می‌گویند: خدا باران را می‌آورد که علت باران را نمی‌دانند، اما الآن که علت آن را می‌دانند و می‌توانند بارش باران را درست کنند، دیگر به خدا احتیاجی ندارند.»<sup>۱</sup> این نظریه دانشمندان غرب است. در کتاب‌هایشان آمده است. همین طور که علم پیشرفت می‌کند و علت‌ها را پیدا می‌کند، خدا هم کنار گذاشته می‌شود!

### ﴿پاسخ﴾

در اینجا یک جواب حلی به آن‌ها می‌دهیم و یک جواب نقضی. جواب نقضی این‌که مثلاً بر طبق نظر شما اگر خدا به دلیل جهل وجود دارد، با پیشرفت علمی باید حذف شود؛ لذا دانشمندان هم نباید خداپرست باشند! ما این همه دانشمند خداپرست داریم! انیشتین، ابن سینا و ... پس می‌بینیم که حرف آن‌ها و شیوه‌ی آن‌ها نقض شد.

همچنین، جواب حلی که می‌دهیم این است که ما می‌گوییم: «علت در جمله‌ی خداوند علت است، به معنای علت مادی نیست. همین علت‌های مادی را چه کسی به وجود آورده است؟»

۱. ر.ک: خدا در اندیشه انسان، شهید مطهری

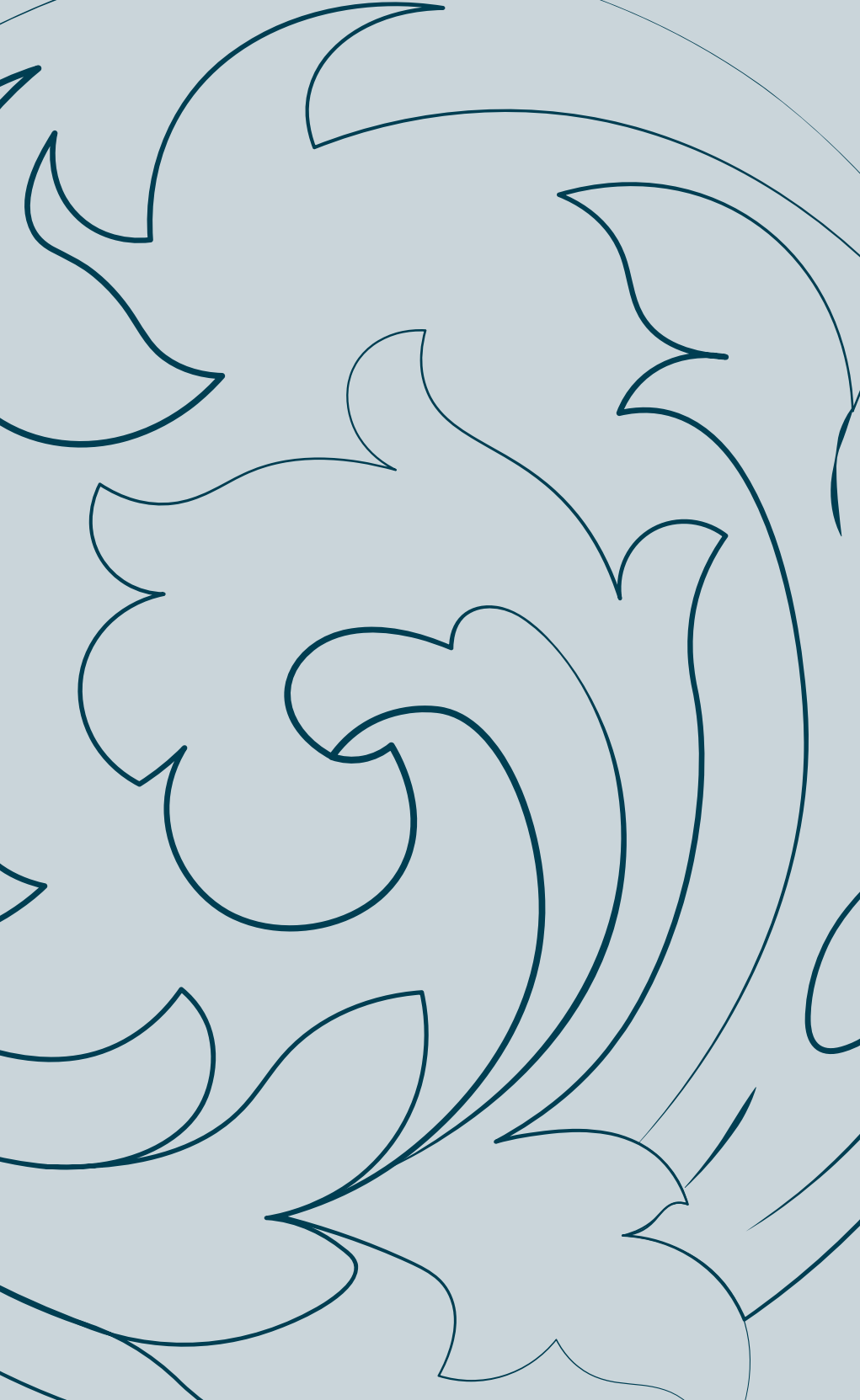
### ❁ پاسخ مغالطه کمونیست‌ها

پس آن‌ها گفتند: چیزی علمی است که تجربی باشد و تجربه، یعنی علم. می‌گوییم این دو باهم مساوی نیستند. علم چندین معنا دارد. این، یکی از معانی آن است. ریاضی یک علم اثبات شده است، اما تجربی نیست، پس خرافه است؟ نه؛ لذا روشن شد که یک مغالطه‌ی لفظی همین‌جا اتفاق افتاده است.

### ❁ تجربه، تجربی نیست

ما می‌گوییم: بعضی از اشیا به وسیلهٔ تجربه کشف می‌شوند، ولی بعضی به وسیله‌ی برهان به دست می‌آیند. تجربه، یک راه است. خود تجربه کردن شما تجربی نیست! این که آبی را آزمایش می‌کنید که در صد درجه می‌جوشد، بعد حکم می‌دهید که همه آب‌ها به این نحو هستند. این که تجربی نیست. آب‌های گذشته و آینده را که بررسی نکردید. شما از یک روش غیرتجربی استفاده کردید. گفتید که اگر علت جوش آمدن آب حرارت ۱۰۰ درجه نباشد، باید تخلف رخ می‌داد، حالا که تخلف نشده است، معلوم می‌شود علت به جوش آمدن آب حرارت ۱۰۰ درجه است.

قانون علت و معلول تجربی نیست. بلکه غیرتجربی و عقلی است. نمی‌توانید آن را حس کنید. اما در تجربه کردن هایتان از این مَثَد استفاده می‌کنید؛ یعنی همین تجربه‌ای که از آن حرف می‌زنید، مبتنی بر یک سری مفاهیم غیرتجربی است؛ لذا توانستید بگویید «هر»، اما «هر» را که آزمایش نکردید؛ همه‌ی آب‌ها را که امتحان نکردید! ولی اگر از یک قانون درست به این نتیجه کلی رسیده‌اید، نتیجه‌تان درست می‌شود.





## جلسه چهاردهم

### متن خوانی

متن کتاب: «اکنون ببینید که علم چگونه و در چه حدودی به ما بینایی و بینش می‌دهد، علم مبتنی بر دو چیز است، فرضیه و آزمودن. در ذهن یک آدم برای کشف و تفسیر یک پدیده ... سپس آن را در لابراتوار مورد آزمایش قرار می‌دهند، اگر آزمایش آن را تأیید کرد، به صورت یک اصل علمی مورد قبول واقع می‌شود و تا فرضیه دیگر - جامع‌تری - که آزمون‌های بهتر آن را تأیید کند، پدید نیامده است، آن اصل علمی به اعتبار خود باقی است ... به این طریق به کشف علت‌ها و کشف آثار و معلول‌های پردازد»<sup>۱</sup>.

### سازوکار جهان‌بینی علمی

اولین جهان‌بینی که به آن اشاره کردیم، جهان‌بینی علمی بود که معنای کلمه «علمی» را در آن بررسی کردیم. در هر جهان‌بینی علمی ما یک فرضیه داریم که آن را آزمایش می‌کنیم، بعد به عنوان یک نظریه آن را اعلام می‌کنیم؛ برای مثال، چای خوب و مفید است، آن را آزمایش می‌کنند،

---

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۷۹

بعد به عنوان نظریه مطرح می‌شود و می‌گویند: پس باید چای نوشید. نظریه‌ی دیگری هم وجود دارد که می‌گوید چای بد و مضر است، پس نباید چای نوشید؛ یا مثلاً خواب را در زمان مشخص در شبانه روز بررسی می‌کنند، بعد نتیجه می‌گیرند که خوب است که انسان فلان ساعت بخوابد، پس نباید بیش از آن بخوابد. این شیوه‌ی استفاده از جهان بینی علمی است، وقتی چیزی را بررسی می‌کنند و می‌فهمند که خوب (مفید) است باید است، سپس یک باید و نباید از آن نتیجه می‌گیرند.

وقتی یک اتفاقی می‌افتد، می‌گویند چرا این اتفاق افتاد؟ جواب آن، یک نظریه علمی است؛ مثلاً چرا کسی ۱۰۰ سال و حتی بیشتر عمر می‌کند؟ این پدیده را این طور تفسیر می‌کنند که چون آن فرد لبنیات استفاده می‌کرده، یا چون در هوای سالمی زندگی می‌کرده، عمر طولانی داشته است. یا از آنجا که در محل زندگی اش آلودگی صوتی نیست، عمر طولانی دارد؛ بنابراین، نتیجه می‌گیرند که آلودگی صوتی طول عمر را کم می‌کند. بعد از این که دلایل طولانی بودن عمر را به وسیله آزمایش‌های مختلف کشف کردند، آن‌ها را به صورت یک فرضیه مطرح می‌کنند که مجموعه دلایل طولانی بودن عمر این چند مورد هستند، پس باید لبنیات مصرف کرد؛ نباید در محل زندگی مان آلودگی صوتی باشد. وقتی دلایل را فهمیدند خود به خود یک سری باید و نباید را نتیجه می‌گیرند.

توضیح بیشتر این که می‌گوییم فلانی عمرش طولانی است. در مقابل این پدیده، فرضیه‌هایی را مطرح می‌کنیم که نشان می‌دهد که علت این مسئله به خاطر دقت در خوراک و ورزش و تنفس هوای تازه و... است. از طرفی هم می‌بینیم فردی که عمرش کوتاه بوده است، به این فرضیه‌ها عمل نکرده و یا به آن‌ها بی‌توجه بوده است. این فرضیه‌ها را آزمایش و بررسی می‌کنیم و بعد یک نظریه‌ی تجربی و علمی می‌دهیم که طولانی یا کوتاه بودن عمر به این موارد بستگی دارد و تا فرضیه دیگری نیاید که مورد آزمایش قرار گیرد و تأیید شود، نظریه‌ی قبلی به قوت خود باقی است.

پس فرایند آن به این صورت است که با یک شیوه‌ی علمی تجربی، این دلایل را کشف می‌کنیم؛ چنان‌که به این نظریه‌ها، جهان‌بینی علمی می‌گویند؛ لذا از این نظریه‌ها باید ونبایدها را نتیجه می‌گیرند که مثلاً اگر می‌خواهید عمر طولانی داشته باشید، باید این طور بخورید و نباید به این صورت زندگی کنید؛ بنابراین، این نحوه درست استفاده از جهان‌بینی تجربی و باید ونبایدهای آن است.

### ❁ ویژگی‌های علم (تجربی)

۱. وقتی فرضیه‌ای را نتیجه گرفتند، آن را به صورت یک اصل علمی مطرح می‌کنند و تازمانی که یک اصل علمی دیگر مطرح شود و خلاف قبلی را اثبات کند، آن اصل علمی اول به قوت خود باقی است. اصولاً همه مباحث تجربی همین طور هستند.

۲. نظریه علمی این است که یک نظریه‌ی عام بدهید؛ در واقع شما همه‌ی موارد را بررسی نمی‌کنید، اما در مورد همه‌ی موارد نظر می‌دهید. همه‌ی مورچه‌ها را بررسی نمی‌کنید، درباره‌ی همه‌ی زنبورها مطالعه نمی‌کنید. اما بعد از آزمایش و تجربه می‌گویید: «مورچه‌ها یا زنبورها این طور هستند».

در مورد تاریخ و جغرافیا به این صورت نیست، چون جزئی هستند. مثلاً می‌گویند قله دماوند این ویژگی را دارد؛ دیگر نمی‌توان این خصوصیت را برای جای دیگری هم مطرح کرد چراکه خاص دماوند است. نمی‌گویید هر کوهی این خصوصیت را دارد. مثلاً در تاریخ درباره یک فرد مثل امیرکبیر صحبت می‌کنید و گفته‌هایتان به فرد دیگر ربطی ندارد. اما وقتی می‌گویید: هر انسانی فلان ویژگی را دارد؛ این یک نظریه علمی است، پس در نظریه علمی، ما می‌توانیم از لفظ «هر» استفاده کنیم. وقتی آزمایش می‌کنید نمی‌گویید صد مورد این طور است؛ بلکه می‌گویید همه‌ی موارد این طورند.

۳. اگر مواردی را که با فرضیه تان ارتباط دارند، بررسی کنید، دیگر یک نظریه کلی ارائه می دهید؛ آیا همه ی موارد را بررسی کرده اید؟ شما هر چیزی را که می دانید، بررسی می کنید، پس در آزمایشگاه بررسی محدودی می کنید، بعد یک نظریه کلی می دهید که همه ی موارد به این صورت هستند. این نظریه ی علمی تا یک نظریه ی دیگر بیاید که جامع تر و محکم تر باشد و این را رد کند، پا برجاست؛ از این روست که علوم پیشرفت می کنند. جنسِ علوم تجربی از این جنس هستند.

بنابراین، علوم تجربی از این جنس است که هر چند به همه ی موارد اشراف پیدا نمی کند، اما حکم عام می دهد. چون به صورت کلی علم این طور است، می تواند علت ها و معلول ها را کشف کند. در تمام شاخه های علوم تجربی همه به خودشان حق می دهند که تحقیق کنند؛ یعنی همه قبول دارند که جنس علوم تجربی این گونه است که ممکن است صاحب نظریه اول، به همه چیز اشراف پیدا نکرده باشد. اما در علوم عقلی، مثل ریاضی این طور نیست؛ لذا کسی تحقیق نمی کند که  $2+2$  برابر ۴ نشود. در این علوم تحقیق می کنند که نسبت های جدیدی کشف کنند.

### ❁ روش کشفیات علمی

اگر اجازه دهید در مورد این که علم به روش تجربی می تواند علت ها و معلول ها را کشف کند، توضیح مختصری بدهیم: وقتی یک اتفاقی می افتد؛ یعنی یک پدیده ای به وجود می آید؛ مثلاً باران می بارد، شما که جهان بینی تجربی دارید، آن را تفسیر می کنید که چرا و چگونه باران می بارد. می گوئید بارش باران به خاطر اختلاف دما، رطوبت و بار مثبت و منفی الکتریسیته ی ابرها و... است. بعد از تفسیر کردن شما یک فرضیه می دهید و موارد باران را مورد آزمایش قرار می دهید، می بینید که وقتی باران می آید، واقعاً بار مثبت و منفی وجود دارد؛ چون صاعقه که می زند،

مؤید این فرضیه است. بعد می‌گویید: چرا باران بارید؟ به همین دلایلی که کشف کردید؛ یعنی علت باران را فهمیده‌اید.

خب وقتی باران می‌آید، چه اتفاقی می‌افتد؟ چه آثاری دارد؟ دوباره به سراغ معلول‌ها و آثار باران می‌روید، اول یک نظریه می‌دهید و بعد آن را آزمایش می‌کنید و می‌گویید که این موارد معلول و آثار باران هستند. مثلاً می‌گویید: وقتی باران می‌آید، دما این‌طور می‌شود، رطوبت آن‌طور می‌شود. پس ما تا الآن علت و معلول‌های باران را کشف کردیم. (یادمان نرود که نظریه‌ای که می‌دهید، تازمانی پابرجاست که نظریه‌ی قوی‌تری نیاید و آن را باطل کند.)

### ❁ ثمره کشفیات علمی

ثمره‌ی این که شما علت و معلول یک پدیده را کشف می‌کنید، این است که بر طبیعت مسلط می‌شوید؛ یعنی هروقت که خواستید باران ببارد، علت باران را می‌آورید. هروقت یکی از آثار باران را خواستید، باران را ایجاد می‌کنید. این نحوه‌ای تسلط بر طبیعت است که از راه جهان‌بینی تجربی به دست می‌آید؛ یعنی با تفسیر و آزمایش کردن یک پدیده، به علت و معلول‌های آن دست می‌یابیم. تفسیر کردن، یعنی تحلیل کردن. باران را تحلیل می‌کنید، علت باران چیست، چرا باران می‌بارد؛ تفسیری را که در ذهن دارید، آزمایش و بررسی می‌کنید. اصلاً جنس آن تجربی است و به دست آوردن علت آن از طریق آزمایش است، با خواب یا استدلال ریاضی نمی‌توانیم علت آن را بیابیم.

مثالی می‌زنم: مثلاً موقعی که بارندگی می‌شود، پشه کوره‌ها (مورچه‌های بال‌دار) می‌آیند؛ اگر کسی گفت: هروقت باران می‌آید، این پشه‌ها هم می‌آیند، پس هروقت این پشه‌ها بودند، معلوم می‌شود که در این اطراف باران باریده است. پس اگر این موضوع را فهمیدیم، تا باران آمد پادزهر این حشره را استفاده می‌کنیم که فرضاً به زراعت‌مان آسیب نزنند. مثال دیگر

این‌که پزشک هم علت بیماری را می‌داند، هم معلول را؛ لذا معلول و آثار را بررسی می‌کند و بیماری را تشخیص می‌دهد و بعد دارویی تجویز می‌کند که علت بیماری را از بین می‌برد.

در جهان بینی علمی مایک پدیده را چند بار که بررسی و آزمایش کردیم و به علت و معلول‌ها دست یافتیم، دیگر می‌توانیم بگوییم هر بار که این‌طور شد، به این صورت خواهد شد. بنابراین، بر همه طبیعت مسلط می‌شویم و یک نظریه علمی صادر می‌کنیم و تا نظریه‌ی دیگری نیاید، نظریه‌مان پابرجاست.

مثال دیگری می‌زنم؛ مثلاً می‌خواهیم ببینیم چه چیزی باعث می‌شود که یک حکومت ساقط شود؟ این یک بحث جامعه‌شناسانه است، این سؤال را به عنوان یک پدیده تفسیر می‌کنیم، تاریخ را تحلیل می‌کنیم، جوامع و حکومت‌ها را تحلیل می‌کنیم، تا به یک جمع‌بندی می‌رسیم.

«الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم»<sup>۱</sup> ممکن است یک حکومت کافر که ظلم نمی‌کند، باقی بماند، مثل ملکه سبا که کافر بود و خورشید را می‌پرستید و ظاهراً در بین آن‌ها ظلم و ستم نبود اما کافر بود. مشاوران ملکه گفتند که با حضرت سلیمان بجنگیم، گفت نه؛ «ان الملوك اذا دخل قرية افسدوها»<sup>۲</sup> این می‌شود یک نظریه‌ی جامعه‌شناسانه که از آن باید و نبایدهای متعددی نتیجه می‌گیریم که اگر یک ملکی را دیدید که ظالم بود و سقوط کرد، علتش این بوده که ظلم کرده است. این علت را از تجربه و آزمایش به دست آوردیم. این یک مثال جامعه‌شناسی بود. مثال دیگر این‌که چه کار کنیم که جلوی فساد اخلاقی را بگیریم؟

۱. ترجمه: «حکومت باقی می‌ماند حتی اگر حاکمانش کافر باشند ولی حکومت باقی نمی‌ماند اگر

حاکمانش ظالم باشند» (آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۱۴۳)

۲. «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (سوره نمل/ ۳۴)

ترجمه: «[ملکه] گفت پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند و این گونه می‌کنند»

پدیده‌ی فساد را این‌گونه تفسیر می‌کنند که منع کردن باعث فساد می‌شود، چون وقتی منع کنید، فرد حریص می‌شود و کنجکاری می‌کند و مرتکب فساد می‌شود، پس باید منع را بردارید، آزاد که باشد، تا حدی همان ابتدا منحرف می‌شود؛ اما بعدتر خوب می‌شود و دیگر برایش عادی خواهد شد. می‌گویند: لازم نیست زن‌ها خودشان را بپوشانند، آزادشان بگذارید، بعد از مدتی عادی می‌شود و فساد هم رخ نمی‌دهد و همه مثل خواهر و برادر می‌شوند. پس راه جلوگیری از فساد اخلاقی این است که منع را بردارید؛ الآن این یک نظریه جامعه‌شناسی است که باتجربه به دست آمده است، باوچی که بحث نکرده‌اند.

خب، این نظریه را اگر بخواهیم رد کنیم باید آن را نقض کنیم، می‌گوییم: ببینید، آزاد گذاشتن باعث دوری از فساد نشد، بلکه فساد در زمینه‌های دیگر هم رواج پیدا کرد. ببینید؛ این‌ها الآن با حیوان ارتباط نامشروع دارند، همجنس‌بازی در بین آن‌ها شیوع پیدا کرده است. حیوان را به عنوان فرزند خودشان حساب می‌کنند. یک کارتون‌ی (انیمیشنی) نشان می‌داد، به طرف گفت سگ شما دزدی کرده، انگار گفته بود که ناموس شما دزدی کرده است، تا این حد روی سگش تعصب داشت. این واقعیت فرهنگ آنجاست.

لذا او با ما<sup>۱</sup> گفت یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های من انتخاب سگ برای دخترم است. سگ، جزو خانواده شان محسوب می‌شود، برای مرگ آن سگ به جورج بوش<sup>۲</sup> تسلیت گفتند، کاخ سفید عزادار شد. می‌خواهم بگویم ببینید مشکل فساد اخلاقی شان از بین نرفت. خب، پس برای از بین بردن فساد اخلاقی چه کار باید کرد؟ می‌توان یک سری کارهای آزمایشی بکنیم به معنای عمل کردن و فرضیه دادن. فرضیه می‌دهیم و آزمایش می‌کنیم و علت را می‌یابیم و بعد یک نظریه می‌دهیم. حالا کاری

۱. رئیس جمهور آمریکا از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ میلادی.

۲. رئیس جمهور آمریکا از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ میلادی.

به آثارِ فساد نداریم که خانواده و تحصیل را دچار مشکل می‌کند، کسانی که در مباحث اخلاقی شکست می‌خورند از همه بدشان می‌آید. کسانی که در دوستی غیر شرعی شکست می‌خورند، دیگر از دوستی عادی هم بدشان می‌آید.

بنابراین، گفتیم که درستی یا نادرستی یک نظریه را از چند راه می‌فهمیم: ۱. عمل کردن؛ ۲. بررسی تاریخ ۳. جهان بینی. و همچنین گفتیم که بررسی تاریخی آزمایش در مباحث اجتماعی است.

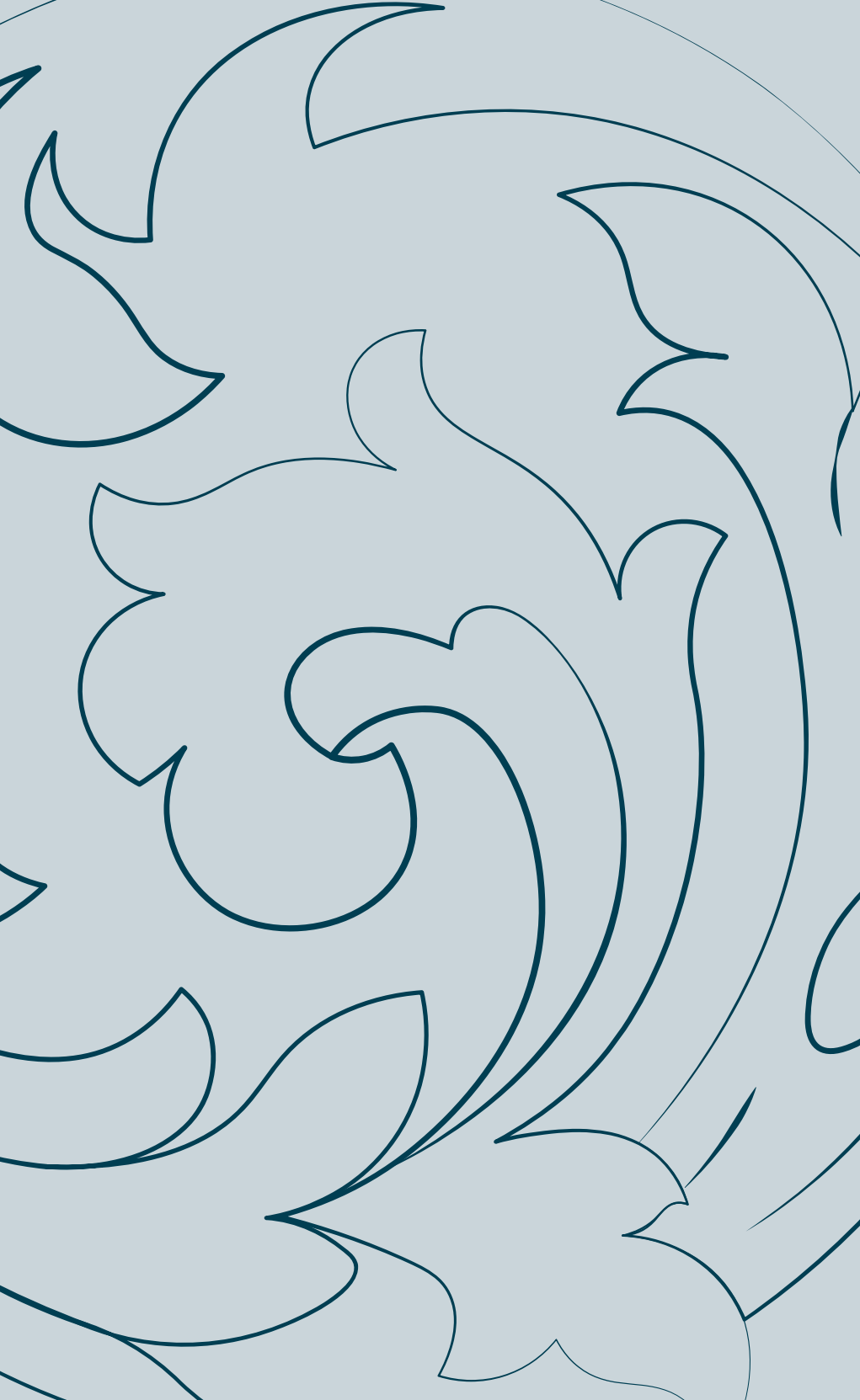
در مباحث اجتماعی این آزمایش‌ها، همان بررسی تاریخی است که بینیم چه چیزی باعث فساد می‌شود. علت‌ها و آثارش را بررسی می‌کنیم. شما بررسی تاریخی می‌کنید که چه عواملی باعث شد که مشروطه شکست بخورد؟ بررسی تاریخ مشروطه چه نفعی دارد؟ شما می‌خواهید علل شکست را بفهمید؛ یا مثلاً این که آیا لازم است که داستان ملی شدن نفت را بدانیم؟ در واقع می‌خواهیم علل شکست را بفهمیم. در بحث‌های اجتماعی و انسانی به این صورت است که برای کشف علت‌ها تاریخ را می‌خوانیم. شما وقتی که تاریخ را مطالعه می‌کنید باید تحلیل هم بکنید. تحلیل‌ها باهم فرق می‌کند؛ اگر چه به قوت بررسی ریشه‌ها نیست اما خوب است؛ چنان که قرآن هم به آن تذکر داده است؛ ولی این اشکالات هم مطرح هست. بنابراین، گفتیم که فایده جهان بینی علمی این است که شما بر عالم طبیعت مسلط می‌شوید.

مثال دیگری می‌زنم: می‌گوید که من به شما شیوه تضمینی قبولی را یاد می‌دهم، در واقع ادعا می‌کند که من راز قبولی را کشف کرده‌ام و آن را به شما می‌گویم. می‌گوید: من راز موفقیت و قبولی را کشف کردم و اگر این کار را انجام بدهی، حتماً قبول می‌شوی. اما تنها ادعا می‌کند، ممکن است کسی دیگر هم بیاید و مسئله‌ی قبول شدن را به نحو دیگری تفسیر کند و علت (راه حل) دیگری بیابد. در تفسیر و تحلیل، هر آدمی با آدم دیگر فرق می‌کند؛ لذا این بررسی‌ها به قوت بررسی ریشه‌ها نیست.



### تذکر استاد

ما با همه‌ی این بحث‌ها زندگی می‌کنیم، اما متوجه نیستیم، این مفاهیم را حفظ می‌کنید و بعد به آن‌ها فکر می‌کنید، ممکن است دو یا سه سال طول بکشد. ما سر کلاس‌های این دست مباحث دو - سه ماه شرکت می‌کردیم و بعد چندین سال درباره این‌ها تفکر و بحث و تحقیق می‌کردیم.





## جلسه پانزدهم

### ⑥ مرور مباحث جلسه قبل

بیان شد که در جهان بینی علمی وقتی پدیده ای رخ می دهد، اول فرضیه می دهند، بعد آزمایش می کنند و علت و معلول پدیده را می یابند و سپس نظریه علمی می دهند. اتفاقی که می افتد، این است که یک پدیده ای رخ می دهد، می خواهید بدانید که علت این پدیده چیست؛ احتمال می دهید که علت آن، فلان مسئله است. بعد از بررسی و آزمایش کردن معلوم می شود که آن مسئله علت این پدیده بوده است یا خیر.

### ⑥ مثال های جدید؛

#### \* مثال اول

مثلاً متوجه می شوید که فردی سرطان دارد، شما احتمال می دهید که به خاطر سیگار کشیدن دچار سرطان شده است، برای اثبات این احتمال لازم است که آزمایش کنید. باید همه ی آزمایش ها آن علت احتمالی را نتیجه بدهد، در غیر این صورت آن احتمال نمی تواند به عنوان یک قانون علمی مطرح شود. سیستم و جنس تجربه گرایی

این طور است که برای رسیدن به یک نتیجه علمی لازم است که آزمایش کنید.

### ✽ مثال دوم

مثلاً مستند «شهادت آب»<sup>۱</sup> را یادتان هست؟ آن مستند می خواست بگوید صوت و حرف های خوب و بد روی مولکول های آب هم اثر می گذارد و مولکول های آب نیز باشعور هستند. خب، این نظریه را چطور ادعا می کند؟ ابتدا در ذهن آن دکتر فرضیه ای شکل گرفته - مثلاً - در این رابطه روایتی شنیده است، بعد همه ی آب ها را و یا تعداد زیادی از آب ها را با صوت های مختلف آزمایش می کند، می بیند که نتیجه آزمایش ها با فرضیه اش مطابق است. حالا فرضیه بعدی در ذهنش شکل می گیرد که شاید همه مادیات این طور هستند. دوباره آزمایش می کند تا به نتیجه برسد؛ البته باید همه مواردی که آزمایش می کند، فرضیه احتمالی را نتیجه بدهند، در غیر این صورت نمی تواند یک قانون کلی علمی بدهد.

یا مثلاً اتاقی که در آن ذکر اهل بیت علیهم السلام می شود و اتاقی که در آن موسیقی پخش می شود، باهم فرق می کنند؛ آیا این تفاوت را می توانید با روایت ثابت کنید؟ نه! هرچند روایت این را گفته باشد؛ اما جنس آن از تجربه است و با آزمایش کردن می توانید فرق آن ها را به دست آورید.

شهید دستغیب می فرماید: «در روایت داریم: وقتی در یک مجلسی ذکر و فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام گفته شود، ملائکه به آن مجلس می آیند و از مجلس کسب نور می کنند و بالای روند و بعد ملائکه عرش به آن ها می گویند: این نور را از کجا آورده اید؟ آن ها می گویند: مجلسی در زمین بود که در آن ذکر اهل بیت علیهم السلام گفته شده است. می آیند که از آن مجلس کسب نور کنند، مجلس تمام

۱. سخنرانی از دکتر فرهنگ با تکیه بر تحقیقات دانشمند ژاپنی «ماسارو ایموتو» که نشان می داد مولکول های آب به اصوات اطراف خود واکنش نشان می دادند.

شده است. بعد ملائکه ای که جا مانده اند، از در و دیوار آن مجلس تبرک می برند و صورت های خودشان را به دیوارهای کشند.<sup>۱</sup>

در خصوصیات علامه طباطبائی گفته شده است: «ایشان مقید بودند که در مجالس روضه شرکت کنند. به منزل کسی رفته بودند برای روضه. دیدند که آن منزل را بازسازی کرده اند. ایشان سمت دیوار قدیمی رفتند و آنجا نشستند. چون آن دیوار بیشتر ذکر اهل بیت را شنیده است».<sup>۲</sup> این ها خرافه نیست. ما به منبر و ضریح توسل می کنیم. این ها که جسم هستند، با آب فرق می کنند؛ لذا این مستند شهادت آب که یک هنرمندی آن را درست کرده، سطحش از روایات ما پایین تر است؛ لذا نمی تواند برای اثبات حرفش از روایت استفاده کند، روایات فقط می توانند برای او فرضیه بسازند، بعد او با آزمایش کردن حرفش را اثبات کند. این چون جنشش تجربه است باید با آزمایش کردن آن را ثابت کنید.

### ❁ ادامه مرور مباحث قبلی

همان طور که گفته شد؛ جنس جهان بینی علمی، تجربه است. یک اتفاقی افتاده است، می گوید به چه علتی این اتفاق افتاد؟ احتمالی می دهد و بعد آزمایش می کند؛ در شرایط مختلف آن علت احتمالی را می آورد تا ببیند که آیا هرگاه این علت را بیاوریم، آن پدیده می آید یا خیر؛ اگر بگوید که تنها در دو مورد آن پدیده نیامد، دیگر نمی تواند نظریه علمی بدهد. چون در آزمایش شکست خورده است، اما از آزمایش خسته

۱. عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَا قَوْمٌ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ فَضْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَّا هَبَطَتْ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ السَّمَاءُ حَتَّى تَحْفَ بِهِمْ فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَزَجَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّا نَسَمُّ مِنْ رَايَتِكُمْ مَا لَا نَسَمُّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ تَرَ رَايَةَ أَطِيبٍ مِنْهَا فَيَقُولُونَ كُنَّا عِنْدَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ فَعَلِقَ فِينَا مِنْ رِيحِهِمْ فَيَعْتَظِرُنَا فَيَقُولُونَ اهْبِطُوا بِنَا إِلَيْهِمْ فَيَقُولُونَ تَفَرَّقُوا وَ مَضَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ فَيَقُولُونَ اهْبِطُوا بِنَا حَتَّى نَتَعَطَّرَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۹)

۲. به نقل از نوشتار سایت هدا نا (تاریخ ۲۷ آبان ۱۳۹۷، لینک مستقیم <https://B2n.ir/j30516>)

نمی‌شود. دانشمندان این‌طور هستند که از آزمایش کردن (آزمون و خطا) خسته نمی‌شوند. آن‌قدر باید آزمایش کنند و جواب نگیرند تا بالاخره علت را کشف کنند.

### ﴿ادامه گزارش جلسه قبل﴾

وقتی فرضیه‌ای را با آزمایش اثبات کردیم و علت آن را فهمیدیم، خود آن معلول، دوباره علت یک پدیده‌ی دیگر است و یا خود آن علت، معلول یک علت دیگر است؛ لذا در اینجا سلسله‌ی علت و معلول درست می‌شود. ثمره‌ی این‌که سلسله‌ی علت و معلوم را بفهمیم این است که هرگاه پدیده‌ای را خواستیم می‌توانیم علت آن را ایجاد کنیم تا آن پدیده رخ بدهد. چنان‌که گفتیم به این صورت بر عالم طبیعت مسلط می‌شویم.

### \* مثال سوم

مثلاً اگر علت صاعقه را فهمیدیم، می‌توانیم هر وقت خواستیم علت آن را بیاوریم تا صاعقه رخ بدهد. چرا صاعقه با زمین برخورد می‌کند؟ اگر علت این را فهمیدیم، می‌توانیم با آن مقابله کنیم که دیگر صاعقه آدم‌ها را نکشد. بعد می‌گویند یک میله فلزی بگذارید که صاعقه با آن برخورد کند و دیگر به کسی آسیب نزنند.

کتاب توحید مفضل<sup>۱</sup> کتابی است که مباحث علمی تجربی را امام صادق علیه السلام در آنجا مطرح کرده‌اند. می‌دانید ما رِ افعی چه فایده‌ای دارد؟ تا آنجا که در ذهنم است میان افعی و صاعقه ارتباطی وجود دارد. حالا این ارتباط چیست؟ از آزمایش می‌توان این را فهمید. مورچه و عقرب و همه موجودات به یک دردی می‌خورند؛ این شیوه‌ی جهان‌بینی تجربی است.

۱. توحید مفضل کتابی است مشتمل بر حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام با موضوع حکمت و خداشناسی و اسرار آفرینش که طی چهار جلسه بر مفضل بن عمر جعفری املا شده است.

در مورد امور مادی گفتیم که آنچه به آن علت می‌گوییم، واقعاً علت نیست؛ اما همیشه با هم هستند. مثل آتش و حرارت؛ لذا من می‌توانم حرارت را از راه‌های دیگر و با علت‌های دیگری هم بیاورم.<sup>۱</sup> دانشمندان باید راه‌ها و علت‌های مختلف را بیابند و ارزان‌ترین و بهترین را معرفی کنند.

این شیوه عملکرد جهان‌بینی تجربی است. همه‌ی ابعاد زندگی ما همین‌طور است. مثلاً چرا مریض می‌شوید؟ میکروب علتش است. میکروب به چه علتی به وجود می‌آید؟ مثلاً می‌گویند چون دست‌هایمان را نشستیم یا مرطوب نگه داشتیم. خب، برای از بین بردن بیماری باید علت آن را که نوعی میکروب است از بین ببریم؛ یعنی باید شرایطی را که باعث به وجود آمدن میکروب می‌شود، از بین ببریم.

### ❁ محدودیت تجربه

این بحث فقط در امور مادی جاری است، تجربه فقط در جایی معنا دارد که امور مادی‌اند و آن علتی که می‌یابیم، علت مادی است؛ آیا شما می‌توانید گذشته و آینده را تجربه کنید؟ خیر.

در اختیار شما نیست؛ چون نمی‌توانید آن را آزمایش کنید. پس، این جهان‌بینی به امور مادی محدود است؛ آن‌هم امور مادی که در دسترس شما باشد. مثلاً آبی را که اینجا هست، می‌توانید آزمایش کنید، اما آب‌هایی را که از دسترس شما خارج‌اند نمی‌توانید آزمایش کنید.

یعنی قدرت جهان‌بینی مادی تا همین حد است. گذشته و آینده را نمی‌توانید تجربه کنید؛ لذا بیماری‌هایی را که در گذشته بوده‌اند نمی‌توانید آزمایش کنید، می‌دانید فلان بیماری بوده است، اما الآن به موارد آن دسترسی ندارید، مگر دی‌ان‌ای یک مریض از گذشته به

۱. این‌ها سلسله علت‌های در عرض هم هستند. یک سلسله علت‌هایی داریم که طولی هستند؛ لذا یک علت را بخواهیم بیاوریم باید تمام علت‌های قبل از آن را بیاوریم.

دست شما برسد، بعد روی آن آزمایش کنید؛ لذا مواردی که آزمایش پذیر نیستند، در این سیستم جایی ندارند، مثل خداوند؛ بنابراین، فایده‌ی این سیستم این است که می‌توانید به جهان مادی مسلط شوید. می‌توانید وضع را عوض کنید، شما می‌توانید کاری کنید که گاوها پرورار و گوشتی شوند، شیر بیشتری بدهند، مرغ‌ها چند تا تخم بگذارند یا چند برابر گوشتی بشوند؛ چون شما علت‌ها را کشف کرده‌اید. نژاد گیاهان را اصلاح می‌کنید، انسان‌ها را اصلاح ژنتیکی می‌کنید، دست‌کاری می‌کنید که یک آدمی قد بلندتر شود، اصلاً می‌توانید آدم درست کنید، می‌توانید کسی را به وجود بیاورید بدون این‌که پدر و یا مادری داشته باشد (این، همان شبیه‌سازی است). آقای مطهری این‌ها را در کتاب چند مقاله فلسفی قبل از انقلاب گفته است که درست کردن (ساخت) یک آدم هیچ اشکال عقلی ندارد.<sup>۱</sup>

### ● نکته‌ی نهایی در علوم تجربی

یک نکته را فقط بگویم، هرچقدر موارد آزمایش بیشتر باشند قدرت آن نظریه بیشتر است، به جای این‌که چهار مورد را بررسی کرده باشید، ۱۰۰۰ تا مورد را بررسی کنید، بعد برای شما ثابت می‌کند که نظریه‌اش درست است. باید توجه کرد که ثابت کردن در جهان بینی تجربی

۱. در زمان ما این مسئله مطرح است که آیا بشر قادر خواهد بود که موجود زنده بسازد؟ آیا خواهد توانست که مثلاً نطفه مصنوعی انسان بسازد که پس از قرار گرفتن در رحم یا محیط مناسب دیگری به صورت یک انسان کامل درآید؟... نظر دیگر اینکه آیا اگر بشر روزی موفق شد و قانون خلقت جانداران را کشف کرد - همان طوری که بسیاری از قوانین دیگر موجودات را کشف کرده - و تمام شرایط و اجزاء مادی ترکیب موجود زنده را به دست آورد و عیناً نظیر ماده زنده طبیعی را ساخت، آیا آن موجود مصنوعی حیات پیدا می‌کند یا نمی‌کند؟ جواب این سؤال این است که قطعاً حیات پیدا میکند، زیرا محال است که شرایط وجود یک افاضه کاملاً فراهم شود و آن افاضه تحقق پیدا نکند. مگر نه این است که ذات احدیت، صمد و کامل مطلق و فیاض علی الاطلاق است؟ مگر نه این است که واجب الوجود بالذات واجب من جمیع جهات و حیثیات است؟ (مقالات فلسفی، ج ۱ ص ۴۲ و ۴۳)

به وسیله آزمایش کردن است، نه استدلال آوردن. به شما می‌گویند: اگر در فلان مکان صاعقه بزند، نفت پیدا می‌شود، ممکن است در یک مورد درست باشد، اما با یکی دو مورد چیزی ثابت نمی‌شود؛ بلکه باید هزاران بار یک فرضیه آزمایش شود. ما می‌گوییم هر جا امری مادی بود؛ چون جنس امور مادی آزمایش پذیرند، می‌توانید آزمایش کنید، اما اگر امری غیرمادی بود و یا فقط مادی نبود، دیگر در آزمایشگاه به دست نمی‌آید.

مثلاً فردی مریض شده است و ما در آزمایش‌ها می‌فهمیم علت بیماری نوعی میکروب است. برای درمان بیماری علت را از بین می‌بریم؛ اما باز می‌بینم که هنوز بیماری وجود دارد. این دانشمند نفهمیده است که انسان مساوی است با ماده به علاوه غیر ماده؛ لذا آزمایش‌هایی که می‌کند دقیق نیست؛ چون تنها بُعد مادی انسان را می‌تواند آزمایش کند؛ لذا در مورد سرطان می‌گویند: به واسطه‌ی امید پیدا کردن (که مادی نیست) برطرف می‌شود. چون انسان دو بُعد مادی و غیر مادی دارد.

آزمایش‌هایی که الان ما انجام می‌دهیم، در نظر آزمایشگران ۱۰۰ سال دیگر خیلی سطح پایین هستند. همان‌طور که ما آزمایش‌های ۱۰۰ سال قبل را سطح پایین می‌دانیم. شما آدم ۱۰۰ سال پیش را در نظر بگیرید، دانشمند آن موقع اصلاً به مخیله‌اش نمی‌رسید که حرف بد (زشت) روی مولکول آب اثر بگذارد. بعید نیست چند سال دیگر بگویند نیت آدم‌ها هم روی مولکول‌های آب اثر می‌گذارد؛ یعنی ما الآن در حدّ خودمان این آزمایش‌ها را انجام می‌دهیم. هروقت عالم را کامل بشناسیم، سیستم‌های علت و معلولی دیگری را می‌یابیم که تا قبل از آن، نمی‌شناختیم.

سنگ مادی است و در دسترس ماست. اگر ادعا کردیم که سنگ هم تسبیح خدا را می‌گوید، آن وقت همه‌ی آزمایش‌های قبلی که انجام دادیم، زیر سوال می‌رود، چرا که در آن‌ها این ویژگی سنگ لحاظ نشده است. آب مادی است، اما در فرهنگ دینی می‌گوییم که آب شعور دارد و

می فهمد. چنان‌که در فلسفه که مثل ریاضیات است، با دلیل ثابت می‌کنیم که آب و سنگ شعور دارند.

لذا هیچ‌کس، صدسال پیش فکرش را هم نمی‌کرد که مولکول‌های آب حرف‌های خوب و بد را بفهمند و تأثیر بگیرند. از دهانم صوت بیرون می‌آید و آب معنای صوت را می‌فهمد، فهمیدن معنای صوت که علم است. برای یک مرغ چه فرقی می‌کند بگویی چخه‌چخه یا چیز دیگری بگویی؟ اما آب صوت را می‌فهمد. شما ادعایتان در بحث آب فقط صوت نیست بلکه می‌گویید آب معنای صورت را هم می‌فهمد و واکنش نشان می‌دهد. با معنای زیبا، مولکول‌هایش زیبا می‌شوند. با معنای زشت مولکول‌هایش زشت می‌شوند؛ بنابراین، می‌گویید که آن‌ها معنا را می‌فهمند.

اهل بیت بر کل عالم هستی مسلط بودند، حالا باید حسرت بخوریم که کسی از آن‌ها سؤال نپرسیده است. این‌ها از زمان خودشان جلوتر بودند؛ اما اطرافیان‌شان قدرشان را نمی‌دانستند.

### ﴿متن خوانی﴾

متن کتاب: «کار علم از آن جهت که بر آزمون عملی مبتنی است، مزایا و نارسایی‌هایی دارد. بزرگ‌ترین مزیت کشفیات علمی این است که دقیق، جزئی و مشخص هستند... علم به موازات این که دقیق و مشخص و جزئی است و درباره هر امر جزئی قادر است که هزاران مسئله بیاموزد. اما دایره‌اش محدود است. (محدود به آزمون و ماده است)»<sup>۱</sup>

### ﴿تفاوت گزاره‌های کلی در علوم تجربی و فلسفه﴾

یک نظریه با این که کلی و عام است، اما این حکم کلی در تمام موارد جزئی هم جاری است. زیرا ابتدا موارد جزئی را بررسی و آزمایش کرده‌اید و بعد برای همه موارد حکم کلی می‌دهید؛ لذا می‌گوییم: علوم تجربی جزئی‌نگر هستند. اما در فلسفه کلی‌هایی داریم که کاری به موارد جزئی ندارند؛ مثلاً

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۳، ص ۲۸

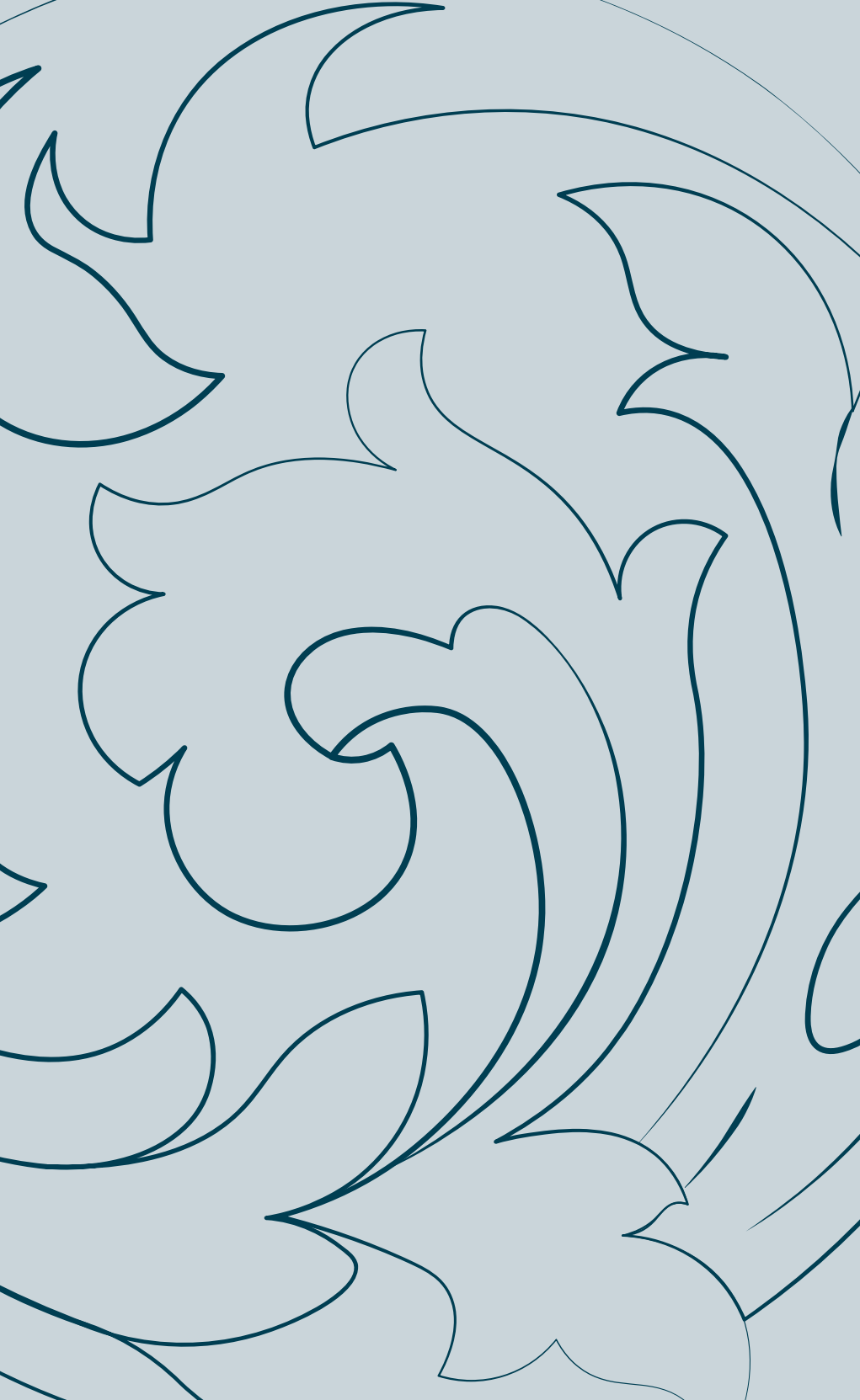
این‌که می‌گویند عالم دو نوع است: مادی و غیر مادی؛ این حکم کلی با یک مورد جزئی در عالم ارتباطی ندارد. آن حکم کلی را اصلاً از مصادیق کشف نمی‌کنیم؛ مثلاً این‌که می‌گویید: دریای جیوه فلان ویژگی را دارد. شما این حکم را در حالی می‌دهید که دریای جیوه‌ای در خارج وجود ندارد؛ لذا می‌گوییم: فلسفه کلی نگر است. این طور هم نیست که جزئیات را جمع کند و نسبت به همه آن‌ها نظر کلی بدهد؛ بلکه اصلاً به جزئیات کاری ندارد، برخلاف علوم تجربی که به موارد نگاه می‌کند، بعد حکم کلی می‌دهد و وقتی در حکم کلی می‌گوید «هر»، همه موارد را مد نظر دارد؛ مثلاً می‌گوید: هر مثلثی ۱۸۰ است؛ این یک مثلث مشخص ۱۸۰ است، بعدی و بعدی و بعدی هم ۱۸۰ است، پس مثلث ۱۸۰ است. نه؛ ما این را به صورت استدلالی به دست می‌آوریم، نه اینکه از جنس تجربه باشد.

می‌گویند: چون روح را نیافتیم، پس وجود ندارد. این مغالطه کردن است؛ چون جهان‌بینی تجربی که او با آن تحلیل می‌کند، اصلاً قادر نیست درباره روح نظر بدهد، زیرا روح تجربه پذیر نیست؛ لذا نمی‌تواند آن را انکار کند؛ بلکه تنها در امور مادی و مادی‌هایی که قابل آزمایش هستند می‌تواند نظر بدهد.

### ❁ نقص‌های جهان‌بینی تجربی

۱. محدود به امور مادی و مادی‌های قابل آزمایش است؛
۲. نظریه علمی تا زمانی پا بر جاست که نظریه دیگری آن را رد نکند و همواره احتمال این‌که نظریه شما رد بشود، وجود دارد، لذا شما نمی‌توانید باورهای خود را بر نظریه و باید و نبایندی استوار کنید که هر لحظه امکان بطلان آن وجود دارد.

جهان‌بینی را باید بر چیزی استوار کنیم که ثبات داشته باشد. والا دین شما لغزنده است. این بی‌ثباتی برای یک جهان‌بینی نقص به شمار می‌رود.





## جلسه شانزدهم

### ❁ خلاصه جلسات گذشته

#### \* دلایل کنجکاوی انسان

انسان ها سوالاتی دارند که باید به آن ها جواب داده شود. چرا سؤال دارند؟ یکی از دلایل می تواند کنجکاوی ذاتی انسان باشد؛ یک دلیل دیگر این که می خواهند عمل کنند. خوب، چرا بدون سؤال کردن عمل نمی کنند؟ دقت می کنند که کدام راه بهتر است؛ چون می خواهند به بهترین راه و بهترین جواب عمل کنند، از این رو سؤال می پرسند.

#### \* سعادت طلبی انسان ها

انسان ها به کم قانع نیستند و می خواهند بهترین چیز را داشته باشند؛ در کتاب های کلامی و مباحث اعتقادی این ویژگی را به سعادت طلب بودن تعبیر می کنند. انسان همواره بهترین راه را می خواهد انتخاب کند. می خواهد ببیند کدام راه را برود به سعادت و خوشبختی می رسد

و کدام راه را نباید برود؛ چون اگر برود بدبخت می شود؛ آیا اصلاً فرقی می کند که خوشبخت بشود یا بدبخت؟ بله؛ فرق می کند؛ لذا انسان می خواهد خوشبخت شود.

انسان ها منفعت را جذب می کنند و مضرات را دفع می کنند. همه این طور هستند، حتی حیوانات هم این طورند. اصلاً این مسئله غریزی است. پس باید شناخت پیدا کند که کدام راه سود و منفعت دارد و کدام راه ضرر و زیان دارد. کسی که خودکشی می کند، محال است به این نتیجه برسد که خودکشی بد است و خودکشی بکند. او می خواهد خودش را راحت کند و این راحتی را سعادت می داند، مرگ را به زندگی مشقت بار و مشکل ترجیح می دهد. آیا کسی که خودش را زیر قطار می اندازد می خواهد بدبخت شود؟ خیر؛ خودش را می کشد که راحت شود، راحتی را در خودکشی می بیند.

پس گفتیم که انسان ها کنجکاو هستند و می خواهند که بدانند؛ از این رو سؤال می پرسند. دلیل دیگر این است که انسان ها سؤال می پرسند تا بفهمند که کدام راه انسان را به سعادت می رساند، برای رسیدن به سعادت باید بفهمند که کدام راه درست است و کدام راه غلط. انسان هر کاری می کند در آن کار منفعت خود را لحاظ می کند. سیگار که می کشد هم در آن خیر و لذت می بیند؛ می گوید: «من مرد شدم!» مرد بودن را سعادت می داند. ممکن است که اشتباه تشخیص بدهد، اما گمان می کند که سیگار کشیدن خوشبختی می آورد. پس ما سؤال داریم و باید به دنبال جواب برویم. چرا خودمان به خودمان جواب نمی دهیم؟ چون بلد نیستیم، اگر بلد بودیم که نمی پرسیدیم.

### ﴿مَکَاتِبِ فِکْرِی؛ پَاسَخْگُوی سَؤَالَی هَای مَا﴾

مکتب های مختلف ادعا می کنند که جواب سؤال های انسان ها را می دانند. یک مکتب ممکن است یک دستگاه باشد یا یک شخص

عادی، مثلاً یک بقال باشد. ممکن است هرکسی بر طبق یک مکتبی حرف بزند. ممکن است بقال سر کوچه یا استاد دانشگاه یا نویسنده یا علامه‌ای باشد؛ به هر روی از یک مکتبی تغذیه می‌کند، از خرده مکتب تا مکاتب بزرگ، هر کدام حرفی و مرامی دارند. یک مکتبی هم هست که می‌گوید: «شما هر کاری دلتان خواست انجام بدهید». می‌گویید: به این عمل کنم یا به آن؟ این مکتب می‌گوید: «به هر کدام که دلت خواست عمل کن». این نوع مکتب‌ها می‌گویند انسان وقتی ایمان دارد، بنده است و این بندگی او را محدود و آزادی‌اش را نقض می‌کند و وقتی که آزادی او نقض شد، دیگر انسان نیست.<sup>۱</sup> حتی ممکن است برخی مکاتب بگویند اگر هرآنچه هوای نفستان خواست انجام بدهید، به اوج عرفان می‌رسید. این‌ها طرف دار هم دارند، باورش سخت است که می‌گوید: «اگر به هر چیزی که خواستید عمل کنید، به اوج معرفت می‌رسید». اما واقعیت این است که این چنین مکتب‌هایی نیز وجود دارند.

### ﴿۴﴾ نتایج دوری انسان‌ها از اهل بیت (علیهم‌السلام)

انسان‌ها وقتی از اهل بیت (علیهم‌السلام) دور می‌شوند، این‌طور اتفاق‌هایی برایشان می‌افتد. در صدر اسلام نیز مکتب‌های انحرافی به وجود آمدند. چنان‌که یکی از مصیبت‌هایی که در زمان ائمه (علیهم‌السلام) وارد شد این بود که اهل بیت (علیهم‌السلام) دیگر مراجع علمی نبودند. وقتی که امام سجاد (علیه‌السلام) از دنیا رفت، گفتند: یکی از فقها از دنیا رفت؛ یکی مثل بقیة‌الفضائل که از دنیا رفته‌اند؛ بنابراین، در جایی که هنوز افراد دین‌شناس هستند و انسان و خدا را می‌شناسند وقتی آن‌ها محور نباشند، هزاران مکتب و فرقه عجیب و غریب درست می‌شود.

مکتبی می‌گوید: خدا جسم دارد و خدا را می‌توان در قیامت دید!<sup>۱</sup> یا بودایی‌ها می‌گویند: «تناسخ وجود دارد»<sup>۲</sup> و انسان وقتی می‌میرد در جسم موجودی دیگر می‌رود، اگرید باشد، مثلاً در جسم یک سگ وارد می‌شود.» اصلاً آدم باورش نمی‌شود یک چنین مکتبی هم وجود داشته باشد که بگوید اگر می‌خواهی عارف بشوی، هر کاری می‌خواهی بکن!<sup>۳</sup>

### ❁ راه‌های بررسی صحت نظریه‌های مکتب‌های فکری

خب، یک مکتبی جواب سؤال‌های انسان را می‌دهد، حالا چطور بفهمیم درست می‌گوید.

#### \* آزمون و خطا

همان‌طور که گفتیم یک راه این است که خودمان عمل کنیم و ببینیم که چطور می‌شود. بعد می‌فهمیم که جواب درست است یا غلط. اشکال اینجاست که موارد باهم فرق می‌کنند و ممکن است بعد از ۷۰ سال بفهمیم که این نظریه یا روش غلط است و یک عمر را از دست می‌دهیم. گورباچوف گفت اشکال ما این بود که خدا را از زندگی حذف کردیم. بعد از ۷۰ سال به اشتباه مکتبش پی برد. همین آقای

۱. بعضی به استناد پاره‌ای از آیات و روایات متشابه، صفات و افعال موجودات مادی، مانند غم و شادی و رفتن و آمدن و نشستن و برخاستن را نیز به خدای متعالی نسبت داده‌اند که اصطلاحاً مجسمه (= قائلین به صفات جسمانی) و مشبهه (= تشبیه‌کنندگان خدا به مخلوقات) نامیده شده‌اند.

(آموزش فلسفه، علامه مصباح یزدی، ج ۲، ص ۴۵۷)

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۴۲۹

۳. مرجئه بر این باورند که عمل هیچ ارتباطی با ایمان ندارد و نه فقط عمل جزو ایمان نیست، بلکه از ثمرات و کمال ایمان نیز به شمار نمی‌آید. از این روی، از نظر آنان صرف ایمان و تصدیق قلبی و تصدیق زبانی برای تحقق ایمان و نیل به سعادت اخروی کافی است و عمل به دستورات دین در سعادت انسان نقشی ندارد. (بهترین‌ها و بدترین‌ها از دیدگاه نهج البلاغه، علامه

مصباح یزدی، ص ۲۵۵)

میرحسین موسوی قبلاً تفکرات اقتصادی شبه کمونیستی داشتند.<sup>۱</sup> جلال آل احمد<sup>۲</sup> کمونیست بوده و بعد مسلمان می شود که مرحوم آقای طالقانی پسرعموی ایشان است. جلال آل احمد مدتی مسلمان بود و بعد کمونیست شد و بعد دوباره به اسلام برگشت. ببینید، وقتی که مبانی دینی نباشد، به صورت آزمون و خطا عمل می کنند و بعد می فهمند که چطور شد! جلال آل احمد می گوید: «پیش امام خمینی علیه السلام رفتم و به ایشان عرض کردم که شما هم از این مزخرفات (اشاره به کتاب غرب زدگی خود آل احمد) می خوانید؟» امام گفتند: «بعضی اوقات می خوانم».<sup>۳</sup> این داستان را

۱. مقاله خبرگزاری فارس با عنوان «میرحسین موسوی و سیئه بناگذاری اقتصاد دولتی» در تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۰۸

۲. جلال آل احمد سال ۱۳۰۲ش در تهران متولد شد. پدر او سیداحمد حسینی طالقانی از روحانیون برجسته تهران بود. جلال پس از تحصیلات ابتدائی، به دستور پدر به تحصیلات حوزوی پرداخت، ولی در ادامه آن را ترک کرد و با لیسانس ادبیات فارسی به دبیری مشغول شد. عضویت و همکاری با حزب توده و سپس ترک آن و تشکیل گروه پیشقراول، حزب سوسیالیست توده ایران، در کارنامه فکری سیاسی او ثبت شده است. تأسیس حزب زحمتکشان به همراه بقائی و ملکی و تشکیل حزب نیروی سوم نیز در کارنامه او وجود دارد.

آل احمد که با سیمین دانشور در سال ۱۳۳۹ ازدواج کرد پس از سال ۱۳۳۲ از فضاهای حزبی کناره گرفت و به معلمی و نویسندگی اهتمام داشت. ملاقات او در سال ۱۳۴۱ با امام خمینی در قم موجب آشنائی و اعتماد روز افزون او به ایشان شد و این دیدار در آغاز نهضت امام خمینی تکرار شد و او حتی در سفر حج هم به ایشان نامه نوشت و کشف نامه او از کتابخانه امام خمینی ساواک را نسبت به او حساس کرد. آل احمد متن سخنرانی امام خمینی در جریان کاپیتولاسیون را در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، نقل کرد که موجب توقیف آن شد. جلال آل احمد در سال ۱۳۴۸ و در ۴۶ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت و سید محمود طالقانی بر جنازه او نماز خواند.

۳. وی در خاطرات خود می گوید: من پس از شنیدن نطق ایشان (آیت الله خمینی علیه السلام) احساس کردم باید ایشان را ببینم. به قم رفتم. در خانه ایشان کتاب «غرب زدگی» خود را کنار دستشان دیدم. گفتم: شما هم این خزعبلات را می خوانید؟ با نگاهی به من پرسیدند: شما آقای آل احمد هستید؟ گفتم: بله. گفتند: آنچه ما باید بگوییم شما گفته اید... من حتی دست پدرم را نبوسیده بودم، اما دست ایشان را بوسیدم. (خاطرات جلال آل احمد، به نقل از مهدی حاضری)

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> البته، در بحث خیانت روشنفکران کتاب خوبی هم هست. در این زمینه، بحث‌های جالبی دارد. می‌خواهم بگویم ببینید، چطور یک عده عمرشان به هدر رفته است و با آزمون و خطا مثلاً فهمیده‌اند که اسلام حق است. کسی که در نوجوانی طلبه می‌شود با یک کسی که ۳۰ سال ۴۰ سال از عمرش تلف شده و بعد توبه کرده است، فرق می‌کند؛ پس همان‌طور که بیان شد؛ اولین راه این است که عمل کنیم.

### \* بررسی تاریخی

راه دوم بررسی تاریخی بود. حالا ما از کجا بفهمیم که کدام بخش‌های تاریخ حقیقت است؟ چون می‌دانیم که تاریخ را افراد متعددی - با سلیقه‌های مختلف - نوشته‌اند، پس نمی‌توان اعتماد کرد که کدام تاریخ موثق است؛ لذا ابتدا باید موثق بودن آن را بررسی کنیم. یکی از راه‌های این است که افرادی را که تاریخ‌نگار بوده‌اند، از جهت وثاقت و عدالت و... بررسی کنیم.

یک نمونه از اشتباهات تاریخی را مثال می‌زنم: مثلاً انوشیروان عادل در تاریخ معروف بوده است، وقتی امام خمینی رحمته الله علیه می‌گفتند: «همه‌ی پادشاهان طاغوت بوده‌اند»<sup>۲</sup> مخالفین می‌گفتند: تندروی نکنید، همه را نقد

۱. آقای جلال آل احمد را جز یک ربع ساعت بیشتر ندیده‌ام. در اوایل نهضت یک روز دیدم که آقایی در اتاق نشسته‌اند و کتاب ایشان - غربزدگی - جلو من بود. ایشان به من گفتند چطور این جرت و پرت‌ها پیش شما آمده است. - یک همچنین تعبیری - فهمیدم که ایشان جلال آل احمد است. مع الاسف دیگر او را ندیدم. خداوند او را رحمت کند. (صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۲۹۸)

۲. مطلبی است که یک ملتی که در طول تاریخ زیر سلطه سلاطین جور بوده؛ در طول تاریخ ۲۵۰۰ سال زیر سلطه سلاطینی بوده است که همه‌اش جور بوده، حتی آن عادل‌هایشان هم خبیث بودند، حتی آن انوشیروان عادلش هم از خبیث‌ها بوده، حتی آن شاه عباس جنت مکانش هم از اشخاص ناباب بوده؛ پسر خودش را کور کرده؛ در طول تاریخ، این ملت زیر سلطه و چکمه این سلاطین خبیث بوده. (همان، ج ۴، ص ۲۳۹)

نکنید، فلان پادشاه که عادل بوده است. اما در خاطرات انوشیروان عادل نقل می‌کنند که در زمان پادشاهی او قانون بوده است که هرکسی هر شغلی که داشته است، فرزندش هم باید راه پدرش را ادامه بدهد؛ یعنی اصناف خط‌کشی شده بوده است. بعد یک کفاشی می‌خواست که پسرش درس بخواند، می‌گوید: «من پول یک جنگ لشکر شما را می‌دهم. فقط بگذارید پسرم درس بخواند.» اما انوشیروان اجازه نداده است.<sup>۱</sup> این طوری مملکت را اداره می‌کردند. ببینید، تاریخ را چطور تحریف می‌کنند. انوشیروان ظالم، عادل می‌شود. شما تاریخی تحریف شده‌تر از تاریخ اسلام سراغ دارید؟ چند تا منافق رهبر جهان اسلام بوده‌اند و تا الآن معلوم نشده است که منافق بوده‌اند؛ مثل «خلفای اول و دوم». چنان‌که طرف‌دارهایی هم دارند. تحریف تاریخ باعث این مطلب شده است. حتی برخی می‌گویند: «اصلاً مگر در خانه‌ی حضرت زهرا (علیها السلام) را آتش زدند؟! شما از خودتان درآوردید! رسماً دروغ تاریخی می‌گویید!» بنابراین، به راحتی تاریخ تحریف می‌شود. شما باید خودتان را بکشید و بگویید که پیغمبر دست حضرت علی (علیه السلام) را بالا برده و به عنوان وصی خود معرفی کرده است.<sup>۲</sup>

۱. در شاهنامه فردوسی که منابع همه ایرانی و زردشتی است، داستان معروفی آمده است که به طور واضح نظام طبقاتی عجیب و طبقات بسته و مقلد آن دوره را نشان می‌دهد؛ نشان می‌دهد که تحصیل دانش نیز از مختصات طبقات ممتاز بوده است. می‌گوید در جریان جنگ‌های قیصر روم و انوشیروان، قیصر به طرف شامات که در آن وقت در تصرف انوشیروان بود قشون کشید، و سپاه ایران به مقابله پرداخت. در اثر طول کشیدن مدت، خزانه ایران خالی شد. انوشیروان با بودزجمهر مشورت کرد. قرار بر این شد که از بازرگانان قرضه بخواهند. گروهی از بازرگانان دعوت شدند. در آن میان یک نفر «موزه فروش» بود که از نظر طبقاتی چون کفشگر بود، از طبقات پست به شمار می‌آمد. گفت: «من حاضر تمام قرضه را یکجا بدهم. به شرط اینکه اجازه داده شود یگانه کودکم که خیلی مایل است درس بیاموزد به معلم سپرده شود.» و انوشیروان در پاسخ می‌گوید: «هر اکنون شتر یا زگردان به راه/ درم خواه و از موزه دوزان خواه/ فرستاده برگشت و شد بادرم/ دل کفشگرزان درم پر زغم» (مجموعه آثار شهید مطهری (علیه السلام)، ج ۱۴ (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ص ۲۵۲)

۲. اشاره به واقعه غدیر خم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین معرفی کردند.

### ﴿علت تحریف تاریخ انقلاب‌ها﴾

آقای سید حمید روحانی می‌گوید: «امام به من گفتند که شما تاریخ انقلاب را بنویسید.»<sup>۱</sup> چون معمولاً این‌طوری بوده است که تاریخ انقلاب‌ها را کسانی غیر از خود انقلابیون نوشته‌اند. دشمنان انقلاب تاریخ انقلاب‌ها را نوشته‌اند و همان‌طور که می‌خواستند آن را تحریف کرده‌اند؛ لذا حقیقت به دست نسل بعد نمی‌رسد و سوال درست می‌شود که «آقای کاشانی مقصر بوده است یا مصدق؟!» اصلاً تاریخ را دروغ می‌گویند و نسل بعدی مطلع نمی‌شود که اصل ماجرا چه بوده است. این روش بررسی تاریخی فوایدی دارد، این‌طور نیست که بگوییم به هیچ دردی نمی‌خورد. اما از نظر عقلی و ریاضی که نگاه کنیم اشکالاتی دارد؛ مثلاً وقتی وسط یک جریانی هستیم چه کار کنیم؟ مثلاً قضیه‌ی امام حسین (علیه السلام) خب ظاهرش این است که در آن زمان شکست خورده است، اما بعدها پیروز می‌شود، لذا نظریه بررسی تاریخی نمی‌تواند آینده را محاسبه کند، پس دقیق نیست.

### ﴿پراگماتیسم و نقد آن﴾

در این نظریه ملاک درستی یا نادرستی یک مکتب این است که آیا جواب عملی داده است یا نه. مکتبی که امروز نتیجه نداد، غلط است؛ اگر فردا درست از آب درآمد، خوب است. درستی یا نادرستی یک نظریه به جواب عملی دادن یا ندادن وابسته است، استدلال دیگری ندارد. ملاک صحت، جواب عملی است. ما می‌گوییم درست بودن، آن است که منطقی باشد. کسوف و خسوف را مثال زدیم، آیا زمین به دور خورشید می‌گردد؟ یا خورشید به دور زمین می‌گردد؟ همین‌که بتوانید اثبات کنید که زمین ثابت است و خورشید به دور زمین می‌گردد، برای

۱. از شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید.

(صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۳۹، نامه به آقای سید حمید روحانی ۲۵ دی ۱۳۶۷)

تشخیص کسوف و خسوف کافی است. هرچند از نظر علمی این حرف غلط باشد، مهم این است که به شما برای تشخیص کسوف و خسوف جواب می‌دهد. پراگماتیسمت‌ها (عملگراها) می‌گویند درست آن است که ثمره عملی بدهد. دین خوب است یا بد؟ خوب است؛ چون دین دارها مشکلات روانی ندارند، امید به زندگی دارند، زودتر بهبود می‌یابند. دین همین مقدار هم که جواب می‌دهد، خوب است، در غرب هم تا همین حد را قبول دارند. اما دخالت دین در سیاست و اقتصاد را قبول ندارند.

پس پراگماتیسم می‌گوید «نظریه باید در عمل جواب بدهد»<sup>۱</sup> نوجوانی بود که تازه جذب مسجد شده بود و مداحی می‌کرد و وسط مداحی با دست‌هایش به یک نفر فحش می‌داد! هم مداحی می‌کرد و هم فحش می‌داد. من به کسی نگفتم اما احساس کردم سرشت خوبی ندارد. این شخص بعداً راهش کج شد و با یک پاسدار منحرفی می‌گشت. همان پاسدار هم اخراج شد. اگر همان زمان با او صحبت می‌کردید، کار خودش را خوب می‌دانست و بقیه مسجدی‌ها را محکوم می‌کرد، بلبل زبان بود و خودش را زرنگ می‌دانست. بعدها در خیابان من را سوار کرد، یک چشمش کور شده بود و می‌گفت: «خیلی بدبخت و بیچاره شدم». پراگماتیسم‌ها می‌گویند الان وضع خوب است. این‌ها شیوه‌شان عقلی نیست و نمی‌توانند جلوتر را ببینند. یک کاری الان خوب است و جواب می‌دهد، آن را انجام می‌دهند، فردا به سراغ کار دیگری می‌روند. پراگماتیست‌ها مبنایشان این‌طور است.

گفتیم که همین الآن می‌توانیم با جوان‌ها بر اساس روش پراگماتیسم صحبت کنیم؛ یعنی وقتی می‌خواهید غرب را برای جوان تحلیل کنید،

۱. ویلیام جیمز روان‌شناس و فیلسوف معروف امریکایی و یکی از مؤسسين فلسفه پراگماتیسم «حقیقت» را طور دیگری تعریف می‌کند. وی می‌گوید: «حقیقت عبارت است از فکری که در عمل تأثیر نیکو دارد.» این دانشمند جمله «مفید است» و جمله «حقیقت است» را مرادف یکدیگر قرار

می‌دهد. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۶، ص ۱۵۸)

یک بار در مبانی تفکر غرب بحث می‌کنید، که بعدتر به آن‌ها می‌پردازیم و یک بار هم همین الان غرب را به روش عمل‌گرایی نقد می‌کنید که ببینید غرب در این موارد شکست خورد. هرچند می‌توان به این حرف اشکال گرفت که ممکن است بعداً موفق شود. اما الآن این طور است؛ مثلاً دیدید که بانکداری آن‌ها شکست خورد، خب، ممکن است بعداً درست شود. اما این‌ها بحث‌های عمیق نیست، باید مبانی غرب را نقد کنیم. آیا قرآن با این مبنای پراگماتیسمی با ما حرف نزده است؟ بله. قرآن می‌گوید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»؛ یعنی از عمل و نتیجه آن‌ها عبرت و درس بگیرید.

### ﴿۶﴾ ربط گذشته و آینده

به یک بحث دیگری هم اشاره کردیم که اگر تاریخ مربوط به گذشته است، پس به آینده چه ربطی دارد؟ چرا وقتی می‌خواهیم عبرت بگیریم، گذشته را بررسی می‌کنیم؟ گذشته به آینده چه ارتباطی دارد؟ گذشته چگونه در آینده می‌خورد؟ سیستم رفتاری بوعلی سینا به دانشمندان هسته‌ای چه ربطی دارد؟ شرایط محیطی و دیگر نکات آن زمان با الآن فرق می‌کند، پس بررسی تاریخ که مربوط به گذشته است، با الآن چه ارتباطی دارد؟ چرا برای عبرت گرفتن به گذشته رجوع می‌کنیم؟ تاریخ این ویژگی را دارد که تکرار می‌شود، اصل وقایع ثابت است، اما با ظواهر مختلف. ریشه این که «تاریخ تکرار می‌شود» این است که انسان‌ها تاریخ را می‌سازند. فردی که جنگ می‌کند، فردی که فرار می‌کند، فردی که دفاع می‌کند، فردی که عاشق می‌شود، قاتل، مقتول، فریبکار، فریب خورده، نقشه کش، همگی انسان هستند. تدبیرها، تفکرها و همه برنامه‌ریزی‌ها در تاریخ به انسان مربوط است، انسان بودن ثابت است. این انسان‌ها هستند که تاریخ را می‌سازند؛ لذا تاریخ تکرار می‌شود. شخصیت‌ها و غرایز انسانی که در ماست، باعث تکرار تاریخ می‌شود.

حضرت یوسف علیه السلام را خداوند برای جوان‌ها الگو و حجت قرار می‌دهد هرچند ایشان درگذشته زندگی می‌کرده‌اند، زیرا آن مواردی که باید از حضرت یوسف علیه السلام الگو گرفت (مثل کنترل شهوت و گناه نکردن) در طول زمان در انسان‌ها تغییر نکرده است. حالا این‌که بعضی از ابزارهای شهوت‌رانی و گناه‌کردن فرق کرده است به انسان بودن و تکرارشدن تاریخ ربطی ندارد.

### ﴿٢٢٤﴾ خلط بین ابزار و آدم بودن

آن‌ها که می‌گویند آینده به گذشته ربطی ندارد و مثلاً اگر حرفی را نقل کنید که در زمان پیامبر گفته شده است، می‌گویند: «این حرف‌ها مربوط به گذشته است». درواقع بین ابزار و آدم خلط کرده‌اند. آن‌ها عصرها را بر اساس ابزار نام‌گذاری کرده‌اند و لذا می‌گویند: «عصر اتم، عصر ارتباطات، عصر آهن، عصر مس، عصر قلع و...». اسم ابزارها را روی عصرها می‌گذارند. اما ما می‌گوییم: «عصر امام خمینی رحمته الله علیه» آن‌ها زمانی که این نام‌گذاری‌ها را می‌کردند، آدم‌ها را ندیده‌اند، مس و قلع و... را دیده‌اند! آن هنگام هم که عصر پیامبران بود هیچ عصری را به اسم یک پیامبر نام‌گذاری نکردند؛ لذا وقتی که تاریخ را بررسی می‌کنید، می‌بینید، یک اومانیزم تاریخ را نوشته است. کسانی که تاریخ را نوشته‌اند، پیغمبران را ندیده‌اند. آیا حضرت شعیب علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام نبوده‌اند؟ یک ابراهیمی علیه السلام در تاریخ نبوده است؟ عیسی علیه السلام نبوده است که هیچ عصری در تاریخ به اسم این پیامبران نداریم؟!

### ﴿٢٢٥﴾ علم بشر از انبیا است

حضرت ادریس علیه السلام را ادریس می‌گفتند؛ زیرا بسیار به تدریس کردن مشغول بوده‌اند. اصلاً فرهنگ کره زمین مربوط به حضرت ادریس است، ایشان به زبان‌های مختلف به آدم‌های ساکن در همه نقاط زمین

تدریس می‌کرده است. به‌طوری‌که از جاهای مختلف می‌آمده‌اند به آن‌ها با زبان خودشان درس می‌گفته است؛ پیامبرها این فرهنگ‌ها را در زمین آموزش دادند. در این زمینه می‌توانید به کتاب المیزان مراجعه کنید.<sup>۱</sup> ۲ عصرها را به اسم انسان‌ها نمی‌گذارند؛ عصرها را با اسم ابزارها نام‌گذاری می‌کنند. آیا اتم مهم‌تر است یا کسی که اتم را کشف کرده است؟ ببینید، این نوع نگاه پراگماتیسمی است. نگاه‌های «مشکل حل کن». در صورتی‌که آدم‌ها از این ابزارها مهم‌تر هستند! من در کتابی از آقای سبحانی به نقل از ملاصدرا دیدم که سقراط شاگرد کسی بوده که او شاگرد حضرت داوود علیه السلام بوده است.<sup>۳</sup> این‌ها حرف‌هایشان را از

۱. اگر به ادريس معروف شده بدین جهت بوده که بسیار مشغول به درس دادن بوده است. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۸۴) - مردم زمان او با هفتاد و دو زبان حرف می‌زدند، و خداوند زبان همگی آنان را به وی تعلیم داده بود تا هر فرقه ای از ایشان را با زبان خودش تعلیم دهد، و علاوه بر اینها آداب و طریقه نقشه کشی برای شهر سازی را به ایشان بیاموخت، دانشجویان از هر ناحیه ای گردش جمع شدند، و به ایشان سیاست مدنیت بیاموخت و قواعد آن را برایشان مقرر فرمود، و هر فرقه ای از هر امتی که بودند به سرزمین خود برگشته و شهرهایی ساختند تا آنجا که در عهد وی و به وسیله شاگردان او، صد و هشتاد و هشت شهر ساخته شد، که از همه کوچکترش رها بود، و ادريس به آنان علوم را بیاموخت و اولین کسی که حکمت را استخراج نموده و علم نجوم را به مردم یاد داد، ادريس بود، چون خدای عز و جل سرفلك و ترکیب آن، و نقطه های اجتماع کواکب را در آن فلك به او فهمانده بود، و نیز علم عدد سنین و حساب را به او داده بود، و اگر این نبود و ادريس در این علم فتح باب نمی‌کرد، هرگز خاطر بشر به این معنا خطور نمی‌کرد که در مقام سرشماری ستارگان بر آید. (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۹۵)

۲. علامه طباطبایی در ادامه می‌فرمایند: «این احادیث و اخبار، همه به ماقبل تاریخ منتهی می‌شود، و آنطور که باید نمی‌شود بدان اعتماد کرد، چیزی که هست همین که می‌بینیم نام او در عربی جیلا بعد جیل جیل یک صنف از مردم اهل یک زمان در میان فلاسفه و اهل علم زنده مانده و اسرار او را به عظمت یاد می‌کنند و ساحتش را محترم شمرده و اصول هر علمی را منتهی به او می‌دانند. خود کشف می‌کند از اینکه او از قدیمی‌ترین پیشوایان علم بوده که نطفه و بذر علوم را در میان بشر پاشیده و افکار بشری را با استدلال و دقت در بحث، و جستجوی از معارف الهی آشنا ساخته‌اند. و یان جناب اولین مبتکرانشان بوده است.» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۹۶)

۳. علی أنه من المحتمل جداً أن يكون وقفهم على هذه المعارف في ظل ما وصل إليهم من التعاليم السماوية عن طريق رسله سبحانه و أنبيائه، قال صدر المتألهين: أساطين الحكمة

خودشان درنیاورده‌اند! حرف‌های ناب بشر، از جانب انبیاست. اما تاریخ این‌ها را تحریف کرده است و به درستی به ما نرسیده است؛ لذا فکر می‌کنیم کسان دیگری این کارها را کرده‌اند. پرفسور مولانا<sup>۱</sup> کسی است که در دانشگاه‌های آمریکا یک رشته تأسیس کرده است، یک استاد دانشگاه معمولی نیست، بنیان‌گذار یک رشته است. دو سه هفته‌ی پیش در مؤسسه آیت‌الله مصباح یزدی می‌گفت: «من نسخه مدرک دانشگاهی کانت را همین الآن به همراه دارم که بالای آن نوشته است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»». حتماً دیده‌اید افرادی که فارغ‌التحصیل می‌شوند، کلاه‌های چهارگوش سرشان می‌گذارند. مشهور است که این کلاه‌ها در واقع عمامه هستند! عمامه بوده و بعد به این کلاه‌ها تبدیل شده است و به دوره اندلس مربوط است. دانشمندان آنجا عمامه داشته‌اند، بعد وقتی با فرهنگ اروپا خلط<sup>۲</sup> می‌شود، در طول زمان تحریف می‌شود و به ما نمی‌رسد؛ بنابراین، می‌بینیم که آدم را لحاظ نمی‌کنند، ولی ابزار را لحاظ می‌کنند.

### ❁ بررسی ریشه‌ها

گفتم که راه بعدی برای تشخیص دادن درستی یا نادرستی جواب یک مکتب، بررسی ریشه‌های آن است. هر نظریه‌ای که مکتبی ارائه می‌دهد، باید یک پشتوانه‌ای داشته باشد. شاید این سؤال پیش بیاید که اصلاً چرا

---

المعتبرة عند اليونانيين خمسة: أنباذقلس و فيثاغورس و سقراط و أفلاطون و أرسطاطاليس قدس سره، و قد لقي فيثاغورس تلاميذ سليمان بن داود عليهما السلام بمصر و استفاد منهم و تلقى للحكيم المعظم الرباني أنباذقلس و هو أخذ عن لقمان الأخذ عن داود عليه السلام، ثم سقراط أخذ عن فيثاغورس و أفلاطون عن سقراط و الأخذ أرسطاطاليس عن أفلاطون و صحبه نيّفاً و عشرين سنة. (محاضرات في الالهيات (تلخيص الالهيات)، ج ۱، ص ۲۵۲)

۱. پروفیسور حمید مولانا؛ استاد ارشد علوم اجتماعی و بنیان‌گذار رشته‌ی روابط بین الملل هستند.

(ایرانی‌ترین دانشمند انسوی مرز، شماره ویژه کیهان فرهنگی دربارت پروفیسور حمید مولانا، تیر ماه ۱۳۸۱)

۲. آمیخته

باید این نظریه‌ها بر یک مبنایی متکی و استوار باشند؟ چرا «باید و نباید» باید پایه داشته باشد؟ چرا ریشه‌ها و پایه‌های باید و نبایدها را بررسی می‌کنیم؟ مادر بحث «باید و نباید» وقتی می‌گوییم باید این کار را کرد، نباید این کار را کرد، برای این باید و نبایدها به دنبال یک ریشه و پایه می‌گردیم، باید ببینیم که چرا این طور است.

به اینجا رسیدیم که برای بررسی مکتب‌ها یک راهی که هست این که ریشه‌ها و پایه‌های مکتب‌ها را بررسی می‌کنیم که کم‌تر وقت‌گیر است و بهتر نتیجه می‌دهد؛ البته اهمیت بررسی تاریخی را منکر نشدیم. اما گفتیم اشکالاتی دارد. گفتیم هر حرفی یک ریشه‌ای دارد؛ سؤال پیش می‌آید که اولاً بر چه اساس می‌گویید هر حرفی یک ریشه‌ای دارد؟ و ثانیاً اگر آن ریشه را بررسی کردیم، بر چه اساس می‌گویید که درستی یا نادرستی ریشه‌ها، خوب یا بد بودن «باید و نبایدها» را به ما نتیجه می‌دهد؟



## جلسه هفدهم

### ❁ حکمت و انواع آن

حکمت، به حکمتِ عملی و حکمتِ نظری تقسیم می‌شود.

#### \* حکمت عملی

در باید و نبایدها (مباحث ارزشی و حقوقی) چیزی به نام عقل عملی یا حکمت عملی داریم. وظیفهٔ عقل عملی، درک کردن است؛ چه کاری باید کرد و چه کاری نباید کرد؛ چه کاری خوب و چه کاری بد است. دقت کنید که از واقعیت خارجی صحبت نمی‌کند. می‌گوید خوب است که آدم این‌طور باشد. «این‌طور» را در واقعیت خارج نداریم.

#### \* حکمت نظری

حکمت نظری یا عقل نظری از هست و نیست صحبت می‌کند. خورشید چگونه است، بدن ما به چه ترتیب است، انسان‌ها چطور هستند. در واقع ما کاشف هستیم، اکتشاف می‌کنیم، یک واقعیتی در خارج وجود دارد، ما خودمان را به آن واقع می‌رسانیم؛ پس عقل نظری ما کاشف است. اما عقل عملی ما کاشف نیست. عقل عملی ما اختراع می‌کند، می‌گوید: «این کار را بکن، این کار را نکن». ما «این کار را بکن» در خارج نداریم.

### \* ارتباط حکمت عملی و نظری

بین این عقل نظری و عقل عملی چه ارتباطی وجود دارد؟ آیا ارتباطی بین این هست و نیست‌ها و باید و نبایدها وجود دارد؟ آیا عقل نظری و عقل عملی «مشترک لفظی»<sup>۱</sup> هستند و هیچ ربطی به هم ندارند و دو چیز جدا هستند؟ ما می‌گوییم: بی‌ربط نیستند. نوعی ارتباط باهم دارند. همین خودش یک بحث مفصل است. این‌که جنس گزاره‌های انشائی چیست؛ ارزش دارند یا ندارند؛ صدق و کذب دارند یا ندارند. این در علم دیگری یک بحث مفصل است. خب، بعضی گفته‌اند که بی‌ربط هستند و بعضی‌ها گفته‌اند ربط دارند. بعد از این بحث می‌کنند که برای تشخیص دادن درستی یا نادرستی باید و نبایدها، هست و نیست‌ها را بررسی می‌کنند. از کجا می‌گوییم: «هست و نیست‌ها ریشه باید و نبایدها هستند؟».

### ﴿۵﴾ رابطه «هست و نیست‌ها» و «باید و نبایدها»

انسان‌ها این ویژگی را دارند که وقتی چیزی را با عقل نظری کشف می‌کنند و بعد که این با روحیه‌شان ساخت و خوششان آمد، می‌گویند: باید این کار را بکنید. چرا این کار را می‌کنند؟ می‌گویند: ما یک اهدافی داریم که موجودات به آن غایات در آینده می‌رسند! مثلاً خانه می‌سازیم که در آینده یک محیط آرام است و اگر باران آمد خیس نشویم و یا در آینده بتوانیم در آن استراحت کنیم. ما خانه‌ای را که هنوز ساخته نشده است، در ذهنمان تصور می‌کنیم و برای این‌که به این غایت‌ها برسیم، این تصور به ما می‌گوید: «شما باید یک خانه بسازید». برای این‌که انسان به غایات خود

۱. مشترک لفظی: لفظ در چند معنی مختلف به کار برده شده است؛ یعنی یک معنی وسیع برای همه نداریم؛ چند معنی مختلف داریم که این لفظ را گاهی در این مورد به کار برده اند گاهی در آن مورد و گاهی در آن مورد دیگر، بدون آنکه میان این معانی یک معنی مشترک وجود داشته باشد، مثل لفظ «عین» در عربی و لفظ «شیر» در فارسی. (رک: شرح مبسوط منظومه، شهید

برسد، یک علت و معلولی وجود دارد. افعالی که ما انجام می دهیم، علت هستند. آن سعادتی که می خواهیم به آن برسیم، معلول است؛ پس این کارهایی که می کنیم، علت هستند و آن نتایجی که می خواهیم به آن ها برسیم، معلول هستند. اما آن نتایج در آینده می آیند؛ یعنی اگر جامعه ای این کار را بکند، سعادتمند خواهد شد، سعادت معلول این رفتارها است. یک کتابچه پراز قانون برای اداره جامعه داریم که آن را برای رسیدن به سعادت های متصور نوشته ایم. «رسیدن به سعادت» فرع عمل به این قوانین است.

پس ما یک افعالی برای رسیدن به سعادت انجام می دهیم. این سعادت معلول و افعال علت هستند. رابطه علت و معلول، وجوب و جدانشدنی است؛ هیچ وقت علت از معلولش جدا نمی شود. خب، ما هنوز کاری نکرده ایم، این نتیجه و معلول را من در ذهن خودم می آورم و تصور می کنم. این تصور نتیجه می شود علت، من را تشویق می کند که قوانینی قرار بدهم که این رفتارها را نتیجه بدهد که سعادت حاصل شود. یک رفتاری انجام می دهم، این رفتار یک نتیجه ای دارد که از آن منفک نیست، این می شود: علت.

### ﴿۵﴾ علت غایی

ما وقتی می خواهیم یک کاری بکنیم، اول به نتیجه اش فکر می کنیم. به این «علت غایی» می گویند، شما به عقل خودت به نتایجی که در آینده می آید از ابتدا فکر می کنی؛ بنابراین، فعل من، علت و نتیجه آن، معلول است. پس افعالی انجام می دهیم که آن افعال ما را به یک سعادتی می رساند؛ لذا این سعادت معلول است و افعال علت هستند. از طرفی هم می دانیم که رابطه ی علت و معلول وجوبی است و هیچ گاه معلول از علت خود جدا نمی شود. گاهی نتیجه ای را که هنوز نیامده است تصور می کنیم، این بار این علت می شود برای تحریک ما که قوانینی تدوین

کنیم که به رفتارهایی منجر شود که ما را به آن سعادت‌تی که تصور کردیم برساند. این نوع علت را «علت غایی» می‌گویند. مثلاً فرض کنید درس که می‌خوانید، در اثر این کسب علم و دانش می‌توانید ماهواره امید درست کنید و باعث شود که بتوانید بر جهان مسلط شوید. خب، تا درس نخوانید که به این نتایج نمی‌رسید! شما نتایج را با قدرت فکر جلو می‌آورید و در موردشان فکر می‌کنید. آدم‌های عاقل این طور هستند که درباره آینده فکر می‌کنند. نتیجه‌ای را که در آینده رقم می‌خورد، در ذهن می‌آورید و این تصویر ذهنی آینده خودش علتی برای این کارها می‌شود. خود نتیجه، در خارج معلول است، ولی تصویر آن نتیجه در ذهن من، علت می‌شود. آن نتایج در خارج معلول رفتار من هستند و تصویر و علم ما به آن نتایج، در ذهنمان علت هستند. تمام مهندس‌های نقشه‌کشی به همین صورت عمل می‌کنند. وقتی که می‌خواهند پُل بسازند، یا سدی بسازند، نتایجی را که قرار است در آینده به وجود بیاید، در ذهنشان علمی تصور می‌کنند و نقشه‌ای را که به ذهنشان می‌آید، پیاده و اجرا می‌کنند تا به آن نتایج برسند؛ لذا می‌گویند باید هدف‌گذاری کنید.

### ﴿۱۰﴾ فایده بحث در مورد رابطه منطقی «هست و نیست‌ها» و

#### «باید و نبایدها»

ما به وسیله جهان بینی می‌فهمیم معاد هست و در آنجا چه می‌گذرد، می‌فهمیم در عالم چه فوایدی وجود دارد، خدا هست، گرایش به پرستش خدا هست، این عالم، عالم عمل و عکس‌العمل است، فلان کار جامعه را منحرف می‌کند. این‌ها هست و نیست‌اند و در خارج به وجود می‌آیند. ما در مورد این‌ها تفکر می‌کنیم و اکتشاف می‌کنیم و می‌فهمیم که وجود دارد. جنس هست و نیست اکتشاف است. با تفکر و مطالعه اکتشاف می‌کنیم و این اکتشاف‌هایی را که می‌دانیم هستند، تصور می‌کنیم. این تصورها ما را تحریک می‌کنند که به آن‌ها برسیم. علت می‌شوند که

بگوییم برای رسیدن به این نتایج باید فلان کار را بکنیم. آن چیزی را که قرار است در آینده به واسطه‌ی این رفتار بیاید، در ذهنمان تصویر می‌کنیم. آن تصویر می‌گوید پس باید این کارها را بکنید تا به آن نتیجه‌ها برسید. این یک شیوه و روش انسانی است. پس گفتیم که رابطه‌ی آن‌ها لاینفک است. گفتیم حتی کسی که خودکشی می‌کند، گمان می‌کند که راحت می‌شود. راحت شدن بعد از خودکشی و مرگ را تصویر می‌کند، این علت می‌شود که «پس من باید خودم را بکشم». چگونه تصور کرد؟ قبلش کشف کرد. چگونه کشف کرد؟ تحقیق کرد؛ لذا ما در مورد آینده تحقیق می‌کنیم؛ مثلاً اگر این دارو را بخوری خوب می‌شوی، هنوز که خوب نشدی! در اکتشاف‌ها به این نتیجه رسیدی؛ اول آزمایش می‌کنی و بعد قبول می‌کنی که این طور است، بعد که فهمیدی، می‌گویی باید این کارها را بکنی که به این نتایج برسی. ما نتایج آینده را در ذهن می‌آوریم، چیزی را که قرار است غایت بشود ابتدا در ذهن می‌آوریم، می‌شود: علت غایی. وقتی تصور او جلو بیاید، می‌شود علت غایی و ما را تحریک می‌کند؛ ولی خود آن غایت متاخراً می‌آید.

آقای مطهری گفته‌ان: یک رابطه منطقی بین هست و نیست‌ها و باید و نبایدها وجود دارد. آن رابطه منطقی همین است، هست و نیست‌ها علت غایی برای باید و نبایدها می‌شوند. علت غایی علتی است که شما غایتی را که در آینده می‌آید تصور می‌کنید، سپس این تصور شما را به حرکت وادار می‌کند؛ چون تصوره‌ای شما علتی می‌شوند که شما یک سری باید و نباید نتیجه بگیرید. تصور نتایج تحریک‌کننده است و علت می‌شود، برای نتیجه‌گرفتن باید و نبایدها. حالا که این رابطه منطقی را ثابت کردید و فهمیدید که هر باید و نباید متناسب با یک هست و نیست است، می‌گویید برای تشخیص درست‌ی یا نادرستی یک باید و نباید ریشه‌های آن را بررسی کنید. مثلاً ما بیماریم و می‌خواهیم بیماری خود را درمان کنیم. ما به این نتیجه می‌خواهیم برسیم، ما رابطه‌ی علمی خوب

شدن خودمان را کشف می‌کنیم، بعد خوب شدن را تصور می‌کنیم، این تصور ما را تحریک می‌کند، آنچه کشف کردیم علت می‌شود، بعد حکم می‌دهیم که فرضاً باید فلان خوراکی‌ها را بخوریم. به واسطه «هست» یک دستور می‌دهیم. مثلاً کسی که می‌خواهد به مسجد بیاید، یک «هست» تصور می‌کند (آن هستی را که در آینده می‌آید تصور می‌کند) و متناسب با آن یک دستور می‌دهد. آن کسی هم که نمی‌خواهد بیاید، یک «هست» تصور می‌کند (آن هستی را که در آینده می‌آید تصور می‌کند) و متناسب با آن یک دستور می‌دهد؛ لذا به این‌که فرد چه نوع هستی را تصور کند، بستگی دارد؛ کوتاه مدت را می‌بیند یا بلند مدت را. فردی که نتیجه طولانی مدت را می‌بیند، می‌گوید: نتیجه کوتاه مدت فایده ندارد. در اینجا سؤالی پیش می‌آید که کدام هست و نیست دقیق‌تر است؟ این به استدلال بستگی دارد. بستگی دارد آن هستی که ما کشف کردیم، به کدام عالم مربوط است و چه جنسی دارد که بر طبق آن تصمیم بگیریم؛ لذا شما نمی‌توانید با یک هست و نیست تجربی با یک هست و نیست ریاضی بحث کنید، این‌ها هر کدام در عالم خودشان باید بررسی شود. بستگی دارد هستی که کشف شده از چه جنسی و عالمی است، در همان عالم بحث شود. رابطه ایدئولوژی و جهان‌بینی، علت غایی است. غایت ضرورتاً در خارج می‌آید، ولی در ذهن با تصور ایجاد می‌شود. حالا که فهمیدیم ارتباط منطقی به نحو علت غایی بین هست و نیست‌ها و باید و نبایدها وجود دارد، پس این‌که آدم بی‌برنامه یک کاری را انجام بدهد، برخلاف روش انسان‌هاست. شما یک صندلی هم که می‌خواهید برای نشستن و استراحت کردن بسازید، یک «هست» (نتیجه‌ای که می‌خواهید به آن برسید) را تصور می‌کنید و بر اساس آن «هست»، صندلی درست می‌کنید، چوب‌لباسی درست نمی‌کنید؛ چون می‌خواهید استراحت کنید. چوب‌لباسی با هدف شما سازگاری ندارد. این‌ها خیال‌پردازی نیست، یک کار علمی است و همه‌ی انسان‌ها این کار را می‌کنند.

## ● عامل تفاوت انسان و حیوان

اصلاً فارق انسان و حیوان همین است. انسان‌ها تفکر می‌کنند و علت‌گایی دارند. شما می‌خواهید حرکت کنید، از یک جا به جای دیگری بروید، وسط راه یک نفر به شما می‌گوید چرا این کار را می‌کنی؟ این سؤال عاقلانه است یا غیرعاقلانه؟ عاقلانه است؛ چون هر عاقلی برای کارهایش یک هدفی دارد، به آن هدف نرسیده است؛ اما در ذهنش هست و باعث تحریک فرد می‌شود که برای رسیدن به آن هدف کاری انجام بدهد. تصور آن هست، علت می‌شود برای حرکت و به وجود آوردن آنچه هنوز به وجود نیامده است، هنوز نیست و نیامده است. همه‌ی آدم‌ها این‌طور هستند؛ لذا می‌گویند فارق انسان و حیوان همین است. بعضی می‌گویند حیوانات هم همین‌طورند. مثلاً گوسفند چرا سر آخور می‌رود و غذا می‌خورد؟ پس برای رسیدن به هدف خود (علوفه خوردن)، آن را تصور می‌کند و بعد تحریک می‌شود و به سمت آخور می‌رود و علوفه می‌خورد. اما هدف‌های حیوان‌ها کوچک هستند، آن‌ها هدف‌های بزرگ و کلان ندارند، هدف‌های آنی دارند. مثلاً اگر حیوانی را اذیت کنید، شاخ می‌زند و از این کار خود هدف دارد، شاخ می‌زند که آزار را دفع کند. اما هدف‌های انسان‌ها خارج از زمان است. انسان‌ها از زمان بیرون می‌روند و برای هزار سال بعد برنامه‌ریزی می‌کنند.

اگر کسی یک هست و نیست را فهمید و باید و نباید درستی را نتیجه گرفت، عاقلانه این است که به آن عمل کند؛ درواقع اگر عمل نکند غیرعاقلانه رفتار می‌کند. مثل کسی که می‌داند سیگار ضرر دارد و از ضررهای آن باخبر است و عقلش می‌گوید نباید سیگار کشید اما سیگار می‌کشد، به او می‌گویید: «چرا سیگار می‌کشی؟» می‌گوید: «چون گلویم می‌خارد!» هدف کوچک‌تر شد، اما باز هدف دارد، اما هدف عاقلانه‌ای نیست. خارش گلو باعث می‌شود که سیگار بکشد؛ چراکه اگر سیگار بکشد آن خارش از بین می‌رود، این هدفش است؛ اما عاقلانه نیست.

همه موجودات این طور هستند، هر حرکتی همواره یک هدفی دارد. الکترون ها هم وقتی که حرکت می کنند هدفی دارند. حرکت مساوی با هدف است. فقط نکته این است که ما می دانیم، ولی او نمی داند؛ لذا آن کسی که می داند سیگار مضر است، ولی سیگار می کشد، به قانون خودش عمل نمی کند، این شیوه عاقلانه نیست. نه تنها انسان ها این طور هستند؛ بلکه حیوانات و همه موجودات این گونه عمل می کنند. البته این که موجودات به این صورت عمل می کنند، یک بحث فلسفی است که در اینجا به آن کاری نداریم. اما آنچه قطعی است و می دانیم این است که انسان ها برای کارهایشان هدف گذاری می کنند، بعضی وقت ها هدف آن ها عاقلانه است و گاهی هم نامعقول است.

### ﴿شکل گیری شخصیت انسان﴾

حالا که فهمیدیم هست و نیست ها و باید و نبایدها ارتباطی منطقی با هم دارند، باید ببینیم که آن علت غایی درست است یا نادرست. زیرا آن علت غایی بود که ما را تحریک کرد این «باید» را بگوییم و این کار را انجام بدهیم. باید و نبایدها به تعداد همه رفتارهای ما هستند. شما به همان اندازه ای که اختیار دارید، باید و نباید دارید. برای پلک زدن، دست تکان دادن و... باید و نباید هست. کار لغو را نباید انجام داد، چون اگر لغو انجام دادید، عاقبت خوبی ندارد. اما افعال غیر اختیاری مثل تپش قلب که در اختیارتان نیست، باید و نباید هم ندارد. اما بقیه رفتارهای اختیاری - که خدا می داند چه تعداد هستند - باید و نباید دارند؛ چون شما شخصیت خود را می سازید.

انسان ها مثل یک خمیر هستند و خودشان با رفتارشان به آن شکل می دهند. باید با آن خمیر بی شکل آدم درست کنید. هر کاری که می کنید در حقیقت به این خمیر شکل می دهید، این که چه شکلی می شوید، در صحرای محشر معلوم خواهد شد؛ لذا در روایت داریم که

به فرد می‌گویند: (معذرت می‌خواهم؛ اما باید بگویم) دیوث! منافق! فحش نمی‌دهند! درواقع اسم آن فرد این لفظ است! شما وقتی یک سگی به سمتان می‌آید، نمی‌گویید گربه برو! خب، سگ است، به سگ هم می‌گویند سگ! آن فرد هم اسمش منافق است، این به دو صورت است. آن لفظ زشت (دیوث) در حق کسی است که کارش این بوده که واسطه می‌شده و زن خودش را در اختیار دیگران می‌گذاشته است، محرم خودش را در اختیار دیگران قرار می‌داده است. این طور شخصی را در عرف با این چنین لفظی صدايش می‌زنند. پس، ما یک خمیریم که با رفتارمان به این خمیر شکل می‌دهیم و آن را می‌سازیم. می‌گویند وقتی غیبت می‌کنید؛ چون با زبانتان به دیگری ضربه می‌زنید، روز قیامت زبانتان دراز است. زیرا در اینجا در حال شکل دادن به زبانتان هستید، با غیبت کردن کسی را که دور است با زبانتان می‌زنید؛ بنابراین ما با رفتارهای اختیاری خودمان خمیر سرشتمان را شکل می‌دهیم. زمانی که گناه می‌کنیم و بعد توبه می‌کنیم و پشیمان می‌شویم، شکل خودمان را درست می‌کنیم؛ لذا خداوند «مبدل السیئات بالحسنات» است. با توبه ما، خدا آن را درست کرد. در روایت است که زنای چشم، نگاه به نامحرم است. کسی که زنا می‌کند، در عالم محشر چرک و خون از آل تناسلی اش بیرون می‌ریزد و به اندازه ۵۰۰ سال راه، اهل جهنم از بوی گند آن در عذاب خواهند بود و این بدترین عذاب است.<sup>۲</sup> حالا کسی که با چشم هایش زنا می‌کند (یعنی به نامحرم نگاه می‌کند)، در آخرت این‌ها بر ملا می‌شود؛ لذا ما با رفتارهای اختیاری خودمان، این خمیر را شکل می‌دهیم، خدا برای این که در این دنیا آبرویمان نرود این‌ها را می‌پوشاند و نشان نمی‌دهد؛ مثلاً کسی که در دنیا مسخره‌اش می‌کردم، چقدر نزد

۱. ما من أحد الا وهو يصيب حضا من الزنا، فزنا العينين النظر (وسائل الشیعه، ط الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۳۸)

۲. من فجر بامرأة ولها بعل انفجر من فرجها من صديد جهنم واد مسيرة خمس مائة عام يتأذى أهل النار من تنن ريحهما، وكانا من أشد الناس عذابا. (همان، ص ۲۳۸)

خداوند عزیز است و من چه ذلیل بودم و چه بی مقدار هستم؛ پس یک هست و نیستی را می بینید و این هست و نیست به شما یک دستوری (بایدی) می دهد و بین آن ها (هست و نیست و باید) رابطه منطقی علت غایی وجود دارد. حالا باید ببینید که این هست و نیستی که دستور می دهد، درست است یا نه. مثلاً اگر به این جمع بندی رسیدید که یک کاری باعث بدبختی خودتان یا جامعه می شود، عقل حکم می کند که این کار را انجام ندهید.

### ﴿۶﴾ مروری بر اشکال جهان بینی علمی

وقتی چیزی می خواهد برای یک معلولی، علت شود، به چهار مولفه نیازمند است، این چهار مورد که کنار هم گذاشته شود، می شود علت تامه و معلول به دنبال آن می آید: ۱. علت فاعلی؛ ۲. علت غایی؛ ۳. علت صوری؛ ۴. علت مادی. ما الآن باید در مورد آن «هست و نیست» تحقیق کنیم؛ این هست و نیست ها یک بار از جهان بینی تجربی به دست می آیند که گفتیم ثبات ندارند و تغییرپذیر و جزئی نگرند؛ لذا برای درست کردن باورها و فرهنگ سازی مناسب نیست. این تغییرپذیری لازم است و موجب پیشرفت می شود، اما برای دین و فرهنگ خوب نیست. علوم تجربی برای سدسازی، پرتاب ماهواره و ماشین سازی خوب و مناسب است. اما این که بخواهیم فرهنگ و دین خودمان را بر آن استوار کنیم، نه! به درد نمی خورد. زیرا چند اشکال دیگر دارد که در اینجا سرفصل اشکال را می گویم: یک، این که جهان بینی تجربی تقدس ندارد. متن کتاب: «از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است، نه اولش معلوم است نه آخرش.»<sup>۱</sup> چون قابل تجربه نیست، نمی شود یک فرضیه آورد که آن را در آزمایشگاه آزمود و بعد نظریه داد، نمی توان اول و آخر عالم را در آزمایشگاه آزمایش کرد؛ لذا به قول آقای

مطهری: «از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است». نتیجه‌اش یأس و نومیدی است. همه علوم این طور هستند، روح ندارند؛ چراکه با فاعل و غایت خود ارتباط ندارند. ابتدا و اول آن معلوم نیست که با خالق چه ارتباطی داشته است، چطوری به وجود آمده است؛ لذا می‌گویند: «علوم سکولار<sup>۱</sup> شده‌اند».

### ❁ اشکال هیوم به برهان نظم

آقای مطهری در کتاب علل گرایش به مادی‌گرایی توضیح می‌دهند که آقای هیوم شکاک به برهان نظم اشکال کرده است که شما با برهان نظم نمی‌توانید خدا را ثابت کنید، شاید خدا یک جهان را میلیاردها بار خلق و آزمایش کرده تا بعد فهمیده که عالم این گونه درست است، خب شاید بهتر از این هم وجود داشته باشد و چند عالم دیگر بعد از شما باشد؛ پس چطور می‌گویید خدا عالم و حکیم است؟ شاید بعداً یک عالم دیگری درست کرد.

برهان نظم نمی‌خواهد بگوید نظم ناظم دارد؛ بلکه می‌خواهد بگوید ناظم عاقل است.<sup>۲</sup> اگر کسی آن طور گفته، اشتباه گفته است. مادی‌گراها هم علت نظم را ماده می‌دانند؛ چون معلوم است که هر معلولی ناظمی دارد. شما می‌خواهید بگویید: ناظم خداست و آن ناظم چون عاقل است، پس از جنس ماده نیست. این را از نظم‌ش می‌فهمید که ماده نمی‌تواند چنین تصمیمی بگیرد؛ لذا وقتی که دانشمندان درباره یک برگ درخت خیلی اکتشاف می‌کنند، نظم را خیلی جزئی می‌کنند، نظم

۱. علم سکولار با حذف خدا و ماوراء الطبیعه از حوزه علم شروع می‌شود، با تقلیل جهان طبیعت به جنبه تجربه‌پذیر و کمیّت‌پذیر آن و حذف معارف غیر تجربی از قلمرو معارف بشری ادامه می‌یابد، به تفکیک میان علم و اخلاق ختم می‌شود و هدفش کسب قدرت است و هیچ‌گونه توصیه اخلاقی را حتی برای کسانی که قدرت فراوانی در اختیارشان قرار می‌دهد به همراه ندارد.

۲. ر.ک: توحید، شهید مطهری

که خیلی ریز بشود، درصد شانسِ بودن اندک می شود و به سمت صفر میل می کند. وقتی دقیق تر بشود، نظم هم ریزتر می شود. مخرج، بزرگ و صورت، کوچک می شود و به صفر میل می کند.



## جلسه هجدهم

### ④ مرور مطالب پیش گفته درباره اشکالات جهان بینی علمی

آخرین مطلبی که درباره جهان بینی علمی گفتیم این بود که اولاً نقدپذیر و تغییرپذیر و متزلزل است (که در مورد این اشکال بحث کردیم و آن را پذیرفتیم)؛ ثانیاً این که جهان بینی علمی مبتنی بر فرضیه و آزمون است، پس با آن نمی توان اول و آخر جهان را فهمید؛ چون اول و آخر جهان قابل تجربه نیست؛ نه می توان آن را نفی کرد و نه اثبات، پس در این صورت از آن بی اطلاع هستیم. راجع به اول و آخر جهان بی خبری ایجاد می کند. نه می توان به گذشته رفت و نه به آینده. فقط می توان درباره زمان حال صحبت کرد.

سؤال این است که حالا چه مشکلی پیش می آید، اگر که ما اول و آخر جهان را ندانیم اما در عین حال در آن زندگی کنیم؟ چه فایده ای دارد که بدانیم اول جهان چه بوده است و آخر جهان چه خواهد شد؟ چه اشکالی دارد اگر اول و آخر این کهنه کتاب افتاده باشد؟ می گویند که ناآگاهی از ابتدا و انتهای جهان باعث بی هدفی می شود.

اصلاً بین دانستن این مطلب و داشتن هدف چه ارتباطی وجود دارد؟ اطلاع داشتن از آینده و داشتن هدف چه ربطی به هم دارند؟ آیا مطلع بودن از آینده در مسیر زندگی انسان تأثیری می‌گذارد؟ آیا جهت‌گیری انسان را عوض می‌کند؟

همان‌طور که جهان‌بینی روی «بایدها و نبایدها» تأثیر می‌گذارد، اطلاع داشتن از آینده روی بردار زندگی اثر می‌گذارد. این اثرگذاری روشن است، اما باید بررسی کنیم که چگونه اثر می‌گذارد.

### ﴿۱۰﴾ ابتدا و انتهای جهان در جهان‌بینی علمی

اطلاعاتی که جهان‌بینی علمی از گذشته و آینده‌ی جهان به ما می‌دهد در حد فرضیه است؛ زیرا نه آزمایش شده و نه به مرحله نظریه (تئوری) رسیده است. فرضاً که شخصی با جهان‌بینی علمی توانست اول و آخر جهان را آزمایش کند و در محدوده علم و ماده بگوید که جهان تمام می‌شود؛ ما به او می‌گوییم که آیا اثبات کردی که هر چیزی که موجود است، حتماً باید مادی باشد؟ چون ما بر ضدش دلیل داریم. ممکن است یک چیزهایی موجود باشند، اما مادی نباشند؛ مثل خواب انسان. خواب انسان مادی نیست. در برخی کشورهای غربی مؤسسه‌ای بین‌المللی برای ثبت خواب‌های صادق وجود دارد. ما می‌دانیم که جنس خواب مادی نیست؛ چون ماده نمی‌تواند فراتر از زمان حرکت کند؛ لذا تا حد ماده آزمایش پذیر است، اما فراتر از آن را نمی‌توان آزمایش کرد.

در نظر کسی که جهان‌بینی علمی دارد، عالم تمام می‌شود. اما اگر کسی توانست از طریق خوابش ثابت کند که موجود غیرمادی هم وجود دارد، می‌گوید که عالم تمام نمی‌شود؛ چون موجود غیرمادی زمان و مکان ندارد پس وقتی عالم ماده تمام شود، آن موجود غیرمادی باقی می‌ماند. پس شما اگر ثابت کردی که اولاً موجود غیرمادی وجود دارد و

ثانیاً این موجود غیرمادی باقی می ماند، جهت گیری تان عوض خواهد شد. با این حال، آیا شما فرض می کنید که بی نهایت هستید یا فرض می کنید که زندگی تان پس از پنجاه سال تمام می شود؟ خود قائلین به جهان بینی علمی می گویند که ما نمی توانیم آخر این کتاب جهان را بگوییم. در نتیجه، پایانی هم که وصفش را می گویند پایان مادی است، آن هم به شکل فرضیه. نمی توانند واقعاً پایان کار را بگویند؛ زیرا نمی دانند که اصلاً آخر کار چه هست. ذهنشان نمی تواند در بی نهایت سیر بکند. آن ها فقط به طور محدود می توانند آزمایش کنند؛ چون ماده محدود است؛ لذا «بی نهایت» از حیطه ی آزمایش آن ها خارج است. همین که پیرسیم قبل از خلقت جهان چه بوده و یا قبل از خلقت انسان چطور بوده است، درمی مانند؛ اگر هم پاسخی بدهند، در حد فرضیه است. اگر از اول جهان از آن ها پرسید، در پاسخ می گویند که انفجاری رخ داده است. آیا آن ها به صحنه حادثه ی انفجار رفته اند و آزمایش کرده اند و نظریه داده اند؟ خیر؛ تنها یک فرضیه است.

### ❁ فایده علم به پایان جهان

فایده آگاهی از آخر جهان در جهت گیری ما آشکار می شود. کسی که با پایان عالم ماده زندگی خود را نیز تمام شده می داند و جهت گیری اش به این صورت است، به پوچی می رسد. اما کسی که می گوید زندگی ادامه دارد و هیچ وقت تمام نمی شود، جهت گیری اش عوض می شود و به بی نهایت فکر می کند. وقتی از کسی که به جهان بینی علمی قائل است، در مورد خاموشی خورشید و پایان جهان سؤال کنید، ساکت می شود. اگر که بگویید «آخر کار همین جاست»، به پوچی می رسد؛ اگر که بگوید: «دنای بعدی هم هست»، چنانچه پیرسیم که این «بعد» چیست، ساکت می شود. دوره بیشتر ندارد؛ یا باید بگوید که همه چیز نیست و تمام می شود که در این صورت پوچی است؛ و یا باید بگوید دنیای بعدی هم

هست. اما در مقابل این سؤال که این «بعد» چیست، ساکت می ماند. پس وقتی که عالم ماده تمام شد، جهت گیری برایش مبهم می شود. زمانی که از او سؤال می شود از کجا آمدی، باز هم سکوت می کند. از نظر او، جهان یک اول مادی و یک آخر مادی دارد. غیر ماده را هم که نمی توان تجربه کرد. عالم ماده که تمام شود، زندگی او نیز تمام می شود. وقتی همه چیز عالم ماده باشد، مرگ پایان زندگی است، برزخ و عالم دیگر و محاکمه و خوب و بدی در کار نیست. حالا چرا نباید کار بدی کند؛ اگر به او ظلم شد و نتوانست حق خودش را بگیرد، نباید به بن بست برسد؟ لذا یک تعدادی از نویسندگان زمان شاه به پوچ گرایی رسیدند و خودکشی کردند. وقتی که امیدی نیست و آینده تاریک است، این در جهت گیری تأثیر می گذارد. شما پوچ گرایانه نگاه کنید، به نحوی حرکت می کنید؛ ولی اگر بدانید که بازخواستی وجود دارد، طور دیگری گام برمی دارید. وقتی که امیدی هست، هدف گیری انسان ها عوض می شود. وقتی که من بدانم بازخواست و پیگیری وجود دارد، امیدوار می شوم و روحیه می گیرم و این امید و روحیه، حرکت ساز است.

### ﴿آثار تفکر «همه چیز ماده است»﴾

کسانی که همه چیز را مادی می بینند، چرا این قدر برای دنیا تلاش می کنند؟ چرا که همه زندگی شان همین دنیا است، پس به هر قیمتی که شده در همین جا باید پول دار و معروف شوند. بد یا خوب بی معناست؛ چون مرگ و مؤاخذه ای در کار نیست. کسی نیست که جلوی تو را بگیرد. دنیای بعدی وجود ندارد. اگر در این دنیا توانستی به نحوی دزدی کنی که گیر نیفتی، اشکالی ندارد. باید موفق و پول دار بشویم، به هر قیمتی باید قدرتمند بشویم. همه چیز همین جاست و اگر قرار به مچ گیری باشد، همین جا دستگیری می کنند. در قبر اتفاقی نمی افتد.

### ● غلبهٔ ثمرهٔ عملی جهان بینی علمی بر ثمرهٔ نظری اش

ما دین خودمان را بر جهان بینی تجربی استوار نمی‌کنیم؛ چون با استدلال سخن نمی‌گوید. از تجربه و آزمایش حرف می‌زند و می‌دانیم که تجربه تغییرپذیر و نقض پذیر است. با یک آزمایش جدید، یک نتیجهٔ جدید به دست می‌آید. دین خودمان را استدلالی ثابت می‌کنیم. دین را با نشانه‌هایی که تجربی می‌بینیم، ثابت نمی‌کنیم. از آن‌ها استفاده می‌کنیم؛ ولی بر آن‌ها استوار نمی‌کنیم. فایدهٔ علوم تجربی عملی است، نه نظری. این دو، چه نسبتی باهم دارند؟ باید ما را با واقعیت آشنا کنند. به این جمع بندی رسیده‌اند که فایده‌ی نظری علوم تجربی کمتر از فایدهٔ عملی آن است؛ یعنی این که بسیاری از حرف‌های علمی با واقعیت مطابق نیست. مثلاً واقعیتی به نام رنگ در عالم وجود ندارد، اما ما لباس رنگی می‌پوشیم و در زندگی مان از رنگ‌ها استفاده می‌کنیم، اما واقعیت بیرونی ندارد؛ لذا علوم تجربی بیشتر نتیجهٔ عملی دارد تا نتیجهٔ نظری. در ثمرهٔ عملی داشتن آن تردید نداریم. می‌خواهیم بدانیم که ثمرهٔ عملی و نظری اش باهم مساوی اند یا نه. دانشمندان می‌گویند این دو تا یکسان نیستند. در بعضی مباحث فیزیک رنگ و حرکت را رد می‌کنند. ما نسبت به آنچه می‌بینیم. حتی اگر واقعیت نداشته باشد. می‌توانیم کاری انجام بدهیم؛ مثلاً در مورد رنگ، ما می‌توانیم با فرض این که رنگی در عالم نیست هم لباس رنگی بپوشیم. در واقع از آن ثمرهٔ عملی می‌گیریم. علم به ما می‌گوید در عالم واقع چیزی به نام رنگ وجود ندارد؛ اما می‌توان ثمرهٔ عملی به دست آورد. این دو باهم رابطهٔ خیالی (انتزاعی) دارند. شما حتی اگر در خارج رنگ نداشته باشید هم می‌توانید از رنگ استفاده کنید. تا اینجا گفتیم که روابط علت و معلول را کشف می‌کنیم و بر عالم مسلط می‌شویم. حالا می‌گوییم که خود دانشمندان هم می‌گویند علم ارزش نظری ندارد، بلکه ارزش عملی دارد. هر چند ما با فرض یکسان بودن آن‌ها بحث کردیم. علوم تجربی فایدهٔ عملی دارند؛ اما معلوم نیست که تحلیل آن‌ها درست

باشد. ارزش علوم تجربی در این است که به شما نتیجه می دهد. اما چقدر شما را به واقعیت نزدیک می کند؟ ممکن است که درست یا نادرست باشد؛ ولی باز هم از ثمره عملی آن چیزی کم نمی شود. می خواهیم عیار و پتانسیل آن را بسنجیم تا از هر چیز به اندازه ی پتانسیل آن استفاده کنیم. علم تجربی غیر از متغیر بودن، کل جهان را به ما نشان نمی دهد. جزء را به ما نشان می دهد. اول و آخر را نشان نمی دهد. اما اول (ابتدا) و آخر (انتها) در هدف من تأثیر می گذارد. آیا فرقی نمی کند که از مولکول به وجود آمده ایم یا از عالم ذر؟ فرقی نمی کند از کجا آمده ایم و به کجا می رویم؟ فرق نمی کند که من از خدا آمده باشم یا از تک سلولی؟ یعنی این که بدانم از کجا آمده ام، در بینش من تأثیر می گذرد. اگر قائل شویم که از خدا آمده ایم، خیلی سؤال های دیگر نیز پیش می آید.

### ﴿۲۵﴾ **اثر فهم درست این مطالب**

در جلسه های قبل محاسن و همچنین ضعف های جهان بینی علمی را توضیح دادیم. الآن مسیحی هایی که هم جهان بینی تجربی بر زندگی شان حاکم است و هم می خواهند متدین بمانند، به یک تعارضی رسیده اند که حالا خدا و اخلاق را چه کار کنیم؟ عده ای می خواهند متدین بمانند در حالی که فکر می کنند همه ارزش ها به علم تعلق دارد. در اثر مباحث علم تجربی شک و بدبینی همه گیر شده است؛ چون هیچ چیز ثابتی ندارند. اگر علم تجربی همواره ثابت بود که علم تجربی نبود، فرضاً ریاضی می شد. جایگاه عقل هم از بین رفته است. دین را سنت تلقی می کنند و علم را تجدید می نامند. این ها معضلات امروز اروپاست. برای حفظ تدین و علم گرایی به حرف بی خود گفتن روی آورده اند. اما اگر کسی این مباحث را درست بفهمد و این کتاب ها را عمیق بخواند، در این شبهات در نمی ماند.



## جلسه نوزدهم

④ ریشه تاریخی جهان بینی تجربی؛ اروپای قرون وسطی و

### پروتستانسیم

اروپا در حدود هزار سال دوره ای با عنوان «قرون وسطی» داشت. در آن دوره برای اروپا مشکلاتی به وجود آمد. چراکه کلیسای آن دوره خصوصیتی داشت، از قبیل:

۱. دین محوری

۲. حکم فرمایی بر اروپا

۳. وجود عقاید تحریف شده

۴. این که رابطه علم و دین به این صورت بود که بعضی از علوم را جزو دین می دانستند؛ مثلاً کلیسا قائل بود که آسمان قابل شکافتن نیست. آسمان را مثل یک سقف متصل می دانستند که کسی نمی تواند از آن رد شود، یا مثلاً بحث مرکزیت خورشید و حرکت افلاک از جمله بحث های علمی آن دوره بود. می گفتند: «ستاره ها نفس دارند، جان دارند». یکی دیگر از مباحث علمی آن زمان بحث مسطح بودن زمین بود. همچنین بحث بی انتها بودن زمین؛

این‌که زمین یک چیز مسطحی است که انتها ندارد (البته در این مورد تردید دارم و دقیقاً دریادم نیست). کلیسا قائل بوده است که این مباحث علمی جزو دین هستند، این‌ها مبانی کلیسا بوده است. در نتیجه کلیسا با کسانی که نظریه‌های مخالف می‌دادند. چون این نظریات مخالف دین و انجیل محسوب می‌شد. مقابله می‌کردند. بعضاً دانشمندان مخالف نظریه‌های علمی کلیسا را می‌کشتند. کار دیگری که کلیسا در آن زمان انجام می‌داد، تفتیش عقاید بود. مضافاً این‌که کلیسا بسیار خشن و مستبد بود و اگر کسی یکی حرف علمی برخلاف نظر آنان می‌گفت با او به شدت برخورد می‌کردند. در قرون وسطی وضع اروپا به این صورت بوده است.

هم‌زمان با قرون وسطی، در ایران بوعلی سینا را داشتیم، ایران در حال پیشرفت بود. آن زمان که امثال بوعلی سینا بودند، کسی در ایران از اروپا اسمی نمی‌آورد. اصلاً کالعدم بودند و کسی توجهی به آن‌ها نمی‌کرد. الآن در فلان کشور دور آفریقایی یک اتفاقی بیفتد، ما اهمیت می‌دهیم؟ نه! اروپای آن زمان هم همین‌طور بود. الآن که اروپایی‌ها تفکرشان را به ما انتقال می‌دهند، فساد آن‌ها نیز روی ما تأثیر می‌گذارد، اما در آن دوره مباحث و تحولات اروپا روی ایران تأثیری نداشته است.

### ✽ آغاز شکاکیت و نفی مسائل عقلی

مباحث عقلی کلیسا همان مبانی عقلی افلاطون بود که جزو بحث‌های کلیسا بوده و تدریس می‌شده است. بعد از مدتی یک سری اکتشافات علمی و مباحث عقلی ارائه می‌شود که برخلاف اعتقادات علمی و عقلی کلیسا بوده‌اند. در واقع ضدّ حرف‌های کلیسا ثابت می‌شود و نسبت به دین و کلیسا شک ایجاد می‌شود. مثلاً فهمیدند که خورشید مرکز آسمان است و زمین گرد است و از آنجا که کلیسا این مباحث علمی را جزو دین می‌دانست، انگار که یک دفعه یکی از آیات دین رد شده است، در

نهاد کلیسا و دین تشکیک به وجود آمد؛ چون مباحث علمی را به دین گره زده بودند، کلیسا که زیر سؤال رفت، باورهای دینی از جمله مسائل عقلی هم نفی شد و هر چه که جزو عقاید کلیسا بود از بین رفت؛ از جمله عقل. به طوری که در اروپا دیگر عقل را قبول نداشتند. مبانی عقلی نفی شد و «شکاکیت» شروع شد. انقلابی رخ داد و پروتستان به وجود آمد. پروتستان یک مذهب بود؛ با ظهور اصلاح طلب های مسیحی یک شاخه ی جدیدی در مسیحیت به وجود آمد. این ها عقاید روشنفکری داشتند و عقل گرا بودند. اما اکثر مسیحی های جهان کاتولیک هستند. دکارت گفت: «مسیحیت به درد نمی خورد و من آن را قبول ندارم. یهودیت هم به درد نمی خورد و آن را هم قبول ندارم. من شکاک هستم. اما به شک خودم که شک ندارم. مطمئنم که شک دارم. پس من وجود دارم. پس عالم وجود دارد و... شاید در ایران دینی باشد که حق باشد؛ اما من آن را نمی شناسم». <sup>۱</sup> شهید مطهری می گوید: «اگر او در این حرف صادق باشد. از افرادی است که امید است مورد رحمت قرار بگیرد». <sup>۲</sup>

### تجربه، ملاک حق است

در فضای پروتستانیسیم و اصلاح طلبی مسیحیت، وقتی که دین و وحی (عامل پیوندشان با خدا) از بین رفت. حالا از چه راهی باید قوانین خودشان

۱. دکارت گفت: «من نمی گویم مذهب مسیح بهترین مذهب جهان است. چون من نمی دانم در جهان چه مذاهبی وجود دارد؛ شاید در جهان مذاهب دیگری وجود داشته باشد که بر مذهب مسیح ترجیح داشته باشد. من فعلاً نمی گویم بهترین مذهب موجودی که من می شناسم این است.» و عجیب این است که دکارت وقتی می خواهد مثالی برای یک نقطه ی دور افتاده ای ذکر کند که او بی خبر است از این که در آن نقطه چه مذهبی وجود دارد، می گوید: «مثلاً ممکن است در ایران» یک مذهبی وجود داشته باشد که از مذهب مسیح بهتر باشد. «مجموعه آثار شهید مطهری (ه)، ج ۲۶، ص ۴۹۷)
۲. مقصود ما از تمثیل به دکارت این است که اگر فرض کنیم آنچه او گفته راست باشد و او در مقابل حقیقت همان اندازه تسلیم بوده که اظهار داشته است و از طرف دیگر واقعا هم دسترسی بیشتر برای تحقیق نداشته است، او یک مسلمان فطری بوده است. (عدل الهی، ص ۲۶۹)

را کسب یا ایجاد می‌کردند؟ یک اتفاق دیگر افتاد و آن هم این بود که در این دوره علمی مانند برق پیشرفت کردند. بیشتر نظریه‌هایی که الآن در علم فیزیک وجود دارد. مثل بحث‌های نیوتن و یا بحث‌های مختلف ریاضی. به بعد از قرون وسطی مربوط است. محدودیت دینی که برداشته شد به سرعت پیشرفت کردند. چون دیگر وحی را قبول نداشتند گفتند: «تنها ملاک حق، تجربه است و تجربه برابر با حق است».<sup>۱</sup> جمع‌بندی آن‌ها این بود که دین مانع پیشرفت است.<sup>۲</sup> این جو همه اروپا را فراگرفت. گفتند: «ما از طریق تجربه زندگی خود را تأمین می‌کنیم». راه وحی برایشان قطع شده بود و عقل نیز ارزشی نداشت و دیگر فقط تجربه برایشان مانده بود. در مباحث عقلی هم بین مباحث افلاطون و دیگران تفکیک قائل نبودند و همه را با هم رد می‌کردند؛ مباحث ارسطویی را هم قبول نداشتند، چون افکار ارسطو بعد از فتح اندلس، توسط فارابی و بوعلی در اروپا نفوذ پیدا کرد. تا قبل از آن، افکار ارسطو را نمی‌دانستند. قیاس و استدلال منطقی و... از مفاهیم

۱. در اوایل قرن نوزدهم میلادی اگوست کنت فرانسوی که «پدر جامعه‌شناسی» لقب یافته است، یک مکتب تجربی افراطی را به نام «پوزیتویسم» (اثباتی، تحلیلی، تحقیقی) بنیاد نهاد که اساس آن را اکتفا به داده‌های بی‌واسطه حواس تشکیل می‌داد و از یک نظر، نقطه مقابل ایدئالیسم به شمار می‌رفت.

کنت حتی مفاهیم انتزاعی علوم را که از مشاهده مستقیم به دست نمی‌آید، متافیزیکی و غیرعلمی می‌شمرد و کار به جایی رسید که اصولاً قضایای متافیزیکی، الفاظی پوچ و بی‌معنا به حساب آمد. (آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۵۲)

۲. اگوست کنت برای فکر بشر، سه مرحله قائل شد: نخست، مرحله الهی و دینی، که حوادث را به علل ماورایی نسبت می‌دهد؛ دوم، مرحله فلسفی، که علت حوادث را در جوهر نامرئی و طبیعت اشیاء می‌جوید؛ و سوم مرحله علمی که به جای جست‌وجو از چرایی پدیده‌ها، به چگونگی پیدایش و روابط آنها با یکدیگر می‌پردازد، و این همان مرحله اثباتی و تحقیقی است. شگفت‌آور این است که وی سرانجام به ضرورت دین برای بشر اعتراف کرد، ولی معبود آن را «انسانیت» قرار داد و خودش عهده‌دار رسالت این آیین شد و مراسمی برای پرستش فردی و گروهی تعیین کرد. (همان، ص ۵۳) آیین انسان پرستی که نمونه کامل اومانیزم است، در فرانسه، انگلستان، سوئد و آمریکای شمالی و جنوبی، پیروانی پیدا کرد که رسماً به آن گرویدند و معابدی برای پرستش انسان بنا نهادند.

ارسطویی است. بعداً به مرور زمان مباحث ارسطو جای خودش را باز کرد. عقل از نظر اروپایی‌ها مباحث افلاطونی بود آن‌هم نه همه آن، بخشی از مباحث افلاطونی، زیرا با مباحث افلاطونی مقداری عرفان مخلوط است. یک نمونه مثال می‌زنم: «مادر عالم بالایک چیزی داریم به اسم (مُثُل). مثل به معنای «رب‌الانواع که در بالاست»<sup>۱</sup> است. انسان‌ها یک نوع‌اند و یک رب دارند که آن رب آن‌ها را مدیریت می‌کند، اسب‌ها یک نوع هستند و یک رب دارند که آن رب آن‌ها را مدیریت می‌کند. همین‌طور مخلوقات مختلف که برای خودشان یک رب دارند که آن‌ها را مدیریت می‌کند. آنکه زندگی انسان را مدیریت می‌کند رب‌النوع انسان است. آنکه اسب‌ها، آب‌ها و یا بادها را مدیریت می‌کند، رب‌النوع آن‌هاست. من وقتی می‌خواهم عالم بشوم، روحم با آن رب ارتباط برقرار می‌کند. مفاهیم عقلی آن‌ها به این نحو بوده است. مباحث عقلی و ریاضی و خط‌کشی شده بوده و مثل زمان ارسطو نبوده است. امروز بحث‌های فلسفی ما این‌طورند که ارسطویی است.

اروپایی‌ها گفتند ما به روان‌شناسی احتیاج داریم زیرا دین که نمی‌تواند به ما بگوید، عقل را هم که قبول نداریم، پس فقط علم و تجربه که با آزمایش کردن به آن می‌رسیم، باقی می‌ماند: «روان‌شناسی علمی (تجربی)». مثلاً در بحث روان‌شناسی یک روش ارائه می‌دهند که «الانسان حریص علی مامنع»<sup>۲</sup>؛ پس در روابط دختر و پسر منعی نگذارید والا بدتر می‌شود. این‌ها این روش‌ها را با تجربه به دست می‌آورند. مدیریت، سیاست و... تمام علوم انسانی همین‌طور هستند. اصل قضیه با تجربه و آزمایش به دست می‌آید.

### ❁ نقد ما به روش تجربه

بر اساس آنچه بیان شد؛ این روش، همان جهان‌بینی تجربی است

۱. هی بحذاء الأنواع المادية التي في هذا العالم المادي، يدبر كل منها ما يحاذيه من النوع، وتسمى

أرباب الأنواع والمثل الأفلاطونية (بدایه الحکمه، علامه طباطبائی، ج ۱، ص ۱۷۵)

۲. منتخب میزان الحکمه، ص ۱۷۶

که در مورد آن گفتیم: «تجربه ثابت ندارد و نقض پذیر است». در این دیدگاه، مسئله اخلاق را هم تجربی می‌پندارند. مثلاً شما فروشنده‌اید، می‌خواهید سودتان زیاد شود، کالایتان را کمی ارزان‌تر می‌دهید، مشتری‌هایتان بیشتر می‌شوند؛ ۱۰۰ تومان ارزان‌تر می‌دهید، نه به این دلیل که ثواب کنید؛ بلکه به خاطر این که خبرش پیچد که فلان فروشنده با انصاف است، تا مشتری‌تان بیشتر شود. یا مثلاً شما که رئیس کارخانه هستید، با کارگرهای خود مهربان باشید تا نهایتاً سودتان افزایش یابد. به این «اخلاق تجربی» می‌گویند؛ یعنی امتحان کرده‌اند و فهمیده‌اند که اگر فروشنده‌ای این کار را بکند، سودش بیشتر می‌شود. آن‌ها قوانینی دارند که به وسیله آزمایش و تجربه به آن رسیده‌اند. منبع و سرآغاز، تجربه کردن و آزمون و خطا بوده و بعد کم‌کم مباحث عقلی اضافه شده‌اند. آن‌ها عقاید خود را بر تجربه‌ها بنا کرده‌اند. ما تجربه را در حد خودش قبول داریم، اما نقد اساسی به آن داریم و زندگی و دین خود را بر آن بنا نمی‌کنیم؛ زیرا تجربه از نظرمان قابل اعتماد نیست. ما برای تجربه به اندازه خودش ارزش و اهمیت قائلیم و از آن استفاده می‌کنیم. مثلاً در روش جنگیدن از تجربه‌ها استفاده می‌کنیم، ولی اصول عقایدمان را از جای دیگری می‌آوریم. می‌گوییم برای روبه رویی با دشمن خود را قوی کنید. ما از تجربه به عنوان ابزار استفاده می‌کنیم. به عبارت دیگر، برای راهبرد اهدافمان از تجربه‌ها استفاده عملی می‌کنیم، استفاده نظری و تئوریک نمی‌کنیم، در مبانی جهان بینی به آن‌ها توجه نمی‌کنیم؛ چون ناپایدار و متغیرند. «باید و نباید» تجربی تا حدی اشکالی ندارد، مثلاً «من با او گشتم، فهمیدم فرد خوبی نیست، تو با او نگرد»؛ اما به عنوان منبع «هست و نیست»، باید و نباید تجربی قابل استفاده نیست؛ بنابراین، ما از آن استفاده عملی می‌کنیم، نه نظری؛ لذا اگر بخواهیم با «واقع» ارتباط برقرار کنیم، برای جهان بینی از تجربه استفاده نمی‌کنیم، چون متزلزل است. نقدی که به این مسئله وجود دارد، مشابه همان نقدی است که به

جهان بینی علمی داشتیم. اخذ «هست و نیست» از «تجربه» اشتباه است. آن‌ها می‌گویند: «حق مساوی با تجربه است». در صورتی که این اطمینان بخش نیست. اگر می‌خواهید یک باید تجربی به ما بگویید، اشکالی ندارد، استفاده می‌کنیم؛ مگر این که آن باید تجربی بایک «هست» منافات داشته باشد. مثلاً می‌گویند: «برای این که سود کنید، باید نزول بگیرید». این بایک هست دینی منافات دارد، پس ما این «باید» را قبول نداریم، ما این «هست» پشت «باید نزول بگیرید تا سود کنید» را قبول نداریم. اما مثلاً روایت داریم که می‌گوید: «مومن از یک سوراخ دوبار نیش نمی‌خورد». این «باید» کاربردی است؛ چون مسئله «حق و باطل» نیست. زیرا حق و باطل را نمی‌توانیم از تجربه به دست بیاوریم، چون در این صورت امکان اشتباه وجود دارد. اما باید و نباید تجربی را می‌توانیم خودمان به دست بیاوریم و به آن اعتماد کنیم. مثلاً می‌گوییم: «شما دوبار امتحان کردید و دیدید که از دوستی با فلانی ضربه می‌خورید. پس چرا دوباره با او دوستی می‌کنید؟» ما فایده تجربه را قبول داریم؛ اما می‌گوییم با آن «هست» نسازیم، «باید» بسازیم. باید تجربی ای که خودمان به دست می‌آوریم، اشکال ندارد. اما الآن بحث ما درباره «هست و نیست‌ها» است، نه «باید‌ها». گفتیم که ما برای بررسی صحت جواب مکتب‌ها به سؤال‌هایمان، با هست‌ها و نیست‌ها و جهان بینی‌ها کار داریم. اگر «هست» یک مطلب بر تجربه استوار باشد، قابل اعتماد و مطمئن نیست. ما می‌گوییم: «روش‌هایی که ارائه داده‌اند بر تجربه استوارند؛ از این رو قابل اعتماد نیستند». می‌گویند: «افسان حریص است بر چیزی که از آن منع شود». می‌پرسیم: «از کجا فهمیدید؟» می‌گویند: «از تجربه!». این را قبول نمی‌کنیم. هست و نیست‌های تجربی

۱. اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمَثْوَةِ جِدُّ التَّذْيِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ. (الكافي، ج ۲، ص ۲۴۱)

ترجمه: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن یاری‌کردنش نیکو و خرجش سبک است، زندگی‌اش را خوب اداره می‌کند، از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود (یعنی از یک راه دوبار گول نمی‌خورد، بلکه در همان بار اول عبرت می‌گیرد).

فایده‌هایی هم دارد؛ اما معلوم نیست که مطابق واقع هستند یا نه. بله؛ ممکن است که به ما کمک عملی کنند؛ گفتیم: «وقتی یک هست و نیست احتمال تغییر دارد. نمی‌توان بر آن باید و نباید بنا کرد؛ چون جنس علم محدود و نقض‌پذیر و رویه پیشرفت است. اما به این معنا نیست که حرف‌های تجربی درست باشند؛ بلکه تنها ثمره عملی دارد». ممکن است الآن در عمل جواب بدهد، اما چون تفکر غلطی پشت آن بوده و علت واقعی را پیدا نکرده است، بعداً مشکل پیش می‌آید. اگر یک بایدی را خودتان تجربه کردید و در اثر تجربه شخصی به آن «باید» اطمینان پیدا کردید، آن «باید» را در همین حد می‌توانید قبول کنید. اما اگر شخص دیگری به ما یک باید تجربی بگوید، اگر بخواهیم از آن اطمینان پیدا کنیم، «هست» آن را بررسی می‌کنیم. وقتی «هست» آن تجربی است، دیگر به آن اعتماد نمی‌کنیم. پس هرگاه تجربه قابل اعتماد بود، از «باید» آن استفاده می‌کنیم؛ اما آنجا که قابل اطمینان نیست، تجربه به درد نمی‌خورد. زمانی که خودمان با تجربه شخصی به یک بایدی رسیدیم و یا این که شخصی به ما باید تجربی ارائه می‌دهد و به صحت آن اطمینان داریم، می‌توانیم به آن عمل کنیم؛ اما زمانی که شخصی دیگر به ما بایدی ارائه می‌دهد که اطمینانی از صحت آن نداریم، برای بررسی آن، باید «هست» آن را بررسی کنیم. همین باید‌هایی هم که دیگران می‌گویند و ما به صحتشان اطمینان نداریم، اگر عمل کردن به آن‌ها خطری ندارد، می‌توان عمل کرد. اما اگر تجربه کردن آن‌ها خطرناک است و ممکن است که راه برگشتی نباشد، لازم است که ابتدا «هست» آن بررسی شود. مثلاً اگر با یک مسیحی دوست شویم، و چون بر طبق تجربه می‌دانیم که انسان خوبی است، پس با خود می‌گوییم که نباید با او قهر کرد، اما اگر در یک مسئله‌ای که من به باید و نیایدش اطمینان دارم و می‌دانم که «هست» دینی دارد، او گفت که نباید این کار را بکنی، مشخص می‌شود که «نباید» من در جمله «نباید با او قهر کرد»، غلط بوده است و من باید به آن شک کنم، زیرا تجربه نقدپذیر است.

### ● سطح دقت عقلی در اروپا و علت پیشرفت آن‌ها

ثمره‌ی جهان بینی علمی، وضع الآن اروپاست. همهٔ مکتب‌های آن‌ها بر جهان بینی علمی استوارند. مباحث عقلی در اروپا شروع شده است، اما هنوز کم‌رنگ است و مباحث عقلی ارسطویی را به طور کامل نفهمیده‌اند. سطح عقلی و دقت‌های عقلی در اروپا پایین است؛ زیرا هنوز شکاکیت به صورت کامل از بین نرفته است و حتی در مسائلی که در مورد آن‌ها یقین حاصل شده است، دوباره شبهه ایجاد می‌کند. تقریباً بیش از سیصد چهارصد سال از فلسفه اسلامی عقب هستند. پس چگونه است که بیشتر مباحث ریاضی از فضای علمی غرب وارد شده است؟ ما با خود علم ریاضی کار نداریم، ما از ریاضی به عنوان امور قطعی و یقینی مثال می‌زنیم. قرار نیست که با ریاضی عمل کنیم یا مثلاً با ریاضی بگوییم: «اخلاق باید این‌گونه باشد...». برای مثال، بحث علت و معلول ریاضی نیست ولی باز هم عقلی است و لذا محکم بودن آن مثل مباحث ریاضی است. منظور از عقل، فلسفه است. یا مثال دیگر این‌که اروپایی‌ها در بحث خداشناسی مشکل دارند، استدلال‌های عقلی خداشناسی را رد می‌کنند. در مباحث براهین اثبات وجود خدا مشکل دارند. ادله‌ای را که ما برای اثبات وجود خدا می‌آوریم، رد کرده‌اند؛ مثلاً برهان نظم<sup>۱</sup>؛ آقای هیوم به این برهان اشکال وارد کرده است؛ چون گمان کرده که این برهان از جنس تجربی است. با اشکال وارد کردن، مبانی عقلی خودش را زیر سؤال می‌برد؛ یا مثلاً علت و معلول را رد می‌کند، قانونی که از بدیهیات است، انسان برای رد کردنش هم به علت و معلول نیاز دارد. در اروپا مباحث عقلی را که در اثبات خدا مطرح شده، رد می‌کنند و این وضع گرایش به تجربه را بدتر کرده است. آن‌ها متوجه رابطه تجربه و مباحث عقلی نیستند. مابقی مسائل تجربی را تحلیل و بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که اگر مباحث عقلی نباشد، شما اصلاً نمی‌توانید تجربه

۱. رجوع شود به کتاب علل گرایش به مادی‌گرایی

کنید. آن‌ها این دقت عقلی را ندارند. ما وقتی بررسی می‌کنیم که اصلاً تجربه به چه معناست، متوجه می‌شویم که اگر قوانین عقلی نداشته باشیم، نمی‌توانیم یک قانون تجربی به دست بیاوریم. لذا چون گرایش به تجربه‌گرایی بیشتر شده است، براهین عقلی اثبات خدا مورد توجه قرار نگرفته‌اند و کمونیسم معلول این تفکرات است. متدینین مسیحی گفتند چه کار کنیم که متدین بمانیم؟ گفتند: «دین به عقل و علم ربطی ندارد؛ دین یک زبان خاصی دارد». اگر دین گفت که سه خدا وجود دارد، درست است که با عقل منافات دارد، اما حتماً معنا دارد ولی ما نمی‌فهمیم که معنایش چیست.

خب، اگر ما مدعی هستیم که اروپایی‌ها ضعف مبانی و استدلال‌های عقلی دارند، پس چرا پیشرفته‌تر هستند؟ در پاسخ می‌گوییم که ما مسلمان‌ها از عقل و تجربه خود به درستی استفاده نکردیم. ما می‌خواهیم بگوییم که تجربه و دین این‌طور ارتباطی بینشان نیست که اگر تجربه‌ها بیشتر و سطح بالا شد، پس دین رد شود. آن‌ها چون علم را به دین ربط داده بودند، وقتی دیدند که فرضیه‌های علمی کلیسا با تجربه رد شد، گفتند پس دین غلط است؛ درحالی‌که انسان مدام تجربه می‌کند و علمش بالاتر می‌رود، تجربه و آزمون و خطا می‌کند و علمش افزون می‌شود.

### ﴿۴﴾ پاسخ‌ما به نقدهای روشنفکران معاصر به مبانی اسلام

روشنفکران ما درست همین حرف‌ها را در مورد اسلام گفته‌اند درحالی‌که این حرف‌ها به مسیحیت تحریف شده مربوط است؛ دین ما که تحریف شده نیست. این روشنفکران چون در اروپا درس خوانده و اشکالات مسیحیت تحریف شده را می‌دانستند، عین همان اشکالات را به اسلام وارد می‌کردند؛ درحالی‌که اسلام تحریف شده نیست. دین ما فلسفی است، در خطبه‌های حضرت علی علیه السلام قبل از این‌که اصلاً فلسفه وارد جهان اسلام شود، فلسفه وجود داشته است. قرآن نیز همین‌طور

است. به شما تلنگر می‌زند که مثلاً چرا تفکر نمی‌کنید، مگر حیوان هستید؟ قرآن ما را تحریک می‌کند که بگردیم در آن ضدونقیض پیدا کنیم تا به ما ثابت کند که در آن ضدونقیضی نیست و همه‌ی مفاهیم قرآن علمی هستند و تجربه‌ها تازه‌الآن آن‌ها را اثبات می‌کنند؛ لذا ببینید که ما چند قدم جلوتر هستیم!

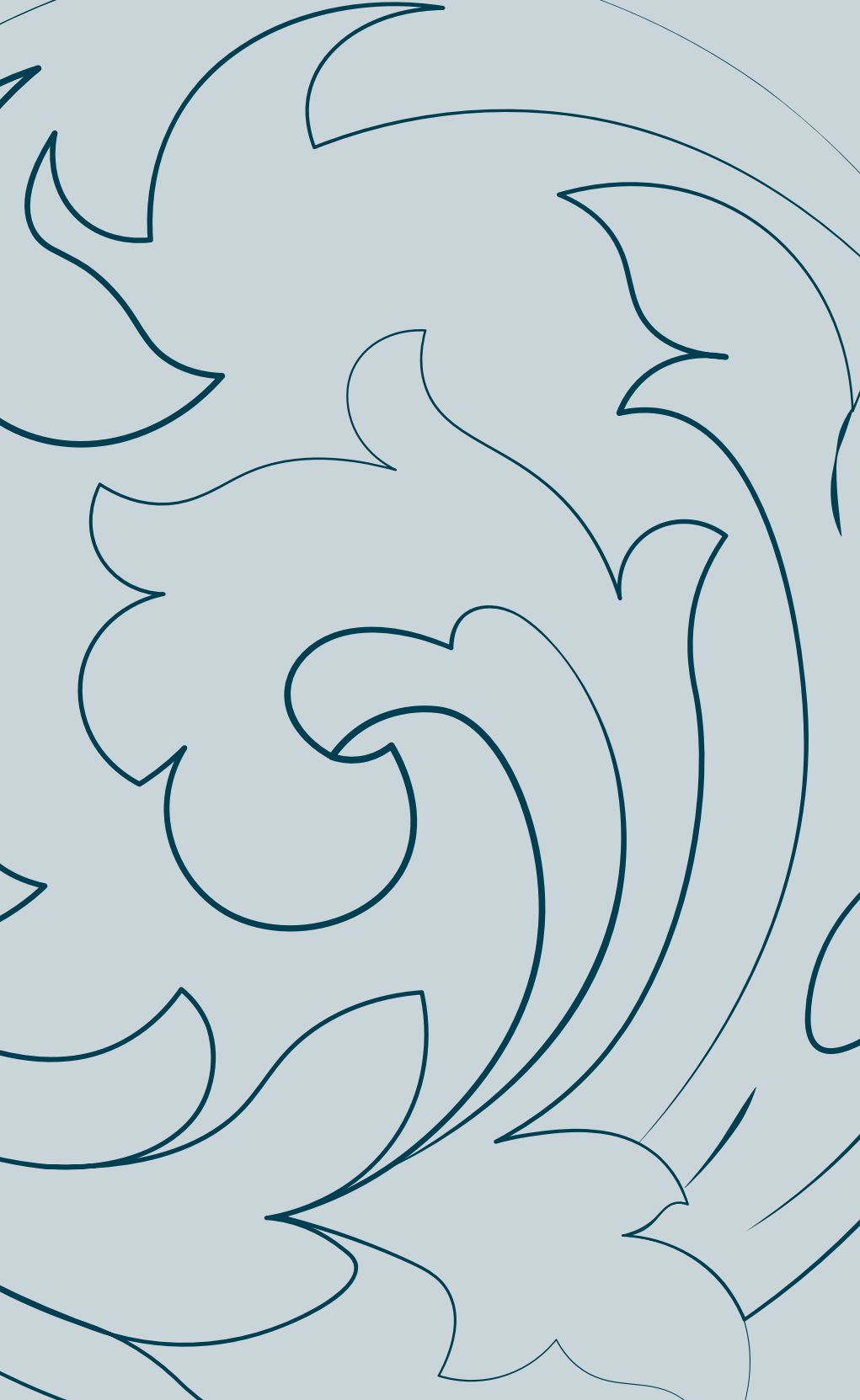
### ❁ چاره‌اندیشی متدینین مسیحی برای متدین ماندن

متدینین مسیحی می‌خواستند که دین دار بمانند، اما دینشان هم تحریف شده بود؛ لذا گفتند: «دین یک زبان معما مانند دارد».<sup>۱</sup> تا به این شکل هر چیزی را که نمی‌دانند، پنهان کنند، پس شما یا باید عالم شوید یا متدین. در اروپا این طور نشان دادند که دین و علم در مقابل هم هستند و زمانی که دین را به این صورت خراب کردند، همه‌ی مفاهیم ارزشی و اخلاقی هم از بین رفت. اما بعداً از طریق تجربی دریافتند که کنار رفتن دین خطرناک است، مثلاً نومی‌دی و خودکشی زیاد می‌شود، لذا نتیجه گرفتند که باید یک دین حداقلی داشته باشند که دیگر اتفاق‌هایی از این دست نیفتد. آقای بوش از متدینین مسیحیت است، لا مذهب نیست. مسیحی‌ها دو نوع‌اند: مسیحی خالص و مسیحی صهیونیست. مسیحیان صهیونیست قائل‌اند به این که در آخرالزمان اتفاقاتی در فلسطین می‌افتد و آن زمان ظهور حضرت مسیح علیه السلام اتفاق می‌افتد. این‌ها می‌خواهند ظهور مسیح را نزدیک‌تر کنند. جرج بوش جزو همین دسته است.<sup>۳</sup>

۱. ر.ک: مقاله زبان دین، آیت‌الله سبحانی، مجله رواق اندیشه، آذر و دی ۱۳۸۰

۲. ر.ک: مقاله زبان دین، آیت‌الله جوادی آملی، مجله پاسدار اسلام، اسفند ۱۳۸۰ و فروردین ۱۳۸۱

۳. گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۷ | لینک مستقیم:





## جلسه بیستم

### ❁ جمع‌بندی نهایی بحث جهان‌بینی تجربی

جهان‌بینی علمی از نظر عملی ثمره می‌دهد، اما از حیث نظری ضعیف است. مختصری در این باره توضیح می‌دهم.

لازم است نظریه‌های کسانی را که این مبنا را قبول دارند، مطالعه کنیم. باید بررسی کنیم آن‌ها که می‌گویند: «دیدگاه ما نسبت به جهان علمی است و چیزی را بدون تجربه قبول نمی‌کنیم»، چه تحلیلی از جهان دارند. بعضی از این‌ها با همین نگاه تجربی معتقدند که برخی پدیده‌ها ذهنی هستند و واقعیت خارجی ندارند. این مطلب را تصریح نمی‌کنند، اما نتیجه حرفشان این است.

مثلاً، قانون نسبیت انیشتین می‌گوید رابطه‌ی ماده و انرژی یک امر نسبی است. می‌گوید: «اگر سرعت یک شیء خیلی زیاد باشد - مثلاً در حد سرعت نور باشد - آن جرم خیلی سنگین می‌شود». جرم آن چقدر است؟ جرم که مشخص است. ما می‌دانیم که بین جرم و وزن تفاوت وجود دارد. پس «جرم» آن بیشتر می‌شود. حالا آن جرم ۱۰۰ مولکول است یا ۲۰۰ عدد؟ این، نسبی است.

ما که در خارج امر نسبی نداریم؛ لذا این نظریه، انکاریک امر مشخص در خارج است. وقتی می‌گوید که جرم یک امر نسبی است؛ یعنی جرم یک شیء اگر ۱۰۰۰ مولکول باشد، در سرعت بالا افزایش پیدا می‌کند و ثابت نیست.

یا مثلاً می‌گویند که در خارج قد بلند و قد کوتاه وجود ندارد؛ بلندی و کوتاهی را از نسبت سنجی با یکدیگر درک می‌کنیم. امور نسبی واقعیتهای در خارج ندارند. اما مثلاً سفیدی و سیاهی صفت نسبی نیستند و برای تشخیص آن‌ها به قیاس نیاز ندارید.

امور نسبی، اموری هستند که به وسیله نسبت سنجی پدید می‌آیند. مثلاً، یک شیء در سنجش با یک شیء بلند، کوتاه است، یا مثلاً اگر یک مرد را با فرزندش بسنجید، پدر است؛ ولی اگر با او را پدرش بسنجید، فرزند است؛ بنابراین، پدرپسری واقعیتهای در خارج نیست، بستگی دارد به این که چه چیزی را با چه چیزی بسنجید. اما سفیدی و سیاهی به خود شیء مربوط هستند و اموری حقیقی و واقعی‌اند که توسط انسان کشف می‌شوند. اما امور نسبی را ذهن خلق می‌کند. باید توجه داشت که ارتفاع داشتن با بلند بودن فرق می‌کند. ارتفاع، حقیقتاً وجود دارد، اما «بلندی» بعد از نسبت سنجی توسط ذهن خلق می‌شود. اگر در خارج چیزی به نام بالا و پایین وجود داشت، نباید هنگام سنجش با چیز دیگری، این بالاتر و یا پایین‌تر بودن تغییر می‌کرد.

آن‌ها ادعا می‌کنند که علوم تجربی واقع‌نما هستند و واقعیت خارجی را می‌توان به وسیله تجربه کشف کرد. اما ما می‌گوییم همین چیزی که ادعا می‌کنید هم غلط است؛ زیرا بعضی از نظریه‌های علوم تجربی واقعیت خارجی را منکر می‌شوند، مثل نظریه نسبیت انیشتین که می‌گوید: «در خارج چیزی به نام جرم نداریم و واقعیت ندارد؛ چون چیزی که از راه نسبت سنجی به دست بیاید، واقعیت خارجی ندارد».

درباره جهان بینی علمی بحث‌های بسیار مهمی وجود دارد که بیش از

آنچه گفته شد، نمی‌گوییم. اما این بحث‌ها بسیار حائز اهمیت هستند؛ زیرا تمام سیستم اداره جامعه و روش زندگی در اروپا بر جهان‌بینی علمی بنا شده است. لذا علوم آن‌ها علمی تجربی است. آن‌ها به خاطر نوع جهان‌بینی‌شان، به اومانیسم گرایش پیدا کردند؛ همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، اومانیسم به معنای انسان‌محوری است. آن‌ها دو دیدگاه دارند:

۱. هر آنچه تجربه بگوید، حق است؛ ۲. انسان اصل و محور است.

غربی‌ها با این دو معیار، سیستم زندگی خود را تنظیم می‌کنند: جهان‌بینی تجربی و انسان‌گرایی. آن‌ها می‌گویند: «نیازهای انسان را با تجربه می‌فهمیم». اما ما می‌گوییم که به وسیله تجربه نمی‌توان همه نیازهای انسان را فهمید. لیبرالیسم هم از همین جا به وجود آمده است.

اینکه می‌گویند «انسان اصل است» یعنی انسان خداست و ملاک این است که انسان چه می‌خواهد. از این رو به وسیله آزمایش کردن و آزمون و خطا می‌فهمند که انسان چه نیازهایی دارد. در واقع آن‌ها مسیر اشتباهی را می‌روند. اصلاً «انسان» را نمی‌شناسند؛ زیرا ما می‌دانیم که انسان دو بُعد دارد: مادی و غیرمادی. این‌ها در مورد بُعد غیرمادی انسان حرفی برای گفتن ندارند. به همین دلیل بعضی از دانشمندان آن‌ها از مبانی تجربی خودشان فاصله گرفته‌اند و می‌گویند: «این بخش‌های انسان، تعبدی است و علمی نیست». به این ترتیب علم در مقابل دین قرار داده می‌شود.

آن‌ها در یک سری از مفاهیم انسانی درمی‌مانند. قبول دارند که اخلاق و عبادت از نیازهای انسان است، اما نمی‌توانند آن را آزمایش کنند، پس می‌گویند که تعبدی و ایمانی است. دین را در همین حد قبول می‌کنند.

### ❁ ناتوانی تجربه از شناخت حقایق عالم

گفتیم که غربی‌ها ادعا می‌کنند که جهان‌بینی علمی از جنس تجربه محض است؛ البته ما این نظرگاه را قبول نداریم. آن‌ها می‌گویند که می‌خواهیم به وسیله جهان‌بینی علمی و تجربه کردن حقایق عالم را

بشناسیم. این حرف بدی نیست، شما می‌توانید بر عالم مسلط هم بشوید؛ اما این دیدگاه نقاط ضعفی هم دارد؛ لذا برای این که زیربنای «باید و نیاید ها» باشد، مناسب نیست. اشکال‌های آن را گفتیم. آن‌ها ادعا می‌کنند که به وسیلهٔ تجربهٔ محض می‌توان حقایق عالم را شناخت و بر آن مسلط شد. غیر از اشکال‌های جهان‌بینی علمی، خود این حرف نیز نادرست است. جهان‌بینی علمی فقط تجربه نیست، آن‌ها بدون این که متوجه باشند، از عوامل دیگر نیز استفاده می‌کنند، مثلاً با تجربه و آزمایش کردن چند نمونه، قاعده کلی برای همه نمونه‌های مشابه مطرح می‌کنند؛ برای مثال، نقطهٔ جوش چند نوع آب را آزمایش می‌کنند، اما نتیجه را برای همه نوع آب بیان می‌کنند. بنابراین، در این جا یک استدلال عقلی به کار می‌برند، بدون این که خودشان متوجه باشند؛ یک قیاس مخفی منطقی به کار رفته است. به عبارت دیگر، بدون این که خودشان متوجه باشند از قانون علت و معلول استفاده می‌کنند؛ به این ترتیب که می‌گویند معلول بدون علت وجود ندارد و اگر «علت» چیزی غیر از نتیجه به دست آمده بود، پس باید تخلفی می‌شد؛ یعنی اگر علت جوش آمدن آب چیزی غیر از «رسیدن به دمای صد درجه» باشد، باید یک جا تخلفی می‌شد؛ اما می‌بینید که تخلفی نشده، پس علتش این است. لذا در این که «هروقت که آبی به صد درجه برسد، می‌جوشد»، یک قیاس استثنائی به کار برده‌اند که در علم منطق نیز بحث می‌شود. ما با تجربه محض نمی‌توانیم قدم از قدم برداریم. لذا این جا هم شاهد برهان عقلی هستیم.

### ﴿۵﴾ **جهان‌بینی فلسفی**

در رابطه با جهان‌بینی فلسفی، اجازه دهید که ابتدا دربارهٔ خود فلسفه بحث کنیم. لازم است به پرسش‌هایی پاسخ دهیم: ۱. ابزار بحث در فلسفه چیست؟ ۲. موضوع بحث در فلسفه چیست؟ ۳. هدف بحث در فلسفه چیست؟

۱. ابزار بحث در فلسفه: استدلال و برهان و مبانی عقلی، ابزار و شیوه‌هایی هستند که در فلسفه استفاده می‌شوند. این موارد، موضوع بحث نیستند؛ بلکه ابزار بحث هستند. مثلاً در جهان بینی علمی، موضوع بحث «ماده» و ابزار بحث «تجربه و آزمایش» است.

۲. موضوع بحث در فلسفه: در فلسفه درباره چه چیزی بحث می‌شود؟ رد و اثبات یک مسئله، هدف بحث است، اما موضوع فلسفه چیست؟ در فلسفه درباره هستی و هر آنچه هست، اعم از ماده و غیرماده، وجود و موجود و واقعیت بحث می‌شود. هر چیزی که هست، موضوع فلسفه می‌شود، ماده و غیرماده در موضوع فلسفه وارد می‌شوند. مثل خواب، خدا، تقدیر، قیامت و...؛ آیا غیر از عالم ماده، عالم دیگری هست؟ آیا قیامت هست؟ هر آنچه هست، موضوع بحث فلسفه است.

۳. هدف بحث در فلسفه: در فلسفه در مورد هستی و چنین مسائلی بحث می‌شود؛ زیرا زمانی که بفهمیم که هستی و هر آنچه هست، چه نشانه‌ها و آثاری دارد، هنگامی که گمان می‌کنیم یک چیزی وجود دارد درحالی که در واقع وجود ندارد، برای درک حقیقت به دنبال آثار آن می‌رویم؛ اگر آن آثار نبود، پس آن چیز وجود ندارد و معلوم می‌شود که ما اشتباه کرده‌ایم. در فلسفه هدف این است که ما وجود و آثار وجودی یک واقعیت را بفهمیم و بتوانیم واقعیت و غیرواقعیت را از هم تفکیک کنیم.

همان‌طور که بیان شد، فلسفه درباره هستی بحث می‌کند. مثلاً با عقل و استدلال ثابت می‌کند که حالت چهارم مواد پلاسما هست و یا ثابت می‌کنند که زمان در بعد چهارم هم می‌تواند وجود داشته باشد. فلسفه در مورد هستی بحث می‌کند؛ ویژگی‌ها و نشانه‌های هستی و واقعیت را اثبات می‌کند؛ می‌گوید که واقعیت و هست بودن، این خصوصیت را دارد و آنچه فاقد این خصوصیت است، هستی ندارد. این ملاک و شاخصی است برای این که واقعیت را از غیرواقعیت تشخیص دهیم.

برای این منظور از ابزار عقل و استدلال استفاده می‌شود. حالا اگر جهان بینی کسی فلسفی شد، یعنی بدون تجربه و با استفاده از عقل و استدلال ثابت کرد که یک چیزی هست، این حالت و این جهان بینی خوب است یا بد است؟ در ادامه در این باره بحث خواهیم کرد.

### ﴿تفاوت جهان بینی تجربی و جهان بینی فلسفی﴾

جهان بینی تجربی در مورد هستی صحبت نمی‌کند؛ درباره یکی از هستی‌ها صحبت می‌کند. جهان بینی تجربی، هستی آن موجود را نمی‌بیند، بلکه به ویژگی‌ها و آثارش نگاه می‌کند؛ مثلاً جهان بینی تجربی فرض می‌گیرد که آب وجود دارد، سپس در مورد خصوصیات آب بحث می‌کند، نه هستی آب. به دنبال کشف آثار آن موجود است و نه هستی آن موجود. اگر یک مسئله را کوچک کنیم تا به حدّ مادی و ریاضی برسد، دیگر با نگاه فلسفی آن را نمی‌بینیم. اسم این مسئله کوچک شده را «ریاضیات»، «فیزیک» و «شیمی» می‌گذاریم. این گونه مسائل هنگامی که تقلیل می‌یابند و در مقیاس کوچک تری می‌بینیمشان و صرفاً در مورد بُعد مادی و حیوانی آن‌ها بحث می‌شود، از علم فلسفه خارج می‌شوند. مثلاً اگر بپرسیم که آیا آب فلان خصوصیت را دارد یا ندارد و از بُعد هستی به مسئله نگاه کنیم که آیا -فارغ از توجه به آب بودن- چنین خصوصیتی در عالم وجود دارد یا نه، به علم فلسفه وارد می‌شود؛ اما اگر صرفاً برای کشف آثار باشد که این آب چه خصوصیتی دارد، به فلسفه ربط پیدا نمی‌کند. مثال دیگر این که ما راجع به این که مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است، بحث می‌کنیم. اما آیا اصلاً مثلث وجود دارد؟ اگر مثلثی در کار بود، این خصوصیت‌ها را دارد. مثلث دو بُعد دارد؛ آیا اصلاً چیز دو بُعدی در عالم وجود دارد؟ وجود ندارد. یا این که صفحه دو بُعد دارد و از بی نهایت خط درست شده است. خط چند بعد دارد؟ یک بُعد. خط از بی نهایت نقطه درست شده است. نقطه

چند بُعد دارد؟ هیچ. آیا هیچ بُعدی وجود دارد که طول داشته باشد ولی عرض و ارتفاع نداشته باشد؟ وجود ندارد. آیا از هیچ بُعدی - که وجود ندارد - خط درست می‌شود؟! آیا ممکن است که از چیزی یک بُعدی، چیز دو بُعدی درست شود؟! این ضد و نقیض‌ها وجود دارند؛ کلی ریاضی - به غیر از هندسه فضایی - بر مسائل دو بُعدی استوار است. این مسائل ذهنی هستند؛ به این معنا که اگر صفحه و نقطه‌ای باشد، این معادلات را دارد. در جهان بینی تجربی، وجود داشتن مواد مورد آزمایش، مفروض قرار می‌گیرد؛ فرض گرفته می‌شود که آبی هست، حرارتی هست و... این بحثی را که در مورد ریاضی بیان شد، بعداً کامل می‌کنیم، فعلاً سعی کردیم که اشکال‌ها را بگوییم.

### ⊗ تمایز علوم

آیا زید هست، یا نیست؟ این فلسفه است. آیا قیام هست یا نیست؟ این فلسفه است. آیا «زید قائم» هست یا «زید قائم» نیست؟ این فلسفه است. آیا زید قائم است؟ این دیگر فلسفه نیست. سه سؤال اول در مورد هستی است؛ ولی سؤال آخر درباره خصوصیت است. مثال دیگر این که آیا مثلث هست یا نیست؟ این یک بحث فلسفی است. آیا عدد و درجه وجود دارد؟ آیا عدد و درجه صد و هشتاد وجود دارد یا وجود ندارد؟ این یک بحث فلسفی است. آیا مثلث صد و هشتاد درجه است؟ این دیگر فلسفه نیست؛ زیرا در مورد ارتباط این‌ها بحث می‌کند و وارد علوم خاص خودش می‌شود که بعدها در بحث «تمایز علوم» می‌توانیم به این مطلب بپردازیم که چه چیزی باعث می‌شود علوم از هم جدا شوند؟ چطور یک علم از علمی دیگر جدا شد؟ مرز علوم از هم به وسیله چه چیزی تعیین می‌شود؟ مثلاً چگونه صرف از نحو جدا می‌شود در حالی که مجموعاً این‌ها ادبیات عرب نامیده می‌شوند؟ و یا چگونه ریاضی از هندسه جدا می‌شود در حالی که مجموعاً ریاضیات هستند.

### ● مروری بر موضوع فلسفه و طرح بحث جلسه آینده

پس گفتیم که موضوع فلسفه «هستی» است؛ این که چه چیزی هست و چه چیزی نیست. یکی از اهداف و فوایدی که این علم دارد این است که می‌توانیم مسئله‌های خرافی را از حقیقت‌ها جدا کنیم. به وسیله فلسفه بحث می‌کنیم که آیا روح هست یا نیست؛ قضا و قدر هست یا نیست؛ عالم ماده محدود است یا نامحدود است. اگر عالم ماده را یکپارچه ببینیم از آن جاکه همه آن مادی است، با جهان بینی تجربی نمی‌شود کل عالم ماده را یکپارچه دید. هم چنین سه بُعد دارد، طول و عرض و ارتفاع دارد؛ لذا محدود است. اگر یکی از این ابعاد را نداشت، از همان بُعد نامحدود می‌شد، اما هر سه بُعد را دارد؛ لذا محدود است و یک جا تمام می‌شود. پس آیا بعد از اتمام محدوده عالم ماده، به عالم غیر ماده وارد می‌شویم؟ آیا غیر ماده همسایه ماده است؟ اصلاً مگر غیر ماده مکان دارد که می‌گوییم بعد از ماده، غیر ماده شروع می‌شود؟ پس باید بگوییم که ماده بی‌نهایت است. انیشتین می‌گوید: «کهکشان در حال بزرگ شدن است و عالم ماده بی‌انتهاست». حال اگر بگوییم که عالم ماده بی‌انتهاست، سه بُعدی بودن آن نقض می‌شود. در فلسفه به این مباحث پاسخ داده می‌شود. بحث ما این است که آیا با جهان بینی فلسفی می‌توانیم هستی‌شناسی کنیم؟ آیا به این ترتیب اشکال‌های قبلی بر طرف می‌شوند؛ آیا می‌توان این مسئله را پایه و مبنای باید و نبایدها قرار داد؟ یعنی تحلیل خود را نسبت به جهان (هستی) به وسیله جهان بینی فلسفی بفهمیم و هست و نیست‌ها را با فلسفه ثابت کنیم و از آن باید و نباید نتیجه بگیریم. آیا این نوع از جهان بینی صحیح و مورد قبول است؟ تا این جا با فلسفه آشنایی لفظی پیدا کردیم. ان شاء الله جلسه بعد در مورد این بحث می‌کنیم که آیا می‌توان جهان بینی فلسفی را مبنای باید و نباید قرار داد.



## جلسه بیست و یکم

### ❁ یادآوری

فلسفه، درباره هست و نیست ها صحبت می کند؛ چه چیزی هست و چه چیزی نیست. می توان هر چیزی را در این قالب قرارداد. روح، هست یا نیست؛ درخت، هست یا نیست؛ خدا، هست یا نیست. فلسفه در مورد هر چیزی که شما فکرش را کنید بحث می کند. یکی از فایده هایی که این بحث ها دارد این است که شما می توانید خرافه را از واقعیت تفکیک کنید. می توانید بفهمید چه چیزی واقعیت و چه چیزی خرافه است.

### ❁ رسالت علم فلسفه

فلسفه درباره تمام علم ها بحث می کند؛ مثلاً روان شناسی در مورد چه چیزی صحبت می کند: روان! آیا اصلاً «روان» وجود دارد یا ندارد؟ اگر اصل وجود روان را رد کنیم، کل علم روان شناسی زیر سؤال می رود. ابتدا لازم است که در فلسفه ثابت کنیم که روح و روان وجود دارد، تا بعد روان شناس بتواند درباره آن بحث کند، اما اگر بگوییم روان وجود ندارد،

روانکاو چه چیزی را می‌خواهد کاوش کند؟ در مورد جامعه‌شناسی هم همین‌طور است، ما در جامعه بحث «افراد» را داریم. خوب، آیا از اجتماع «فرد» (فردها در کنار یکدیگر) یک کلّ جدیدی به نام جامعه به وجود می‌آید؟ اگر در فلسفه ثابت کردیم که یک موجودی به اسم اجتماع داریم، یعنی گفته‌ایم که از اجتماع پنج نفر، موجود ششمی به وجود می‌آید که «جامعه» نام دارد. لذا می‌گوییم جامعه فاسد می‌شود یا می‌میرد؛ نه فرد حاضر در جامعه، خود جامعه می‌میرد؛ پس جامعه حیات دارد و خود جامعه را یک موجود می‌دانیم.

### ﴿ارتباط علم فلسفه با دیگر علوم﴾

فلسفه درباره‌ی هستی بحث می‌کند؛ چه چیزی هست و چه چیزی نیست. ما ابتدا در فلسفه ثابت می‌کنیم که جامعه هست، موجود است و چون موجود دارای اثر است، حالا باید آثار آن را کشف کنیم. بعد یک علمی آثار آن را کشف می‌کند که به آن علم «جامعه‌شناسی» می‌گویند. یک موجودی اسمش «الف» است که از مجموعه چند شاخص به وجود می‌آید، بعد یک علم دیگر می‌آید آثار آن را کشف می‌کند. آدم‌ها جامعه دارند، اما حیوانات جامعه ندارند؛ به عنوان مثال جامعه آهوها نداریم، جامعه درختان نداریم. یک موجودی غیر از تک‌تک درختان نداریم؛ غیر از درخت چیزی نیست.

اما در مورد انسان‌ها بعضی قائل‌اند به این‌که غیر از تک‌تک این موجودها، مجموعه آن‌ها یک چیز دیگر است، پس آثار مخصوص خودش را هم دارد. یک موجود زنده عمل و عکس‌العمل دارد؛ از این‌رو جامعه هم عمل و عکس‌العمل دارد، ممکن است که تک‌تک افراد عمل و عکس‌العمل نداشته باشند. افراد ممکن است که نمیرند و زنده باشند، اما جامعه می‌میرد. جامعه یک موجود مستقلی است.

آیه قرآن می‌فرماید: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا»<sup>۱</sup> در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی از اهالی قریه سؤال کنید»<sup>۲</sup> ما در بحث‌های فلسفی می‌گوییم نه! منظور این است که از خود در و دیوار شهر سؤال کنید. خب در و دیوار که نمی‌فهمند، علم ندارند. ما می‌گوییم نه! در و دیوار می‌فهمند، جان دارند و می‌توانیم با آن‌ها صحبت کنیم؛ این را باید در فلسفه ثابت کنیم.

حال، ممکن است که این پرسش پیش بیاید که اساساً خود «فلسفه» وجود دارد؟

فلسفه، خودش یک علم است، گفتیم که هر علمی یک موضوعی را مدّ نظر دارد. علم چیست؟ علم به مجموعه‌ای از مسئله‌ها گفته می‌شود که قدر مشترک دارند. به یک فرمول ریاضی علم نمی‌گوییم؛ باید چند فرمول بنویسید که باهم قدر مشترک داشته باشند. مثلاً  $2+2=4$ ، فاعل مرفوع است، هر علتی را معلولی است، خب می‌فهمیم این‌ها وجه اشتراک ندارند، پس علم نیستند.

بنابراین، فلسفه نیز مجموعه‌ای از مسئله‌هاست که با هم در این‌که می‌خواهند درباره هستی حرف بزنند، مشترک‌اند و همین باعث شده است که آن‌ها در یک مجموعه قرار بگیرند. مخالف این فلسفه، کسی است که می‌گوید: هستی وجود ندارد. اگر کسی شک‌گرا و سوفسطایی شد، دیگر فلسفه را قبول نمی‌کند. آیا شما احتمال نمی‌دهید که همه زندگی یک خواب طولانی باشد و واقعیت نداشته باشد؟ همین که احتمال دادید، جزم شما از بین می‌رود و دیگر نمی‌توانید بگویید:  $2+2$

۱. یوسف/۸۲. (واژه مردم) شهری که در آن بودیم جویا شو)

۲. یعنی از همه آن کسانی که در این سفر با ما بودند، و یا جریان کار ما را در نزد عزیز ناظر بودند بپرس، تا کمترین شکی برایت باقی نماند، که ما در امر برادر خود هیچ کوتاهی نکرده‌ایم، و عین واقعه همین است که او مرتکب سرقت شد و در نتیجه بازداشت گردید. (ترجمه تفسیر

برابر ۴ می‌شود، باید بگویید احتمالاً چهار می‌شود؛ زیرا شما مطمئن نیستید. علم، آن است که قطعی و ثابت باشد.

## ✽ عقب‌بودن اروپایی‌ها از فلسفه

### ✽ شک‌گرایی

کسی که شک‌گرا شد، فلسفه را کنار می‌گذارد. الآن مشکل اروپا همین است، قدر مشترک دانشمندان اروپا این است که شک‌گرا هستند. آن‌ها همه چیزشان بر مبنای «تجریه» بوده و لذا متزلزل است. کوپرنیک، حرف‌های بطلمیوس را رد کرد، بعد آن‌ها گفتند شاید حرف‌های کوپرنیک هم غلط باشد. لذا می‌گویند: از کجا معلوم که هستیم یا نیستیم؟ پس، شک‌گرا شدند.<sup>۱</sup>

ما الآن در فلسفه این‌طور بحث می‌کنیم که فرض ما این است که می‌دانیم واقعییتی وجود دارد. حالا سؤال می‌کنیم آنچه در واقعیت هست، چه چیزی است؛ آن‌ها مشکلشان این نیست، بلکه یک پله عقب‌تر هستند. می‌گویند: «اصلاً واقعییتی هست یا نیست؟ اگر هم باشد، ما نمی‌توانیم آن را بفهمیم؛ چون حواس خطاپذیرند و راه ما برای تشخیص واقعیت حواسمان است و واقعیت را هم باید به وسیله همین حواس پذیرفت. از کجا معلوم که خطا نکنیم؟ شما فکرمی‌کنید که چوب در آب شکسته است، اما این‌طور نیست. پس حواس خطاپذیرند. بنابراین، اولاً معلوم نیست واقعییتی هست یا نیست و اگر هم باشد، معلوم نیست بتوانیم آن را بفهمیم.»

ما از این مرحله رد شده‌ایم. می‌دانیم که واقعییتی هست و بحث می‌کنیم که آن واقعییتی که هست، چه چیزی است. می‌دانیم که یک واقعییتی غیر از ذهن هم داریم. ما وقتی با چشم خود یک فردی را می‌بینیم، می‌گوییم این تصویر آن فرد حتماً یک مابه‌ازاء خارجی دارد. اما سوفسطایی‌ها می‌گویند درست است که ما داریم یک آدم را با چشم‌هایمان می‌بینیم، اما چشم

خطا پذیر است، شاید کسی دیگر را می بینیم<sup>۱</sup>. اروپا پرت پرت است. اغلب دانشمندان غربی این مشکل را دارند. آن ها اصل معرفت شناسی را زیر سؤال برده اند. ما درباره ی مصادیق واقعیت بحث می کنیم، آن ها در اصل واقعیت گیر کرده اند. لذا وقتی علامه می خواهند بحث را آغاز کنند، می گوید: اصل واقعیت را قبول داریم و بعد بحث می کنیم.<sup>۲</sup> اما وقتی کتاب روش رئالیسم را برای آن ها می نویسد، از اول به سراغ فلسفه نمی رود. ابتدا بحث می کند که آیا راهی برای کسب معرفت وجود دارد یا ندارد. اول این را ثابت می کند و مشخص می کند که می توانیم با خارج ارتباط برقرار کنیم و آنچه می فهمیم، درست است. آن ها (شک گراها) می گویند از کجا معلوم چیزی که توسط حواس به دست می آوریم، درست باشد؟ چرا که حواس اشتباه می کنند. وقتی من شما را می بینم، عکس شما در ذهن من آمده است، خب شاید این عکس با واقعیت مطابقت نداشته باشد. شاید مانند سراب باشد؛ ما آب را می بینیم، ولی در واقع آب نیست. یا مثلاً وقتی چوب را در آب می بینیم، شکسته است؛ ولی وقتی با دست چوب را لمس می کنیم، متوجه می شویم که سالم است. خب از کجا معلوم که حس لامسه دست ما اشتباه نمی کند؟ همان طور که در تشخیص آب سرد و گرم هم اشتباه می کند. از کجا معلوم است که آنچه توسط حواس به دست می آوریم، درست باشد؟ در حقیقت این حرف ها ضد فطرت خودشان است.

### \* پاسخ دکارت به شک گرایی

دکارت، این طور نبود؛ بلکه کمک کرد که این مسئله حل شود، گفت: من شک می کنم، اما به شک کردن خودم که شک ندارم، مطمئن

۱. مجموعه شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲۱، ص ۳۲۳

۲. مفهوم الوجود بدیهی معقول بنفس ذاته، لایحتاج فیه الی توسط شیء آخر (بدایه الحکمه، علامه

هستم! ولو این که خواب هم باشم، مطمئن هستم که شک کرده‌ام. خب حالا که شک کرده‌ام، پس حتماً من هم هستم، پس عالمی هم هست والی آخر<sup>۱</sup>.

همچنین او قانون علت و معلول را هم قبول کرد. بعد گفت من که هستم، ذهن من هم هست؛ چون در ذهنم شک می‌کنم، به ذهنم که مراجعه می‌کنم، می‌بینم خدایی هست به صورت خیالی و یک تصویری از خدا در ذهنم هست. چه تصویری است؟ یک موجود بی انتها، من چه موجودی هستم؟ یک موجود محدود. آیا من محدود می‌توانم، خدا را در ذهنم جای دهم؟ نه! پس حتماً باید خدای بی انتهای باشد که این فکر را در ذهن من ایجاد کرده است؛ چرا که من محدود هستم و نمی‌توانم بر بی انتها اشراف پیدا کنم.

این ها حرف های دکارت است<sup>۲</sup>؛ پس حتماً خود بی انتها باید این کار

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۱۳، ص ۳۴۶

۲. دکارت فیلسوف معروفی است که فلسفه خودش را از شک شروع کرد، یعنی در راهی که از نظر فلسفه می‌رفت کم کم احساس کرد که به بن بست رسیده است، یک دفعه همه خط ها را کور کرد و گفت: از نو و از همان اول شروع میکنم. یک مرتبه شک کرد و گفت: می‌خواهم در همه چیز شک کنم تا ببینم یقین را از کجا پیدا می‌کنم. نه تنها در امور مذهبی شک کرد، در سایر امور نیز شک کرد، گفت: شاید خدا نباشد، پیغمبرانی نباشند، اصلاً شاید دنیایی وجود نداشته باشد، رنگ و حجم و جسم و حرارت وجود نداشته باشد، همه اینها خیال باشد. مگر نه این است که انسان گاهی در خواب یک دنیای بسیار وسیع و عظیمی را می‌بیند که در عالم خواب شک نمی‌کند که آنچه می‌بیند حقیقت است اما وقتی بیدار می‌شود می‌بیند همه آنها خیال بوده است؟ بعد گفت: ولی در هرچه شک کنم در یک چیز نمی‌توانم شک کنم و آن این که «شک میکنم»؛ در این که «شک میکنم» نمی‌توانم شک بکنم، پس شکی وجود دارد و شخص شک‌کننده‌ای وجود دارد که من هستم. پس اگر هیچ چیز در جهان وجود ندارد، من و شکم وجود داریم. بعد گفت پس یک نقطه پیدا کردم. حالا پایم را روی این نقطه می‌گذارم و این را پله اول قرار میدهم و قدم به قدم جلو می‌روم. بعد آمد درباره خودش بررسی کند، گفت: من که هستم، شک من هم که وجود دارد؛ آیا اگر هیچ چیز وجود نداشته باشد، من و شک من می‌تواند وجود داشته باشد، یا یک چیز دیگری هم باید وجود داشته باشد تا من و شکم وجود داشته باشیم؟ دید نه، باید چیز دیگر هم وجود داشته باشد. قدم به قدم جلو

را کرده باشد، معلوم است که خود قوی، این کار را کرده است، پس حتماً خدا هست و پیامبرها را قبول می‌کند. از زیر صفر شروع کرده و خیلی کار مهمی کرده است. آقای مطهری می‌گویند: «اگر راست بگویند، از آن افرادی است که امید است مورد رحمت خداوند قرار بگیرد.» اما چون حرف‌هایش غلط است، نفرات بعدی به حرف‌های دکارت اشکال‌های عقلی گرفتند و حرف‌های او را رد کردند. بنابراین، دوباره اروپا به شک‌گرایی برگشت؛ چون اروپا به دنبال نتیجه است و با واقعیت کاری ندارد.

### \* جایگاه عملی ماده در اروپا

اروپایی‌ها مادی‌گرا هستند، اما با واقعیت ماده کاری ندارند و به ماده جایگاه عملی داده‌اند. تفاوت ما با غربی‌ها این است که آن‌ها فقط با ثمره عملی کار دارند، اما برای ما مهم است که این حرف‌ها مطابق واقع هست یا نیست.

گفتیم که ممکن است بایک استدلال غلط بتوان کار درستی را (در عمل) انجام داد؛ فرض کنید الآن همه حرف‌هایی که پزشک‌ها می‌زنند، اشتباه باشد. آیا با همین حرف‌ها بیماری‌ها را درمان نمی‌کنند؟ اروپا همین را می‌خواهد. اما برای ما «مطابقت با واقعیت» مهم است. در زمان‌های گذشته در یونان شک‌گرایایی بودند که شک‌گرای محض بودند، حتی در شک خودشان هم شک داشتند، سقراط کسی است که خواست جلوی شک‌گرایی را بگیرد. چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم سقراط شاگرد کسی بوده که او شاگرد حضرت داوود علیه السلام بوده است. ارسطو، افلاطون، سقراط و ... خیلی آدم‌های ویژه‌ای بوده‌اند، به طوری که حرف‌های آن‌ها ۲۵۰۰ سال در غرب حاکم بوده است.

---

رفت - که داستانش مفصل است - و دید خدا را نمیتواند انکار کند، خدا وجود دارد، روح وجود دارد، جسم وجود دارد، و کم کم خیلی از چیزهایی را که قبلاً هم قبول داشت قبول کرد و خیلی از چیزها را قبول نکرد. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲۶، ص ۴۹۶)

اما الآن اروپایی‌ها می‌پذیرند که واقع داریم؛ اما می‌گویند: ما راه رسیدن به واقع را نمی‌دانیم. می‌گویند: ما کاری نداریم که آیا خط وجود دارد یا ندارد، مهم این است که با همین‌ها می‌توانیم ساختمان بسازیم. مثلاً الآن مثلث در خارج داریم یا نداریم؟ مثلث دو بُعدی است و در خارج مثلث نداریم. در عالم ماده که دو بُعدی نداریم، ما در ذهنمان می‌توانیم دو بُعد را (یعنی سطح را) درست کنیم، پس با این که در خارج مثلث نداریم، اما در مورد همین چیزی که وجود ندارد بحث می‌کنیم، ما به ثمره عملی آن کار داریم. آب داریم یا نداریم؟ ما کاری به بودن نبود آن نداریم، مهم این است که ثمره عملی داشته باشد و کارمان را جلو ببرد. البته این آثار نشان می‌دهد که که مثلاً آب هست، اما آن‌ها این طور استدلالی را نمی‌فهمند؛ می‌گویند ما در بخش معرفت‌شناسی گیر کرده‌ایم. لذا هیچ چیزی برای آن‌ها ثبات ندارد.

### ﴿۱۱﴾ خلاصه‌ی بحث

اشاره شد که فلسفه درباره‌ی هست و نیست صحبت می‌کند، یکی از فایده‌هایی که فلسفه دارد، این است که ما به وسیله‌ی آن می‌توانیم با حقایق هستی آشنا شویم. مثلاً بفهمیم که خدا هست یا نیست. روح هست یا نیست. آیا این مفاهیم بر زندگی ما تأثیر نمی‌گذارد؟ وقتی جسم و روح هر دو باشند، هر کدام آثار و احکام مخصوص خود را دارند. این، غیر از آن است که بگوییم مثلاً در عالم، کهکشان‌های متعددی وجود دارد و هر کدام یک اثر جداگانه‌ای دارند.

وقتی ثابت کردیم که علاوه بر تن و جسم، روح هم وجود دارد. خب، روح یک احکام جداگانه‌ای برای خودش دارد؛ همان طور که تن و جسم هم احکام خودش را دارد. شما وقتی فهمیدید غیر از حسن و حسین یک موجود دیگری به اسم جامعه وجود دارد. خب، جامعه یک موجود دیگر می‌شود و احکام و قوانین خاص خودش را دارد.

### ❁ ویژگی‌های جهان‌بینی فلسفی

متن کتاب: «هرچند جهان‌بینی فلسفی دقت و مشخص بودن جهان‌بینی علمی را ندارد»؛ چرا؟ چون ریزبین نیست، کلی‌نگر است و در حدّ این گزاره است که آیا روح هست یا نه. اما جهان‌بینی تجربی ریز می‌شود. مثلاً می‌گوید موی سر چطور به وجود می‌آید و الی آخر. ولی فلسفه کلی‌نگر است و مثلاً درباره اصل وجود ماده بحث می‌کند، کاری ندارد که موی سر راست یا چپز دیگری است.

متن کتاب: «در عوض، از آن نظر که (جهان‌بینی فلسفی) متکی به یک سلسله اصول است و آن اصول، اولاً بدیهی هستند، دقیق هستند و عام هستند، طبعاً از نوعی جزم برخوردار است. تزلزل و بی‌ثباتی و محدودیت‌های جهان‌بینی علمی را ندارد».<sup>۲</sup> هیچ‌کدام از مقدمات علوم تجربی بدیهی نیستند و باید برای آن‌ها استدلال بیاوریم؛ در حالی که خود این استدلال‌ها نیز تجربی‌اند.

اما مقدمات فلسفه بدیهی هستند؛ مثلاً در آن، اجتماع نقیضین محال است. اصلاً این‌طور مسئله‌ای بدیهی است. برای اثبات خودش باید از خودش استفاده کند. اگر بخواهیم آن را اثبات کنیم، باید محال بودن اجتماع نقیضین را قبول داشته باشیم، چون توضیح ما نمی‌تواند هم غلط باشد و هم درست باشد.

مفاهیم بدیهی این‌طور هستند که به استدلال نیازی ندارند. فلسفه بر بدیهیات استوار است و لذا پایه‌اش نیاز به استدلال ندارد.

### ❁ «فهمیدن»؛ مسئله اصلی در فلسفه

در مباحث فلسفی مشکل در تصور کردن آن‌هاست. اگر فهمیدید و گزاره‌های آن را تصور کردید، آن را می‌پذیرید. آن چیزی را که تصور می‌کنید، می‌توانید قبول می‌کنید. لذا در فلسفه مسئله اصلی «فهمیدن» است، نه

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۸۰.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ص ۸۰.

تطبیق دادن و قبول کردن. اما در علوم دیگر، اثبات گزاره ها سخت است؛ ولی آن ها را می فهمیم و به راحتی تصور می کنیم، مثلاً این موضوع را که در کره مریخ هم آدم یا موجود زنده هست می توانیم تصور کنیم، اما نمی توانیم این را اثبات کنیم.

فلسفه برعکس است، تصورش سخت است؛ لذا می گویند: وقتی می خواهید روی فلسفه کار کنید، قبلش ریاضی کار کنید تا ذهنتان قوی شود. الآن دوستانی که علوم تجربی (پزشکی) خوانده اند، در درک مفاهیم فلسفی مشکل دارند؛ چون همواره با محسوسات سروکار دارند. اما اگر مفاهیم فلسفی را به خوبی تصور کردید، مطلب تمام است.

مثلاً علامه حسن زاده آملی از فلاسفه بزرگ هستند. ایشان کتابی راجع به هندسه دارد که فقط خودش می تواند بعضی از مسائل آن را حل کند، از دانشگاه مسائلی را که نمی توانند حل کنند برای ایشان می آورند و ایشان حل می کند؛ یعنی ایشان به این حد توانسته اند مفاهیم ریاضی را خوب تصور کنند و با این قدرت درک مفاهیم، وارد فلسفه شدند و در آن پیشرفت کردند.

### ﴿۱۷﴾ فلسفه، کلی و دقیق

فلسفه کلی است، ولی دقیق است و متزلزل نیست و روش آن برهانی و عام است. همه هستی را باهم می بیند؛ لذا می تواند اول و آخر عالم را به شما بگوید؛ لذا گفته می شود فلسفه همه چیز را در بر می گیرد. شما در فلسفه اگر بگویید یک جسمی این طور است، این گزاره ایی که شما می گوید، همه اجسام را شامل می شود. مثلاً قوانین نیوتن در مریخ پیاده نمی شوند، اما فلسفه وقتی حکمی برای یک آبی صادر می کند، برای همه آب ها صادر می کند و همه را در بر می گیرد. وقتی فلسفه در مورد ممکنات حکمی می دهد، همه ممکنات را شامل می شود. با استدلال های بدیهی و بدون این که نقد بپذیرد، این حکم را صادر می کند.

فلسفه قطعی است، از نوعی جزم برخوردار است. بی ثباتی ندارد و

محدودیت‌های جهان‌بینی علمی را ندارد. جهان‌بینی علمی گذشته و آینده را نمی‌تواند بررسی کند. ما می‌خواهیم باید و نبایدهای خود را بر یک مبنای ثابت استوار کنیم. علوم تجربی متغیرند، اما فلسفه ثابت است و تغییر نمی‌کند. پس فلسفه برای این‌که پایه باید و نبایدهای ما باشد، مناسب است.

### ❁ مشکل فلسفه

فلسفه یک اشکالی دارد. قبل از این‌که اشکال آن را بگوییم، باید بدانید که مباحث فلسفی در عین این‌که این خوبی‌ها را دارد، اگر انسان در آن‌ها راه خطا را برود به پوچی می‌رسد. اگر اشتباهاً ثابت کردید چیزی وجود ندارد، به پوچی می‌رسید. اگر به غلط گفتید عمل و عکس‌العملی در عالم نیست، نتیجه آن، این می‌شود که اگر کار بد بکنیم به خودمان برنمی‌گردد. اگر به اشتباه ثابت کردید که عالمی به غیر از عالم ماده وجود ندارد؛ خب این پرسش پیش می‌آید که اصلاً چرا دنیای دیگری داشته باشیم؟ به قیامت چه نیازی هست؟ خطر آن این‌طوری است که کل دیدگاهتان را منحرف می‌کند. اشتباه در فلسفه در مغالطه کردن در مفاهیم رخ می‌دهد.

### \* دکنر سروش، نمونه اشتباه در فلسفه

عبد‌الکریم سروش از این دست افراد است. آیت‌الله مصباح می‌گفتند دانشجوی مؤمن و انقلابی ما در ارتباط با افکار سروش در مورد خدائیز شک می‌کند.

سروش همان کسی است که در رادیو درس اخلاق نهج البلاغه می‌گفت. شیوه‌ی حرف زدنش مثل آقای پورازغدی است؛ البته با متانت خاصی صحبت می‌کند. ایشان خطبه‌ی متقین را در رادیو درس می‌داد، خوب که همه را جذب کرد، بعد گفت از کجا معلوم

این‌ها درست باشند؟ به این ترتیب همه آن‌هایی را که جذبش شدند به جهنم برد.

آن‌هایی که طرفدار سروش هستند، قائلند که هیچ چیز ثابت نیست. می‌گویند: چرا نباید دروغ گفت؟ می‌گوییم: خدا در قرآن گفته است. جواب می‌دهند که این نظر شما است، این قرائت شماست، شاید کسی نظرش چیز دیگری باشد و چیز دیگری بفهمد. خب حالا اگر دروغ گفتم چه می‌شود؟ خدا گفته است دروغ‌گو را به جهنم می‌برم. می‌گوید: شاید خدا دروغ گفته است. چه اشکالی دارد که خدا دروغ بگوید؟ ما چیز ثابتی نداریم، لذا دروغ گفتن به طور ثابت (مطلق) بد نیست. بنابراین، هر کسی، هر کاری بکند درست است. هر کاری خدا کرد خوب است، هیچ چیزی ثابت نیست؛ یعنی ممکن است عدل بد باشد و ظلم خوب باشد؟ سروش می‌گوید: بله، می‌شود؛ چون هیچ چیزی ثابت نیست.<sup>۱</sup> اگر در فلسفه اشتباه کنیم، این طور اتفاقی رخ می‌دهد. شاید این سؤال پیش بیاید که آیا این‌ها نشان‌دهندهٔ تزلزل فلسفه نیست؟

نخیر؛ این‌ها خطای در تشخیص است، اگر مقدمات آن را رعایت نکنیم، در تفکر خطا می‌کنیم. مثلاً در اومانیزم مثال می‌زنند که آیا انسان برای دین است یا دین برای انسان؟ جواب می‌دهیم که دین برای انسان است. خب پس انسان اصل است و دین فرع است؛ لذا هر آنچه انسان بگوید، حق است!!

بعد ما از آن‌ها سؤال می‌کنیم که آزادی برای انسان است یا انسان برای آزادی است؟ می‌گویند: آزادی برای انسان است، خب اگر انسان اصل است، چرا انسان خودش را برای فرع (آزادی) فدا می‌کند. مگر ممکن است اصل فدای فرع بشود؟ در این جا مغلطه کرده‌اند، در کلمه «برای» مغالطه رخ داده است. حالا ما کار نداریم، نمی‌خواهم این‌جا در این باره بحث

کنیم. پس فلسفه در عین این که خوب است، ولی اگر در فکر کردن اشتباه رخ بدهد، می تواند آدم را به پوچی برساند.

کارگردانی هم بود که فیلم های بسیار تأثیرگذاری ساخته بود و زمانی که مردم برای تماشای فیلم های او به سینما می رفتند انگار پای سخنرانی نشسته بودند. اما طرفدار دکتر سروش بود و می گفت من هرچند وقت یک بار ذهن خودم را خانه تکانی می کنم. چطور؟ کتاب های شریعتی را می خوانم و فکر را بازسازی می کنم. این ها بعداً به همه چیز شک کردند و حتی فیلم هایی ساختند که در آن هیچ خوب و بدی ثابت نبود؛ لذا این تبولرات تفکر سروش، در یک فیلم ساز است.

### ❁ اشکال محرک نبودن

اشکال جهان بینی فلسفی این است که خیلی عقلی است و احساسات را تحریک نمی کند، به قول شهید مطهری تقدس ندارد، مثل ریاضیات است. آدم با ریاضی زندگی نمی کند. مباحث عقلی از این دست، روح را جذب نمی کنند، احساسات را تحریک نمی کنند. لذا آقای مطهری می گوید: ما یک جهان بینی دیگری داریم که جهان شمول است، ثابت است و تزلزل ندارد و تقدس هم دارد که آن جهان بینی دینی است؛ لذا ما آن را پایه باید و نبایدهای خود قرار می دهیم. اشکال های جهان بینی تجربی را ندارد که متزلزل باشد، در مورد کل هستی صحبت می کند. عقلی و نقلی است، به طوری که نقلی ها هم با عقل ثابت می شوند. در جهان بینی فلسفی شما می فهمید که خدا هست، اما شما را تحریک نمی کند که به سمت خدا بروید. لذا کلاس می گذارند و خدا را اثبات می کنند، اما هیچ فایده ای ندارد، چون تقدس ندارد. اما مفاهیم دینی را وقتی شخص یاد می گیرد، او را تحریک می کند.

### ﴿۱۰﴾ جهان بینی دینی، مشکل جهان بینی فلسفی را ندارد

جهان بینی دینی در مورد همه چیز بحث می کند و دلایل آن هم عقلی است و هم نقلی؛ تقدس هم دارد. یعنی با فطرت من که گرایش دارد که یک چیزی را بپرستم و دوست داشته باشم، همخوان است. ما این جهان بینی را پایه و اساس باید و نبایدهای خود قرار می دهیم.



## جلسه بیست و دوم

### ❶ یادآوری

گفتیم که جهان‌بینی فلسفی چند حُسن و چند بدی دارد. یکی از خوبی‌های آن این است که قوانینی که ارائه می‌دهد بدیهی هستند یا بر قوانین بدیهی استوار هستند. این تعبیر «بدیهی» دقیق‌تر است از این‌که بگوییم قوانین آن را همه قبول دارند، چون ممکن است چیزی باشد که همه آن را قبول دارند، اما بدیهی نباشد؛ پس این تعبیر دقیق‌تر است که بگوییم قوانین آن بدیهی هستند.

همچنین بیان شد که یکی از حُسن‌های دیگرش کلی‌نگر بودن آن است. هر چیزی که هست را شامل می‌شود، برخلاف تجربه که چیزهای غیرمادی را شامل نمی‌شود؛ زیرا ممکن است چیزهایی باشند که حسی نباشند، اما وجود داشته باشند.

جهان‌بینی تجربی فقط امور حسی را در بر می‌گیرد؛ لذا قانون علیت را شامل نمی‌شود، اما قانون علت و معلول در عالم وجود دارد و حسی نیست؛ لذا فلسفه درباره آن بحث می‌کند. اما جهان‌بینی فلسفی هر چیزی که هست را شامل می‌شود؛ چه مادی باشد، چه غیرمادی. پس دایره فلسفه وسیع‌تر از تجربه است.

یکی از نقاط ضعف جهان بینی فلسفی این است که تقدس آفرین نیست. مطلبی که می گوید، درست است، اما روح آدم را جذب نمی کند و تحرک آفرین نیست. گفتیم که فطرت ما یک خصوصیتی دارد که به آن میل یا کشش می گویند. جهان بینی فلسفی فقط با عقل حرف می زند و میل و کشش انسان را مورد توجه قرار نمی دهد. میل و کشش انسان بعضی اوقات با عقل انسان هماهنگ نیست؛ مثلاً عقل انسان چیزی را می فهمد، اما انسان میل و کششی نسبت به آن ندارد؛ لذا برعکس آنچه عقل می گوید عمل می کند. بنابراین، جهان بینی فلسفی، بعضی از زوایای روح به نام میل و کشش را در نظر نمی گیرد؛ لذا ناقص است. پس جهان بینی فلسفی خوب است، اما ناقص است.

بنابراین، یک واقعیتی در انسان وجود دارد که به یک سری چیزها میل پیدا می کنیم، اما ممکن است مبحث عقلی ای باشد که با این که آن را قبول داریم، اما نسبت به آن میل پیدا نمی کنیم؛ لذا باید یک جهان بینی ای داشته باشیم که در عین حال که عقل ما را خطاب می کند، میل و کشش ما را هم تحریک کند. این طور خیلی بهتر است؛ یعنی خصوصیات فلسفی را دارد و یک خصوصیت اضافی هم دارد. فلسفه درباره این بحث می کند که در زوایای روح ما، این میل و کشش وجود دارد یا نه. ولی دیگر بر آن تأثیر نمی گذارد و خودش میل و کششی ایجاد نمی کند.

### ● جهان بینی عرفانی، امتداد جهان بینی دینی

در کتاب «آموزش عقاید» آقای مصباح می خوانیم که چهار نوع شناخت داریم؛ علمی، عقلی، شهودی و مخبر صادق.<sup>۱</sup> سپس چهار جهان بینی مطرح

۱. شناخت های انسانی را از یک دیدگاه می توان به چهار قسم، تقسیم کرد:

(۱) شناخت تجربی و علمی (به اصطلاح خاص)؛ این گونه شناخت با کمک اندام های حسی به دست می آید؛ هر چند عقل نیز نقش خود را در تجرید و تعمیم ادراکات حسی ایفا می کند. شناخت های تجربی در علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی و زیست شناسی، مورد استفاده قرار می گیرد.

می‌کنند.<sup>۱</sup> در این جامی خواهیم کمی درباره جهان بینی عرفانی بگوئیم. در واقع ما وقتی بخواهیم شناخت پیدا کنیم، یا از طریق «عقل» شناخت پیدا می‌کنیم که به آن جهان بینی فلسفی می‌گویند؛ یا از طریق «تجربه» شناخت پیدا می‌کنیم، که به آن جهان بینی علمی تجربی می‌گویند؛ یا از طریق «قلب» شناخت پیدا می‌کنیم که به آن جهان بینی عرفانی می‌گویند؛ یا از طریق «دین» شناخت پیدا می‌کنیم، که به آن جهان بینی دینی می‌گویند. جهان بینی دینی خصوصیات جهان بینی عرفانی را هم دارد، هم عقلی دارد و هم «مخبر صادق» را دارد.

این طور که ببینیم، انسان بعد از رعایت کردن جهان بینی دینی به جهان بینی عرفانی می‌رسد. اوج جهان بینی دینی، جهان بینی عرفانی است؛ یعنی تکامل جهان بینی دینی، رسیدن به جهان بینی عرفانی

۲) شناخت عقلی؛ این گونه شناخت به وسیله مفاهیم انتزاعی (مقولات ثانیه) شکل می‌گیرد و نقش اساسی در به دست آوردن آن را عقل ایفا می‌کند؛ هر چند ممکن است بعضاً از داده‌های حسی و تجربی به منزله منشأ انتزاع مفاهیم یا بعضی از مقدمات قیاس استفاده شود. قلمرو این شناخت‌ها منطق و علوم فلسفی و ریاضیات را در بر می‌گیرد.

۳) شناخت تعبدی؛ این گونه شناخت، جنبهٔ ثانوی دارد و بر اساس شناخت قبلی «منبع قابل اعتماد» (اتوریته) و از راه خبر دادن «مخبر صادق» حاصل می‌شود. مطالبی که پیروان ادیان بر اساس سخنان پیشوایان دینی می‌پذیرند و گاهی به آنها اعتقادی به مراتب قوی‌تر از اعتقادات برخاسته از حس و تجربه پیدا می‌کنند، از همین قبیل است.

۴) شناخت شهودی؛ این گونه شناخت برخلاف همه اقسام گذشته بدون وساطت صورت، و مفهوم ذهنی به ذات عینی معلوم، تعلق می‌گیرد و به هیچ وجه جای خطا و اشتباهی ندارد؛ اما چنانکه در جای خودش توضیح داده شده، معمولاً آنچه به نام شناخت شهودی و عرفانی قلمداد می‌شود، در واقع، تفسیری ذهنی از مشهودات است و قابل خطا و اشتباه می‌باشد.

(آموزش عقاید، ص ۵۶)

۱. می‌توان تقسیمی برای جهان بینی بدین صورت در نظر گرفت:

۱) جهان بینی علمی؛ یعنی انسان بر اساس دستاوردهای علوم تجربی، بینشی کلی درباره هستی به دست آورد.

۲) جهان بینی فلسفی، که از راه استدلال و تلاش‌های عقلی، حاصل می‌شود.

۳) جهان بینی دینی، که از راه ایمان به رهبران ادیان و پذیرفتن سخنان ایشان به دست می‌آید.

۴) جهان بینی عرفانی، که از راه کشف و شهود و اشراق حاصل می‌گردد. (همان)

است؛ چرا که در جهان بینی عرفانی انسان خودش با قلب خود به یک چیزی می‌رسد، لذا فرد در اثر رشدی که در جهان بینی دینی پیدا می‌کند، به جهان بینی عرفانی می‌رسد. تا جهان بینی دینی را درک و رعایت نکنید نوبت به عرفانی نمی‌رسد. آقای مصباح جهان بینی ای را که در آخر به دست می‌آید، همان اول بر شمرده‌اند، ولی در واقع جهان بینی دینی و عرفانی در طول و دنباله هم هستند.

توجه کنید که جهان بینی عرفانی فرق می‌کند با قدرت‌هایی که مرتاض‌ها پیدا می‌کنند، آن‌ها در اثر مبارزه با نفس به قدرت‌هایی می‌رسند، ولی شناخت و معرفت پیدا نمی‌کنند، مثلاً می‌توانند آن چیزی را که در دل من هست متوجه شوند. اما افراد در جهان بینی دینی به شناخت می‌رسند، این‌ها با هم فرق می‌کنند. افراد در اثر عمل کردن به باید و نبایدهای جهان بینی دینی به یک سری از شناخت‌های شهودی دست می‌یابند. مثلاً فرد از راه عقل و نقل (مخبر صادق) می‌فهمد که خدا هست، قیامت هست و... پس برای رسیدن به این سعادت اخروی باید فلان کار را کرد. سعادت، علت غایی می‌شود و ما تحریک می‌شویم و در نتیجه فاعل می‌شویم، پس باید این کار را بکنیم، نباید این کار بکنیم. حالا وقتی که به این علم خود عمل کرد، به او یک معرفت و شناخت عرفانی می‌دهند.

حالا اگر شما به این باید و نبایدهای جهان بینی دینی عمل کردید، به شما یک شناختی می‌دهند که جنس آن معرفت است. به شما شناخت می‌دهند. این همان جهان بینی عرفانی است.

### ﴿جهان بینی مذهبی و تفاوت آن با جهان بینی فلسفی﴾

متن کتاب: «جهان بینی مذهبی: اگر هر گونه اظهار نظر کلی درباره جهان و هستی را جهان بینی فلسفی بدانیم...»<sup>۱</sup> یعنی خودمان یک اصطلاح را قرارداد

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۳، ص ۳۴

کنیم و بگوییم جهان بینی دینی، همان جهان بینی فلسفی است؛ چون درباره تمام عالم هستی بحث می کند.

فلسفه جهان شمول است. مثلاً می گوید هر موجودی، فلان طور است؛ می گوید هر چیزی که مادی است، حرکت دارد. دیگر درباره جزئیات بحث نمی کند. همه را در بر می گیرد. خب این ها فلسفه هستند. فلسفه در مورد این لیوان حرف نمی زند، در مورد این آب حرف نمی زند، جزئی بحث نمی کند؛ بلکه کلی بحث می کند. خب ما گفتیم جهان بینی دینی هم جهان شمول است. این خوبی را دارد که در مورد کل هستی با شما بحث می کند. می گوید: هر موجودی، حیات (علم و قدرت) دارد. حیات به معنای این که می فهمد، علم پیدا می کند، نه این که فقط تکان می خورد. منظور از حیات، آن چیزی است که در مقابل ممت (مرگ) است. مثلاً یک فرد زنده یک ویژگی دارد، ولی یک جسد، دیگر آن ویژگی را ندارد. مثلاً می گوییم انسان ها قدرت تجزیه و تحلیل دارند، ولی حیوانات ندارند. هر چیزی که مادی است، حرکت دارد. این مسئله دیوار را هم شامل می شود. این ها همه حرف های فلسفی ایی است که در جهان بینی دینی گفته شده است.

ملاصدرا ۳۰۰ سال پیش گفته است که هر چیزی که ماده است، دارای حرکت است. هر چیزی که حرکت دارد، زمان دارد و یک بُعد چهارمی به اجسام می دهد که به اسم «زمان» است، پس اگر زمان یک بُعد برای اجسام باشد، وقتی که زمان عوض می شود در واقع یک بُعد از اجسام عوض شده است؛ یعنی دیوارِ الآن با دیوار چند لحظه پیش فرق می کند. انیشتین تازه این را فهمیده بود. اما ملاصدرا این حرف را در گذشته دور بیان کرده است. پس جهان بینی دینی مثل جهان بینی فلسفی همه چیز را شامل می شود، هم درباره مادیات و هم غیر مادیات بحث می کند. مثلاً درباره کوه ها، ملائکه، عالم برزخ و.. حرف می زند.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، شهید مطهری رحمته الله علیه

این که جهان بینی دینی کلی است، از جمله خوبی های آن است که جهان بینی فلسفی هم این حُسن را دارد. بنابراین، جهان بینی دینی تمام جهان را در بر می گیرد؛ یعنی مادیات و غیر مادیات را توصیف می کند، پس حُسن های جهان بینی فلسفی را دارد.

بنابراین، الآن دین ما درباره هر آنچه در عالم هستی وجود دارد، یک نظری دارد؛ دین در امور جزئی مانند زوج بودن بسیاری از امور دنیا را گوشزد می کند و می فرماید که شما همه آن ها را نمی دانید و چه بسا مثبت و منفی بودن برخی اشیاء بر همین استوار باشد. در هر صورت، اشاره های خاص و نام بردن از این امور در قرآن زمانی اتفاق می افتد که در هدایت انسان ها فایده ای داشته باشند نه اینکه همه مطالب بیان شده باشد. خب جهان بینی فلسفی این کار را نمی کند. اما جهان بینی مذهبی هم جزئی و هم کلی بحث می کند، اما فلسفه فقط کلی می گوید. جهان بینی دینی می گوید کوه ها میخ های زمین هستند. آیا این گزاره دینی جزئی است یا نیست؟ بله. اما این که فلسفه بگوید مادیات این گونه اند، کلی است.

اما جهان بینی دینی می گوید: «کوه ها میخ های زمین هستند.»<sup>۱</sup> می گوید: «ما مشرق ها و مغرب ها داریم.»<sup>۲</sup> این یعنی زمین گرد است، در هر نقطه روی زمین که بایستید یک مشرق و یک مغرب دارید. وقتی مشرق و مغرب ها زیاد بودند، نتیجه می گیریم که زمین کروی شکل است. آیه قرآن داریم که: «کوه ها مثل ابرها حرکت می کنند». مگر کوه ها ثابت نیستند؟ ولی قرآن می گوید: «مثل ابر حرکت می کنند.»<sup>۳</sup> نمی گوید لاک پشتی حرکت می کنند. می گوید مثل ابر حرکت می کنند.

۱. أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (سوره نبا، آیه ۶ و ۷)

۲. فلا أقسم برب المشارق والمغارب أنا لقادرون (سوره معارج، آیه ۴)

۳. وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (سوره نمل، آیه ۸۸)

لذا جهان بینی دینی هم کلی بحث می کند و هم جزئی بحث می کند. در نتیجه مانند جهان بینی تجربی در مورد جزئیات نظر می دهد، مثلاً جهان بینی دینی می گوید به شتر نگاه کنید و عبرت بگیرید. هم چنین مثل جهان بینی فلسفی درباره کلیات نظر می دهد و راجع به همه چیز بحث می کند.

### ❁ شبههٔ سروش: دینِ حداقلی یا حداکثری

سؤالی که پیش می آید این است که اگر جهان بینی دینی، جزئی بحث می کند، پس چرا فرضاً درباره شیوه درست کردن دوچرخه حرفی نزده است؟ مثلاً بگوید: با ترکیب این چرخ دنده و فلان چیز می توانید دوچرخه بسازید. اما نگفته است. چرا بعضی چیزها را می گوید و بعضی چیزها را نمی گوید؛ چرا همه چیز را نمی گوید؟

آیا دین اقلی است یا اکثری است؟ اگر گفتید: دین اکثری است، پس باید همه چیز را بگوید؛ اگر قبول ندارید که باید همه چیز را بگوید، پس دین اقلی است و فقط شامل عبادات می شود. سروش می گوید: «دین اقلی است و حداقل آن عبادات هستند. همین حداقل، رابطه ما با خدا می شود و وجداناً دین حداکثری نیست و درباره همه چیز صحبت نکرده است». لذا وقتی دین حداکثری نباشد (چون نمی توان گفت: دین نداریم)، پس باید یک حداقلی گفته باشد که آن هم همان عبادات هستند. بنابراین، سکولاریسم و جدایی دین از سیاست را نتیجه می گیرد. در پاسخ به این شبهه باید به کتاب نظریه سیاسی اسلام مراجعه کنیم که بسیار کتاب مهمی است، در جواب شبهات، دشوارترین بحث ها را به زبان عامیانه و روان بیان می کند.<sup>۱</sup>

سروش می گوید: «این چه دینی است که بعضی چیزها، مثل احکام تخلی یا نحوه نشستن بر سر سفره را می گوید، ولی بعضی چیزها را هم نمی گوید؛ لذا در دین

۱. منظور استاد، کتاب نظریه سیاسی اسلام از علامه مصباح یزدی رحمته الله علیه است.

ترجیح بلامرّح به وجود می آید. این مسئله ای که دین درباره آن صحبت می کند، نسبت به آنچه از آن صحبتی نمی کند، چه اولویتی داشته است؟ پس حداقل دین، عبادات هستند.<sup>۱</sup> از این جاسکولاریسم به وجود می آید.

خب این اشکال، جواب خیلی ساده ای دارد. ما به قرآن نگاه می کنیم، می بینم قرآن نه حداکثری گفته است و نه حداقلی؛ بلکه وسط صحبت کرده است. لذا سروش حرف بی اساس زده است؛ چون خود قرآن را که می بینم حدّ وسط را رعایت کرده است. هر کسی که حرف می زند، به دو صورت می تواند صحبت بکند؛ نوع اول به صورت درون دینی و نوع دوم به صورت برون دینی.

وقتی ما درون دینی بحث می کنیم، وضع موجود را می بینیم و می فهمیم که دین حدّ وسط را رعایت کرده است. سروش از دین بیرون می رود و از بیرون همه ادیان را یک جور نگاه می کند، بعد می گوید دین باید یا حداکثری باشد یا حداقلی.

ما می گوئیم خب قرآن را نگاه بکنید و ببینید که نه حداکثری صحبت کرده است و نه حداقلی؛ بلکه عملاً حدّ وسط است. همه چیز را می گوید، کلیات را می گوید، به بعضی از جزئیات هم اشاره می کند، پس دین حداقلی نیست، حداکثری هم نیست. کاری نداریم که چرا به این نحو است، مهم این است که عملاً الآن این طور است.

سروش از دین بیرون می رود و بعد حرف می زند؛ نمی گوید من مسلمانم و در مورد اسلام حرف بزنم؛ می گوید: به صورت کلی دین این طور است. ما هم برون دینی جواب می دهیم که هیچ ضرورتی ندارد که دین حتماً یا حداکثری باشد یا حداقلی؛ بلکه دین می تواند میانه باشد. به همان استدلالی که آقای مصباح در کتاب نظریه سیاسی اسلام گفته است.

سروش می گوید: «چون وسط غیر معقول است، دین یا باید حداکثری باشد، یا حداقلی.» ما می گوئیم چه کسی گفته که وسط بودن غیر معقول

۱. رک: سلسله جلسات عبدالکریم سروش با عنوان دین حداقلی و حداکثری

است؟ چه اشکالی دارد حدّ وسط را بگیریم؟ جوابی که آقای مصباح می دهند هم همین است، ایشان هم برون دینی جواب می دهند. آن ها سکولاریسم را این طور اثبات می کند، ببینید چقدر استدلال شان ضعیف است. اما حرف هایشان در دل آدم رعب ایجاد می کند، چون با هیجان توضیح می دهند.

### ❁ شبهه هیوم<sup>۱</sup>

هیوم، مغز متفکر شکاکیت در غرب است. همان طور که گفتیم یک موج شکاکیت در قرون وسطی بود، بعد یک موج دیگر آن در اوایل رنسانس پدید آمد که دکارت خواست تصحیحش کند، ولی از آن جا که مبنایش ضعیف بود و از استدلال های ضعیف استفاده کرد، بعدی ها حرف های او را رد کردند. بعد از آن، دوباره غرب در یک شکاکیت خانمان سوزی فرو رفت. چنان که الان غرب هنوز درگیر این است که آیا اصلاً می توان به واقعیت رسید یا نه؟ همچنان این مشکل اصلی غرب است.

هیوم بسیار بر سر مبانی و اصول خود محکم است. می گوید: «هر چیزی که آن را حس می کنیم، هست و هر چیزی که نتوانیم آن را حس کنیم، نیست.» این اوج جهان بینی علمی است.

مثالی می زنم؛ شما می گوید: «ببین این دیوار است!» می گوید: «نه؛ این وصف آن است!» هیوم می گوید: «شما فقط اعراض دارید، یعنی دیوار را نمی بینید، بلکه سفتی و سفیدی را می بینید. ولی وقتی این ها را دیدید، می گوید دیوار را دیدم. به عبارتی، چون سفیدی و سفتی هست، پس دیوار هم هست. چطور این

۱. دیوید هیوم از فیلسوفان دوران روشنگری اسکاتلند، تاریخ نگار، اقتصاددان، نظریه پرداز، کتابدار و جستارنویس اسکاتلندی بوده است. هیوم به دلیل اختلاف نظر فلسفی با اکثر فیلسوفان و ذهنیت متفاوت خود در حوزه های فلسفی از قبیل تجربه گرایی، شک گرایی و طبیعت گرایی متافیزیکی مشهور است. در واقع او را باید یکی از شاخص ترین چهره های فلسفه بایده نولوژی تجربه گرایی دانست.

نتیجه را می‌گیرید؟ با تحلیل خودتان نتیجه می‌گیرید. بنابراین، هر چیزی که حس می‌شود، هست و هر چیزی که حس نمی‌شود، نیست.» دیوار خودش یک وجودی در خارج دارد، اما هیوم فقط به وصف‌ها قائل است.

رنگ برای به وجود آمدن به یک موصوفی نیاز دارد که به آن بچسبد. اما او فقط وصف را می‌بیند. (اسم دیگر آن‌ها اعراض است.) او می‌گوید: عرض را می‌بینیم، ولی جوهر را نمی‌بینیم. می‌گوید: عالم از وصف‌ها پر شده است، هر چیزی که وصف باشد، هست.

ما می‌گوییم آتش، علت حرارت است. او می‌گوید نه، نیست. ما یک آتش داریم و یک حرارت. شما که تولید کردن حرارت توسط آتش را نمی‌بینید؛ این فقط برداشت ذهن شماست، ذهن، قدرت انتزاع دارد. انتزاع هم که حسی نیست؛ لذا وجود ندارد. به این صورت محکم قانون علیت را نفی می‌کند. خودش را هم نفی می‌کند، می‌گوید: «سردی و گرمی وجود دارند؛ اما من نیستم. چون آن‌ها محسوس هستند.» شما می‌گویید: «تا خودت نباشی، خوشحالی را حس نمی‌کنی؛» این «پس» را از کجا آوردید؟ عقلی و بر اساس قانون علیت گفتید. هیوم می‌گوید: «من قانون علیت را قبول ندارم و لذا من وجود ندارم.»<sup>۱</sup>

این حرف‌ها را چطور رد می‌کنند؟ چطور گفتید هر چیزی که حس نمی‌شود، نیست؟ چه استدلالی برای این ادعای خود دارید؟ خود این جمله‌ای را که گفتید، می‌توانید حس کنید؟ حس نمی‌شود. بنابراین، کل حرف‌هایشان بی‌اساس است. این‌ها مثل دومینو هستند؛ با یک پاسخ منطقی، بنیان همه حرف‌هایشان می‌ریزد. اما همین «هیوم»، بنیان‌گذار شکاکیت بعد از زمان یونان است. بعد اسم این را تجربه‌گرایی می‌گذارند، ما هم علوم انسانی کشور خود را بر پایه همین حرف‌ها بنا کرده‌ایم. همان‌طور که گفتیم این‌ها نشان می‌دهد که رشد عقلی در اروپا ضعیف بوده است.

۱. ر.ک: مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۶، مقاله هشتم از کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم



## جلسه بیست و سوم

### ④ یادآوری

بحث درباره جهان بینی مذهبی بود. گفتیم که جهان بینی فلسفی و جهان بینی مذهبی وحدت قلمرو دارند. هر دو کل هستی را در بر می گیرند. برخلاف جهان بینی علمی که محدوده آن فقط تجربیات و عالم ماده است. نظر هیوم را هم نقل کردیم. شایان ذکر است که بسیاری از فیلسوف های غرب متأثر از کانت<sup>۱</sup> و کانت متأثر از هیوم است.

گفتیم که اشکال این حرف هیوم این است که چیزهایی هم وجود دارند که قابل استدلال و برهان هستند، اما حس کردنی نیستند. علم تجربی نیز چنین ادعایی ندارد، علم تجربی می گوید هر چیزی که به تجربه دریابید، جزو امور تجربی است؛ اما نگفته است که اگر چیزی به تجربه دریابید، وجود ندارد.

---

۱. ایمانوئل کانت فیلسوف سرشناس آلمانی در عصر روشنگری و کارساز در فلسفه جدید بود. او یکی از فیلسوفان کلیدی عصر روشنگری است و فلسفه وی از اندیشه های چیره بر نیمه نخست سده نوزدهم است. وی تجربه گرایی و خردگرایی آغازین نوین را در هم آمیخت و تا به امروز کارایی بارزش وی در متافیزیک، معرفت شناسی، اخلاق، فلسفه سیاسی، زیبایی شناسی و دیگر زمینه ها دنباله دارد.

آیا هیوم همین جمله‌ایی را که گفته، تجربه کرده است؟ چطور بدون تجربه کردن گفته است هر چیزی که به تجربه درنیاید، وجود ندارد؛ مگر چیزهای غیرحسی را تجربه کرده‌اید که آن‌ها را منکر می‌شوید؟ اصلاً این دیدگاه با علوم تجربی نیز همخوانی ندارد و اساساً غلط است. این بنیان تفکر علمی اروپاست. بعد از هیوم فیلسوفی به اسم کانت آمد که به شدت متأثر از هیوم بود.

### ﴿۱۰﴾ کانت و موج عقل‌گرایی و موج تجربه‌گرایی

می‌گویند کانت کوه علم بوده است و تمام علوم اروپا و همه متفکران بزرگ غرب (مثل نیچه و...) سر سفره کانت هستند. چطور ما در فلسفه اسلامی خودمان ملاصدرا را داریم که سرآمد فیلسوفان است، کانت نیز در اروپا این طور جایگاهی دارد. در حال حاضر نیز هر نظریه‌ای که در اروپا وجود دارد، سر منشأ آن کانت است. قبل از کانت دو موج «تجربه‌گرایی» و «عقل‌گرایی» وجود داشته است که با هم درگیر بوده‌اند، اما جمع‌بندی هر دوی آن‌ها این بوده است که دین به درد نمی‌خورد. یک مکتب می‌گفت که ما با تجربه همه چیز را به دست می‌آوریم و انسان‌ها را به خوشبختی می‌رسانیم و بر جهان مسلط می‌شویم و دیگری می‌گفت: ما با عقل همه چیز را به دست می‌آوریم و انسان را به خوشبختی می‌رسانیم و بر جهان مسلط می‌شویم.

دین در دیدگاه این دو موج فکری غرب هیچ جایگاهی ندارد. کانت کمی متدین بوده است. او در میان این دو نظرگاه که مخالف هم هستند، یک حرف جدیدی زد که همه نظریه‌های بعد از او متأثر از آن پدید آمدند. مثالی می‌زنم که بهتر متوجه شوید. ما می‌گوییم دیوار سفید است، پس سفیدی هست. آیا این بدین معناست که چیز دیگری سیاه نیست؟ ما می‌گوییم این امر حسی موجود است. آیا معنایش این است که فلان امر عقلانی وجود ندارد؟ این هست، آن هم هست؛ باهم جمع می‌شوند.

مهم است که ما مبانی فکری غرب را بشناسیم. مثلاً اگر کسی می‌خواهد مثل شهید آوینی بشود، باید این مطلب را بداند که شهید آوینی غرب‌شناس بود و چون می‌دانست بنیان غرب چیست، هنر غرب را بلد بود. لذا می‌گویند اگر می‌خواهید غرب را بشناسید، به سراغ تکنولوژی‌اش نروید، بلکه ببینید مبانی فکری غرب چیست. طرز تفکر هر کسی در هر کاری که می‌خواهد بکند، تأثیر می‌گذارد؛ اگر کسی متدین باشد، یک جور فیلم می‌سازد، اگر شک‌گرا باشد، به شکل دیگری فیلم می‌سازد.

### ❁ موضوع فلسفه

ما در جهان بینی فلسفی بحث کردیم که فلسفه در مورد کلیات بحث می‌کند. ما در مورد آب و درخت و انسان نمی‌خواهیم صحبت کنیم. عوارض انسان، مثل حجم و مکان و... را از او جدا کنید، چه چیزی باقی می‌ماند؟ خود انسان باقی می‌ماند. زیرا عوارض سبب تکثیر می‌شوند، پس جامع، انسان می‌شود. آن وقت می‌گوییم: انسان با حیوان چه فرقی می‌کند؟ انسان فکر می‌کند، حیوان کمتر فکر می‌کند. چه شده که انسان، این طور شده و حیوان، آن طور شده است؟ آن چیزی را که سبب تمایز انسان و حیوان است کنار بگذارید، جامع هر دو، حیوان می‌شوند. هر دو مثل هم می‌شوند، هر دو تولید مثل دارند و می‌خوانند و... .

خب حالا حیوان و درخت چه فرقی می‌کنند؟ حیوان راه می‌رود، اما درختان راه نمی‌روند. یک میزان قدرت تفکری حیوان دارد که گیاه ندارد. شما آن چیزی را که سبب تمایزشان است، کنار بگذارید، جامع هر دوی آن‌ها رشد و نمو است، تولید مثل دارند، مثل سنگ نیستند که عمل و عکس‌العملی نداشته باشند.

خب حالا مخرج مشترک اجسامی که رشد و نمو دارند (مثل گیاه) با اجسامی که رشد و نمو ندارند (مثل سنگ) در چیست؟ این که هر دو جسم هستند،

مثل سنگ‌ها که جسم هستند و رشد و نمو ندارند. خب حالا مخرج مشترک جسم‌ها (تمامی جسم‌ها) و ملائک و جن چیست؟ هر دو موجودند؛ ولی موجودات ممکن الوجود هستند. خب حالا مخرج مشترک موجودات ممکن الوجود با خدا در چیست؟ این‌که هر دو هستند!

بنابراین، فلسفه در مورد اعیان حرف می‌زند: «بماهی‌هی»؛ یعنی در مورد خودشان که عام است و شامل همه می‌شود. وقتی می‌گوییم فلسفه دربارهٔ اعیان بحث می‌کند، یعنی در مورد موجود بحث می‌کند، به انسان بودن و حیوان بودن و جن بودن و روح بودن کاری ندارد، در مورد خود اعیان بحث می‌کند، بدون اینکه لباس انسانی یا حیوانی و نبات بر تن آن بکند.

### ﴿نظر کانت و معرفت‌شناسی﴾

گفتیم که فلسفه در مورد اعیان بحث می‌کند، خب این جمله ادامه‌ای هم دارد: «بماهی‌هی علی طاقة البشریه». انسان‌ها چقدر توان «یادگیری» دارند؛ آیا اصلاً انسان می‌تواند چیزی یاد بگیرد؟ در این‌جا بحث معرفت‌شناسی شد. کانت هم در این باره صحبت کرده است. ما وقتی‌که در حوزهٔ فلسفه بحث می‌کنیم در مورد هست و نیست و هستی صحبت می‌کنیم. اما اروپایی‌ها در زمینهٔ معرفت‌شناسی بحث می‌کنند.

ما می‌دانیم که می‌توانیم یاد بگیریم، چون واقعیتی ماورای ذهنمان وجود دارد و ما هم می‌توانیم آن را یاد بگیریم. پس شروع می‌کنیم که ببینیم آن موجود چیست، چه خصوصیات دارد، چه چیزهایی خرافه‌اند. آیا شانس و اقبال وجود دارد یا نه. به همین صورت دربارهٔ آن موجود بحث می‌کنیم؛ ولی غرب می‌گوید: آیا ما می‌توانیم چیزی را یاد بگیریم؟ ما یا با حواس، یا با عقل، یا با دل معلومات کسب می‌کنیم؛ از دیدگاه آن‌ها حواس که خطا می‌کند و دیگر راه‌ها هم هر کدام یک مشکلی دارد. لذا در این مرحله مانده‌اند.

کانت نقاد عقل است، کتابی به اسم «نقد عقل» دارد که تز دکترای او بوده است. می‌گویند دین یک تجربه است و هر کسی یک تجربه دینی برای خودش دارد؛ چنان‌که پیغمبر برای خود کتابی (قرآن) داشته است و در واقع قرآن تجربه دینی پیامبر است. شما هم می‌توانید یک تجربه دینی برای خودتان داشته باشید. هر کسی در حدّ خودش تجربه شخصی‌اش را می‌فهمد. به این صورت که فرضاً حرف یک نفر درست است، بعد این فرد گمان می‌کند که به او گفته‌اند که برو حرف خود را به دیگران بگو؛ به این می‌گویند «تجربه دینی»؛ این متفرع بر بحث نقد عقل است. هر نظریه‌ای که مطرح می‌شود، متفرع بر نظریه‌های کانت است که گفت: ما باید بر سر این مطلب بحث کنیم که آیا قدرت شناخت داریم یا نداریم؟ طاقت بشر چقدر است؟

ما وقتی با اروپایی‌ها حرف می‌زنیم، در این مرحله بحث می‌کنیم. لذا کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، چون برای غربی‌ها نوشته شده مستقیم وارد فلسفه نشده است؛ اول اثبات می‌کند که ما قدرت شناخت داریم، بعد بحث‌های فلسفی را شروع می‌کند.

### ❁ اروپا، یک مرحله قبل از فلسفه

اروپا اصلاً به این مرحله نرسیده است که بگوید ما می‌توانیم چیزی را بفهمیم! آن‌ها تکنولوژی مادی را یاد می‌گیرند، اما در بحث‌های تفکری به یک حالت پوچی می‌رسند؛ چون در «شناخت» مشکل دارند. از کجا معلوم است چیزی که می‌فهمیم، درست است، شاید غلط باشد. تمام نظریه‌ها از شناخت‌شناسی نشأت می‌گیرد، مثلاً پلورالیسم می‌گوید: همه حق هستند، شما اجازه ندارید که بگویید: یک کسی حق نمی‌گوید، همه می‌توانند حق بگویند. (در ادامه به همه این‌ها جواب می‌دهیم.)

غرب در مرحله اول ایستاده و به مرحله بعد نرسیده است. بعد می‌بینید زمانی که آقای مصباح به جلسه‌ای که در کانادا برای فلاسفه‌ی جهان

برگزار می‌شد، رفتند، قرار بوده است که ایشان ربع ساعت صحبت کند؛ ولی دیگران وقتشان را به ایشان می‌دهند و ظاهراً چند ساعت صحبت می‌کنند. اروپایی‌ها اصلاً حرف درست نشنیده‌اند، آن‌ها از نظر فلسفه عقب افتاده‌اند. فلسفه، عمق تفکر یک ملت است که اروپا در این زمینه عقب افتاده است.<sup>۱</sup>

نگاه آدم‌ها به جهان بسیار مهم است؛ این‌ها دیگر به صنعت ماشین‌سازی ربطی ندارد، بوعلی سینا آدم عمیقی بوده است، اما ماشین‌ساخته است؛ یا ارسطو آدم عمیقی بوده است، ولی تلسکوپ نساخته است. لذا گفتیم که اگر کسی در جهان بینی راه اشتباه را برود، به پوچی می‌رسد، جهان برایش بی‌معنا می‌شود. از این‌رو می‌بینید که برخی از بهترین طرفداران و شاگردان کانت خودکشی کرده‌اند.

### ﴿ریشه‌های عقب‌افتادگی اروپا در فلسفه﴾

ریشه‌های این نقص اروپا از همان قرون وسطی و رنسانس<sup>۲</sup> شروع شد. یک سری نظریه‌های نادرست علمی تجربی دربارهٔ آسمان می‌گفتند؛ فکر می‌کردند آسمان یک تیکه است، جرم دارد و نمی‌توان به آسمان رفت. در مباحث عقلی ضعیف بودند و دینشان هم با خرافه قاطی شده بود. هم‌زمان با قرون وسطی در ایران دوره حکومت بنی‌العباس بوده است که پیشرفت علمی مسلمان‌ها به حدی بوده که به بهانه دوستی دومت برای قیصر روم ساعت می‌فرستند. ولی آن‌ها می‌گویند که در این ساعت شیطان مخفی است! لذا ساعت را می‌شکنند. حکومت بنی‌العباس ۵۰۰ سال طول کشیده است. با این‌که حکومت

۱. به نقل از شاگرد ایشان حجت الاسلام والمسلمین دکتر مرتضی آقانهانی

۲. رنسانس، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد. عصر نوزایش، دوران گذار بین سده‌های میانه (قرون وسطی) و دوران جدید است.

ظالمی بوده است، ولی مسلمان بوده‌اند؛ پس می‌بینیم که پیشرفت علمی دنیای اسلام در این حد زیاد بوده است. آن موقع، اروپایی‌ها از مسلمانان حمام ساختن و حمام رفتن را یاد گرفتند، اگر به کتاب تاریخ تمدن مراجعه کنید، این مطلب عنوان شده است که اروپایی‌ها حتی حمام رفتن را از ما یاد گرفته‌اند، همان زمان ما آب‌گرم داشتیم، حمام داشتیم. شیخ بهائی در اصفهان کاری کرده بود که از آب زاینده‌رود به کل اصفهان آب‌رسانی می‌کرد.<sup>۱</sup>

گفتیم که اروپایی‌ها وقتی شکست خوردند، به همه چیز شک کردند. به بحث‌های دینی، عقلی، اخلاقی، تجربی و... شک کردند. آن‌ها درگیر بحران هویت شدند و موج دوم شک‌گرایی به وجود آمد. موج اول در قرون وسطی بود، قبل از ارسطو و سقراط موج اول از وکیل‌ها آغاز شد. می‌دانید که بعضی می‌گویند که ارسطو، پیغمبر بوده است، ظاهراً می‌گویند در روایت داریم که پیغمبر مدحش کرده است، پیش‌تر از ملاصدرا نقل کردیم که ارسطو شاگرد افلاطون، افلاطون شاگرد سقراط و سقراط شاگرد کسی بوده است که او شاگرد یکی از انبیاء بوده است. چنان‌که همه علوم از انبیاء است. گفتیم که حضرت ادریس علیه السلام پیامبری بوده که درس می‌داده است که برای مطالعه دقیق‌تر می‌توانید به المیزان مراجعه کنید.<sup>۲</sup> پس، تمام علوم از انبیاء است. همچنین ما با دلیل می‌دانیم که اولین انسان، پیامبر بوده است.<sup>۳</sup>

۱. رک: تاریخ تمدن، ویل دورانت

۲. ارجاعات مطالب فوق، در مباحث گذشته ذکر شده است.

۳. با توجه به روایاتی که تأکید دارد هرگز زمین از حجت خالی نمی‌شود و روایاتی که سلسله نبوت را با شروع خلقت بشر همزمان می‌داند و روایاتی که سخن از جانشینی شیث از آدم و اتمام نبوت او می‌کند، جای هیچ شبهه و اشکالی در نبوت آدم نیست. در قرآن نیز آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، آیه ۳۳) نشان می‌دهد که خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. در این آیه، ذکر نام آدم علیه السلام در کنار انبیای الهی با واژه «اصطفی» (برگزید) حاکی از نبوت او است.

آن‌ها در قرون وسطی تمدن بزرگی داشتند، انتخابات برگزار می‌کردند، در دادگاه‌ها وکیل‌هایی بودند که بیان قوی داشتند و خوب لفاظی می‌کردند، با بیان‌شان روز را به شب بدل می‌کردند و شب را به روز. اما وجداناً می‌دانستند که حرف‌هایشان غلط است. آن قدر این جو غالب شد که به همه چیز شک کردند تا آن جاکه گفتند شاید ما داریم اشتباه می‌کنیم، شاید اصلاً واقعیت این طور نیست که ما می‌بینیم و حس می‌کنیم و به این ترتیب به همه چیز شک کردند. این مسئله از وکیل‌ها آغاز شد، آن قدر که این‌ها مفاهیم را خیلی ماهرانه اشتباه نشان می‌دادند! به این صورت موج اول شک‌گرایی غرب به وجود آمد، بعد برای اثبات شک‌گرایی اصول عقاید درست کردند.

بعدتر اندیشمندان غربی آمدند که مشکلات را حل کنند. آقای بیکن انگلیسی آمد و گفت: همه چیز با تجربه به دست می‌آید و به دین نیازی نیست و ما با تجربه می‌توانیم بر دنیا مسلط شویم. بعد دکارت آمد و حرف‌های بیکن را که سبب شده بود یک موج شک‌گرایی شدید در اروپا به وجود بیاورد، رد کرد. <sup>۱</sup>گفتنی است که بحث ما در مورد مردم نیست؛ بلکه دربارهٔ اندیشمندان اروپاست و می‌خواهیم بگوییم وقتی که متفکرین شک‌گرا می‌شوند، کم‌کم این شک‌گرایی در بین افراد جامعه نیز رواج پیدا می‌کند و به این صورت این شک‌گرایی به داستان‌ها و مثلاًها و... هم راه می‌یابد.

دکارت گفت من با عقلم می‌توانم جلوی شکاکیت را بگیرم. به این نکته توجه کنید که خود جهان‌بینی تجربی باعث ایجاد شک‌گرایی شد؛ چون جهان‌بینی علمی همان طور که پیش‌تر گفتیم، لغزنده است؛ مثلاً الآن یک چیز می‌گفتند، فردا عوضش می‌کردند. جهان‌بینی علمی خود به خود فضای شکاکیت را ایجاد کرد.

دکارت خواست که مشکل را حل کند، گفت من دیگر به شک کردن

خودم که شک ندارم، پس یک یقین دارم، این را سکوی ثابت قرار داد و همین‌طور جلو رفت، ولی حرف‌هایش ضعیف و سست بود. لذا بقیه اندیشمندان حرف‌های دکارت را رد کردند و اوضاع بدتر شد و موج سوم شک‌گرایی به وجود آمد.

بنابراین، در زمان هیوم، بحث‌های شک‌گرایی به اوج خود رسید. بعد از هیوم، کانت آمد که هم مشکل را حل کند و هم محدوده عقل را مشخص کند که عقل تا چه حد می‌فهمد؛ گفت: «من عقل را خراب کردم تا ایمان زنده شود. قدرت شناخت را خراب کردم تا ایمان زنده شود».<sup>۱</sup> اگر دقت کنید، می‌بینید که این جمله متناقض است؛ زیرا تا شناخت پیدا نکنیم که نمی‌توانیم ایمان بیاوریم. بعد گفت که جنس ایمان از نوع استدلال نیست؛ از این رومی می‌توانید متدین باشید و حرف‌های ضد و نقیض هم بزنید. چون ایمان به عقل ربطی ندارد. لذا کانت شناخت و دین را از هم تفکیک کرد. خدا ممکن است که هم واحد باشد، هم سه تا باشد! ایمان، به مباحث عقلی ربطی ندارد. پس کانت هم متدین بود و هم گفت عقل و شناخت در این مرتبه دین و ایمان راه ندارند. تمام اندیشمندان، شاگرد کانت هستند. اندیشمندان مکتب اومانیسم و آگزیستانسیالیسم، متأثر از کانت هستند.<sup>۲</sup>

اگر شما این مبانی را محکم کردید، وقتی حرف‌های غرب را می‌جوئید و به عنوان اقتصاد یا روان‌شناسی به خورد شما می‌دهند، به سرعت اشکال‌های آن را می‌فهمید، مبانی فکری خودتان را که محکم کنید، زود می‌فهمید که کدام روحانی منحرف است و کدام آدم مشکل دارد. ملاک‌ها دستتان می‌آید، می‌فهمید چه چیزی از کجاست می‌گیرد.

۱. من باید علم را از میان بردارم، تا برای ایمان جا باز کنم؛ چراکه، جزم‌گرایی مابعدالطبیعه، یعنی این پیش‌داوری که می‌توان بدون نقد عقل محض در مابعدالطبیعه پیش رفت، سرچشمه‌ی حقیقی هر بی‌ایمانی‌ای ضد اخلاق است. (نقد عقل محض، ترجمه بهروز نظری، ص ۴۲، مقدمه

ویرایش دوم، بخش BXXX)

۲. ر.ک: معرفت‌شناسی، مجتبی مصباح و سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی

### ﴿۵۱﴾ نقش عقل و نقل در جهان بینی مذهبی

جهان بینی مذهبی، مانند جهان بینی فلسفی، جهان شمول است و علاوه بر آن، جزئی نگرنیز هست؛ از برهان های عقلی و غیر عقلی استفاده می کند. دلیل این که از برهان های غیر عقلی هم استفاده می کند، عقلی است.

مثلاً می گوید: پل صراط هست. دلیل عقلی دارد؟ نه، به وسیله نقل آن را می فهمیم. اما برای این که این دلیل نقلی را بپذیریم، یک دلیل عقلی داریم؛ دلیل عقلی داریم که این دلیل نقلی ما درست است. پس یک دلیل نقلی هم داریم که با دلیل عقلی آن را مطرح کردیم.

حال می گوییم که عقل و نقل دو بال دین هستند، نه اینکه دین و عقل در تقابل باشند. مقابل عقل، دین نیست؛ بلکه نقل مقابل عقل است. پس دین مجموعه ای از مباحث عقلی و نقلی است. دلایل نقلی عاقلانه هستند، اما ما اوج آن را نمی فهمیم، ولی با عقل ثابت می کنیم که باید دلایل نقلی را بپذیریم. مثل این است که ما کلاس دوم هستیم و دیگری کلاس صدم است، ما که نمی توانیم همه حرف های او را بفهمیم؛ اما استدلال منطقی داریم که حرف های او درست و قابل اعتماد است؛ به همین دلیل به حرف هایش گوش می دهیم.

لذا در روایت داریم که سوره توحید را مردم آخر الزمان می فهمند.<sup>۱</sup> این رزق مردم آخر الزمان است؛ یعنی تا آن زمان، همه این سوره را نمی فهمند. نکاتی که به ذهن مردم آخر الزمان می رسد، به ذهن مردم دوره های دیگر نمی رسد، پس روشن شد که عقل آدم ها رشد می کند. ولی مردم ادوار دیگر نیز باید تا حدی که می توانند تلاش کنند و محتوای سوره توحید را بفهمند؛ زیرا با استدلال عقلی ثابت می کنیم که قرآن قابل اعتماد است. پس ما از نقل و عقل، جهان بینی دینی را متوجه می شویم.

۱. قَالَ: سَبَّلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «فَلَنْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْخُرُوجِ إِلَى قَوْلِهِ «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ. (الكافي، ج ۱، ص ۹۱)

## تعریف عقل

«ما حکم به العقل حکم به الشرع». هر چیزی که عقل حکم می کند، شرع هم حکم می کند. اصلاً عقل یکی از منابع فتاوی ماست.<sup>۱</sup> البته باید در مورد عقل توضیح مختصری بدهیم. عقل، غیر از استحسان است؛ چون سنی ها یک چیزی به نام استحسان دارند. استحسان، یعنی ظنّ منطقی، مثل این که بگوییم چرا دخترها باید در سن نه سالگی متکلف بشوند؟ این طور که هنوز بچه اند، سن تکلیف شدنشان را سیزده سالگی بگذاریم. آن، نه سالگی که گفته اند، مربوط به کسانی است که زود بزرگ می شوند. استحسان، یعنی وقتی دیدیم ظنی داریم که به نظر درست می رسد، بنا بر آن حکم کنیم. اما عقلی که در منابع فتاوی ما است؛ یعنی قطع داشتن به یک حکم.

ابوحنیفه<sup>۲</sup> این طور داستان هایی دارد. می گویند یک بار به سلمانی رفته بود، گفت: «موهای سفیدم را بکن». به او می گویند: «این طوری تارهای سفید دو برابر می شوند». بعد ابوحنیفه می گوید: «پس تارهای سیاه را بکن!»<sup>۳</sup> یعنی به این صورت قیاس می کرد. یا می گویند خدمت امام صادق (ع) رسید و حضرت از او پرسید: «مَنی نجس تراست یا ادرار؟» او گفت: «ادرار». حضرت جواب می دهد: «اگر اینطور بود چرا ادرار با شستن پاک می شود ولی برای منی باید غسل کرد؟!»<sup>۴</sup> یک داستان دیگر نیز هست که یکی از

۱. ر.ک: اصول الفقه، علامه محمد رضا مظفر

۲. نعمان بن ثابت بن زوطی (۸۰-۱۵۰ ق)، امام، فقیه و متکلم نام دار کوفه و پایه گذار مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت بود. (دانشنامه جوزوی وبکی فقه)

۳. روزی ابوحنیفه به دکان سلمانی رفته بود که محاسنش را اصلاح کند. موقعی بود که محاسنش جوگندمی شده بود، یعنی موی سیاه و سفید داشت. به سلمانی گفت: موهای سفیدم را بچین، به این فکر که اگر موی سفید را از ریشه بچینند اساساً دیگر در نمی آید. سلمانی گفت: اگر بکنی بیشتر در می آید. گفت: پس موهای سیاه را بکن. این همان قیاس است. (مجموعه آثار شهید

مطهری (ع)، ج ۲، ص ۸۲)

۴. متن کامل روایت: قال... قد بلغني أنك تقول بالقياس، قلت: نعم به أقول، قال: ويحك يا نعمان أول من قاس الله تعالى إبليس حين أمره بالسجود لآدم وقال: خلقتني من نار وخلقته من طين، أيما أكبر يا نعمان القتل أو الزنا؟ قلت: القتل. قال: فلم جعل الله في القتل شاهدين وفي الزنا أربعة؟

اصحاب امام صادق علیہ السلام پیش آن حضرت می آید و می پرسد: «اگر یکی از انگشت های یک زن قطع شود، باید چه کار کنیم؟» حضرت می فرمایند: «۱۰ شتر باید بدهید» او گفت: «اگر دو انگشت قطع شود، چه باید کرد؟» می فرمایند: «۲۰ شتر» گفت: «اگر ۳ انگشت باشد، چه کنیم؟» می فرمایند: «۳۰ شتر» بعد گفت: «اگر چهار انگشت باشد، چطور می شود؟» حضرت می فرمایند: «۲۰ شتر» او می گوید: «من چنین حرفی را در عراق شنیدم و گفتم این حرف شیطان وشایعه است.» بعد امام استدلالشان را به او می گویند.<sup>۱</sup>

بنابراین، دین مثل فلسفه از عقل استفاده می کند؛ افزون بر «نقل» که برای آن هم دلیل عقلی دارد. جلوتر که می رویم می گوئیم قلب هم داریم. یک عقل، یک نقل و یک قلب هم داریم که استفاده هایی هم از آن می کنیم؛ ولی حالا بعداً درباره آن می گوئیم. در مسائل حقوقی از آن استفاده نمی کنیم، بلکه در مباحث غیر حقوقی استفاده می کنیم.

### ﴿۵﴾ قداست، ویژگی خاص جهان بینی مذهبی

متن کتاب: «از مزایای جهان بینی مذهبی، علاوه بر دو مزیت جهان بینی فلسفی، ثبات و جاودانگی و دیگر عموم و شمول که جهان بینی تجربی و فلسفی فاقد آن

أینقاس لك هذا؟ قلت: لا. قال: فأیما أكبر البول أو المنی؟ قلت: البول. قال: فلم أمر الله في البول بالوضوء، وفي المنی بالغسل؟ أینقاس لك هذا؟ قلت: لا. قال: فأیما أكبر الصلاة أو الصیام؟ قلت: الصلاة. قال: فلم وجب علی الحائض أن تقضي الصوم ولا تقضي الصلاة؟ أینقاس لك هذا؟ قلت: لا. قال: فأیما أضعف المرأة أم الرجل؟ قلت: المرأة. قال: فلم جعل الله تعالى في الميراث للرجل سهمین وللمرأة سهماً؟ أینقاس لك هذا؟ قلت: لا. (بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۰)

۱. متن روایت: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في رجل قطع إصبعاً من أصابع المرأة، كم فيها؟ قال: عشرة من الإبل، قلت: قطع اثنین؟ قال: عشرون. قلت: قطع ثلاثاً؟ قال: ثلاثون. قلت: قطع أربعاً؟ قال: عشرون. قلت: سبحان الله يقطع ثلاثاً فيكون عليه ثلاثون، ويقطع أربعاً فيكون عليه عشرون؟! إن هذا كان يبلغنا ونحن بالعراق فنبرأ ممن قاله ونقل: الذي جاء به شيطان. فقال: مهلاً يا أبا ن هذا حكم رسول الله صلى الله عليه وآله إن المرأة تعاقب الرجل إلى ثلث الدية، فإذا بلغت الثلث رجعت إلى النصف، يا أبا ن انك أخذتني بالقياس، والسنة إذا قيسست محق الدين. (وسائل الشیعة، ط آل البيت، كتاب الديات، ابواب ديات الاعضاء، باب ۴۴، ح ۱)

هستند. قداست بخشیدن به اصول جهان بینی است»<sup>۱</sup>.

جهان بینی دینی علاوه بر دو مزیت جهان بینی فلسفی که عبارتند از ثبات و کلی نگری به طوری که شامل همه چیز می شوند؛ یک مزیت دیگر دارد و آن این است که به اصول جهان بینی قداست می بخشد.

این که قداست دارد؛ به چه معناست؟ ما با این حرف ها چه چیزی را اثبات می کنیم؟ خدا را اثبات می کنیم. این که انتهای وجود دارد، قیامتی وجود دارد که انسان را در آن جا بازخواست می کنند. این ها را در جهان بینی مذهبی می فهمیم. می بینیم کار خوب، نتیجه خوب با خودش می آورد و کار بد نیز نتیجه بد به دنبال دارد. این طور نیست که بین کار خوب و بد فرقی وجود نداشته باشد.

در این جهان بینی، با استدلال های عقلی و نقلی می فهمیم که در این عالم اثر و مؤثر هست، پاداش و عقاب وجود دارد، خدا هست. می فهمیم که خدا بر ذهن ما مسلط است. لذا امام علیه السلام می گویند: «عالم محضر خداست»<sup>۲</sup>. «این می شود، «هست». پس در محضر خدا معصیت نکنید؛ این هم می شود، «نباید»! در جهان بینی دینی ثابت می کنیم که میل به پرستش در انسان وجود دارد و باید چیزی را پرستد. لذا او مانیت ها قائل اند که باید انسان را پرستید. این که باید یک چیزی را پرستیم، قطعی است. حداقل این است که هوای نفس خود را می پرستیم. «ارباب المتفرقون خیراً ام الله الواحد القهار»<sup>۳</sup>؛ قطعی است که اگر خدا را نپرستیدیم، چیز دیگری می پرستیم. این را غربی ها هم قبول دارند، ولی به صورت سکولار؛ یعنی این علم را وارد مباحث سیاسی و اجتماعی نمی کنند. آن ها وجود میل به پرستش را در انسان قبول دارند. اگر به کسی خدا را معرفی نکردی، می رود و موش را می پرستد؛ لذا در هند موش می پرستند، گاو می پرستند،

۱. مجموعه آثار شهید مطهری علیه السلام، ج ۲، ص ۸۲.

۲. صحیفه امام خمینی علیه السلام، ج ۱۳، ص ۴۶۱.

۳. ترجمه: آیا خدایان پراننده بهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! (سوره یوسف، آیه ۳۹)

آلت انسان می پرستند. نخست وزیر انگلستان جلوی جمعیت هندوها از ماشین پیاده شد و دستش را زیرادرار گاو گرفت و به صورتش مالید که بگوید ببینید من چقدر به اعتقادات شما احترام می گذارم، درحالی که انگلستان همان موقع هند را استعمار می کرد.

بنابراین، پرستش حتمی است؛ شما یا خدا را می پرستید، یا خودتان را می پرستید، یا بقیه را می پرستید. «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»<sup>۱</sup> دیدید آن کسی که هوای نفسش خدایش شد! می گوید: «من» می گویم، این طور «من» او خدایش شد؛ تازه هوای نفسش، نه عقلش! پس این که انسان ها کسی یا چیزی را می پرستند، حتمی است.

بنابراین، وقتی در شما میل به پرستش وجود داشت و عقلتان یک موجود پرستیدنی را اثبات کرد؛ یعنی یک موجودی هست که قادر مطلق است و کسی قدرتش به او نمی رسد، علم مطلق و سمیع مطلق اوست و همه چیز را می فهمد. چطور این تصویرها از ذهنتان فرار نمی کنند؟ این ها را شما درست می کنید. حالا ما هم مخلوق خدا هستیم. بهترین مثال برای علت و معلول، تصورات ذهنی است. حالا من که مخلوق خدا هستم، آیا می توانم از دست خدا مخفی شوم؟ لذا در روایت داریم: «قلب شما بین دوانگشت خداست. خدا آن را می چرخاند. شما میل به خوبی پیدا می کنید»<sup>۲</sup> شما در میان کار خوب و بد هستید، شیطان به سمتتان می آید و به این وسیله خدا آزمایشتان می کند که شما از جنس ریزش ها هستید یا رویش ها. در این جابنده های راستین خدا معلوم می شوند.

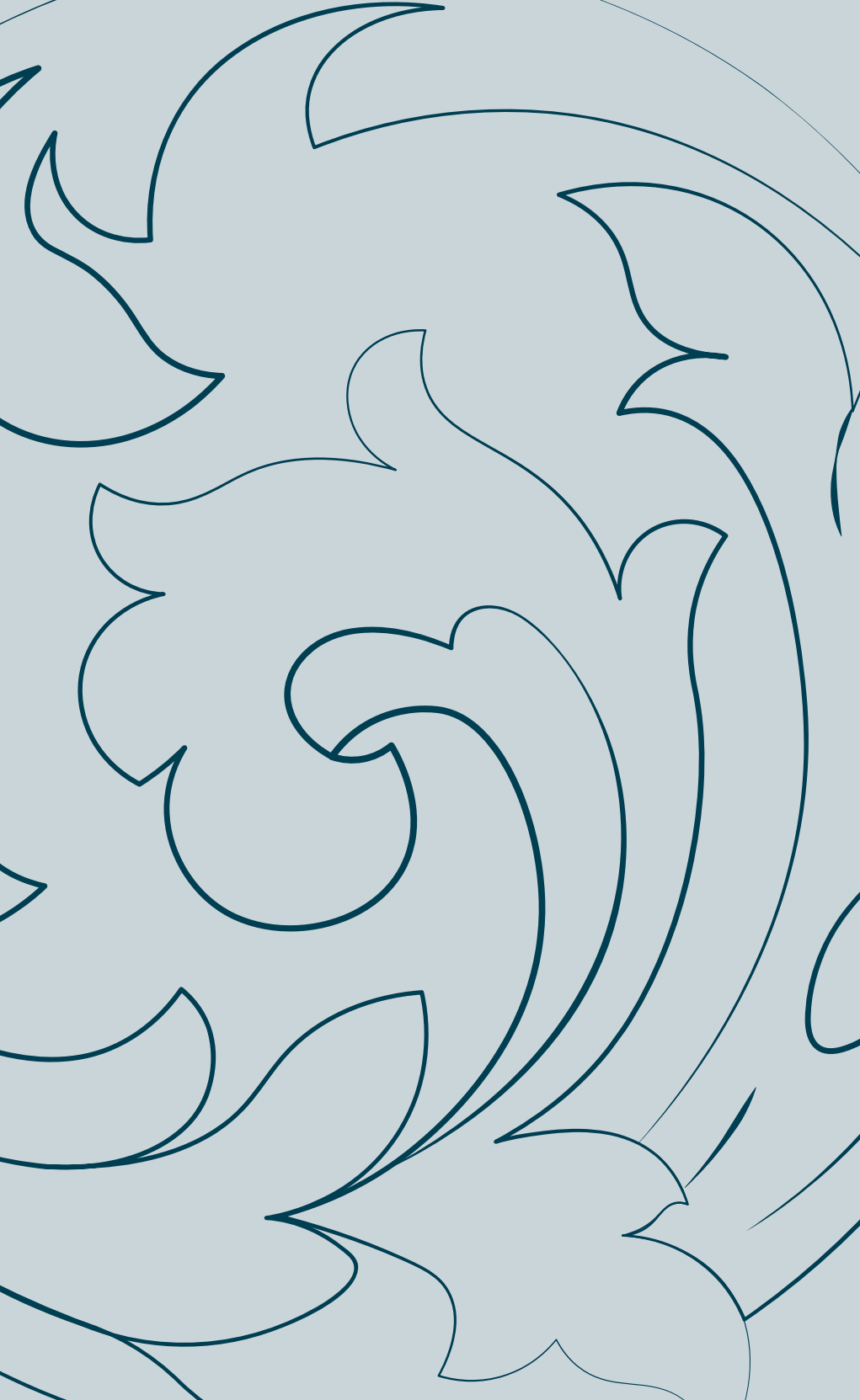
در نتیجه اگر من توانستم یک موجودی پرستیدنی را اثبات کنم؛ چنان چه او را نپرستم، مرا به جهنم می برند. استدلال قیامتی هم هست. روحی هم هست، این روح غذا هم می خواهد. اگر این ها را اثبات کنید،

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳

۲. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما من قلب آدمي إلا وهو بين إصبعين من أصابع الله تعالى، فإذا شاء أن يثبتته ثبتته، وإن شاء أن يقلبه قلبه». (امالی سید مرتضیٰ علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۸)

همان طور که در مسائل کلان برایتان اثبات می شود، یک چیزهایی دیگری را هم برایتان اثبات می کند که عاطفه شما را تحریک می کند. بُعد عاطفه شما را که تحریک کرد، آن وقت می گوید بروید و فلان کار را انجام بدهید. عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید. به این دلیل می گوئیم در جهان بینی مذهبی قداست هست، چون چیزهایی را برایتان ایجاد می کند که آن چیزها میل شما را به سمت او می کشاند. فلسفه می گوید خدا واجب الوجود است، ولی روح را تحریک نمی کند. اما در بحث های دینی می گوئید خدا رحمان است، خدا رحیم است و... اما فلسفه جزئی بحث نمی کند، بیانش به این نحو است که می گوید خدا تمام کمالات را دارد؛ چون اگر نداشته باشد، ناقص می شود و اگر ناقص شد، ممکن الوجود می شود. اما در بحث های دینی درباره جزئیات همان صفات و کمال صحبت می کند، مثلاً در دعای جوشن کبیر، آمده است که خدا توبه پذیر است.

همان طور که بیان شد، جهان بینی مذهبی، مجموعه نقل و عقل است؛ یعنی هر کدام از این ها به تنهایی جهان بینی مذهبی نیستند. با عقل یک مسئله را ثابت می کنیم، سپس نقل، آن را توضیحش می دهد. آن جاکه مسئله مبهم است، «نقل» توضیحش می دهد. در سوره حمد نیز خداوند متعال توضیح می دهد، می گوید خدا «مالک يوم الدين» است.





## جلسه بیست و چهارم

### ❁ یادآوری

درباره خصوصیات جهان بینی مذهبی بحث شد. گفتیم خوبی های جهان بینی فلسفی را دارد؛ یعنی کلی نگر است و کلان را نشان می دهد. اول و آخر را به ما نشان می دهد و درباره کل هستی صحبت می کند، به صورت استدلالی و عقلانی بحث می کند.

ما در جهان بینی فلسفی، مانند ریاضیات صحبت می کنیم، این خصوصیت در جهان بینی دینی هم هست. در جهان بینی دینی هم باید با استدلال صحبت کنیم، پس منطقی و عقلانی است. جهان بینی فلسفی، چون جنس تجربی ندارد، تزلزل ندارد؛ جهان بینی دینی هم تزلزل ندارد. جهان بینی تجربی با این که فایده جزئی نگری را دارد و ما را بر عالم مسلط می کند، اما محدودیت هایی دارد و متزلزل است. پس جهان بینی مذهبی خصوصیات جهان بینی فلسفی را دارد، کلی نگری و منطقی و عقلانی بودن را دارد، همچنین اشکال های جهان بینی تجربی را ندارد، با این که جزئی نگر هم هست، محدود و متزلزل نیست.

علاوه بر این، جهان بینی مذهبی چه خصوصیات دیگری دارد؟ تقدس آفرین است. این ویژگی مختص به جهان بینی مذهبی است، هر مذهب که هست، ولو زرتشتی باشد، قداست را به وجود می آورد. بعد با بخش های عقلانی و منطقی، مذهب های صحیح و غلط را مشخص می کنیم وگرنه بت پرست ها هم تقدس دارند. اما وقتی که منطقی بررسی کردیم، می توانیم تشخیص بدهیم که کدام مذهب منحرف است و کدام مذهب منحرف نیست. کدام مذهب خرافه است و کدام مذهب خرافه نیست. مرز بین خرافه و حقیقت را باید با استدلال به دست بیاوریم؛ لذا می گوییم: «تمام مذہب ها تقدس آفرین هستند. اما همه آن ها درست نیستند.»

### ﴿۱۰﴾ جهان بینی مذهبی و تقدس آفرینی

این که مذهب تقدس آفرین است به چه معناست؟ چگونه جهان بینی مذهبی قداست بخش است؟ تقدس چگونه به وجود می آید؟ این که می گوییم چیزی مقدس است، به این معناست که یک احترامی دارد و ما را به سمت خودش جذب می کند. برای آن چیزی که جهان بینی مذهبی به ما می دهد، احترام قائل هستیم. مثلاً شما برای ترکیب هیدروژن و اکسیژن احترامی قائل نیستید. یا به یک خطی که بی نهایت است احترام نمی گذارید. البته هر نوع احترامی به معنای مقدس بودن نیست، مثلاً این که شما به پدر و مادر و معلم خود احترام می گذارید، آیا آن ها مقدس هستند؟ نه، نیستند. روشن است که مقدس به معنای یک احترام خاص است. یعنی در مقدس احترام هست، اما فقط احترام خالی نیست. باید بدانیم این کلمات را در کجا استفاده می کنیم.

در لغت نامه معین «تقدس» به معنای «پاکیزگی» آمده است؛<sup>۱</sup> آخراً حالا وقتی که می گوییم جهان بینی مذهبی تقدس آفرین است؛ یعنی پاکیزه

۱. (ثَقِيَ) [ع.]. (مصل. ۱) - پاک بودن. ۲. - پارسا بودن (لغت نامه معین)

است؟! نه، این جا این معنا را ندارد؛ اگر چه نمی خواهیم بگوییم تقدس به معنای پاکیزه نیست.

در هست و نیست های جهان بینی مذهبی، تقدس وجود دارد. حالا می خواهیم ببینیم این مقدس بودن به چه معناست؛ چه اتفاقی در روح می افتد که می گوییم تقدس دارد؟ در جهان بینی مذهبی هست هایی برایتان روشن می شود که آن ها به شما نسبت به خودشان خضوع می دهند؛ خضوعی از جنس پرستیدن خداوند. اطاعت پدر و مادر واجب است، اما مساوی با تقدس نیست؛ این خضوع از جنس احترام است، نه پرستیدن. اما جنس خضوع در برابر خدا از نوع پرستش است.

گفتیم که دین از راه عقل و نقل به ما «هست ها» بی می دهد. آن چیزهایی که می فهمیم هستند، برای ما تقدس ایجاد می کنند. یعنی این طور نیست که بگوید زمین گرد است زیرا این جمله هیچ تقدسی به انسان نمی دهد اما وقتی شما در سیستم جهان بینی مذهبی می فهمید خدایی هست که ما را می بیند؛ این، غیر از این است که فلسفه می گوید واجب الوجودی هست. او قدرت دارد که آدم ظالم را سر جایش بنشاند. می فهمیم اهل بیت علیهم السلام داریم، قرآن شهادت می دهد، مسجد نیز شهادت می دهد.<sup>۱</sup> می فهمیم شفاعت هست و اگر کسی در راه خدا کشته شود می تواند شفاعت کند.<sup>۲</sup> می فهمیم ارتباط با امام حسین علیه السلام این آثار را دارد و.... این ها غیر از باید و نباید است.

هست و نیست های جهان بینی مذهبی، عقلی و نقلی و تقدس آفرین هستند و ما نسبت به آن مفاهیم خاضع هستیم. در دعای کمیل از

۱. امام صادق علیه السلام: سه چیز نزد خداوند عز و جل شکایت کنند: مسجد خرابی که اهالی اطراف آن در آن نماز نخوانند، و دانشمندی که در میان عده ای نادان قرار گرفته باشد، و قرآنی که در کنار طاقچه ها گذاشته شده و غبار رویش را گرفته باشد و کسی آن را نخواند. (خصال، ص ۱۴۲)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شهید هفتاد نفر از بستگان خود را شفاعت می کند.» (کنز العمال، ج ۴، ص

مفاهیمی استفاده می‌کنیم که در ما تقدس و خضوع ایجاد می‌کند. می‌گوییم: «ای کسی که «قادر علی کل شیء» هستی، ای کسی که عالمی، ای کسی که سمیعی» نمی‌گوییم: یا علت العلل! یا این که می‌گوییم شفاعتی در کار هست، یا تربت امام حسین (علیه السلام) این خصوصیات را دارد. این حرف‌ها غیر از این است که بگوییم: زمین گرد است.

مسیحی‌ها هم حرف‌هایشان تقدس‌آفرین است؛ لذا می‌بینید که کلی آدم مسیحی شده‌اند. هست و نیست‌های آن‌ها هرچند که درست نیستند، اما تقدس‌آفرین‌اند. بودایی‌ها هم می‌گویند این بت، الهه خشکی است، این الهه دریا است و با ارتباط با او مشکلاتتان حل می‌شود. بت ما را می‌بیند و صدایمان را می‌شنود. به حق یا باطل بودن بودا کاری نداریم؛ هر مذهب، این خصوصیت را دارد. در این جا منظورمان از مذهب مکتب‌هایی هستند که خدا را قبول دارند، عالم دیگر را قبول دارند و به ما هست و نیست و باید و نباید می‌دهند. مثلاً مارکسیسم یک مکتب و یک نظریه است؛ اما مذهب نیست.

آیه قرآن می‌فرماید: «اگر از بت پرستان بپرسید چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، می‌گویند: الله!»<sup>۱</sup> اما بت را واسطه قرار می‌دهند. همه آن‌ها همین‌طور هستند، خدا و عالم دیگر را قبول دارند. اما مارکسیسم این‌ها را نمی‌گوید. بُعد مشترک مذهب‌ها این است که خدا را قبول دارند. بنابراین، مذهب کلی‌نگر است و تغییر ندارد؛ افزون بر این که مذهب ما به جزئیات هم اشاره کرده است و همچنین عقل مدار هم هست؛ اما بقیه مذاهب این‌طور نیستند. این عقل‌مداری مختص به شیعه است. مابقی مذاهب این خصوصیات را ندارند. این تقدس‌گرایی که در همه مذاهب‌ها وجود دارد، خصوصیات فطری ما را تحریک می‌کند، میل به پرستش و... را تحریک می‌کند.

۱. وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (سوره عنکبوت، آیه ۶۱)

### ✽ خصوصیات جهان‌بینی صحیح (جهان‌بینی مذهبی)

از جمله خصوصیات یک مذهب درست و کامل، این است که کلی‌نگر و منطقی است، مذهب ما علاوه بر این، جزئی‌نگر هم هست. برای کارهای جزئی هم دستورالعمل دارد. مثلاً درباره مسواک زدن هم صحبت می‌کند، درباره دستشویی رفتن هم می‌گوید، در مورد طرز خوابیدن، خوردن گوشت فلان حیوان و لانه مورچه‌ها هم حرف می‌زند؛ می‌گوید در آب ادرار نکنید، می‌گوید کوه‌ها میخ‌های زمین هستند و... اغلب مسائل را بیان می‌کند. همه چیزهایی را که به دردمان می‌خورد بیان می‌کند.

علاوه بر این خصوصیات، تقدس هم دارد. هست و نیست‌های آن، تقدس‌آفرین هستند. مثلاً هر چیزی که در آسمان و زمین هست، تسبیح خدا را می‌گوید؛ یعنی خاضع هستند. چیزهایی درباره قیامت و مرتبه‌های انسان‌ها در آن جا می‌گوید و بهشت و جهنم را توضیح می‌دهد. کسی که این‌ها را می‌فهمد، نسبت به خالق کل این مجموعه خاضع می‌شود.

فلسفه نمی‌تواند در همه چیز ورود کند، فلسفه نمی‌تواند به یک مسئله جزئی اشاره کند و بگوید: «پل صراط وجود دارد.» پس ما مفاهیمی داریم که منطقی هستند؛ اما تقدس ندارد. فلسفه فقط می‌گوید خداوند صفات کمالی دارد، اما تقدس نمی‌آورد. اگر در فلسفه اثبات کردیم که موجودی فلان خصوصیت را دارد؛ این بخش آن، تقدس می‌آورد. ولی این دیگر فلسفه صرف نیست؛ بلکه تا حدودی وارد حیطه مذهب شده است.

### ✽ عدم‌پوچی در جهان‌بینی مذهبی

جهان‌بینی مذهبی یک ویژگی دارد که در جهان‌بینی فلسفی نیست. کسانی که جهان‌بینی فلسفی تدریس می‌کنند، گاهی استدلال‌هایی می‌آورند که به خطا می‌روند؛ لذا ممکن است پوچ‌گرا شوند. حرف‌های کلان می‌زنند، در حرف‌های کلان خودشان گیر می‌افتند و به پوچی

می‌رسند؛ یعنی نمی‌توانند اثبات کنند که عالم هدف دارد، نمی‌توانند اثبات کنند که خدا عادل است، پس می‌گویند تماماً به ما ظلم می‌شود و بدبخت هستیم. لذا می‌گویند ظلم، پوچی و بن‌بست را نمی‌توان از بین برد. پس در جهان بینی فلسفی این تفکرات هم هست.

اما در جهان بینی مذهبی بن‌بستی وجود ندارد، در این جهان بینی می‌فهمیم که خدا «قادر علی کل شیء» است. لذا ناامیدی گناه است و نباید ناامید شد. چون او «قادر علی کل شیء» است.

کسی در یکی از جنگ‌ها شمشیر دستش بود و می‌خواست پیامبر را بکشد. به حضرت گفت: «آن خدایی که می‌خواهد نجات بدهد، کجاست؟» پیامبر فرمود: «خدا نجاتم می‌دهد.» بعد تا آن شخص خواست ضربه بزند، پایش لیز خورد و به زمین افتاد و پیامبر شمشیر او را برداشت و گفت: «حالا خدای تو کجاست که بخواد نجات بدهد؟ چه چیزی تو را نجات می‌دهد؟» ظاهراً آن شخص جواب می‌دهد: «رحمت تو!» و این‌طور حضرت او را می‌بخشد. پس نباید ناامید شد. کسی که به جهان بینی دینی قائل است، ناامیدی برایش معنا ندارد. اما در جهان بینی فلسفی بعضاً افراد به پوچی می‌رسند، نمی‌توانند خدا را اثبات کنند. می‌گویند: ما قدرت شناخت واقعیت‌ها را نداریم، همه ما اشتباه می‌کنیم. آیا مطمئن هستید چیزی که دارید می‌بینید، مطابق واقع است؟! این‌ها حرف‌های اندیشمندان غرب است.

### \* عدم ناامیدی در جهان بینی مذهبی

در سیستم جهان بینی مذهبی ناامیدی وجود ندارد. این را فیلسوف‌هایی می‌گویند که چند قرن نظریه‌هایشان مبنای فکری ما بوده است.

عرف می‌گوید: از این ستون تا آن ستون فرج است، خدا کمک می‌کند، ناامید نشوید. در جبهه‌های جنگ وقتی به بن‌بست می‌رسیدند، دو

رکعت نماز می خواندند، می دانستند یک قدرتی هست که بر همه دشمن ها غلبه می کند. چطور رئیس جمهوری می تواند به غرب برود و در آنجا محکم و قاطع صحبت کند؟ اگر کسی دلش به خدا مطمئن نباشد، کم می آورد و می بُرد. بعضی در مدرسه بریده اند، چون جهان بینی دینی آن ها ضعیف است. همیشه می گویند نمی شود.

در جهان بینی مذهبی علاوه بر تقدس، بُعد امید هست. لذا بن بستى در کار نیست، آدمی که بن بست برایش وجود ندارد می تواند آرزوهای بزرگ داشته باشد و لذا آرمان گرا است و می تواند کارهای بزرگ بکند. جهان بینی تان به شما این اجازه را می دهد. مثلاً فرض کنید، بفهمید که می توانید از دیوار رد شوید؛ آیا اشکالی دارد آرزوی این کار را داشته باشید؟ آیا آرزو نمی کنید که مثل امام راحل بشوید؟ مثل شهید چمران بشوید؟ وقتی بر طبق جهان بینی مذهبی فهمیدید عالم یک مدل خاصی است، پوچی در آن نیست و آرمان خیز است و شما را تحریک می کند. ممکن است آدمی که خانواده اش منحرف هستند و ناامید شده است، وقتی که می فهمد خدا قادر است و کار خوب اثر دارد، خداوند توبه پذیر است، دیگر ناامید نمی شود، می فهمد که می تواند مثل جادوگر زمان فرعون باشد اما در نهایت شهید شود. لذا جهان بینی مذهبی بن بست ندارد. البته ممکن است این امید خطا باشد؛ مثلاً مسیحی ها به خطا رفته اند و می گویند پول بدهید و بهشت بخیرید. در شیعه هم برخی افراد تفکرات اشتباه دارند و مثلاً می گویند «گناه بکنید، نترسید وقتی امام حسین (ع) را دارید!»<sup>۱</sup>

۱. من نمی دانم کدام جانی یا جانی هایی جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی ها در مورد مسیح گفتند درباره حسین گفتند که حسین کشته شد برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد، حسین کشته شد برای اینکه گنهگار تا آن زمان کم بود، بیشتر نباشد. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۳۲)

### \* قداست بخشیدن در جهان بینی مذهبی

متن کتاب: «از مزایای جهان بینی مذهبی علاوه بر دو مزیت جهان بینی فلسفی ثبات و جاودانگی، دیگر عموم و شمول که جهان بینی علمی و فلسفی محض فاقد آن است، قداست بخشیدن به اصول جهان بینی است. با توجه به این که یک ایدئولوژی ایمان می طلبد»<sup>۱</sup>.

یعنی لازم است این «باید» را قبول داشته باشید، اگر شما این «باید» را قبول نداشته باشید، حتماً باید یک پلیسی بالای سرتان باشد که انجامش بدهید. مثلاً به کسی گفته می شود باید نماز بخواند اما او نماز نمی خواند. می توانید چون نماز نمی خواند او را بکشید؟!

لذا باید ونبایدها مثل قوانین مجلس است. مثلاً اگر مجلس قانون گذاشت که نباید از چراغ قرمز رد شد، این قانون از خودش جوشش ندارد؛ این قوانین مقدس نیستند، بلکه یک قانون دیگری مانع از سرپیچی افراد می شود. مثلاً فلان جرم، زندان دارد. برای مثال، وقتی کشوری قوی شد، به یک کشور دیگر حمله می کند، سازمان ملل هم که عملاً خنثی است؛ لذا وقتی یک کشوری از لحاظ تسلیحاتی قوی می شود، کشورهای دیگر هم می ترسند و می کوشند در این زمینه پیشرفت کنند. وقتی من می دانم اگر مال و اموال کسی را بدزدم، او هیچ کاری نمی تواند بکند؛ چرا این کار را انجام ندهم؟ چه چیزی باعث می شود که من در این جا باید ونباید را رعایت کنم؟

ادامه متن کتاب: «با توجه به این که یک ایدئولوژی ایمان می طلبد و جذب شدن به یک مکتب براءتقاد به جاودانگی آن و تغییرناپذیری که جهان بینی علمی فاقد آن است، مستلزم یک حرمتی است. در حد قداست (یعنی یک خصوعی و حاضری برایش خودت را فدا کنی). روشن می شود که یک جهان بینی آن گاه تکیه گاه یک ایدئولوژی و پایه ایمان قرار می گیرد که رنگ و صبغه مذهبی داشته باشد»<sup>۲</sup>.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۲.

نقل است که بهمنیار به بوعلی سینا گفت: «تو با این قدرت علمی می توانی ادعای پیامبری بکنی». بوعلی به او گفت: «بعداً نشانت می دهم که این طور نیست». بعد که بوعلی به بهمنیار گفت: «برایم آب بیاور». ولی او آب نیاورد، به او گفت: «آن مؤذن در این سرما بر مناره رفت و اذان گفت». ایمان این کار را می کند.<sup>۱</sup> وقتی جهان بینی ما مذهبی شد و قداست داشت، به باید و نبایدهایش هم ایمان داریم. وقتی فهمیدیم که در این عالم، عمل و عکس العمل هست، اگر این کار را نکنیم، نتیجه اش جهنم است،

۱. بوعلی سینا مرد واقعا فوق العاده و خارق العاده ای است، در همه قوا و نیروهایش فوق العاده بوده. اصلا می گویند حواسش هم غیر عادی بوده یعنی خیلی قوی بوده: چشمش، گوشش، فکرش، حتی یک آدم زیبایی هم بوده؛ زیبا اندام، خوش صورت، خوش حافظه خارق العاده، یک آدم عجیبی بوده است. شاگرد معروفی دارد که ۲۵ سال نزد او درس خوانده است به نام بهمنیار، آذربایجانی است، اصلا هم زردشتی بود بعد مسلمان شد. می گویند یک وقت بهمنیار به او گفته بود که تو با این نبوغ خارق العاده ات چرا ادعای پیغمبری نمی کنی؟ اگر تو ادعای پیغمبری بکنی مردم از تو می پذیرند. بوعلی گفت که این جور نیست، اشتباه می کنی. پیغمبران غیر از ماها هستند. گفت: نه، تو اگر ادعای پیغمبری هم بکنی می پذیرند. بوعلی گفت حالا باشد یک روزی من به تو می گویم. در یکی از مسافرت ها، هوای سرد زمستان، در حالی که برف آمده بود، یک شب با همدیگر در یک اتاق خوابیده بودند. مقارن طلوع صبح بود، یکدفعه شاگردش را صدا کرد و گفت: برخیز. گفت: چه امری دارید؟ گفت: خیلی تشنه ام، زود آب به من برسان، می خواهم آب بخورم. حالا در هوای به این سردی در حالی که لحاف را گرم کرده، از زیر این لحاف بیرون آمدن کار آسانی نیست؛ آدم برود، باز تاکی لحافش را گرم کند. بوعلی خودش طبیب بود و بهمنیار طب هم پیش او خوانده بود. (می گویند آدم تنبل را وقتی دستور بدهی، نصیحت های پدران به تو می کند.) شروع کرد به فلسفه چینی کردن که آخرین وقت شب معده التهاب دارد؛ در حال التهاب معده، خودتان بهتر می دانید اگر انسان بخواد آب بخورد و یکدفعه آب سرد بر معده ملتهب برود معده را صدمه می زند. گفت: من به تو می گویم آب بیاور! تو اینها را از خود من یاد گرفته ای، به من می خواهی تحویل بدهی؟! باز شروع کرد از این حرفها گفتن که حالا کمی صبر کنید دو سه ساعت دیگر و... در همین وقت صدای مؤذن در مأذنه بلند شد. بوعلی گفت: من آب نمی خواستم، می خواستم به آن حرف تو جواب بدهم. من نباید ادعای پیغمبری بکنم. تو شاگرد بیست ساله من هستی، من می گویم تشنه ام، دارم از تشنگی می میرم، تو در مقابل من فلسفه چینی می کنی. پیغمبران کسی است که در چهارصد سال پیش حرفش را آمده زده، حالا آن بابا از رخت خواب گرم خودش بلند شده رفته بالای آن مأذنه می گوید:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۸، ص ۹۱)

یا اگر این طور رفتار کنیم، نتیجه اش بهشت و قرب به خداست، خود به خود به این باید و نبایدها عمل می کنیم. در زمان جنگ، به عراقی ها می گفتند چرا روی مین می روید؟ می گفتند اگر نرویم، زن و بچه مان را می کشند؛ آن وقت بچه های ما شناسنامه شان را تغییر می دادند که بتوانند به جبهه بروند.

شاید در این جا این سؤال پیش بیاید که همان طور که اگر بچه اش را نمی کشتند، نمی رفت بجنگد، اگر بهشت و جهنم نباشد، دیگر کسی به جهان بینی مذهبی هم عمل نمی کند. پس این ها چه فرقی با هم دارند؟ جواب این است که این ترس، یک ترس دنیایی است و آن یکی دنیایی نیست و این طور نیست که همان طور که ما به صدام فحش می دهیم و از او بدمان می آید، از خدا هم بدمان بیاید. ما در برابر خدا خضوع می کنیم و می دانیم که عکس العمل کار خودمان است و مبنای درستی دارد. اما در این جا چون یک ظالم بی رحم وجود دارد، هر کاری که می کنیم از روی ترس است. البته بعضی از آدم ها هم واقعاً سطحشان همین است؛ یعنی با این که خضوع و خشوع دارند، به خاطر بهشت و جهنم کارهایشان را انجام می دهند. اما آدم هایی که سطحشان بالا می رود، تنها به خاطر خدا انجام می دهند و فقط خدا را می خواهند.

جهان بینی مذهبی به این صورت است، جنسش احترام است؛ چون اگر ما چنین واقعیتی را در فطرتمان سراغ نداشتیم که با آن ها فرقی نمی کردیم. خدا را قبول دارید، دوستش دارید، می دانید که خدا قادر و بی انتهاست، وابسته نیست، ضعیف نیست؛ چنان که مردم اسطوره ها را می پذیرند، چون اسطوره ها قوی هستند. شیطان پرست ها هم شیطان را می پرستند؛ چون گمان می کنند که شیطان قوی است. یکی از ادله آن ها برای پرستش شیطان این است که گمان می کنند که شیطان قوی است (گذشته از این که دلیل سیاسی هم دارد) در حالی که ما معتقدیم شیطان ضعیف

است. «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»<sup>۱</sup> خب چطور هم ضعیف است، هم دشمن خطرناک ماست؟ مثال بزنم؛ شما می‌توانید پایتان را روی عقب بگذارید و بکشیدش اما اگر بر شما مسلط شد، قوی است. یعنی خودش ذاتاً ضعیف است اما می‌تواند آسیب هم بزند. شیطان نیز باید بر انسان سجده کند چون انسان بالاتر است ولی اگر بر انسان مسلط شود به او آسیب می‌زند.

### ﴿توضیحاتی درباره متن کتاب﴾

متن کتاب: «از مجموعه بیانات گذشته نتیجه می‌شود که یک جهان بینی زمانی می‌تواند تکیه‌گاه یک ایدئولوژی قرار بگیرد که استحکام و وسعت تفکر فلسفی و قدس و حرمت اصول مذهبی را داشته باشد. معیارهای خوبی یک جهان بینی، اولاً قابل اثبات و استدلال باشد.»<sup>۲</sup>

مثلاً بتوانیم ثابت کنیم خدا یکی است.

ادامه متن: «به عبارت دیگر، از ناحیه عقل و منطق حمایت شود؛ ثانیاً به حیات و زندگی معنا بدهد و اندیشه لغو و بیهوده بودن زندگی و این طرز تفکر را که همه راه‌ها به پوچی و هیچ منتهی می‌شود، از ذهن‌ها خارج سازد.»<sup>۳</sup>

یعنی اندیشه پوچی را از تو خارج کند. یک جهان بینی خوب، جهان بینی است که زندگی را هدفمند کند، امیدواری ایجاد کند، حرکت ساز باشد، نه آن‌که یأس و پِخِمگی ایجاد کند؛ مثلاً بگوید هر کاری هم نکنیم، آخر بدبخت هستیم؛ لذا جبری‌ها می‌گویند اگر خدا بخواهد ما خوب می‌شویم و اگر نخواهد خوب نمی‌شویم. جبری‌ها این‌طورند، می‌گویند از همان اول بر پیشانی ما نوشته شده است که ما بدبختیم. اما اگر یک کسی مثل شیر قوی بود، جو را می‌شکند و از یک

۱. سوره نساء، آیه ۷۶

۲. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۴

۳. همان

روستا می‌آید و علامه می‌شود. حتی از نظر مادی هم این‌طور است، مثلاً خانواده‌اش فقیرند؛ اما او پولدار می‌شود. این یک روحیه است. آدم‌هایی که پخته‌اند، اصلاً جهان‌بینی‌شان این‌طور است و خیلی هم بد است که با این جور آدم‌ها دوست شد.

ادامه متن: «ثالثاً آرمان‌ساز باشد. شوق‌انگیز و آرزوخواه است.»<sup>۱</sup>

شما را تحریک می‌کند تا به آن آرمان و آرزو برسید شما چیزهایی را که قابل دسترسی است آرزو می‌کنید، چیزی که می‌توان به آن رسید. بعد آرزو هم همیشه بزرگ است، کسی نمی‌گوید که خدایا، آیا ممکن است روزی من پنچری ماشین‌ها را بگیرم! کسی این‌طور آرزو نمی‌کند. اگر خواسته‌ای کوچک باشد که دیگر به آن آرزو نمی‌گویند. جهان‌بینی‌های خوب این‌طورند که ما را به دنبال آرزوهای بزرگ، ولی دست‌یافتنی می‌کشانند. اما جهان‌بینی بد این‌طور می‌گوید که راه تو تا به آخر همین است.

ادامه متن: «رابعاً قدرت تقدس بخشیدن به هدف‌های انسانی و اجتماعی را داشته باشد.»<sup>۲</sup>

آن هدف‌ها پیش ما محترم‌اند. با استدلال یک چیزهایی را برایمان اثبات می‌کند که پیش ما محترم‌اند، نه از جنس احترام به پدر و مادر، بلکه احترامی که خضوع و خشوع و اطاعت به دنبال دارد. اهداف این‌طورند؛ یعنی اگر فرد خواست به انسان کامل برسد و فهمید که فلانی انسان کامل است، نسبت به او خاضع می‌شود. مثلاً فرض کنید آیت‌الله بهجت که یک تقدسی برای ما دارد، آیا اصلاً به ذهنمان می‌رسد که چه لباسی می‌پوشیدند؟ زمانی این چیزها را می‌بینیم که حواسمان به هدفمان نباشد.

۱. همان

۲. همان

ادامه متن: «خامساً تعهد آور و مسئولیت ساز باشد»<sup>۱</sup>.

جهان بینی درست این است که هر کاری که می‌کنی، باید پای آن بایستی، باید پاسخگو باشی. اگر جهان بینی فرد این طور نبود، می‌بینید به دیگران ظلم می‌کند، ولی اصلاً پاسخگو نیست.

این‌ها معیارهای جهان بینی خوب است: تحریک می‌کند، ایستایی ندارد، تقدس دارد، تعهد دارد، پوچی در آن نیست، امیدبخش است، منطقی است، جهان شمول و ثابت و محکم است. در ادامه خواهیم گفت که در جهان بینی مذهبی توحیدی خودمان تمام این‌ها در حدّ اعلاّیش وجود دارد.

«منطقی بودن یک جهان بینی زمینه پذیرش عقلی آن را فراهم می‌سازد و آن را در اندیشه‌ها قابل قبول می‌کند. ابهامات و تاریکی‌ها را که در عمل مانع بزرگی است برطرف می‌سازد. آرمان ساز بودن جهان بینی یک مکتب، جاذبه، قدرت، کشش، به آن می‌دهد و به آن حرارت و نیرو می‌دهد»<sup>۲</sup>.

آرمان سازی یک مکتب به انسان نیرو می‌دهد. مثلاً ما به دنبال آزادی بشر هستیم، به دنبال حفاظت از محیط زیست هستیم؛ مثل انجمن‌های محیط زیست که از یک کشور به کشور دیگر می‌روند و به آسیب‌هایی که به طبیعت وارد می‌شود، اعتراض می‌کنند. یا مثلاً همین کاروانی که می‌خواست به غزه برود، بعد انگار سربازها آن‌ها را دیده و کتکشان زده بودند و در نهایت کاروان دست و پا شکسته وارد غزه شدند.<sup>۳</sup> لذا

۱. همان

۲. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۴

۳. حمله اسرائیل به کاروان آزادی حمله‌ای بود که در تاریخ ۳۱ مه ۲۰۱۰ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹) توسط کماندوهای واحد شاییت ۱۳ ارتش اسرائیل به یک ناوگان دریایی حامل کمک‌های بشردوستانه تحت عنوان ناوگان آزادی به باریکه غزه، که شامل شش کشتی حامل ۶۶۳ فعال حامی فلسطینیان از ۳۷ کشور بود، صورت گرفت. این حمله در آب‌های آزاد و در شرایطی انجام شد که این کشتی قصد شکستن محاصره دریایی نوار غزه و رساندن کمک‌های بشردوستانه را داشت.

جهان بینی مذهبی آرمان خیز است. همین آرمان باعث تحریک آن‌ها شد. آرمان‌ها و آرزوها حرارت و شوق ایجاد می‌کنند و به ما نیرو می‌دهند. «آرمان‌سازی بودن جهان بینی یک مکتب، جاذبه، قدرت، کشش، به آن می‌دهد و به آن حرارت و نیرو می‌دهد». «ان فی قتل الحسین حرارة فی قلوب المومنین لاتبرد ابدا»<sup>۱</sup>، این گونه است. قتل حسین (علیه السلام) برای ابد در قلب مؤمنان حرارت ایجاد می‌کند؛ این جهان بینی ماست؛ لذا گاندی گفت اگر ما حسین (علیه السلام) را داشتیم، خیلی از این جلوتر بودیم. چنین جمله‌ای از گاندی نقل شده است که مادر استقلال هندوستان به قیام امام حسین (علیه السلام) اقتدا کردیم.<sup>۲</sup> منظور از «آرمان» این است.

«تقدس بخشیدن یک جهان بینی به هدف‌های یک مکتب سبب می‌گردد تا افراد به سهولت در راه هدف‌های مکتب، فداکاری، از خود گذشتگی به خرج دهند. تا یک مکتب نتواند به هدف‌های خود تقدس ببخشد و در افراد حس پرستش و فداکاری و گذشت نسبت به هدف‌های مکتب به وجود بیاورد، آن مکتب ضمانت اجرایی ندارد».<sup>۳</sup>

استدلال محض این کار را نمی‌کند، منطقی بودن صرف هم این کار را نمی‌کند، خیلی افراد خیلی چیزها را می‌دانند؛ اما وقتی با امام حسین (علیه السلام) انس می‌گیرند، یک طور دیگر می‌شوند. صرف استدلال این کار را نمی‌کند. لذا آدم‌هایی هستند که می‌دانند خدا هست، ولی گناه می‌کنند. اما اگر توبه کنند، گریه و تضرع کنند؛ حالتی به آن‌ها دست می‌دهد که متوجه می‌شوند خدا آن‌ها را می‌بخشد، بعد اگر فرد فهمید خدا او را می‌بخشد؛ در صورتی که می‌توانست آبرویش را ببرد؛ ببیند چطور نوکر خدا می‌شود.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸

۲. گفت و گوی خبرگزاری بین المللی قرآن (ایکنا) با پروفیسور استاد دانشگاه ویرجینیای آمریکا،

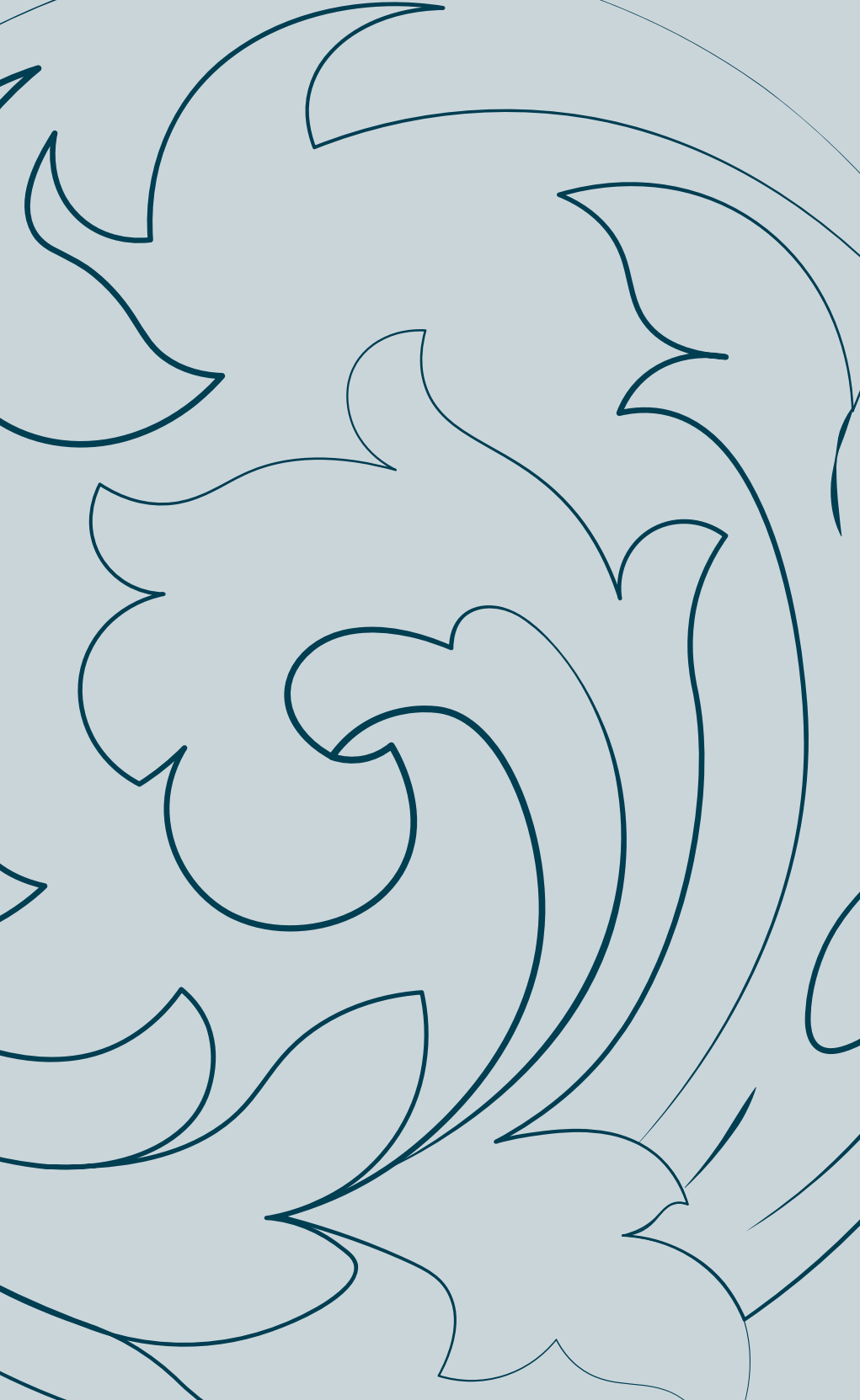
عبدالعزیز ساشادینا، ۲۷ مهر ۱۳۹۴ | لینک مستقیم <https://iqna.ir/ooEDeJ>

۳. مجموعه آثار شهید مطهری (رحمه الله)، ج ۲، ص ۸۴

«تعهد آوری و مسئولیت سازی یک جهان بینی، فرد را در عمق وجدان و ضمیرش متعهد می کند. خودش پیش خودش مسئول کارهایش است و مسئول خویش و جامعه قرار می دهد.»<sup>۱</sup>

چنین فردی نمی تواند بگوید جامعه به من چه ربطی دارد؛ چون نسبت به جامعه مسئول است. هر کاری که می کند باید پاسخگو باشد. نمی تواند بی اعتنا باشد، باید در قبال جامعه کاری بکند. حالا ممکن است بلد نباشد و اشتباه کند. چه کسی وادارش کرد که این کار را بکند: «تعهد و مسئولیت». ما ادعایمان این است که فقط جهان بینی مذهبی صحیح و کامل است. هیچ عقلی این را ول نمی کند، به سمت پوچ گرایی برود که هیچ منطق و استدلالی پشت آن نیست. حالا باید بررسی کنیم که جهان بینی توحیدی چیست و چه خصوصیتی دارد.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۴.





## جلسه بیست و پنجم

### ❁ جهان بینی توحیدی، مبنای تمام ادیان الهی است

معیارهای جهان بینی بیان شد، حال، شهید مطهری می‌گویند این معیارهایی که ما برای جهان بینی گفتیم، در جهان بینی‌های توحیدی موجود است، بعد ایشان توضیح می‌دهند که جهان بینی اسلامی همان جهان بینی توحیدی است. مبنای همهٔ ادیان الهی جهان بینی توحیدی بوده است. یهودیت اصیل و مسیحیت اصیل نیز جهان بینی توحیدی دارند؛ ولی تحریف شده‌اند. اما جهان بینی اسلامی سالم مانده است و جهان بینی آن توحیدی است.

متن کتاب: «همه‌ی آن خصائص‌ها و خصلت‌ها که لازمه‌ی یک جهان بینی خوب است، در جهان بینی توحیدی جمع است، تنها جهان بینی توحیدی است که می‌تواند همه‌ی آن خصائص را داشته باشد. جهان بینی توحیدی، یعنی درک این که جهان از یک مشیت حکیمانه پدید آمده است و نظام هستی براساس خیر وجود و رحمت و رسانیدن موجودات به کمالات شایسته آنان استوار است.»<sup>۱</sup>

## ﴿۱﴾ ادعاهای جهان‌بینی توحیدی

### \* ۱. خلقت جهان توسط مدبری حکیم

جهان‌بینی توحیدی، یعنی درک این‌که جهان از یک مشیت (اراده) حکیمانه (عاقلانه) پدید آمده است و یک تدبیری پشتش دارد. فرضاً اگر جهان سه مدبر داشته باشد، به دلیل این‌که هرکدام جداگانه برنامه‌ریزی می‌کنند و باهم هماهنگ نیستند، همه چیز به هم می‌ریزد. برای مثال، اگر یک نهاد یا ارگان دو مسئول داشته باشد و هرکدام کار خودش را پیش ببرد، کل تشکیلات (نهاد) به هم می‌ریزد. ما باید اولاً با استدلال اثبات کنیم که جهان را چه کسی به وجود آورده است؟ کسی که مشیت دارد، یعنی اراده دارد. در «ان شاء الله»، (شاء) یعنی «مشیت»، یعنی «اراده». یک مشیت حکیمانه است. کلمه به کلمه آن باید استدلال شود، باید اثبات کنیم جهان را کسی تدبیر کرده و برطبق برنامه و حکمت است؛ یعنی این کار را عاقلانه و با تدبیر انجام می‌دهد و هستی یک خالق مدبر بیشتر ندارد.

### \* ۲. خلقت جهان براساس رحمت

نظام جهان براساس خیر و جود و رحمت بنا گذاشته شده است. جهان را کسی به وجود آورده است که اراده دارد و حکیمانه نظام هستی را بر مبنای خیر به وجود آورده است، جود و رحمت دارد.

خدا چه نیازی دارد که ما نماز بخوانیم؟ خدا چرا این دنیا و عالم را آفریده است؟ برای این‌که انسان به کمال برسد، خب خدا چه نیازی دارد که انسان به کمال برسد؟ برای خدا چه نفعی دارد؟ یعنی اگر انسان به کمال برسد، نقصی از خدا برطرف می‌شود؟ غایت‌ها و هدف‌های انسانی یک نقصی را از انسان برطرف می‌کنند، مثلاً هدف از آب خوردن، رفع تشنگی است؛ آیا خدا نقصی دارد که می‌خواهد انسان به کمال برسد؟ آیا خدا مثل انسانی است که به یک فقیر کمک می‌کند، در حالی که نفعی برای خودش ندارد و فقط مشکل فقیر حل می‌شود؟ چه نفعی به خودش

می‌رسد؟ آیا خدا به این نحو می‌خواهد انسان را به کمال برساند؟ خدا به این صورت عمل می‌کند؟ خودش نفعی نمی‌برد، می‌خواهد که انسان به کمال برسد؟

اول، ادعا کردیم که در جهان بینی توحیدی یک اراده‌ای وجود دارد و آن کسی که اراده می‌کند، حکیم است؛ یعنی عالم است و کار خود را بر طبق برنامه انجام می‌دهد، خب این حکیم کل عالم را براساس خیر خلق کرده است، نه براساس شر. بعضی گفته‌اند در عالم فقط خیر نیست؛ بلکه خیر و شر با هم است. اما چون شر نمی‌تواند از جانب خدا باشد؛ خیر خودش یک سیستم و منشأ دارد و شر هم یک سیستم و منشأ جداگانه دارد؛ مثل «اهورامزدا» (خیر) و «اهریمن» (شر).<sup>۱</sup> ما ادعا می‌کنیم که تمام ادیان آسمانی، توحیدی هستند، ولی بسیاری از این موارد تحریف شده‌اند. ما ادعا می‌کنیم همه عالم بر خیر بنا شده است؛ زلزله، طوفان، عقرب و... شر نیستند. این نتیجه حکمت خداست، پس خدا اصلاً در عالم هستی شر خلق نکرده است.<sup>۲</sup>

آن‌ها که می‌گویند هم شر هست و هم خیر هست. ادعا می‌کنند که چون خیر و شر در نظام هستی وجود دارند، پس برای شر، یک خدا قائل‌اند و برای خیر هم یک خدا در نظر می‌گیرند.

مسئله بعد این که اگر قائل شدیم که عالم بر خیر بنا شده است و همه آن بر جود و بر رحمت استوار است، این خیر به چه صورت است؟ مثال می‌زنم: ما وقتی به یک فقیر کمک می‌کنیم، دلمان می‌سوزد که کمک می‌کنیم. آیا خدا هم دلش می‌سوزد که رحمت و بخشش عطا می‌کند؟ دلسوزی، یعنی فرد تحت تأثیر قرار گرفته است و منفعل شده است، انفعال نقص است و می‌دانیم که خداوند هیچ نقصی ندارد.

۱. ر.ک: عدل الهی، شهید مطهری رحمته‌الله

۲. همان

ما وقتی به یک فقیر کمک می‌کنیم می‌خواهیم به قولی جگرمان حال بیاید در واقع برای دل خودمان است که کمک می‌کنیم و این به نوعی از روی خودخواهی است. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»<sup>۱</sup> اما اهل بیت (علیهم‌السلام) وقتی می‌خواستند کمک کنند، چون خدا راضی بود، این کار را می‌کردند.

انسان وقتی به مرتبه و درک والاتری می‌رسد، دیگر به خاطر دلسوزی کمک نمی‌کند. آدم‌ها در سطوح اولیه تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اهل بیت (علیهم‌السلام) وقتی کمک می‌کردند دلشان نسوخته بود، چون کمک کردن به یک فقیر، محبوب خدا بود، محبوب اهل بیت (علیهم‌السلام) هم شد و لذا صدقه می‌دادند. پس، این که خدا به ما کمک می‌کند، مثل کمک کردن ما به یک فقیر نیست. کمک کردن ما به فقیر خیلی سطح پایین است. شما ببینید که خدا چقدر رحمت دارد که برای این کار سطح پایین ما انقدر اجر و ثواب قرار داده است.

بنابراین، باید با استدلال توضیح بدهیم که رحمت و جود خدا اقتضا کرده است که انسان را خلق کند تا رشد کند و به کمال مطلوب برسد. اگر ما به کمال نرسیم، این با رحمت خدا همخوانی ندارد؛ نحوه خلقت ما از جنس دل سوختن‌های ما نیست؛ بلکه از جنس رحمت است، از جنس جود است.

### \* ۳. تحلیل عالم بدون شر

اگر کسی عالم را این‌طور ببیند که براساس خیر خلق شده است، آیا دیگر بدی را هم می‌بیند؟ خب اگر جهنم را ببیند و فکر کند که بد است چه؟! پاسخ می‌دهیم که اگر جهنم نبود، چطور خوب و بد از هم جدا می‌شد؟ پس همین هم خیر است. لذا در سوره الرحمن نیز شراره‌های

۱. و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند! (سوره

آتش جزو نعمت‌های الهی نامیده شده است<sup>۱</sup> و این یک نوع نگاه است. همه این‌ها را در جای خودشان ثابت می‌کنیم. ما درباره این طور خدایی بحث می‌کنیم.

یک سؤالی که شاید برایتان پیش بیاید این است که آیا خداوند یک نفر مثل شمر ذی الجوشن را خلق کند که بعد او را به جهنم ببرد؟ آیا این رحمت است؟

جواب روشن است؛ خلق کردن یک موجود مختار، خودش نشانه رحمت خداست؛ دیگر عاقبت آن موجود به دست خودش است. علاوه بر اینکه خدا هم برای عاقبت بخیر شدن کمکش می‌کند، مثلاً به او عقل می‌دهد، برایش پیامبر می‌فرستد که خوب و بد را تشخیص بدهد. او را مختار خلق کرده و به او یاد داده است که چگونه انتخاب کند. «فَالْتَمَهُمَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»<sup>۲</sup> حالا اگر خودش نخواست، دیگر این مسئله به خدا مربوط نمی‌شود. اگر خدا می‌خواست که به زور مخلوقاتش را به بهشت ببرد که دیگر این بهشت رفتن نشانه رحمت نبود! رحمت الهی در همین اختیاری است که به انسان داده شده است. خداوند ملائک را در خدمت انسان خلق کرده است و به این دلیل که بتوانند به خوبی خدمت کنند، تعدادشان را زیاد خلق کرده است و به خاطر همین مسئله آن‌ها را مجرد آفریده است، زیرا اگر ملائک مادی بودند، اصلاً دنیا گنجایش آن‌ها را نداشت.

اگر ما گفتیم مختار بودن یک موجود، رحمت است، دیگر این با هدایت کردن زوری در تعارض است؛ لذا رحمت نیست. خدا فقط ابزار شناخت خوب از بد را به ما می‌دهد و دنیا را به نحوی خلق کرده است که وقتی موجود مختار در دنیا کار خوب یا بدی انجام داد، ثمره آن را در همین دنیا ببیند، تا متوجه کار خوب و بد بشود. دقت کنید که ارزش‌گذاری را

۱. سوره الرحمن، آیات ۳۵ الی ۴۵

۲. سوره شمس، آیه ۸

روی موجودات انجام می دهند، نه معدومات. معدومات اصلاً وجود ندارند که ارزش گذاری شوند؛ پس «وجود» خیر است و «عدم» هیچ است. اصل «وجود» و «بودن» خیر است و اصل «عدم» و «نبودن» شر است. رحمت وجود خدا اقتضا می کند که موجودات را خلق کند.

بنابراین، جهان بینی توحیدی کل عالم را این طور می بیند. حضرت زینب علیها السلام در شام گفتند: «ما رأیت إلا جمیلاً» چطور می شود یک انسانی به عالم این گونه نگاه می کند؟ در جهان بینی توحیدی هیچ چیزی بد نیست. شیطان هم خوب است! اگر شیطان در نظام هستی نباشد، این نظام هستی نقص دارد. در این صورت شما اگر کار خوبی بکنید، وسوسه نیست، تحریک نیست، معلوم نمی شود چه کسی راست می گوید، چه کسی دروغ. لذا باید صحنه امتحان و آزمایش باشد.

هر چند وجود «شیطان» در نظام هستی فایده دارد اما بدی و شر هم دارد. گوسفند را هم که ذبح می کنید، برای گوسفند بد است و برای شما خوب است؛ البته این خودش یک بحث است که باید در عدل الهی درباره آن صحبت کنیم. در این جا سعی می کنیم تا آن جا که ممکن است به سؤال هایی که به وجود می آید، جواب بدهیم؛ مگر نمی گوییم که خداوند از چیزی تأثیر نمی پذیرد، پس چطور برای داشتن صفاتی مثل رزاق بودن به وجود موجودات نیاز دارد؟

در حقیقت خداوند بی نیاز مطلق است. موجودی باید باشد که به رزق نیاز داشته باشد و خدا به همه مخلوقات رزق می دهد. اما این که انسان بر روی خدا اثر بگذارد که خدا بتواند رزق بدهد، محال و باطل است. سؤال دیگری که در این باره شاید به ذهن ها خطور کند این است که آیا این که خداوند در اثر توبه کردن بنده هایش به آن ها رحمت می دهد و گناهانشان را می بخشد، نشان دهنده متأثر شدن خدا نیست؟ جواب این است که خیر؛ بلکه خداوند یک قانونی وضع کرده است که اگر بنده ای خطا کرد و بعد توبه کرد، او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار می دهیم.

#### \* ۴. کمال جویی موجودات

ما می‌دانیم که فلسفه خلقت و نظام هستی این است که مخلوقات به هدف خودشان که همان کمال مطلوب است، برسند. گفتیم: کار لغو، یعنی بی‌هدف. ما یک لغو داریم و یک عبث. وقتی می‌گوییم حرف لغو زن؛ یعنی این که اصلاً معلوم نیست چرا این را گفت. کار لغو، یعنی کاری که فرد انجام می‌دهد، ولی اصلاً نتیجه‌ای ندارد؛ قبل از انجام دادن آن، فکر نمی‌کند. خداوند موجودات را برای این خلق می‌کند که به کمال خودشان برسند. هر موجودی به یک کمالی می‌تواند برسد. کمال یک سنگ چیست؟ سنگ با ارزش چطور سنگی است؟ طلاست، الماس است؛ چون با ارزش هستند.

در میان همه مخلوقات عالم، کریم موجودات، انسان است. اگر این سنگ و خاک به میوه تبدیل شد و بعد تبدیل به گوشت شد، در ادامه حرکتش به روح تبدیل می‌شود؛ این تبدیل را ملاصدرا با استدلال ریاضی اثبات می‌کند. در نتیجه به کمال نهایی یک انسان می‌رسد.

آقای قرائتی می‌گفتند آن سیبی که امام راحل می‌خورد، باید ببینید که چه خیری در کشاورز آن سیب بوده است که آن سیب را امام خمینی می‌خورد چون همان سیب را یک دزد هم می‌توانست بخورد. یعنی یک سیب ممکن است گوشت تن یک دزد شود و بعد به روح او تبدیل می‌شود و بعد او تصمیم می‌گیرد و دزدی می‌کند. یک زمان هم گوشت تن مقام معظم رهبری می‌شود و ایشان از دین حمایت می‌کنند. لذا هر چیزی در این عالم کمالی دارد؛ یعنی خدا موجودات را خلق کرده است که به یک کمالی برسند. ما اسم این هدف را علت غایی می‌گذاریم؛ بدین معنا که هر شیئی به یک علت غایی می‌رسد تا کل نظام هستی به یک غایت برسد؛ یعنی کل عالم هم یک علت غایی دارد. این نظریه‌ها مثل ریاضیات قابل اثبات هستند.

متن کتاب: «... جهان بینی توحیدی، یعنی جهان یک قطبی، تک محوری است؛ جهان بینی توحیدی، یعنی ماهیت از اویی، تمام عالم از اوست»<sup>۱</sup>.

### \* ۵. خدامحور بودن جهان

جهان بینی توحیدی به معنای خدامحوری است. هیچ کس مستقل از خدا نیست بلکه دنیا یک محور واحد دارد. این ها قابل اثبات است. ما فقط در مراسمات ختم آیهی «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup> را می خوانیم، درحالی که این آیه خیلی عمیق تر از این حرف هاست. شما می گوئید (الله) نمی گوئید (من الله)، ما معمولاً آن را (من الله) ترجمه می کنیم درحالی که (الله) گفته. ما برای خدا ایم و به کمالمان که همان رسیدن به خداست می رسیم. آیه می گوید: «برمی گردیم پیش خدا». مگر ما رفتیم که برگردیم؟ مگر خدا مکان دارد؟ مگر جادارد؟ در روایت داریم که اولین چیزی که خدا خلق کرد عقل بود<sup>۳</sup> که به او گفت بیا، بچرخ، برگرد و...<sup>۴</sup> مگر خدا جادارد که بگوید بیا، بچرخ و...؟ همه این ها قابل اثبات است.

متن کتاب: «موجودات جهان با نظامی هماهنگ به یک سوی روند، آفرینش هیچ موجودی عبث و بیهوده و بدون هدف نیست»<sup>۵</sup>.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۳.

۲. آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی گردیم!» (سوره بقره، آیه ۱۵۶)

۳. قَالَ سَيِّدُ نَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ. (بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۱۳)

۴. أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِتَاكَ أَمْرٌ وَإِذَاكَ أَنْهَى وَإِذَاكَ أَعَاقَبْتُ وَإِذَاكَ أَثْبِتُ. (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰)

ترجمه: امام باقر عليه السلام فرمود: چون خدا عقل را آفرید از او بازجویی کرد و گفت: پیش آی، پیش آمد و سپس گفت: بازگرد، بازگشت. خدا فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند مخلوقی را نیافریدم که نزد من محبوب تر از تو باشد تو را به کسی می دهم که دوستش دارم همانا توجه امر و نهی من به توست و کیفر و پاداشم به حساب توست.

۵. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۳.

تمام موجودات، اعم از انسان، درخت، حیوان، سنگ همه به صورت هماهنگ دارند به یک طرف می‌روند؛ این حرف به چه معناست؟ چطور همگی یک طرف می‌روند؟ آیا خدا مکان دارد؟ این‌ها بسیار مفاهیم دقیق عقلی هستند.

همچنین بعضاً توضیح داده می‌شود که موجودات به سمت تجرد می‌روند و به سمتی می‌روند که از مادی بودن خارج شوند. این‌ها ادعاهای جهان‌بینی توحیدی هستند. افرادی که این مطالب را می‌فهمند، نگاه دینی دارند، با استدلال این‌ها را ثابت می‌کنند.

مواردی که درباره آن‌ها بحث می‌کنیم ادعاهای جهان‌بینی توحیدی هستند، بعضی را شهید مطهری این‌جا استدلال می‌کند، بعضی را در کتاب‌های دیگر. کل این ادعاهایی که مامی‌گوییم قطعه‌های یک پازل بزرگ هستند که همه قطعه‌های آن را متوجه نیستیم، اما کسانی که با استدلال این‌ها را متوجه می‌شوند، می‌گوییم که نگاه دینی (جهان‌بینی دینی) دارند.

#### • فرق «عبث» و «لعب»

خلقت عالم عبث و بدون هدف نیست، بلکه هدف دارد و موجودات به سمت آن هدف غایی حرکت می‌کنند. اگر این هدف و حرکت نبود، خلقت عبث و لغو می‌شد و هیچ فایده‌ای نداشت. لغو، هدف غیرعقلانه است، بچه‌ها بازی می‌کنند و از بازی هدفی غیرعقلانه دارند. البته وقتی بچه دارد بازی می‌کند، حتماً هدف دارد؛ اما هدفش حکیمانه نیست، وقتی توپش را پرت می‌کند، صرفاً می‌خواهد توپش به آن نقطه برسد، درواقع این حکیمانه و عقلانه نیست. اما عبث، یعنی چیزی که بدون هدف باشد؛ کلاً هدفی برایش وجود ندارد و لذا دیگر نمی‌گوییم که حکیمانه هست یا نیست. متن کتاب: «...جهان با یک سلسله نظامات قطعی که سنن الهی نامیده می‌شود، اداره می‌شود».<sup>۱</sup>

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۵.

### \* ۵. حکومت قوانین و سنت‌هایی بر جهان

یک سلسله قوانین در عالم حاکم است که نظام هستی با این‌ها هماهنگ و اداره می‌شود. مثلاً اگر من آهن را از دستم رها کنم، می‌افتد. پس چطور هواپیما پرواز می‌کند! برطبق قانون جاذبه باید بیفتد، اگر نیفتاد، قانون را نقض کرده است؟ نه! پرواز کردن آهن برطبق یک قانون است؛ افتادن آهن هم برطبق یک قانون است.

عالم پُر از این قوانین است، مابعضی از این قوانین را می‌دانیم و می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم؛ اما بعضی از این قوانین را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم؛ یعنی اگر بعدها فرضاً فهمیدیم چطور یک مگس روی آب می‌ایستد، آن را بررسی می‌کنیم و به کار می‌گیریم. یک قانونی است، اگر علت آن را یاد بگیریم، می‌توانیم از آن استفاده کنیم. برای مثال، این دانش که هلیکوپتر (بالگرد) چطور پرواز کند، از بال سنجاقک الگو برداری شد.

هیچ کدام از قوانین علت و معلول نقض نمی‌شود. یک قانون دیگری را کشف می‌کنیم و بر قانون دیگر مسلط می‌شود. یک قانون می‌گوید که اگر آهن را روی آب بگذارید، در آب فرو می‌رود؛ پس چطور کشتی آهنی روی آب می‌ماند و حرکت می‌کند؟ این یک قانون دیگر است؛ لذا شما می‌توانید با یک قانون بر قانون دیگر مسلط شوید.

### ﴿۱۰﴾ معجزات: اعمالی طبیعی!

ما می‌گوییم معجزه، کاری غیرطبیعی نیست، اگر در معجزات، قانون علت و معلول نقض شود، اشکال عقلی ندارد؛ بلکه خرق عادت (خارق العاده) است. عادتاً کسی نمی‌تواند این کار را بکند، اما عقلاً می‌توان این کار را کرد. آیا این که شتر از کوه دریاید، بر اساس قوانین عقلی است؟ ما می‌گوییم عقلی است. چطور خاک به میوه و میوه به گوشت تبدیل می‌شود، خب در بیرون آوردن شتر از کوه هم همین مراحل طی شده، فقط سریع اتفاق افتاده است.

### ﴿﴾ سنت‌ها؛ علت‌های مادی و غیر مادی

اگر شما بخواهید عالم بشوید، درس می‌خوانید؛ اگر بیمار هستید و می‌خواهید معالجه بشوید، نزد پزشک می‌روید. یک قانون دیگر هم هست که اگر دعا کنید، حالتان خوب می‌شود. مثال زدیم که اگر بخواهیم از دیوار رد شویم، نمی‌توانیم؛ اما بعضی از کافران از دیوار رد می‌شوند، چون این قوانین در عالم حاکم است. پیامبران که بر همه قوانین مشرف هستند، این‌ها را به انسان‌ها آموخته‌اند. می‌گویند: «اگر می‌خواهید پولدار بشوید، صدقه بدهید.»<sup>۱</sup> این‌ها قانون علت و معلول هستند، اما آن‌ها را نمی‌دانیم.

به این قوانین «سنت‌های الهی» می‌گوییم. بعضی از این‌ها را ما بلد هستیم، خیلی از این سنت‌های الهی را هم نمی‌دانیم. این سنت‌ها را پیامبران به ما آموخته‌اند. بعضاً هم دانشمندان آن‌ها را کشف می‌کنند. نظام هستی به وسیله یک سری قانون‌ها اداره می‌شود که دیدنی نیستند، اما وجود دارند؛ مثلاً قانون علت و معلول دیدنی نیست. مواردی از این دست فراوانند؛ این قوانین به هم مربوط هستند و روی هم تأثیر می‌گذارند. اگر تلاش کنید گناه نکنید، درستان خوب می‌شود؛ این هم یک علت و معلول دیگر است. درس خواندن یک علت و گناه نکردن هم یک علت دیگر است. بعضی علماء می‌گویند عده‌ای به حوزه علمیه می‌روند، خودکشی می‌کنند؛ به هیچ جایی هم نمی‌رسند، چون گناه می‌کنند. یا مثلاً می‌بینید فرد بسیار باسواد است، اما علم و دانش او برکتی ندارد. چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون قانونی در نظام هستی وجود دارد که اگر کسی اخلاص نداشته باشد، علم او برکت ندارد، هرچند که خیلی باسواد باشد. اما اگر کسی اخلاص داشته باشد و سطح سواد او هم معمولی باشد، خیلی مؤثرتر است.

۱. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا أَلْقَیْتُ فِتَا حُرِّوْا لِلَّهِ بِالصَّدَقَةِ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸)

ترجمه: «هرگاه تنگدست شدید. با خدا به وسیله صدقه تجارت کنید.»

این‌ها قوانینی هستند که در عالم وجود دارند. بعضی افراد خودشان این‌ها را فهمیده‌اند؛ مثلاً فرد می‌گوید من تجربه کسب کردم، اصطلاحاً چند تا پیراهن بیشتر از تو پاره کردم. این افراد در واقع این قوانین را کشف کرده است، بعضی از این تجربه‌ها درست هستند و بعضی غلط. البته گاهی خرافه با این قوانین قاطی می‌شود. مثلاً یک تجربه اشتباه چند بار اتفاق می‌افتد و شخصی نتیجه می‌گیرد همیشه این‌طور است.

این قوانین که به آن‌ها سنت‌های الهی می‌گویند، با استدلال قابل اثبات هستند؛ کل نظام هستی بر مبنای قانون علت و معلول است، اما بعضی از این قوانین علت و معلول بر بعض دیگر اشraf دارند. این‌ها همه مثل ریاضیات قابل اثبات هستند. هر چیز جای خودش می‌نشیند؛ لذا در قانون علت و معلول یک چیز نمی‌تواند علت چیز دیگری شود. در واقع در عالم همه چیز مانند ریاضیات منظم است.

### ﴿۶﴾ چگونگی رابطه علت و معلول

اگر بین دو چیز رابطه علت و معلول برقرار باشد، حتماً یک واقعیتِ تکوینی مثل سنخیت<sup>۱</sup> بین این دو چیز وجود دارد. مثلاً آتش علت حرارت است؛ چرا آتش علت سرما نیست؟ چون بین آتش و گرما سنخیت هست. سنخیت تکویناً وجود دارد. در آتش یک چیزی هست که در حرارت هم همان چیز هست.

شاید این سؤال به وجود بیاید که اگر این علت و معلول‌ها ثابت هستند؛ برای مثال، یعنی همان لحظه‌ای که شتر از کوه بیرون آمده، خدا یک قانون جدیدی درست کرده است؟ مگر نمی‌گویید که این علت و معلول‌ها ثابت هستند؟ جواب ساده است. ببینید، خود این قانون جدید هم برطبق یک قانونی است. پس باز هم از سنت‌ها خارج نمی‌شویم.

۱. سنخیت، [س خ ی] از یک سنخ بودن، در اصل، همانندی داشتن (لغت نامه دهخدا)

در واقع فرمول قانون علیّت عوض نمی شود. آدم ها از پدر و مادر به وجود می آیند؛ آیا پدر و مادر علت اصلی هستند؟ نه! اگر علت اصلی را بیاورید و پدر و مادر هم نباشد، باز هم در لوله آزمایشگاه نطفه یک انسان به وجود می آید. ما بلد نیستیم همه این قانون ها و سنت ها را کشف کنیم. بعضی با تفکر و تحقیق ممکن است به آن ها برسند. بعضی هم در طول زمان به برخی از این قوانین می رسند. همچنین بعضی از این قوانین به وسیله وحی به ما می رسند.

### ❁ چگونگی پی بردن به قوانین

تمام این قوانین را وحی به ما می دهد، بعد وقتی که به این ها عمل کردیم، به یک سری چیزهای دیگر عالم می شویم. وقتی به وحی عمل کنید، عالم می شوید، چیزهایی می فهمید که بقیه نمی فهمند؛ لذا آدم های متدین، این قوانین و سنت ها را کشف می کنند. اما دیگران خیلی ساده از کنار همه چیز می گذرند و این ها را درک نمی کنند و از این روابط خبر ندارند و تنها در حدّ مادیات می فهمند. مثلاً کسی فکر می کند که اگر می خواهی شخصی را بکشی به چاقو نیاز داری؛ اما ما می گوییم همیشه این طور نیست. لذا برخی لشکرکشی می کنند، جمعیتی فراهم می کنند. در واقع آن ها قضایای عالم را این طور می بینند.

الآن به امریکا و هم پیمان های اروپایی اش می گوییم فکر نکنید که با لشکرکشی می توانید ایران را نابود کنید؛ ما یک قانونی (سنت الهی) را می دانیم که آن ها از آن مطلع نیستند، پس می گوییم احقر هستند! بعضی از این قوانین را متوجه نمی شوند. یا مثلاً به فرد می گوییم گناه بکنی، بدبخت می شوی. این قانون است، اما او تا خودش بدبخت نشود این را متوجه نمی شود.

یک سؤال ممکن است در این جا به ذهن آدم بیاید آن هم این که یک زمان این، علت است و آن، معلول؛ خب در این صورت معلوم است. اما

یک وقت این قانون از بین می‌رود؛ مثلاً علت باشد اما معلول آن وجود نداشته باشد؟!۱

جواب این است که اگر چیزی قانون علت و معلول دارد، محال عقلی است که تخلف بکند. این را در فلسفه اثبات می‌کنیم که محال است علتی باشد، اما معلول آن نباشد یا معلولی باشد اما علتش نباشد. فلسفه از این نظر مانند ریاضیات است. هر علت و معلولی جایگاه خودش را دارد. لذا نمی‌توانیم به زمان گذشته برویم، چون جایمان اینجاست، در واقع علت‌مان این‌گونه است. آیا این فرض هست که مثلاً حافظ شیرازی الان این‌جا باشد؟ نه، جایش آن‌جاست؛ همه این را نمی‌فهمند. لذا گویا شبیه است که یک کوری وارد اتاقی بشود و به گلدان بخورد و بگوید چرا این جایی نظم است؟ اما بقیه می‌بینند که اتاق بسیار منظم است.

متن کتاب: «...انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و وظیفه و رسالت خاص دارد. مسئول تکمیل و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش است. جهان، مدرسه انسان است. خداوند به هرانسانی طبق نیت و کوشش صحیح و درست او پاداش می‌دهد».<sup>۱</sup>

#### ✽ ۶. انسان: اکرم مخلوقات

در بین تمام مخلوقات انسان کریم‌ترین موجود است. برخی از ما دلیل می‌خواهند. آیا دین کرامت را مشخص می‌کند یا نظریات غربی؟ در جهان‌بینی اسلامی بهترین موجود نظام هستی انسان است. از ملائکه هم بالاتر است. وظیفه و رسالتی خاص دارد. مسئول به کمال رساندن و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش است. اگر در انجام این کار موفق شد، بر طبق روال انسانی خود جلو رفته و الا برخلاف فلسفه خلقت خودش رفتار کرده است. یعنی در این صورت نه در خودسازی توفیق داشته است و نه در انسان‌سازی.

لذا در قرآن گفته شده است: «مجرمان در روز قیامت این‌ها سربه‌زیر هستند.»<sup>۱</sup>  
 آیت الله جوادی می‌گوید: «یک احتمال سربه‌زیر بودن این است که مثل برخی حیوانات هستند. نه این‌که از سرِ خجالت سرشان را پایین بیندازند! بلکه روز قیامت خلقتشان و شکل ظاهرشان سربه‌زیر است.»<sup>۲</sup>

چقدر زحمت کشیده‌ای؟ در دنیا نیتت چه بود؟ بر طبق این نیت چه کار کردی؟ این‌ها را می‌پرسند؛ لذا می‌گوییم نمی‌خواهد همه کارهای خوب را انجام بدهی، یک کار صادقانه انجام بده، خدا جوابش را می‌دهد.

متن کتاب: «جهان بینی توحیدی با نیروی منطق، علم، استدلال حمایت می‌شود.»<sup>۳</sup>

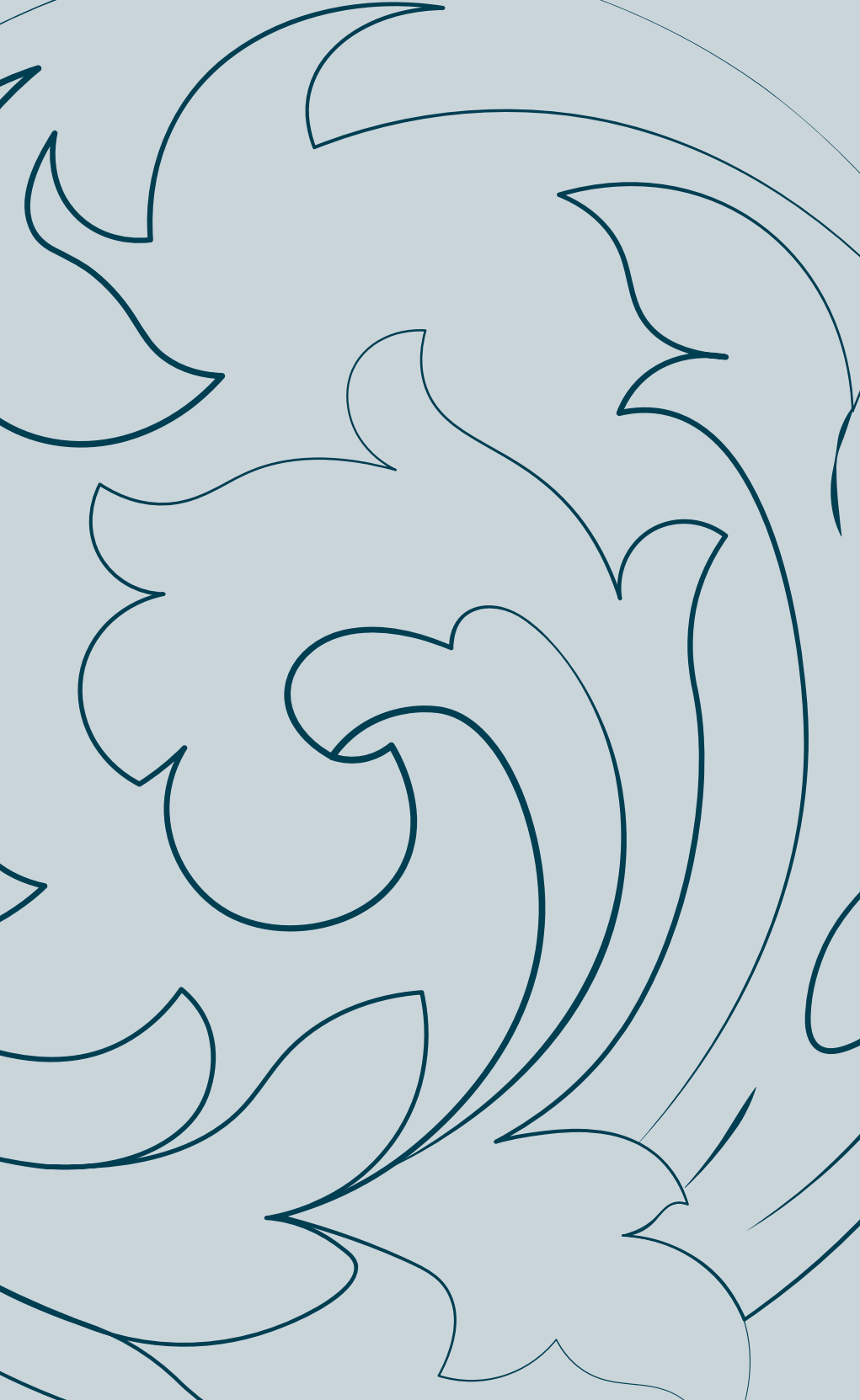
۱. وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ (سوره سجده، آیه ۱۲)

ترجمه: اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده‌اند...

۲. خداوند متعال به وجود مبارك پیغمبر ﷺ می‌فرماید شما می‌بینید مجرمین در قیامت به صورت‌های خاص در می‌آیند «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اینها سرافکنده‌اند. حالا اینها سرافکنده‌اند یعنی شرمسارند یا نه، برخی‌ها چون به صورت حیوان محشور می‌شوند؟ حیوان يك موجود ناکس الرأس است. مستوی القامه که نیست. آن انسان است که مستوی القامه است. اگر حیوان باشد ناکس الرأس است. (علامه جوادی آملی، درس تفسیر،

تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۹۱)

۳. مجموعه آثار شهید مطهری رحمه الله، ج ۲، ص ۸۵





## جلسه بیست و ششم

### جهان بینی اسلامی

شهید مطهری، بُعد اسلامی جهان بینی توحیدی را شرح می دهند. همه ادیان در اصل خودشان به نوعی جهان بینی توحیدی دارند، اما جهان بینی اسلامی علاوه بر مؤلفه های جهان بینی توحیدی، نکته های بیشتری هم دارد.

متن کتاب: «جهان بینی اسلامی، جهان بینی توحیدی است».<sup>۱</sup>

پس، جهان بینی اسلامی، جهان بینی توحیدی است. بقیه ادیان هم توحیدی هستند، اما سطح معارف آن ها پایین تر است؛ چراکه سطح آن ها پایین تر بوده است.

اولین پیامبر اولوالعزم، حضرت نوح علیه السلام بوده است. این طور می گویند که یک پیامبر دیگری قبل از حضرت نوح علیه السلام بوده است که فرهنگ و تمدن جدید را بنانهاده است. گفتیم که حضرت ادریس علیه السلام کلاس درس داشت و فرهنگ و دانش را ترویج می کرد.<sup>۲</sup> تمام پیغمبران در جهان بینی توحیدی مشترک هستند؛ یعنی فرهنگی که به جامعه منتقل می کنند، توحیدی است. چنان که در جلسه قبل هم بیان شد.

---

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۶

۲. در جلسه شانزدهم به این مطلب اشاره شده است.

ما می دانیم که سطح فکری و معارفی بشر به تدریج بالا رفته است؛ چنان که در زمان پیامبر اسلام، سطح معارف بشر ارتقا یافت. به طوری که معجزه پیامبر ﷺ یک کتاب یعنی بود. ما می گوئیم بشر در زمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در سیر تکاملی خود به بلوغ می رسد.<sup>۱</sup> پس، مخرج مشترک تمام ادیان توحید است، اما برخی بعداً منحرف شده اند.

### ﴿سوره توحید و سوره حدید﴾

در جهان بینی اسلامی به دلیل این که بشر تکامل یافته است، علاوه بر توحید، معارف والای دیگری نیز وجود دارد، بهتر است بگوئیم در حقیقت همان معارف توحیدی را در سطح بالاتری بیان کرده است. گفتیم سوره توحید و شش آیه ابتدایی سوره الحدید، بیانگر توحید است. آن را برای آخرالزمانی ها گذاشته اند. اوج معارف را برای امت آخرالزمان گذاشته اند. انگار آخرالزمانی ها عمق توحید را می فهمند.<sup>۲</sup>

### ﴿توحید در اسلام﴾

پس، در همه ادیان توحید وجود دارد. اما اسلام آن را عمیق تر به ما می گوید. یک دانش آموز در کلاس چهارم ضدّ درس های کلاس سوم را نمی خواند؛

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا غُفْلَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ. (الكافی، ج ۱، ص ۲۵)

ترجمه: امام باقر عليه السلام فرمود: چون قائم ما قیام کند خدا دست رحمت بر سر بندگان نهد تا در تعقل جمع شوند و آرمان های آنها کامل شود.

۲. قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «فَلَنُؤَاثِلَهُنَّ أَحَدٌ» وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَأَى ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ. (الكافی، ج ۱، ص ۹۱)

ترجمه: از امام چهارم عليه السلام راجع به توحید پرسش شد، فرمود: خدای عز و جل دانست که در آخر الزمان مردمی محقق و مو شکاف آیند، از این رو سوره «فَلَنُؤَاثِلَهُنَّ أَحَدٌ» و آیات سوره حدید را که آخرش «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است.

بلکه همان‌ها را عمیق‌تر می‌خواند.

متن کتاب: «جهان‌بینی اسلامی، جهان‌بینی توحیدی است. توحید در اسلام به خالص‌ترین شکل و پاک‌ترین طرز بیان شده است. از نظر اسلام خداوند، مثل و مانند ندارد.»<sup>۱</sup>

سوره توحید، عمیق‌ترین سوره است. توحید در اسلام به خالص‌ترین شکل بیان شده است. مثلاً گفته شده است خدا مثل و مانند ندارد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup> مثل خدا وجود ندارد. الآن ادیان دیگر منحرف شده‌اند؛ مثلاً! عیسی را پسر خدا می‌دانند، عزیز را پسر خدا می‌دانند.<sup>۳</sup> البته این تحریف‌ها بعداً به وجود آمد اما در ابتدا توحیدی بودند.

### ❁ خداوند، شبیه ندارد

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ در ادبیات عرب این کاف زائده است. اگر کاف معنا داشت، شرک می‌شد. می‌گوید خدا مثل خودش هست! ترجمه دقیق‌تر آن، این‌طور می‌شود. کاف یعنی مثل. پس ترجمه این می‌شود: «نیست مثل، مثل خدا چیزی!» این‌طور که شرک می‌شود: «شبیه مثلش، چیزی نیست؛ ولی شبیه خودش، ممکن است چیزی باشد!» لذا در ادبیات عرب، این کاف به معنای مثل نیست؛ بلکه زائده محسوب می‌شود و بر جمله تأکید می‌کند. چون استدلال داریم که خدا یکی است، پس می‌فهمیم که این‌جا منظور از کاف، مثل نیست. در آیه‌ای دیگر می‌گوید:

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۶

۲. سوره شوری، آیه ۱۱

۳. وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (سوره توبه، آیه ۳۰)

ترجمه: یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست، و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست این سخن ایشان است که به زبان خود می‌گویند و سخن آنانی است که از قبل کافر بوده‌اند و تقلید می‌کنند خدا بکشد آنها را که چگونه دروغ می‌گویند.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>۱</sup> ما به دلیل این که علم داریم که خدا جسم ندارد، می‌گوییم در این جا منظور از ید، قدرت است و قصد مجازگویی دارد. ممکن است سوال شود که چرا قرآن مجازگویی دارد؟ چرا داستان می‌گوید؟ چرا بعضی آیات را متشابه می‌گوید؟<sup>۲</sup> خب همان اول صاف و سراسر است بگوید! چرا قرآن این همه مجازگویی دارد؟ در قرآن پژوهی، این یک بحث مفصل است.

اما در آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» اگر این طور بگوییم که مثل مثل خدا شبیه ندارد، چه برسد به این که خود خدا مثل داشته باشد؛ یعنی اگر فرض بگیریم خدا شبیهی داشته باشد، شبیه خدا نیز مثل و مانند ندارد، چه برسد به این که خود خدا مثل و مانند داشته باشد، مسئله فرق می‌کند؛ یعنی نتیجه گرفته می‌شود که وقتی برای شبیه خدا، مثلی وجود ندارد، برای خود خدا هم قطعاً وجود ندارد. این استدلال عقلی است، از نوع قیاس اولویت است.<sup>۳</sup>

۱. دست خدا بالای دست آنهاست. (سوره فتح، آیه ۱۰)

۲. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (سوره آل عمران، آیه ۷)  
ترجمه: او کسی است که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کرد که بخشی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و پیچیدگی آیات دیگر، را برطرف می‌کند). و بخشی دیگر، «متشابه» (و پیچیده) است. اما آن‌ها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال آیات متشابه‌اند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر [نادرستی] برای آن می‌طلبند؛ درحالی که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. [آن‌ها که به دنبال درک اسرار آیات قرآنند] می‌گویند: «ما به آن ایمان آوردیم، تمامی آن از جانب پروردگار ماست». و جز خردمندان، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

۳. قیاس اولویت، قیاسی است که در آن از راه قوی‌تر بودن و شدیدتر بودن وجود علت در یک چیز، حکم چیز دیگری که همان علت را دارد، به آن سرایت داده می‌شود و حکم آن شیء استنباط می‌گردد.

## تعریف کلمه خدا

در بیست صفحه اول کتاب توحید شهید مطهری بحث مهمی دارد؛ ابتدا این طور بیان می کند که وقتی می خواهیم با یک فردی که منکر توحید است، بحث کنیم؛ خب، حرف هایمان متضاد هم است. ما می گوئیم خدا هست، او می گوید خدا نیست. درواقع آن خدایی را که او منکر می شود، ما هم منکر می شویم؛ لذا اول باید ببینیم که تعریف ما از خدا چیست و بعد بحث کنیم. او می گوید خدایی را که شما می گوئید، قبول ندارم؛ خب ما هم خدایی را که در ذهن توست، قبول نداریم. خدایی که به ذهن بیاید، اصلاً خدا نیست! یعنی ذهن تو یک ظرفی است که خدا در آن، جا شده است، خب این خدا که خدا نیست، پس خود کلمه خدا را باید توضیح بدهیم. لذا در اول کتاب توحید ایشان تلاش می کنند که خدا را توضیح دهند. شما چیزی را منکر می شوید که ما نیز منکر آن هستیم. شما بپایید خدایی را که ما قبول داریم و «لیس کمثله شیء» است، منکر شوید.

حضرت ابراهیم گفتند: «خداى من زنده مى کند و مى میراند.»<sup>۱</sup> نمرود گفت: «من هم هرکسى را بخوام مى کشم و هرکس را بخوام، اجازه مى دهم که زنده بماند.» منظورش این بود که پس من هم خدا هستم! حضرت ابراهیم گفتند: «خداى من، خورشید را از مشرق بالامى آورد و از مغرب پایین مى برد. اگر تو

۱. أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُخَيِّبُ وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ تَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (سوره بقره، آیه ۲۵۸)

ترجمه: آیا ندیدی کسی [=نمرود] که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود؛ (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود)؛ هنگامی که ابراهیم گفت: «خداى من آن كسى است كه زنده مى كند و مى میراند.» او گفت: «من نیز زنده مى كنم و مى میرانم!» (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت: «خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی) خورشید را از مغرب بیاور!» (در اینجا) آن مرد کافر، مبهور و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

می توانی آن را از مغرب بیاوری!» در اینجا قرآن می گوید: «فَبُهِتَ الَّذِیْ كَفَرَ»<sup>۱</sup> نمرود دید که قادر به انجام این کار نیست. در این جمله گفته است که در عالم، قانون علت و معلول وجود دارد و چون این کار را من نمی توانم انجام دهم، پس حتماً یک فاعلِ قادر دارد، پس خدا هست.

### ﴿۱۷﴾ بی نیاز مطلق

متن کتاب: «خداوند بی نیاز مطلق است. هیچ نحو نیازی ندارد»<sup>۲</sup>؛ این جمله بسیار مهم است.

الآن ما مرکب هستیم. دست داریم، سر داریم، پا داریم، از یک اجزایی درست شده ایم. اما خدا به هیچ نحو نیازی ندارد، پس ترکیب ندارد. اگر خدا جزء داشت، با رفتن هر کدام از اجزایش خدا ناقص می شد و کل از بین می رفت. پس روشن است که خدا جزء ندارد. این طور نیست که چند قطعه کنار هم قرار بگیرند و خدا درست شود. اگر خدا کل بود، به اجزای خودش نیاز داشت. چون بی نیاز مطلق است، پس جزء ندارد، چون کل متوقف بر اجزای خود است؛ مثلاً اگر اکسیژن نباشد، دیگر آب به وجود نمی آید. در مورد این ها باید در جای خودش بحث کنیم و کسی که منکر است باید این ها را رد کند. باید اثبات کند که خدا بی نهایت نیست و جزء دارد. ما هم آن خدایی را که به ذهن شما می آید و به یک غول مانند است، قبول نداریم. درباره خدایی بحث می کنیم که بی نیاز است و جزء ندارد.

البته اجزاء همیشه اجزاء خارجی نیستند؛ مثلاً گله قند، از مخروط و قند درست شده است، اجزای آن در خارج جدای از هم نیستند، اما در ذهن می توانیم آن ها را از هم جدا کنیم. خداوند حتی این نوع از جزء را هم ندارد؛ یعنی اجزای ذهنی هم ندارد، اصلاً خدا کل نیست؛ بلکه واحد است.

۱. همان

۲. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۴.

خدایی که قادر و عالم نیست که خدا نیست، پس برای خدا بودن، به قدرت و علم نیاز دارد. اما آیا خداوند به صفات خود محتاج است؟ آیا خدا از یک صفت و یک موصوف تشکیل شده است؟ خیر! خدا همین ترکیب را هم ندارد. بنابراین، وقتی می‌گوییم جهان بینی ما توحیدی است، حرف عمیقی می‌زنیم.

مثلاً می‌گوییم این دیوار سفید است؛ یعنی سفیدی جزو دیوار است. اما در مورد خدا به این صورت نیست. در ادامه می‌خواهیم اثبات کنیم که صفات خدا، عین ذات خدا هستند. از عین ذات اقدس الهی یک چیزی درمی‌آوریم به اسم علم؛ از عین ذات اقدس الهی یک چیزی درمی‌آوریم به اسم قدرت. لذا آن خدایی که قرار است اثباتش بکنیم، این طور است. مفاهیم و تعریف‌های صفات خداوند باهم فرق می‌کنند. برای روشن تر شدن مسئله، مثالی می‌زنم؛ یک فرد هم نویسنده است و هم شاعر است و هم این که برادر شماست. مفاهیم مختلفی است که در یک مصداق جمع شده‌اند، اما در ذهن قابل تفکیک هستند. در خدا این‌ها یک مصداق هستند و قابل انفکاک نیستند. البته راجع به این مفاهیم باید بحث‌های عقلی دقیق‌تری انجام شود.

### ❁ مفهوم و مصداق خداوند در ذهن

تعریف خداوند را می‌توانیم در ذهن بیاوریم، اما مصداق خداوند به ذهن نمی‌آید؛ چرا که خدا نامحدود است، ولی ذهن ما محدود است. مثل بی‌نهایت که تعریفش به ذهن می‌آید، اما مصداق آن به ذهن نمی‌آید. مفهوم آن را می‌فهمیم، اما مصداق آن به ذهن نمی‌آید.

ممکن است سوال شود که چرا هرگاه چیزی به ذهن می‌آوریم، باید بر آن اشراف داشته باشیم؟ پاسخ این سوال این است که اصلاً تصور کردن به معنای اشراف داشتن است. هیچ موجودی نمی‌تواند بر علت خود اشراف داشته باشد. هر معلولی نسبت به علتش محدود است و در رتبه

پایین تری است و این فرض که معلول با علت خودش برابر باشد، وجود ندارد. همه‌ی چیزها از خدا کوچک‌تر هستند. خب پس هیچ چیزی نداریم که با خدا برابر باشد؛ چراکه همه موجودات معلول خدا هستند. پس خود ما و ذهنمان که معلول خداوند هستیم، به خداوند اشراف نداریم؛ از این رو نمی‌توانیم مصداق خدا را تصور کنیم. پس او علت همه است، همچنین می‌دانیم که معلول همیشه از علت پایین‌تر است و لذا همه به خدا نیازمندند، چون همه محدودند، پس نیازمند هستند؛ در این جا منظور ما هر نوع محدودیتی است، مثلاً به اجزای خود نیازمند هستند، به غذا نیاز دارند، روح من، محتاج جسم من است، جسم من هم نیازمند روح من است.

### ﴿۱﴾ خداوند احد است!

هر نوع ترکیبی به اجزاء نیاز دارد؛ یعنی هر کل نیازمند اجزایش است. تمام موجودات به غیر از خدا مرکب هستند؛ لذا برای خدا لفظ «احد» دقیق‌تر از لفظ «واحد» است؛ چنان‌که «قل هو الله احد» داریم، نه «قل هو الله واحد». احد از واحد عمیق‌تر است و لذا آخر الزمانی‌ها آن را بهتر درک می‌کنند.

تفاوت احد و واحد چیست؟ در «واحد» یک دومی فرض است که در حال حاضر نیست؛ مثلاً خورشید واحد است و فرض «دوتا بودن» هم دارد. اما به چیزی که فرض دوتا بودن، در آن راه نداشته باشد، «احد» می‌گویند. مثلاً آیا این فرض وجود دارد که دو تایی نهایت داشته باشیم؟ اگر یک بی نهایت باشد، دیگر نمی‌توان کنار آن، یک بی نهایت دیگر هم فرض کرد. بنابراین، احد به چیزی می‌گویند که حتی فرض ذهنی دوتا بودن هم برای آن وجود نداشته باشد.<sup>۱</sup>

۱. او واحد است از آن نظر که شریکی ندارد. در مورد کلمه «واحد» این توضیح را عرض کنم. واحد یعنی یک (و این با «احد» فرق دارد). همان طور که در فارسی میان «یک» و «یگانه» فرق است. یک است یعنی مثل و نظیر ندارد. «یگانه» به یک معنایی که کمی بسیط‌تر است می‌گویند. یگانه

### ❁ همه مادر محضر خداوند، فقیر هستیم

اما «محدود» و «بی نهایت» در کنار هم قابل فرض هستند؛ مثلاً آیا شما الآن می توانید تصویر ذهنی خدا باشید و ذهن و اختیارتان دست خودتان باشد؟ این یک مثال است که نشان می دهد شما محدود هستید. آیهی قرآن می گوید: «انتمُ الْفُقَرَاءُ»<sup>۱</sup> همه شما محتاج هستید، همه شما پیش خدا فقیر هستید. خدا قوی است و به هیچ چیزی احتیاج ندارد.

کسی که این فقر را درک کند، به مقام امامت می رسد. از ائمه علیهم السلام سؤال کردند که شما چگونه فهمیدید که امام هستید؟ گفتند: «در خودمان یک فقر بسیار شدید نسبت به خداوند احساس کردیم.»<sup>۲</sup> بقیه این را نمی فهمند، بقیه درحالی که فقیر هستند، قیافه بی نیازی به خود می گیرند. اما اهل بیت علیهم السلام این فقر را می فهمند. شیطان اولین قلدر فقیری است که این مسئله را نفهمیده است.

### ❁ متن کتاب:

«وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۳</sup> خدا بر همه چیز آگاه است، بر همه چیز تواناست. «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>۴</sup>؛ همه چیز را می داند، او در همه جا هست و هیچ جا

است یعنی اصلاً در ذات او جز وحدت چیزی نیست، در ذاتش کثرتی نیست. در اصطلاحات عرفاً بالخصوص و در اصطلاحات فلاسفه دیگری مثل صدر المتألهین واحد را با احد فرق می گذارند. اگر می گویند واحد است، یعنی یک است، لامثل له و لیس کمثله شئ. و اگر می گویند احد است، یعنی غیر منقسم است و بسیط است و هیچ ترکیبی به هیچ نحو از برای او نیست.

(مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۸، ص ۲۸۱)

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ (سوره فاطر، آیه ۱۵)

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ السَّهْبَانِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ «إِنَّا لَنَبِيٍّ وَإِنَّا لَنَبِيٍّ رَاجِعُونَ» مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ وَكَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَذَاخُلَنِي ذَلِكَ لَيْلَةً لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا. (الكافي، ج ۱، ص ۲۸۱)

۳. و فقط خدا بی نیاز و ستوده است. (سوره فاطر، آیه ۱۵)

۴. یقیناً او به همه چیز داناست. (سوره شوری، آیه ۱۲)

از او خالی نیست. بالای آسمان و قعر زمین با او یک نسبت دارد. به هر طرف که بایستیم، رو به او ایستاده ایم «فَإَيَّمَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> ۲ علم خداوند به عالم، مثل علم انسان به تصورات ذهنی خودش است. تمام عالم، محضر خداست. خدا همه جا هست. خودش خالق مکان است، ما به دلیل نارسایی لفظ این را می‌گوییم.

### ﴿۱﴾ علت‌های انحراف در بحث‌های عرفانی

هر جا را بنگرید، رو به خدا هستید، این‌ها مفاهیم عقلی است؛ لذا کسانی که مبانی عقلی‌شان ضعیف است، وقتی به مباحث عرفانی ورود می‌کنند، منحرف می‌شوند. مثلاً می‌گویند ما خدا هستیم؛ چون خدا همه جا هست! ذهن‌هایی که کار (تمرین تفکر) عقلی می‌کنند، بهتر می‌توانند این مباحث را بفهمند و تصویر کنند. لذا بزرگانی که عرفان درس می‌دهند، ابتدا یک دوره فلسفه - خاصه بحث علت و معلول - را می‌خوانند، بعد عرفان نظری را تدریس می‌کنند.

### ﴿۱﴾ آگاهی خداوند نسبت به امور

متن کتاب: «اواز مکنونات قلب و از خاطرات ذهن، نیت‌ها و قصد‌های همه آگاه است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ»<sup>۳</sup>؛ از رگ گردن انسان به او نزدیک‌تر است.»<sup>۴</sup> اگر خدا درون قلب انسان‌ها را نداند خدا نیست؛ چیزی برای خدا پنهان نیست. آیه قرآن می‌گوید ما از وسوسه نفس انسان خبر داریم. خدا بین انسان و روح انسان حائل است.<sup>۵</sup> شما قبل از این‌که

۱. پس به هر کجا رو کنید آنجا به سوی خداست. (سوره بقره، آیه ۱۱۵)

۲. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۴.

۳. همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش [نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می‌کند، می‌دانیم... (سوره قاف، آیه ۱۶)

۴. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۴.

۵. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ (سوره انفال، آیه ۲۴)

فکر کنید، خدا از آن آگاه است. این‌ها استدلال‌های قوی دارند. برخی از بزرگان این‌ها را برای خودشان حل کرده‌اند اما ممکن است درک آن‌ها برای ما سخت باشد؛ لذا امام خمینی رحمته الله علیه به فرزندشان سیداحمد فرمود: «حرف‌های بزرگان را در بحث‌های عرفانی اگر نفهمیدید. منکر نشوید. اگر منکر شوید هیچ وقت به آن حرف نمی‌رسید.»<sup>۱</sup>

### متن کتاب

«...او مجمع همه کمالات است. همه کمالات را دارد و از هر نقصی منزّه و مبرا است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۲</sup> او جسم نیست و به چشم دیده نمی‌شود: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»<sup>۳، ۴</sup>.

### نیاز عالم به خداوند

در بحث قانون علت و معلول مثالِ بَنا و ساختمان بسیار غلط است؛ زیرا در علت و معلول، هرگاه علت از میان برود، معلول نابود می‌شود. چون خدا علتِ عالم است، هر آینه از ما مراقبت می‌کند و همواره به عالم

---

ترجمه: و بدانید خداوند [به اندازه‌ای به شما نزدیک است که] میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و [همه‌ی شما] به سوی او محشور می‌شوید.

۱. پسر! سعی کن اگر از اهل مقامات معنوی نیستی انکار مقامات روحانی و عرفانی را نکنی که از بزرگ‌ترین حیل‌های شیطان و نفس اماره که انسان را از تمام مدارج انسانی و مقامات روحانی بازمی‌دارد، واداری اوست به انکار و احیاناً به استهزای سلوکِ اِلی الله که منجر به خصومت و ضدیت با آن شود و آنچه تمام انبیای عظام - صلوات الله علیهم - و اولیای کرام - سلام الله علیهم - و کتب آسمانی خصوصاً قرآن کریم کتاب جاوید انسان ساز، برای آن به وجود آمده‌اند در نطفه خفه شود. (نامه امام خمینی رحمته الله علیه به سیداحمد

خمینی، ۸ اردیبهشت ۱۳۶۱، صحیفه امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۱۶، ص ۲۰۷

۲. و نیکوترین نام‌ها [به لحاظ معانی] ویژه خداست. (سوره اعراف، آیه ۱۸۰)

۳. چشم‌ها و او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را در می‌یابد، و اولطیف و آگاه است. (سوره انعام، آیه ۱۰۳)

۴. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۵.

فیض می دهد و لحظه به لحظه ما را به وجود می آورد. ما در یک ساعت بی نهایت بار به وجود می آییم.

سؤال کردند که چطور آدم می میرد؟ آیه قرآن می گوید شما هر روز می میرید! شما وقتی می خوابید، می میرید؛ اما روح برمی گردد.<sup>۱</sup>

---

۱. اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (سوره زمر، آیه ۴۲)

ترجمه: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند، و روح کسانی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] باز می گرداند تا سرآمدی معین؛ در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که می اندیشند.



## جلسه بیست و هفتم

### ❁ مخلوق بودن جهان

متن کتاب: «از نظر جهان بینی توحیدی اسلامی، جهان یک آفریده است و با عنایت و مشیت الهی نگهداری می شود. اگر لحظه ای عنایت الهی از جهان گرفته شود، نیست و نابود می گردد»<sup>۱</sup>. این عبارت یک عبارت اختلافی است.

خب، جهان مخلوق است؛ در این بحثی نداریم. حالا که مخلوق است؛ آیا خدا جهان را خلق کرده و بعد رهاش کرده است؟ جهان فقط به خالق اولیه نیاز داشته است؟ مثل بتا که ساختمان را می سازد و بعد رهاش می کند؟ عده ای کل عالم خلقت را به بنا و بتا تشبیه می کنند. ما گفتیم که استفاده از این مثال برای استدلال، درست نیست.

هم چنین گفتیم که این تشبیه غلطی است. مثال ذهن برای علت و معلول مناسب است. ذهن ما نسبت به تصویر ذهنی به نحوی است که اگر یک لحظه از آن غافل شویم، تصویر ذهنی از بین می رود. وجود تصوراتی ذهنی به توجه شما بسته است، اگر که به آن ها توجه نکنید،

نابود می شوند. حواستان که پرت بشود، آن تصاویر نیز محو می شوند. ما می گوئیم عالم این طور است، هر لحظه نیازمند خالق است.

در فلسفه ثابت می کنیم که هیچ گاه نیاز معلول به علت و ارتباط آن دو با یکدیگر قطع نمی شود. نمی توانید به معلول بگویید: «معلول»، درحالی که علت نداشته باشد. نمی توانید به علت بگویید: «علت»، در صورتی که معلول نداشته باشد. نمی توانیم بگوئیم این فرد، قاتل است، اما مقتولی ندارد. اگر چیزی علت است، حتماً معلولی دارد. البته این ها همه ادعاست. در جهان بینی اسلامی این ها را اثبات می کنیم. ثابت می کنیم که جهان مخلوق است، همه چیز مخلوق است، فرشته ها مخلوق هستند، زمان نیز مخلوق است. می توان زمانی باشد که چیزی نباشد، خود زمان مخلوق است. همچنین قانون علیت، واقعیت دارد، خدا این قانون را خلق کرده است؛ چنان که هر علتی معلولی دارد، هر معلولی را علتی است، این یکی از واقعیت های عالم است که خدا خلق کرده است.

وقتی می گوئیم خدا همه چیز را آفریده است، ببینید گستره آن تا کجا می رود! زمان را هم خلق کرده است، ممکن است که یک زمانی باشد که فقط خدا باشد؟ نه! زمان که مخلوق خدا هست، وجود دارد. ما قائلیم به این که جهان یک مخلوق است، یک آفریده است و لحظه ای از علت بی نیاز نمی شود؛ با استدلال این را ثابت می کنیم.

### ﴿۹﴾ متن کتاب

«... جهان به باطل، به بازی و عبث آفریده نشده است»<sup>۱</sup>.

جهان به باطل و بازی و عبث آفریده نشده است، این سه مورد یک چیز می خواهند بگویند؛ ولی دقتی هم در انتخاب این تعبیر وجود دارد. وقتی کسی فعلی انجام می دهد و از فعل خود هدفی ندارد، در واقع فعل لغو

انجام داده است. می‌گوییم آدم‌های عاقل از افعال خود هدف دارند. حالا اگر هدفی که دارند، فایده‌ای به حالشان ندارد، مثلاً کودکی آب داخل لیوان را روی زمین می‌ریزد، خب هدفش بازی کردن است.

در فلسفه اثبات می‌کنیم، هر حرکتی از اجسام عالم صادر می‌شود، هدفی پشت آن هست. حتی حرکت باد که روح ندارد، هدف دارد. ببینید، نه عاقل‌ها، نه بچه‌ها، نه حیوان‌ها، بلکه حتی اجسام هم وقتی حرکت می‌کنند، حتماً در حرکت آن‌ها هدف وجود دارد، مثلاً در آب موج ایجاد می‌شود یا در هوا گردباد شکل می‌گیرد؛ همه این حرکت‌ها هدف دارند.

وقتی ما این ادعاها را اثبات می‌کنیم اشکال می‌گیرند و می‌گویند بچه در کارهایی که می‌کند، هدف ندارد، کارهای بچه عبث است. خب ما این‌گونه پاسخ می‌دهیم که مثلاً لیوان را که می‌اندازد، همان انداختن لیوان را تصور می‌کند و از این کار خوشش می‌آید، اما این فعل و این هدف فایده‌ای برای او داشت؟ نه! به این کار عبث می‌گویند.

عاقل‌ها این‌طور نیستند، هدف دارند و برای آن‌ها سودمند است. هرچند ممکن است که اشتباه هم بکنند. مثلاً کسی که خودکشی می‌کند، فکر می‌کند خودکشی برایش نفع دارد؛ یعنی انسان‌ها ابتدا یک کار را تصور می‌کنند، بعد آن را تصدیق می‌کنند، بعد به آن شوق پیدا می‌کنند و در اثر این شوق زیاد، آن کار را انجام می‌دهند. شما فرض کنید، کسی با مشت به دیوار بزند، برای این که دستش قوی شود، او این تصور را قبل از این که به دیوار مشت بزند، به ذهن خود می‌آورد و بعد به این نتیجه می‌رسد که این کار به نفع اوست، بعد به مشت زدن شوق پیدا می‌کند و به دیوار مشت می‌زند.

پس کارهایی را که اصلاً هدف ندارند، کارهای لغو می‌گوییم، کارهایی که هدف غیرعاقلانه داشته باشند کار عبث و به کارهایی را که برایمان فایده‌هایی دارند و به دردمان می‌خورند، کار عاقلانه و باهدف

می‌گوییم. بنابراین، ما می‌خواهیم بگوییم خداوند در کارهای خود هدف عاقلانه دارد.

### ❁ اهداف و افعال باطل

باطل به چه معنا است؟ برای مثال، عطش مرا فرا گرفته است و می‌خواهم زمین را بکنم تا به آب برسم. این کار را می‌کنم، اما به نفت می‌رسم؛ به این باطل می‌گویند. باطل یعنی این که شما یک هدفی را داشتید و آن را دنبال کردید، اما به نتیجه نرسیدید؛ شما به آن جا رفتید که فلانی را ببینید، رفتید، اما آن شخص را ندیدید؛ لذا این کار شما باطل است.

مستشکل<sup>۱</sup> می‌خواهد بگوید که عالم بی هدف یا عبث یا باطل است. هدف دارد؛ اما به هدف خود نرسیده است، آن‌ها می‌گویند مادیات شعور ندارند، لذا عالم بی هدف یا باطل است. ادعای آن‌ها این است که امور مادی هدفی ندارند؛ چرا که هدف به این معناست که شما از قبل یک چیزی را بدانید و به آن علم داشته باشید، بعد برای این که به آن برسید، برنامه‌ریزی کنید و آن را اراده کنید. می‌گویند دنیا هدف دارد، اما هدف عاقلانه ندارد. لذا نتیجه این حرف، این است که کسی که این عالم را آفریده است، هدفی نداشته است، وقتی هدف نداشته، یعنی علم نداشته است؛ به این معنا که خالق این عالم یک موجود مادی است، چون مادیات علم ندارند. از کجا برای این ادعایش شروع به استدلال می‌کند؟ او از وجود شرور در عالم شروع می‌کند و می‌گوید عالمی که در آن، شر وجود داشته باشد بی هدف است. لذا علت، عالم نیست پس علت ماده است و معلول هم ماده است؛ ماتریالیست‌ها این دیدگاه را دارند.

ما ثابت می‌کنیم که مادیات نیز هدف دارند، چه برسد به نظام هستی و خالق آن که مادیات را خلق کرده است. بعد که قبول می‌کنند که عالم یک

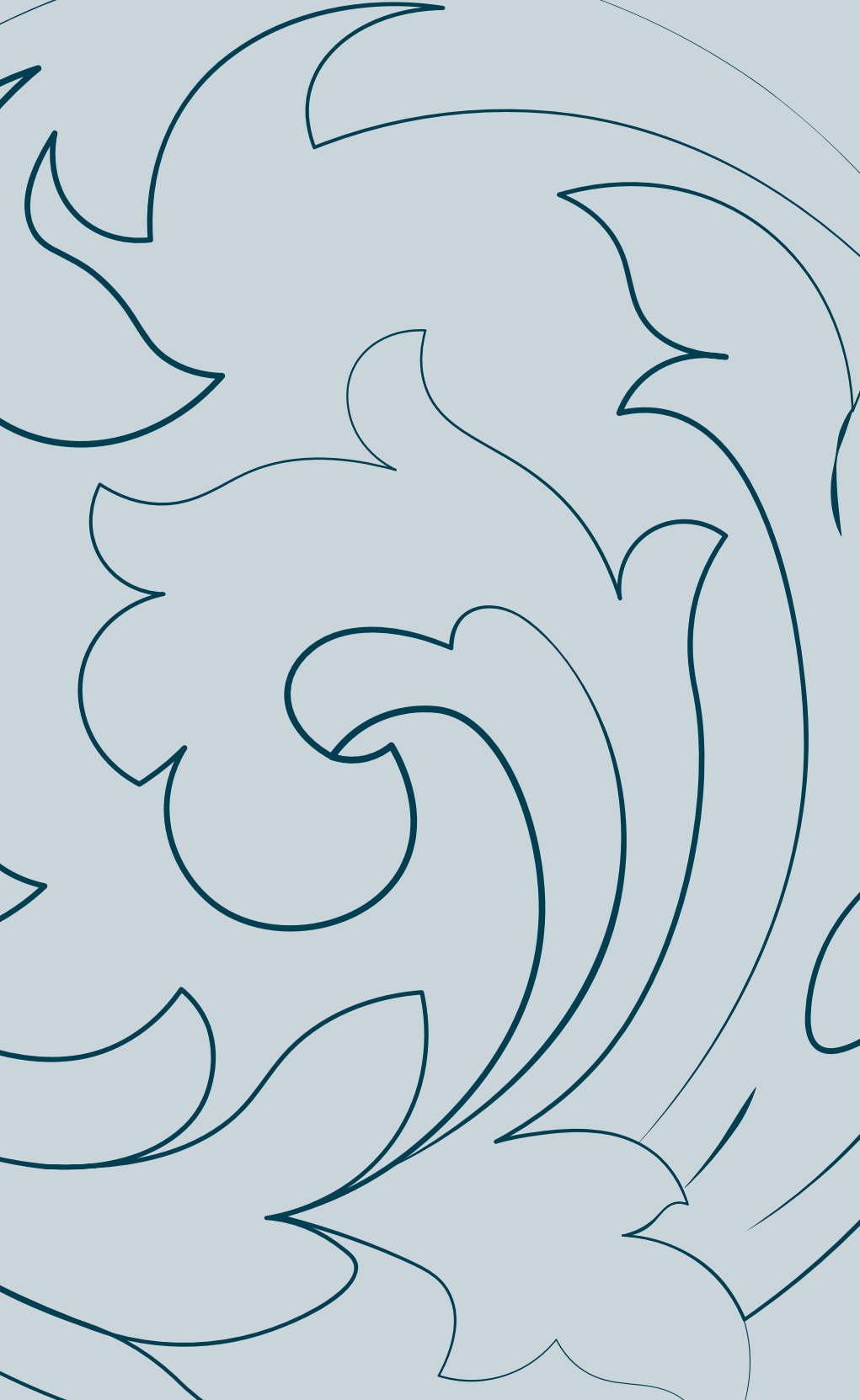
خالق غیر مادی دارد، ادعای می‌کنند که آن علت، اطلاعاتش کامل نیست، لذا آن خالق خطا می‌کند و علم ندارد! خب اگر خطا داشته باشد و علم نداشته باشد، خدا نیست و دارای نقص است. او فکر می‌کند که خالق دارای نقص است زیرا انسان را خلق کرده، ولی به نتیجه نرسیده است، پس کارهایش عبث و باطل هستند.

ما در فلسفه می‌گوییم مادیات نه تنها دارای هدف هستند؛ بلکه علم هم دارند، البته درباره این مطالب در کلاس‌های بالاتر بحث می‌شود. متن کتاب: «جهان به باطل، به بازی و عبث آفریده نشده است. هدف‌های حکیمانه در خلقت جهان و انسان در کار است. هیچ چیزی ناب‌ه‌جا و خالی از حکمت و فایده آفریده نشده است»<sup>۱</sup>.

### ❁ اقسام علت

در مباحث علت و معلول در فلسفه می‌گویند علت، چهار قسم است: ۱. علت فاعلی ۲. علت مادی ۳. علت صوری ۴. علت غایی. علت غایی، یعنی هدف؛ چنان‌که همه موجودات علت غایی دارند. البته در این‌جا در مورد این مباحث نمی‌خواهیم صحبت کنیم.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۶.





## جلسه بیست و هشتم

### متن کتاب

«از نظر جهان بینی توحیدی اسلامی، جهان یک آفریده است و با عنایت و مشیت الهی نگهداری می شود، اگر لحظه ای عنایت الهی از جهان گرفته شود، نیست و نابود می گردد. جهان به باطل، به بازی و عبث آفریده نشده است. هدف های حکیمانه در خلقت انسان و جهان در کار است. هیچ چیزی نابه جا و خالی از حکمت و فایده آفریده نشده است، نظام موجود، نظام احسن و اکمل است».<sup>۱</sup>

### علت غایی

در این جلسه می خواهیم بحث علت غایی را ادامه دهیم. این که جهان علت غایی داشته باشد، به این معناست که هدف دارد و خالق دارد. وقتی خالق در کار باشد که عالم است، می تواند انتخاب کند. مثلاً می گوید این باشد، آن نباشد. پس علت غایی وجود دارد و علاوه بر آن، این علت غایی حکیمانه است. اگر حکیمانه نباشد، مثل هدف یک کودک است که انتهای کار او مشخص است، ولی حکیمانه و عاقلانه نیست. ما ادعا می کنیم عالم علت غایی دارد؛ یعنی فاعل آن عالم است، می داند چه کار می کند و کاری که می کند، حکیمانه و عاقلانه است.

### ﴿۱۶﴾ نظام احسن و اکمل

یک بحث دیگر این که نظام موجود، نظام احسن و اکمل است. چه کسی گفته که این عالم احسن است؟ آیا فرضاً بهتر نبود که خدا زلزله را در نظام هستی قرار نمی داد؟ نظام هستی را به نحوی خلق می کرد که اصلاً چیزی به اسم زلزله نبود. یا مثلاً این طور بود که تا می گفתי میوه، میوه حاصل می شد؛ چه اشکال داشت اگر این گونه می شد؟

ما ادعا می کنیم این نظامی که الان موجود است، نظام احسن است و بهتر از این فرضی ندارد. البته الان ما فقط داریم ادعا می کنیم و می گوئیم جهان بینی توحیدی این حرف ها را می زند. هر کدام از این ادعاها در کتاب های دیگر با استدلال اثبات می شوند. ما فقط ادعاها را بیان می کنیم، می گوئیم این جهان بینی که ما در مورد آن بحث می کنیم به این صورت است؛ لذا این ها فقط عنوان مباحث هستند.

این که نظام هستی، نظام احسن و اکمل است، به چه معناست؟ وقتی علت جهان، عقل کامل باشد؛ یعنی خدایی باشد که علمی بی نقصان و بی انتها و قدرتی بی انتها دارد؛ هم می داند و هم می تواند، معلول چنین خدایی، حتماً احسن و اکمل است. خداوند عالمی است که علم او بی انتهاست؛ هیچ کم ندارد و بر هر کاری توانا است. آن وقت این علت اگر بتواند کار احسن انجام بدهد، ولی حسن انجام بدهد، این برای او نقص به حساب می آید.

یک سؤالی که به ذهن می آید این است که ممکن است بتوان عالمی بهتر از این فرض کرد ولی ماده ظرفیت آن را نداشته باشد؟ پاسخ این است که بله، به طور کلی به همین صورت است؛ ولی ظرفیت ماده همین است و لازمه اینکه اینگونه نباشد این است که اصلاً ماده نباشد؛ زیرا این عالم به خاطر این که مادی است، بهتر از این نمی شود.

خب حالا اگر بگوئیم ماده نبود و چیز دیگری بود، نمی شد؟ می گوئیم نمی شود، می گوئیم خدا در سلسله خلقتش باید این ها را به وجود می آورد.

حالا باید در موردش بحث شود. این‌ها تیت‌های جهان بینی اسلامی است. هم با تعبد و هم با استدلال عقلی ثابت می‌کنیم که وجود شیطان و جهنم هم خوب و مفید است. هم آیه این را می‌گوید، هم استدلالی عقلی این را می‌گوید. ادعای ما این است که اگر شیطان و جهنم در نظام هستی نبودند، نظام هستی دارای نقص می‌شد، در نظام هستی اشکال پیش می‌آمد؛ لذا همین دنیایی که اکنون هست، احسن است.

یک استدلال کلی هم آوردیم که خالق عالم هم «می‌داند» و هم «می‌تواند». این استدلال کلی است. به صورت جزئی هم می‌توانیم استدلال بیاوریم و بحث کنیم که این پدیده چرا خوب است، آن یکی چرا خوب نیست و ... ؛ به طور کلی نظام موجود، احسن و اکمل است و بهتر از این فرض ندارد. پس استدلال کلی این شد که خداوند، می‌داند و می‌تواند و همچنین نظام احسن شامل همه موجودات می‌شود، حتی اگر خداوند جهنم را خلق نمی‌کرد، در عالم یک نقصی به وجود می‌آمد.

ممکن است سوال شود اینکه خدا، شیطان را خلق کرده است که انسان را گمراه کند، احسن است؟

پاسخ این است که خدا برنامه خودش در به کمال رسیدن مخلوقات را اجرا می‌کند، اما برخی موجودات هم اختیار دارند؛ لذا همه خوب نمی‌شوند و به کمال نمی‌رسند! البته همین که برخی مخلوقات اختیار داشته باشند و با اختیار خود به کمال برسند نیز در برنامه‌ی خداست. برای مثال اگر این شیطان توبه می‌کرد، شاید یک فرد دیگری به اختیار خود می‌آمد و جایش را می‌گرفت.

### 🌟 نگاه قانونی تشریعی و تکوینی

یک نگاه قانونی تشریعی داریم؛ در این نگاه خداوند قوانینی وضع کرده است. در مقام قانون‌گذاری خدا امر و نهی می‌کند، خود امر و نهی کردن، دلالت دارد بر این که مخاطب اختیار دارد و مجبور نیست.

همچنین، یک نگاه تکوینی داریم؛ خدا تکویناً می‌خواهد او برود و می‌رود. اما از نظر کلی حضرت ابراهیم علیه السلام که دارد سرِ فرزند خود را می‌برد، اگر خدا نخواهد، اتفاقی نمی‌افتد. وقتی شمر می‌خواهد سر امام حسین علیه السلام را ببرد، اگر خدا نخواهد؛ نمی‌تواند. پس، خدا نخواست که حضرت اسماعیل ذبح شود و چاقو، قدرت بریدن را از دست داد.

وقتی که خداوند قانون می‌گذارد؛ یعنی مخاطب مختار است که عمل کند یا نکند، اما اگر خدا تکویناً بخواهد امری صورت بگیرد یا نگیرد، دیگر اراده بنده‌ها مؤثر نیست. بنابراین، خدا برنامه‌ریزی علت و معلولی کرده است، به این صورت که اگر کسی بخواهد با چاقو، شکم فردی را پاره کند، چاقو بُرد و شکم هم پاره شود. این غیر از قانون تشریعی است. خداوند از نظر اراده تشریعی نمی‌خواهد که فردی انسان دیگری را بکشد، اما قاتل با اراده خود انتخاب می‌کند که یک انسانی را بکشد؛ در حالی که اگر خدا تکویناً اراده کند که انسانی کشته نشود، دیگر چاقو اثر نمی‌کند. لذا وقتی کسی اختیار کرد که با چاقو کسی را بکشد، سیستم تکوینی عالم هم به این صورت است که چاقو می‌برد؛ این غیر از اختیار تشریعی است.

پس در عالم یک سیستم علت و معلول داریم که تکوینی هستند و در اختیار بنده‌ها نیست؛ یعنی اگر کسی سنگی را پرتاب کند، پرتاب می‌شود. لذا قوانین علت و معلول نقض نمی‌شود. این قوانین علت و معلول را خدا خلق کرده است، مثلاً این که آتش بسوزاند، یخ سرد بکند. این‌ها را تکویناً در عالم قرار داده است. خدا به حضرت ابراهیم - تشریعاً - گفت که فرزند خود را ذبح کن، اما تکویناً نخواست که حضرت اسماعیل ذبح شود؛ چرا که می‌خواست حضرت ابراهیم را امتحان کند و چون در امتحان قبول شد، خدا تکویناً قدرت بریدن را از چاقو گرفت.

## ⊗ متن کتاب

«... جهان به عدل و حق برپاست...»<sup>۱</sup>

خب یک بحث دیگری هم داریم که یک کتاب مستقل است: «جهان بر عدل برپاست». (کتاب عدل الهی).

## ⊗ عدالت در قوانین و عدالت در خلقت

یک بحثی وجود دارد که آیا هر کاری که خدا می‌کند، کار خوب است یا کارهای خوب و بد مشخص هستند و خدا آن کارهای خوب را انجام می‌دهد؟

عدالت خداوند یک بار در مورد قوانین خداست؛ لذا تمام احکامی که تشریع کرده، بر پایه عدالت است؛ یک بار در مورد خلقت موجودات است، مثلاً این که موجودی ناقص الخلقه می‌شود یا زلزله می‌آید. شیعیان اعتقاد دارند که خدا در هر دو مورد عادل است. ما در اصول عقاید می‌گوییم خداوند عادل است و این جزو اصول شیعه است. اهل سنت می‌گویند خدا هر کاری که می‌کند، خوب است. اصطلاحاً به آن‌ها اشاعره می‌گویند. اشاعره عدل را قبول ندارند و خداوند را عادل نمی‌دانند بلکه می‌گویند هر کاری که خدا بکند، خوب است؛ هر چند به کسی ظلم بشود؛ مثلاً اگر خدا یزید را به بهشت ببرد و امام حسین علیه السلام را به جهنم ببرد، این کار خوب است؛ چون خدا انجام داده است. شیعه و عده‌ای از سنی‌ها به نام معتزله، اعتقاد دارند که خداوند عادل است؛ چنان که به آن‌ها عدلیه می‌گویند. البته عدلیه در سنی‌ها منحل شده است.<sup>۲</sup>

ما حرف اشاعره را قبول نداریم و می‌گوییم: بعضی از کارها خودشان ذاتاً خوب هستند، مثل عدل و خداوند کار خوب را انجام می‌دهد،

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۶

۲. برای تحقیق بیشتر درباره اختلاف دیدگاه اشاعره و معتزله در عدل الهی، رجوع کنید: عدل الهی، شهید مطهری رحمته الله علیه و اصول الفقه، علامه مظفر و القواعد الکلامیه، ربانی گلپایگانی

اما یک سری از کارها ذاتاً بد هستند، مثل ظلم و خدا کار بد انجام نمی‌دهد؛ این راقائلین به مکتب عدلیه می‌گویند.

این‌که می‌گوییم «کارهایی که ذاتاً خوب هستند» یعنی عقل ما خوبی این کارها را می‌فهمد؛ می‌فهمد که عدل خوب است و ظلم بد است. البته با مصادیق آن کاری نداریم. اما اگر گفتیم که کاری ذاتاً خوب است، خدا به ما نمی‌گوید: «آن کار خوب را نکنید»؛ لذا خدا ما را به امانت داری امر می‌کند و خود امانت دار است؛ چون امانت داری کار خوبی است.

خدا به ما نمی‌گوید: «امانت‌داری نکنید!» چرا که امانت‌داری ذاتاً خوب است. یا نمی‌گوید: «عدالت نداشته باشید.» خداوند ما را به بدی امر و از خوبی نهی نمی‌کند.<sup>۱</sup> عدالت و ظلم و امانت‌داری ذاتاً خوب یا بد هستند. اشاعره می‌گویند آمدیم و خدا چیز دیگری گفت! آن وقت چه می‌شود؟

ما می‌گوییم محال است که خدا برخلاف این‌ها دستور بدهد. اما اشاعره می‌گویند خدا می‌تواند برخلاف آن‌ها دستور بدهد. این مفهوم عدالت در امر و نهی است. خب اگر خدا گفت: «اگر نماز بخوانید و روزه بگیرید؛ بهشت در انتظار شماست.» اما فردای قیامت ما را جهنم برد، می‌گوییم: «مگر وعده بهشت نداده بودید!» خدا بگوید: «دروغ گفتم!» در این حالت ما می‌گوییم: «دروغ بد است!» اشاعره می‌گویند: «نه! هر کاری که خدا بکند، خوب است.» کسی که عدلیه نیست، دیگر کار خوب و بد برایش وجود ندارد. هر کاری که خدا می‌کند، خوب است. این مطالب، شبیه حرف‌های دکتر سروش است.<sup>۲</sup> سروش هم می‌گوید

۱: إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۸)

وقتی این افراد کار زشتی می‌کنند، می‌گویند: «دیدیم پدرانمان دنبال آن‌اند. اصلاً خدا به این کارها فرمان داده!» هشدارشان بده: «خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد. چرا از روی نادانی، چیزی به خدا نسبت می‌دهید؟»

۲. ر.ک: اخلاق خدایان، دکتر عبدالکریم سروش

خوب و بد ثابت نداریم و همه چیز متغیر است.<sup>۱</sup> ما می‌گوییم: «نه، کارهایی هستند که خوبی یا بدی آن‌ها ذاتی است. مثل زوج بودن برای عدد ۲. آیا روغن ممکن است که چرب نباشد؟ می‌دانیم که این دو قابل انفکاک نیستند. آیا از نظر عقلی امکان دارد که خدا عدد ۲ خلق کند. اما زوج نباشد؟ نه، امکان ندارد.»

فرق بین شیعه و اشعری‌ها این است که بر طبق مبنای شیعه خدا نمی‌تواند کار بد انجام دهد. اما اشاعره می‌گویند خدا هر کاری می‌تواند بکند. کار خوب و بد ثابت نداریم. لذا نباید صبر کنیم که خوب و بد را خدا بر ایمان معلوم کند و شما نمی‌توانید با عقلتان خوب یا بد را بفهمید. مثلاً این که خدا گفته است اگر در راه خدا مجاهده کنید و کشته شوید، «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوِّجُونَ»<sup>۲</sup> هستید، بعد در وقت معین خدا بگوید: «دروغ گفتم» اشکالی ندارد چون خدا هر کاری بکند، خوب است؛ لذا می‌تواند دروغ بگوید. شما هم نمی‌توانید به خدا بگویید نباید دروغ بگوید. در بحث رابطه جهان بینی و ایدئولوژی این بحث‌ها را پیش‌تر عرض کردم. این بحث عدالت در امر و نهی بود.

## ❁ عدالت در عالم تکوین

خب آیا خداوند در عالم خلقت و تکوین عادل است؟ شیعه می‌گوید خداوند هم در امر و نهی و هم در خلقت عادل است. در مقابل آن دیدگاه دیگر این است که در خیلی موارد ظلم صورت گرفته است. منظور از ظلم

۱. از رویکردهای دکتر سروش، اعتقاد به عدم ثبات و ذاتی بودن حسن و قبح ارزش‌های اخلاقی و روی آوری به جامعه محوری است؛ زیرا وجود استثناها همچون «راست مفسده‌انگیز و دروغ مصلحت‌انگیز» به اینجا می‌انجامد که قاعده‌های اخلاقی تنها در جهان و جامعه‌ی کنونی قاعده‌اند نه در همه‌ی جهان و جامعه‌های ممکن و اگر جهان و جامعه دگرگون شود چه بسا قاعده‌ها استثناها و استثناها قاعده گردند. (ر.ک: اخلاق خدایان، دکتر سروش؛ به نقل از مقاله سروش و نفی

اخلاق جاودانه، پایگاه علوم انسانی فرهنگ امروز، ۱۷ شهریور ۱۳۹۲)

۲. وَلَا تَخْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُزَوِّجُونَ (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)

این است که یک موجودی یک قابلیت را می توانسته داشته باشد ولی خدا آن قابلیت را به او نداده است. آن موجود می توانسته است که فلان صفت را داشته باشد، اما خدا آن را به او نداده است.

در فلسفه ثابت می کنیم که محال است موجودی قابلیت یک چیزی را داشته باشد و خدا به او ندهد. در نظام هستی وقتی می گوئیم عدالت هست، یعنی هر موجودی هر قابلیت را که داشته، کسب کرده است و همه چیز در جای خودش قرار گرفته است. هر کس هر چه می توانسته باشد، هست.

### ﴿۵۷﴾ نقش علل در وجود موجودات

به وجود آمدن خیلی از چیزها، محال عقلی نیست، اما چون شرایط به وجود آمدن آن ها حاضر نیست، به وجود نمی آیند. مثلاً این که الآن یک موجود هفت سر در این اتاق به وجود بیاید. وقتی یک چیزی بخواهد به وجود بیاید، باید علت آن باشد و اگر علت آن نباشد، محال است به وجود بیاید. همان طور که پیش تر بیان شد، چهار علت باید با هم باشند: علت مادی، صوری، غایی و فاعلی. اگر یکی از این ها نباشد، آن معلول هم نمی تواند باشد. اما اگر تمام شرایط جمع شود، حتماً به وجود می آید.

### ﴿۵۸﴾ تاثیر عدل الهی بر نظام عالم

آیا خدا ممکن است کاربرد بکند؟ برای بررسی این مطلب باید مثالی بزنیم که دو سویه نباشد؛ مثلاً دروغ بعضاً خوب است و زیر مجموعه ی عدالت است و خیلی از اوقات هم بد است و زیر مجموعه ی ظلم است. همان مثال های ظلم، امانت داری و عدل، نمونه های درستی هستند. این ها مفاهیمی هستند که همه آن ها را می فهمند، حالا می گوئیم آیا این ظلمی را که انسان قبح آن را با عقل خود می فهمد، خدا انجام می دهد؟ خیر، چون ظلم ذاتاً قبیح است. اما این که انسان ها ظلم می کنند، به خاطر این است که یکی از لوازم اختیار داشتن، قدرت بر ظلم کردن است؛ لذا

انسان‌ها مختار هستند که بین ظلم و عدل انتخاب کنند.

آیا خدا ممکن است به بدی امر و از خوبی نهی بکند؟ همچنین درباره عدالت در بحث خلقت می‌گوییم آیا این زلزله‌ای که در عالم به وجود می‌آید، عدالت است یا نیست؟ وقتی می‌خواهند برای ظلم و نفی عدالت از خدا مثال بیاورند، می‌گویند ببینید مار هست و آدم‌ها را می‌کشد، ببینید سیل و زلزله هست! این‌ها را به عنوان مصادیق ظلم می‌آورند و می‌گویند: «شما که گفتید نظام هستی أحسن است!» ما می‌گوییم: «بله و با وجود این موارد نظام احسن و اکمل است.» بنابراین، این‌که گفتیم جهان بر مبنای خیر است، به چه معناست؟ گفتیم جهان «موجود» است و وجود «خیر» است. هر خیر ارزش دارد. شر ارزش ندارد. عالم، عالم وجود است. وجود موجود است، پس ارزشمند است.

### ﴿نظام عالم مبتنی بر علت و معلول﴾

متن کتاب: «...و هر نتیجه‌ای را از مقدمه و سبب مخصوص خودش باید جست‌وجو کرد. از هر نتیجه و سبب تنها مسبب مخصوص خود آن را باید انتظار داشت»<sup>۱</sup>.

گفتیم که هر علتی یک معلولی دارد، آیا یک علت می‌تواند به جای این‌که برای معلول خود علت باشد، برای یک معلول دیگر علت باشد؟ خیر! محال است. مثلاً ما یک علتی به اسم آتش داریم که حرارت معلول آن است. ممکن است آتش به جای این‌که برای حرارت علت باشد، علت برودت بشود؟

در عالم هر چیزی تحت قانون علت و معلول است، سبب و مسبب است. آیا وقتی که رعد و برق می‌آید، می‌گویید چرا اتفاق افتاد؟ پس قبول دارید که در نظام هستی قانون علت و معلول وجود دارد. اگر این چراها نبود، علوم به وجود نمی‌آمد. در علوم به دنبال علل اشیاء می‌گردیم. پس نظام عالم بر پایه سبب و مسبب است. پیش‌تر درباره این‌ها بحث کردیم.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۷

### ﴿هر معلولی، علت خاص خودش را دارد﴾

هر معلولی را باید از علت مخصوص خودش پیدا کنید، حرارت را نمی‌توانید از چیزی غیر از علتش بخواهید. این مثال هاتسام‌چی است. ما در فلسفه اثبات می‌کنیم که رابطه بین علت و معلول رابطه حتمی، وجوبی، ضروری و الزامی است. این علت فقط این معلول را می‌دهد و این معلول فقط از این علت برمی‌آید.

لذا علت هر چیزی مشخص است، این‌ها را با استدلال - مثل ریاضی - اثبات می‌کنیم؛ چون بحث‌های عقلی بدیهی هستند و به دین ربطی ندارند.

متن کتاب: «...قضا و قدر الهی وجود هر موجودی را تنها از مجاری علت خاص خودش به وجود می‌آورد.»<sup>۱</sup>

پس اگر چیزی بخواهد به وجود بیاید، از طریق علت خودش به وجود می‌آید، مثلاً فرض کنید یک کسی این جامی میرد. مرگ یک معلول است و لذا علت می‌خواهد، بعد می‌گوییم قضا و قدر این‌گونه شد، تقدیرش این بود؛ یعنی علت مرگ آمده است و بعد مرگ به دنبال آن آمده است، پس هیچ چیزی از قانون علت و معلول تخلف نمی‌کند، اگر علت مرگ نیاید، هیچ وقت مرگ اتفاق نمی‌افتد.

### ﴿کمک عقل و وحی در فهمیدن علل و قایع﴾

وقتی می‌گوییم: قضا و قدر، یعنی با همین سیستم علت و معلول این اتفاق افتاده است. اما ممکن است علت آن اتفاق را ندانیم. این جاست که دین به ما کمک می‌کند، مثلاً دین می‌گوید اگر شما گناه نکنید، فلان اتفاق می‌افتد. اگر دین این را نمی‌گفت، ما نمی‌فهمیدیم. چون خداوند خالق است، می‌داند در نظام هستی، چه چیزی را علت چه چیز قرار داده است.

مثلاً می‌گوید وقتی شما گناه می‌کنید، باران قطع می‌شود.<sup>۱</sup> وقتی زکات می‌دهید و گناه نمی‌کنید، خیرات را از آسمان و زمین بر شما نازل می‌کنیم.<sup>۲</sup> ما این روابط علت و معلول را نمی‌دانیم. ما نمی‌دانستیم که دعا کردن یکی از علت‌های خوب شدن مریض است؛ این مطلب را به ما گفتند و حالا می‌دانیم.

مثلاً این مطلب را که خوردن گوشت خوک علت فلان بیماری می‌شود، ممکن است بعداً خودمان بفهمیم. ولی بعضی چیزها را اگر دین به ما نمی‌گفت، اصلاً نمی‌فهمیدیم؛ مثل این که اگر در نظام اجتماعی این‌طور عمل کردید، فلان اتفاق می‌افتد، یا همان رابطه باران نباریدن و گناه کردن، اگر دین در این زمینه‌ها به ما کمک نمی‌کرده هیچ وقت این‌ها را نمی‌فهمیدیم.

اگر بخواهیم علت همه چیز را خودمان بفهمیم، به زمان زیادی نیاز داریم و این که عقل انسان به صورت تدریجی تکامل می‌یابد و مسائل را می‌فهمد، پس ممکن است هزار سال هم طول بکشد و طبعاً بعضی چیزها را هیچ وقت نمی‌فهمد. لذا برای تکامل، هم به عقل و هم به وحی نیاز داریم.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّهُ مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَصْغُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدَرُ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ (الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲)

ترجمه: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ سالی کم باران‌تر از سال دیگر نیست، ولی خدا باران را بجائی که خواهد می‌فرستد، چون مردمی مرتکب گناهان شوند، خدای عز و جل بارانی را که در آن سال برای آنها مقدر فرموده، از آنها بگرداند.

۲. رَجُلًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَنْبَغُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (سوره نور، آیه ۳۷ و ۳۸)

مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود. [آن‌ها چنین می‌کنند] تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد، و از فضل خود بر [پاداش] آن‌ها بیفزاید؛ و خداوند به هرکس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد [و از مواهب بی‌انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد].

این قوانین علت و معلولی را وحی به ما می‌دهد. وحی به ما می‌گوید در مباحث فردی، اجتماعی چه کار باید بکنیم.

مثلاً در قرآن می‌گوید حضرت یوسف گم شد، در روایتی داریم که برای حضرت یعقوب اتفاقی افتاد و آن علت گم شدن یوسف شد.<sup>۱</sup> یا مثلاً می‌گویند که اگر نطفهٔ بچه در فلان شب بسته شود، شش انگشته می‌شود.<sup>۲</sup> اگر فلان موقع نطفهٔ بچه به وجود بیاید، از افرادی می‌شود که

۱. «ابو حمزه ثمالی» نقل می‌کند: روز جمعه در «مدینه» بودم، نماز صبح را با امام سجاد علیه السلام خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت، به سوی منزل حرکت کرد، من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: مواظب باش، هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است. ابو حمزه می‌گوید: گفتم: هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست! امام فرمود: درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحق باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم، و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد!

آنگاه فرمود: به همه آنها غذا بدهید (مگر نشیده اید) یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کرد، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خوردند، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبور از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمده گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مایوس شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکم بود و خدا را سپاس می‌گفت، اما یعقوب علیه السلام و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند، و هنگام صبح مقدار از غذای آنها اضافه مانده بود!

امام علیه السلام سپس اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی، و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر خود و فرزندان شدی... ای یعقوب! من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم، و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم!

سپس گفت: به امام سجاد علیه السلام گفتم چه زمانی یوسف آن خواب (سجده ستارگان و خورشید و ماه) را دید؟ ایشان فرمودند: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش سیر خوابیدند ولی آن روزه دار، تشنه و گرسنه خوابید... (تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۱۵۶)

۲. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: «با همسرت در شب عید قربان نزدیکی مکن، زیرا اگر در این شب نطفه‌ای منعقد شود نوزادی که متولد می‌شود یا شش انگشت خواهد داشت و یا چهار

با قرآن مأنوس هستند.<sup>۱</sup> لذا این ها قوانین علت و معلول در نظام خلقت هستند. مثلاً قمر در عقرب را ما صد سال هم می گذشت نمی فهمیدیم. لذا دین این ها را به ما می گوید.

### ﴿۳۶﴾ قضا و قدر الهی

متن کتاب: «قضا و تقدیر الهی یک شیء عین قضا و تقدیر سلسله‌ای علل اوست».<sup>۲</sup> قضا و قدر الهی، یعنی علت آوردن، علت مرگش آمده است که مرده است. اما آیا هیچ وقت به ذهنمان می رسد صدقه عمر را طولانی می کند؟ پس معلوم می شود طول عمر را می توان جلو و عقب کرد؛ البته آن مرگ هایی که حتمیت ندارند. این ها مفاهیمی هستند که عقل و تجربه نمی تواند آن ها را بیاید.

### \* خاطره شیخ رجب علی خیاط

یک خانمی کمرش درد می کرد و خوب نمی شد. شوهر او به شیخ رجبعلی خیاط گفت: «می خواهم همسرم را به دکتر ببرم.» شیخ به او گفتند: «مگر کسی بچه خودش را این طور کتک می زند؟»<sup>۳</sup> صد سال انسان نمی فهمید

انگشت...» (مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۲۰۹)

۱. رسول اکرم ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «اگر انعقاد نطفه در شب دوشنبه صورت پذیرد و خداوند فرزند عطا فرماید. حافظ قرآن کریم و راضی به آن چه خداوند به او رزق می دهد، خواهد

شد.» (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۳، بخشی از حدیث ۴۸۹۹)

۲. مجموعه آثار شهید مطهری (رحمته الله علیه)، ج ۲، ص ۸۷

۳. شب هایی که مرحوم حاج شیخ رجبعلی خیاط جلسه می رفتند، مامور بردن و آوردن ایشان آقای صنوبری بودند. یک روز آمده می شود که حاج شیخ را به جلسه ببرد، خانم ایشان از بچه اش ناراحت می شود و یک دفعه به صورتی که بچه غافل بوده به پشت او میزند؛ تا این ضربه را می زند، کمر خودش خمیده شده و به شدت شروع می کند به درد گرفتن! آقای صنوبری که همسرش را در این وضعیت می بیند، می گوید: «من می خواهم بروم دنبال حاج شیخ. تو هم سوار شو تا همراه به درمانگهی برویم.» رفتند آقا شیخ رجبعلی را سوار کردند، آقای صنوبری به جناب شیخ گفتند: «می خواهم همسرم را دکتر ببرم. برای ایشان دعا کنید!» حاج شیخ بلافاصله فرمودند: «دکتر لازم نیست! بچه را انطور نمی زند! برایش چیزی بخرد و خوشحالش کنید. مشکل حل می شود!» آقای صنوبری نقل

که علت این درد، عملِ کتک زدن باشد. کدام علم تجربی چنین نتیجه می دهد؟ پس قوانین علت و معلول را خالق به ما یاد داده است.

متن کتاب: «...اراده و مشیت الهی به صورت سنت، یعنی به صورت قانون و اصل کلی در جهان جریان دارد. سنت های الهی تغییر نمی کنند. آنچه تغییر می کند براساس سنت های الهی است»<sup>۱</sup>.

### ﴿۵﴾ **سنت های خداوند**

منظور از سنت، همان قوانین علت و معلول است. یک سنت هایی برای جوامع داریم که این سنت ها روش ها و قوانینی بر اساس علت و معلول هستند، هر جامعه ای در این مسیر حرکت کند، پیروز می شود و اگر راه دیگری رفت، سقوط می کند. می گوییم: «فلان سلسله پادشاهی طبق فلان فرمول حتماً سقوط می کند.» جامع شناسان جوامع را بررسی می کنند و این فرمول ها (روش ها) را یاد می گیرند و کشف می کنند؛ در پی کشف علت و معلول حاکم بر جوامع هستند.

چنان که رهبری معظم می گویند: «در چند سال آینده تمدن غرب ساقط می شود.»<sup>۲</sup> الآن اندیشمندان غرب نیز به این مسئله اذعان می کنند و این

کرد برای بچه اسباب بازی خریدیم و به محض اینکه به او دادیم و خوشحال شد، درد همسرم که بسیار شدید بود برطرف شد. (به نقل از آیت الله فاطمی نیا، پایگاه اطلاع رسانی حوزه، ۱۶ آذر ۱۳۹۸ لینک مستقیم

(<https://noo.rs/KufKh>)

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته الله علیه، ج ۲، ص ۸۵

۲. امروز یکی از مشکلات بزرگ دنیای غرب، متلاشی شدن خانواده هاست، افزایش فرزندان بی هویت است. اینها گریبان غرب را خواهد گرفت. حوادث اجتماعی به مرور پیش می آید. غرب از همین نقطه سخت ترین ضربه ها را خواهد خورد و این تمدن مادی پر زرق و برق از همین نقطه فرو خواهد ریخت. (سخنرانی مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱/۰۴/۲۱) شما جوانها آن روز را خواهید دید که این دنیای تمدن غربی از نبود معنویت، دچار هلاکت و نابودی خواهد شد؛ از اوج توانایی ها و اقتداری که امروز از آن برخوردار است، به حضیض ذلت و ناتوانی خواهد افتاد. نتایج فعل و انفعالات تاریخی، سریع و زودرس نیست. روزی این نتایج دیده خواهد شد که دیگر علاج پذیر نیست؛ و آن روز برای تمدن غربی فرا خواهد رسید؛ هشدارش را هم همین

نظریه را قبول دارند.<sup>۱</sup> ایشان قوانین علت و معلول حاکم بر جوامع را از دین یاد گرفته‌اند. مثلاً کتاب فلسفه‌ی تاریخ شهید مطهری رحمته‌الله علیه درباره علت و معلول حاکم بر جوامع است.

خب ممکن است کسی درباره رابطه علت و معلول سوالی بپرسد. مثلاً بگوید رنگ سبزی که من تصور می‌کنم، با رنگ سبزی که شما تصور می‌کنید، یکی هستند ولی در این جادو علت داریم زیرا نفس من با نفس شما فرق می‌کند؛ یعنی دو نفس مختلف توانسته اند رنگ سبز ایجاد کنند پس ممکن است دو علت مختلف، یک معلول داشته باشند.

پاسخ این است که در حقیقت نفس ما نیز علت نیست؛ بلکه باید از بالا به نفس ما افاضه شود. یعنی تصاویری که به ذهن ما می‌آیند، معلول افاضه‌ای از بالا هستند. این‌ها را با استدلال ثابت می‌کنیم. خداوند از بالا دارد فیض می‌رساند، نفس هر کس زمینه‌ی یک چیز را دارد، نفسی که لقمه حلال می‌خورد، زمینه‌هایی دارد که نفسی که حرام خورده است، ندارد.

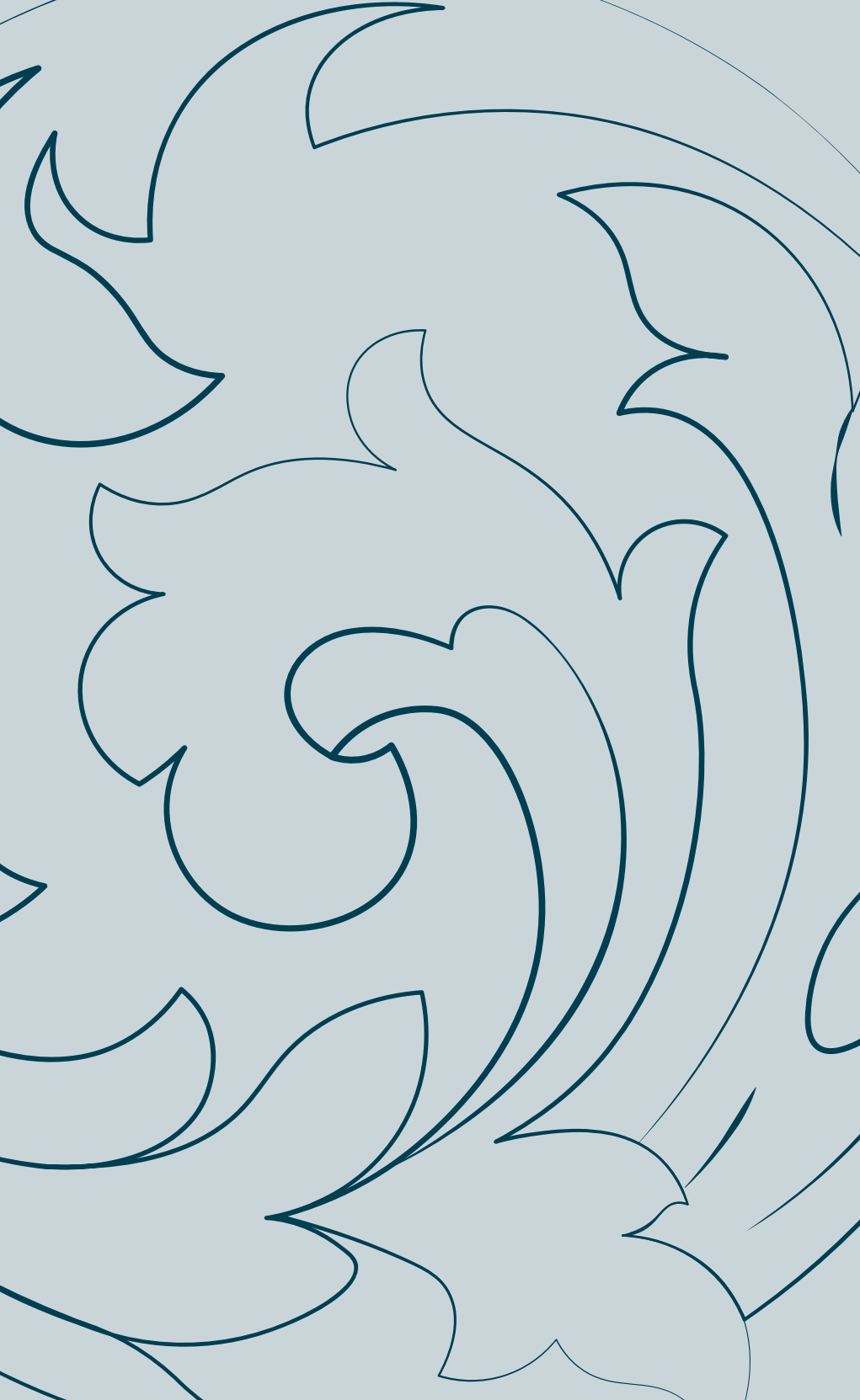
نفس، چون مجرد است، رتبه‌های مختلفی دارد و هر رتبه آن یک کاری می‌کند؛ قوه سامعه می‌شنود، قوه باصره می‌بیند. خود این‌ها مجرد هستند، و یک موجود مجرد آن‌ها را کنترل می‌کند. چشم و گوش ابزار هستند؛ لذا اگر حواسمان نباشد با چشم باز هم نمی‌بینیم. اما نکته این است که نفس واحد است. یعنی همه این قوا در نفس هستند نه اینکه چند نفس وجود داشته باشد.<sup>۲</sup>

امروز خود روشن بینان غربی دارند می‌دهند. (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب مدرسه علمیه

آیت‌الله مجتهدی در ۲۲ خرداد ۱۳۸۳ | لینک مستقیم <https://khl.link/f/1138>

۱. به عنوان مثال می‌توان به مستند ۶ قسمتی اندیشمند یهودی، نایل فرگوسن با عنوان سقوط تمدن غرب اشاره کرد.

۲. صدر المتألهین که مبتکر نظریه «النفس فی وحدتها کل القوى» است در توضیح مختصری درباره این نظریه این گونه می‌گوید که مدرک جمیع ادراکات منسوب به قوای انسانی، نفس ناطقه است، همچنین این نفس ناطقه است که محرک جمیع تحریکات صادر از محرک حیوانی و نباتی و طبیعی است. (مقاله پژوهشکده باقر العلوم، ۲۴ آبان ۱۳۹۳)





## جلسه بیست و نهم

### ❁ قضا و قدر الهی

متن کتاب: «قضا و قدر الهی بر همه جهان حاکم است و انسان به حکم قضا و قدر آزاد.»<sup>۱</sup>

گفتیم که قضا و قدر یعنی هر چیزی یک نظام علت و معلولی دارد و این علت و معلول‌ها هم مشخص هستند. قضا و قدر الهی بر همه جهان حاکم است؛ امکان ندارد یک علتی، علت یک معلول دیگری بشود یا معلولش از خودش ایجاد نشود. پس مقدر است و اندازه‌های آن مشخص است.

قضا یعنی حتمیت؛ قوانین نظام هستی تخلف ندارد و تغییر کردن آن‌ها محال است. نمی‌شود علت بیاید اما معلول نیاید یا معلولی بدون علت ایجاد شود. همان‌طور که گفتیم رابطه علت و معلول رابطه جبری و غیراختیاری است. پس قضا یعنی حتمیت یافتن و قطعی شدن

---

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله علیه، ج ۲، ص ۸۷

حکم خدا از طریق همین سلسله علل و معلول.<sup>۱</sup> «۲+۲» حتماً باید «۴» بشود. هیچ وقت علت از معلول تخلف نمی‌کند. به این رابطه‌ای که بین علت و معلول وجود دارد و به صورت جبری است و حتمیت دارد قضا می‌گویند. به این معنا که وقتی علت آمد، حتماً باید معلول نیز بیاید و وقتی معلول وجود داشت، حتماً علت آن آمده است. لذا قاضی یعنی کسی که یک مطلبی را حتمی می‌کند.

قَدَر به این معناست که این علت فقط مؤثر در این معلول است و این معلول متأثر از این علت است و این مقدر شده است و اندازه آن مشخص است.<sup>۲</sup> بنابراین قَدَر به این معناست که هر علت مشخص فقط معلول مشخصی را نتیجه می‌دهد.

نظام هستی هم به همین صورت است. خداوند علت العلل است. یک معلول خلق می‌کند و این معلول، خودش علت می‌شود برای معلول‌های بعدی و بعد معلول‌های بعدی هم علت می‌شوند و معلول‌های خودشان را خلق می‌کنند، همین طور تا می‌رسد به جهان ماده. در آخر، کل نظام مادی یک معلول است برای یک علت غیرمادی و قابل تخلف هم نمی‌تواند باشد؛ این همان «قضا» است.

آیا عالم ماده می‌تواند معلول یک علت دیگری بجز علت اختصاصی خودش بشود؟ نه! علت آن مشخص است. علت و معلول‌ها جابه‌جا نمی‌شوند. ببینید اعداد را؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵. آیا می‌شود عدد ۵ را به جای عدد ۳ گذاشت؟ نه! جابه‌جایی ممکن نیست. در سلسله علت و معلول، چون رابطه میان علت‌ها و معلول‌ها حتمی و مشخص

۱. قضای الهی عبارت است از حکم قطعی الهی درباره ی جریانات و حوادث، و قدر الهی عبارت است از اندازه گیری پدیده ها و حوادث. از نظر علوم الهی مسلّم است که قضای الهی به هیچ حادثه ای مستقیماً و بلاواسطه تعلق نمی‌گیرد، بلکه هر حادثه را تنها و تنها از راه علل و اسباب خودش ایجاب می‌کند. قضای الهی ایجاب می‌کند که نظام جهان نظام اسباب و مسببات

باشد. (مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۲۹۱)

است امکان تخلف و جابه جاشدن ندارد؛ این همان قضا و قدر است. برای معنای «قدر»، یک مثالی می زنم؛ اتفاق ها و پدیده هایی را که در محور زمان رخ داده اند نمی توان جابه جا کرد. مثلاً در زمانی حافظ زندگی می کرده و بعدها شهریار آمده است؛ آیا می توان جای این دو را عوض کرد؟ نه، نمی شود. چون آن زمان که حافظ آمده، حتماً علت آن آمده است. شخصیت حافظ معلول علتی است که آمده است و آن علت نمی تواند شهریار را بیاورد. آیا امکان دارد امام علی (علیه السلام) بیاید این جامه به زمان حضرت برویم؟ نمی شود؛ چون من که در این زمان هستم، علم آمده و در آن زمانی که نبودم، علم نیامده بوده. چون اگر علت آمده بود حتماً خودم هم می آمدم. ما یک واجب الوجود داریم که او باید حتماً باشد؛ اما بقیه موجودات ممکن الوجود هستند، ممکن است باشند، ممکن است نباشند؛ مثل دستی که چرب شده، چون به روغن خورده است. در این مثال، دست می تواند چرب باشد و می تواند چرب نباشد. اما خود روغن چرا چرب شده است؟ چربی روغن ذاتی است و لذا کسی از چربی چرب بودن روغن سؤال نمی کند. این چربی برای روغن حتماً باید باشد. اما چربی برای دست لازم نیست حتماً باشد؛ لذا در موجوداتی که ممکن الوجود هستند، برای وجود داشتن حتماً باید علت شان وجود داشته باشد. نمی توانند بدون علت، ایجاد شوند.

بعضی در مبحث قضا می گویند: «اگر علت آمد، حتماً لازم نیست معلول آن هم بیاید! آمدن علت زمینه آمدن معلول را فراهم می کند. معلول می تواند بیاید و می تواند نیاید!»<sup>۱</sup> می گوییم: مگر امکان دارد علتی، علت باشد، اما معلول نداشته باشد؟ می توان قاتلی را بدون مقتول تصور کرد؟

۱. وبعضهم (المتكلمون) ينكرون وجود العلل والمعلولات أصلاً، فيقولون بأنه لا مؤثر إلا الله. والله تعالى إذا فعل شيئاً، كالإحراق، مقارناً بالشيء كالنار، على سبيل العادة، ظنّ الخلق أن النار علّة، والإحراق أثره ومعلوله، وذلك الظنّ باطل (قواعد العقائد، ج ۱، ص ۸۶) وهم طائفة الأشاعرة (تعليقه

می‌گویند: «این که همواره وقتی علت می‌آید، معلول بیاید و تخلف ناپذیر باشد، با اختیار داشتن انسان تنافی دارد.» مثلاً وقتی علت نشستن آمد، حتماً باید بنشینید؟ مگر انسان اختیار ندارد؟ می‌تواند بنشیند، می‌تواند ننشیند و از آن علت تخلف کند؛ چون خود انسان علت نشستن خود او است. لذا اینکه گفته شود: «وقتی علت می‌آید، حتماً معلول می‌آید.» با اختیار تنافی دارد. اهل سنت این نظریه را قبول دارند. می‌گویند: «این طور نیست که حتماً باید معلول آن علت هم بیاید، بلکه در حضور علت، معلول می‌تواند بیاید و می‌تواند نیاید.» چرا این طور می‌گویند؟ چون هنوز نتوانسته‌اند مسئله اختیار را حل کنند؛ یعنی این را حل کنند که هم نظام عالم به شکل علت و معلول و حتمیت باشد و هم اینکه انسان اختیار داشته باشد؛ لذا قائل بر حتمیت نیستند. متن کتاب: «... انسان به حکم قضا و قدر آزاد.»<sup>۱</sup>

### ﴿جبر و اختیار﴾

مامی‌گوییم: «انسان به حکم قضا و قدر آزاد و مختار است.» انسان در نظام خلقت، به صورت جبری مختار است؛ یعنی خدا علتی آورده است که آن علت معلولی به اسم انسان دارد که قوه اختیار را داراست. این طور نبوده است که انسان اختیار داشتن خود را انتخاب کرده باشد. انسان به شکل موجود مختار خلق شده است؛ به این معنا که وقتی انسان می‌خواهد کاری بکند، تصمیم می‌گیرد که آن را انجام دهد یا ندهد. ولی مثلاً باد را خدا خلق کرده است اما به صورت جبری کارش را انجام می‌دهد. آب، مختار نیست که مرطوب باشد یا نباشد. اما انسان در کارهایی که انجام می‌دهد، اختیار دارد. انسان را به نحوی خلق کرده‌اند که یک موجود مختار باشد.

متن کتاب: «... انسان به حکم قضا و قدر آزاد و مسئول است. حاکم بر سرنوشت خویش است.»<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۷

۲. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۷

چون انسان اختیار دارد، از او سؤال می‌کنند؛ اگر مجبور بود، صحیح نبود که از او سؤال کنند.

### ❁ انسان و سرنوشت

انسان سرنوشت خودش را خودش انتخاب می‌کند. خودش تصمیم می‌گیرد که از کدام مسیر برود. خودش مشخص می‌کند که روح خود را چگونه بسازد؛ قبل از این که خود را بسازد، اصلاً شخصیتی ندارد. انسان با رفتار خودش، خودش را می‌سازد. انسان خودش می‌خواهد زرنگ یا تنبل باشد. انسان جاده و مسیرش را خودش مشخص می‌کند. یک نفر در صراط مستقیم است و یک نفر دیگر در بی‌راهه. این صراط‌ها را خود انسان درست می‌کند، به این صورت نبوده که از قبل این صراط بوده و انسان جبراً از آن عبور کرده باشد. صراط، یعنی همان شخصیت انسان.

### ❁ جاده سرنوشت

مثل کسی که در بیابان راه می‌رود و در پشت سر خود یک رد پا و جاده‌ای درست می‌کند، شخصیت انسان هم به همین شکل بر اساس اعمال او درست می‌شود. این جاده‌های شخصیت ما هستند که در اثر کارهای ما درست می‌شوند. چیزهایی که می‌بینم، می‌گویم و می‌شنوم به شخصیت من تبدیل می‌شوند.

ما به تعداد آدم‌ها صراط و شخصیت داریم؛ اما صراط مستقیم و فرمول سعادت، یکی است و خدا این فرمول را در اختیار هر آدمی قرار داده است. خدا چون انسان را دوست دارد به او این قوانین (سنت‌ها) را یاد می‌دهد تا به انسان کمک کرده باشد و همان‌طور که بیان شد، هر انسانی خودش جاده شخصیت خودش را می‌سازد. لذا قوانین را خدا به انسان گفته است ولی انسان خودش باید آن‌ها را در زندگی و رفتارش پیاده کند. در نتیجه بعضی جاده‌ها به جهنم می‌رسند و بعضی دیگر به بهشت. البته ممکن است

یک نفر ۲ درصد به قانون خدا عمل کند و یک نفر دیگر ۵ درصد و یک نفر دیگر مثلاً ۶۰ درصد. یک نفر هم ۱۰۰ درصد کارهایش بر قوانین الهی منطبق است که چنین شخصی امام معصوم می شود.

هرکسی یک کتاب برای شخصیت خود دارد. بعضی افراد کتاب شخصیت شان قرآن است؛ یعنی کارهایی که می کنند، از جمله شوخی، خنده، تفکر سیاسی، دوستی و... منطبق با قرآن است. خود فرد این جاده را درست کرده است. اگر افراد زیادی از جامعه، جاده و کتاب شخصیت خود را منطبق بر قرآن بسازند، همه در یک مسیر الهی حرکت می کنند. لذا در حدیث داریم: «شِيعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِبْتِنَا»<sup>۱</sup>. یعنی این ها در مسیر ما اهل بیت علیهم السلام هستند، از کارهایی که اهل بیت علیهم السلام راضی هستند، آن ها هم راضی هستند.

### ﴿۶﴾ پیروی از صراط اهل بیت علیهم السلام

لذا امام ها همه مثل هم هستند. درست است که کارهای مختلفی انجام داده اند، اما یک مسیر و روش دارند. به عبارت دیگر، یک فرمول را در خودشان پرورش داده اند؛ لذا یک انسان ۲۵۰ ساله می شوند. یک جایی باید صلح می کرد، یک جایی باید جنگ می کرد. گویا یک انسان است که در شرایط مختلف بر طبق یک فرمول واحد به وظیفه ی خود عمل می کند.<sup>۲</sup>

۱. الْأَصَادِقُ علیهم السلام قَالَ: شِيعَتُنَا جَزْءٌ مِنَّا، خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طِبْتِنَا، يَشْوُوهُمْ مَا يَشْوُونَا، وَيَسْرُهُمْ مَا يَسْرُنَا، فَإِذَا أَرَادْنَا أَحَدٌ فَلْيَقْصِدْهُمْ فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يُوَصَّلُ مِنْهُ إِلَيْنَا. (امالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹۹)

ترجمه امام صادق علیهم السلام فرمود: «شیعیان ما جزئی از ما هستند که از باقی مانده گل ما آفریده شدند. هر آنچه ما را اندوهگین کند آنان را اندوهگین می سازد و هر آنچه ما را شادمان سازد آنان را شادمان می گرداند. پس هر کس که ما را می طلبد می یابست آنان را قصد کنند [و به آنان نیکی نماید] پس آنان کسانی هستند که از ایشان به ما می رسد. [و نیکی در حق شیعیان ما چون نیکی در حق ماست].»

۲. نظریه انسان ۲۵۰ ساله نظریه ای که با اتکا به یکپارچگی شیوه و سیره سیاسی و مبارزاتی امامان شیعه در دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس، آنان را یک انسان ۲۵۰ ساله قلمداد می کند.

اما ما انسان‌های عادی این‌طور نیستیم. یک مقدار از کارهایمان مطابق با سنت‌ها و قوانین است، یک مقدارش هم مطابق نیست. پس گفتیم که انسان مختار است، از او سؤال می‌کنند و سرنوشت خود را خودش می‌سازد.

### ✽ ظرفیت اولیای خدامتفاوت است

انسان خلیفه‌الله است و اوج انسانیت در پیغمبر اسلام ﷺ متجلی است. وجود مبارک پیغمبر ﷺ است که می‌تواند قرآن و معارف آن را درک کند. اما حضرت موسی ﷺ نمی‌تواند؛ چون آدم‌ها با هم فرق می‌کنند. ظرفیت‌ها با هم متفاوت است.

حضرت موسی ﷺ گفت: «خدایا می‌خواهم تو را ببینم!»<sup>۱</sup> خدا گفت:

این نظریه را آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، قبل از انقلاب اسلامی مطرح نموده و بر این باور است که زندگی سیاسی امامان شیعه علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در مجموع حرکتی مستمر و طولانی است که ۲۵۰ سال ادامه پیدا کرده و همه آنان در راستای تحقق هدفی مشخص، یعنی رشد و تعالی انسانیت و ایجاد جامعه اسلامی، اما با شیوه‌های گوناگون در حال مبارزه با دشمنان زمانه خویش بوده‌اند.

مبارزه سیاسی سخت و شدید به عنوان مهم‌ترین ویژگی زندگی امامان شیعه در طول این ۲۵۰ سال وحدت شخصیت معصومان ﷺ را در موضوع جهاد تبیین می‌کند. طبق این نظریه همه ائمه پس از امام حسین ﷺ، در واقع هم‌زمان او بوده‌اند و با همان دشمنی مبارزه کردند که امام حسین ﷺ جنگید و به شهادت رسید، اما شکل جهاد آنها به اقتضای شرایط تغییر می‌کرد. (رک: انسان ۲۵۰ ساله، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای)

۱. وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)

ترجمه: و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد و چون به خود آمد گفت تو منزهی به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.

«موسیٰ تو نمی توانی. اما من خودم را بر کوه عرضه می کنم؛ اگر کوه توانست تحمل کند، تو هم می توانی تحمل کنی.» پس کوه متلاشی شد، موسی هم بی هوش شد. کوه، قدرت و قابلیت شناخت خدا و معرفت خدا را ندارد. حضرت موسی علیه السلام نمی توانست خدا را ببیند، اما پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله توانست. حضرت علی علیه السلام می گوید: «من خدای را که نبینم، عبادتش نمی کنم.»<sup>۱</sup> بعد خدا به حضرت موسی علیه السلام می گوید: «تو نمی توانی مرا ببینی.» دقت کنید که مرتبه ی حضرت علی علیه السلام چقدر از حضرت موسی علیه السلام بالاتر است! پس آنچه بر کوه عرضه شد، قدرت اختیار نبود چون اختیار را همه انسان ها داشتند؛ بلکه مقام و معرفت الهی بود.

### ﴿قضا و قدرهای مختلف﴾

اگر کسی نشستن در زیر دیوار شکسته را اختیار کند، دیوار بر سرش خراب می شود. این یک قانون علت و معلولی است که در جهان وجود دارد. اما اگر دیوار سالم را برای نشستن انتخاب کرد، بر سرش آوار نمی شود. خب، آن علتی که شما اختیار کردید، این معلول را می آورد و اگر آن علت دیگر را اختیار کردید، یک معلول دیگر می آید. این ها همه قضا و قدرهای مختلف هستند.

هیچ چیزی بی قاعده نیست. این قانون ها هم خودشان جعل و قرارداد شده اند. مثلاً اگر شما به صله رحم عمل کنید، عمرتان زیاد می شود.<sup>۲</sup> در

۱. رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا عَلِيُّ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ فَقَالَ مَا كُنْتُ بِالَّذِي أَعْبُدُ إِلَهًا لَمْ أَرَهُ ثُمَّ قَالَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ غَيْرَ أَنَّ الْإِيمَانَ بِالْغَيْبِ بَيْنَ عَقْدِ الْقُلُوبِ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۹)

ترجمه: مردی یهودی به امام علی علیه السلام عرض کرد: «یا علی آیا پروردگارت را دیده ای؟» فرمود: «من چنان نبودم که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم.» سپس فرمود: «چشم ها او را ندیده و نمی توانند دید به مشاهده دیدن یادیده ها ولیکن دل ها او را به حقائق و ارکان ایمان دیده اند.»

۲. يَكُونُ الرَّجُلُ يَصِلُ رَجْمَهُ، فَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۰)

واقع خدا به ما این قوانین را یاد داده است و ما این قوانین را اجرا می‌کنیم.

### ❁ انسان، موجودی دو بُعدی است

به صورت کلی طبیعت انسان دو بُعد دارد؛ زمینی و آسمانی. بُعد زمینی انسان ظلم و جهول است<sup>۱</sup> ولی بُعد آسمانی انسان میل به خدا دارد. بعضی‌ها هر دو بُعد را دارند، بعضی فقط بعد ظلم را تقویت کرده‌اند و عده‌ای هم بُعد خدایی خود را قوی کرده‌اند و خدایی محض هستند و بُعد دیگرشان که زمینی و مادی است، می‌میرد.

اغلب ما حد وسط هستیم، هم این بعد را داریم و هم آن را. یک روز ناراحت و روز دیگر خوشحال هستیم. از این رو گفته می‌شود که این آدم‌ها که یک روز خدا در وجودشان حاکم است یک روز شیطان حاکم است، روحیه‌شان هم یکنواخت و ثابت نیست؛ لذا رفتارهای بیرونی آن‌ها نیز مختلف است. یک بار خیلی معنوی می‌شوند، یک بار هم حوصله‌ی معنویت را ندارند. اما پیغمبر ﷺ هر دو بُعد را به طور کامل دارد.

وجود پیامبر ﷺ منظم است. اما آدم‌های معمولی نامنظم هستند. لذا انسان وقتی گناه می‌کند، افسرده می‌شود و وقتی کار خوب می‌کند، سر حال است. آن‌ها که روی خودشان کار می‌کنند، وجود خدایی در آن‌ها مستمتر است. در این میان، عده‌ای هم کاملاً استمرار دارند؛ یا خوب خوب هستند یا بد بد.

---

ترجمه: گاهی کسی صله‌ی رحم می‌کند، در حالی که از عمرش سه سال باقی مانده است. خداوند (به خاطر این عمل) باقی مانده عمر او را سی سال می‌کند و خداوند آنچه را بخواهد، می‌کند.

۱. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (سوره احزاب، آیه ۷۲)

ترجمه: ما امانت (تعهد، تکلیف، ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند (و اظهار ناتوانی کردند) اما انسان آن را بر دوش کشید. او بسیار ستمکار و نادان بود، (چون بر خود ستم کرد و قدر این مقام والا را ندانست).

### ﴿۵﴾ از اعمال انسان سؤال می شود

یک سؤال این جا مطرح می شود که اصلاً چرا خدا به انسان اختیار داد که بعد بخواهد از انسان سؤال بپرسد؟

پاسخ این است که خدا از اصل اختیار داشتن انسان که سؤال نمی پرسد! از نحوه استفاده کردن از اختیار سؤال می پرسد. می پرسد: «شما که می دانستید خوب چیست و بد چیست، چرا کار بد را انتخاب کردید؟ چرا روح خودتان را کثیف کردید؟»<sup>۱</sup> در این باره سؤال می شود.

ما در بین هزاران راه و فعل، مخیر هستیم که انتخاب کنیم. اما به طور کلی همه افعال به دو دسته ی خوب و بد تقسیم می شوند. خدا می پرسد: «شما که می دانستید چه کاری خوب است و چه کاری بد است و من برایتان پیامبر باطنی و خارجی فرستادم،<sup>۲</sup> چرا راه بد را انتخاب کردید.»

نظام تکوین به این صورت است. لذا خدا قانون ها را به ما گفته است. مثلاً اگر شما خوب درس بخوانید، خود به خود تأثیر خوب می گذارد و اگر

۱. به مفهوم این مطلب در چند آیه از قرآن اشاره شده است. در این آیات، خداوند متعال انسان را از برخی گناهان باز می دارد و تأکید می کند که انسان، خود به اشتباه بودن آن ها معترف است. برای نمونه می توان به آیات زیر اشاره کرد:

فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۲۲) ترجمه: برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می دانید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۴۲) ترجمه: و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را بآنکه خود می دانید کتمان نکنید.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره آل عمران، آیه ۷۳) ترجمه: ای اهل کتاب چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید با اینکه خود می دانید.

۲. امام کاظم علیه السلام: يَا هِشَامُ إِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالزُّنُسُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ علیهم السلام وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ (الکافی، ج ۱، ص ۱۶)

ترجمه: ای هشام خدا بر مردم دو حجت دارد حجت آشکار و حجت پنهان؛ حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند و حجت پنهان عقل های آنهاست.

کارهای بد انجام بدهید، خود به خود منحرف می شوید. لذا در روز قیامت عین افعال ما بیرون می آید، جزای افعال نمی آید، خود آن ها می آیند.<sup>۱</sup>  
متن کتاب: «... دنیا و آخرت به هم پیوسته هستند، رابطه‌ی این دو نظیر رابطه‌ی مرحله کشت و مرحله برداشت است».<sup>۲</sup>

بنابراین، هر چه اینجا کشت می کنیم، آن جا برداشت می کنیم. اگر کار خوبی کنیم، آن جا هم کار خوبمان را برمی داریم، نه این که جزای آن را برداریم.

### ❁ همراه انسان در قبر

در روایت داریم که: «هر کسی که از قبر بلند می شود، یک کسی همراه او هست که وقتی آن فرد به جاهای ترسناک می رسد. آن فرشته می گوید: «این ها مال شما نیست. الان رد می شوید.» و به او مژده و بشارت خوبی و شادی می دهد. به محضر خدا که می رسد، یک قضاوت آسانی برایش می کنند و سریع به بهشت می رود. بعد به آن شخصی که همراهش بود، می گوید: «تو کی بودی

۱. فرمود حضرت صادق (علیه السلام): «وقتی که بیرون آورد خداوند مؤمن را از قبرش، خارج شود با او مثالی که پیش پیش او می رود. هر جا که آن مؤمن وحشتی از وحشت های روز قیامت را ببیند. آن مثال به او گوید: «ترسناک مباش و اندوهناک مشو و بشارت باد تو را به سرور و کرامت از خدای عز و جل». تا بایستد در محضر حق تعالی، [پس] محاسبه فرماید او را حسابی آسان و فرمان دهد او را به بهشت، و آن مثال پیش اوست. پس می گوید به او آن مؤمن: «خداوند رحمت کند تو را. تو خوب کسی بودی که با من خارج شدی از قبر، و همیشه مرا بشارت به سرور و کرامت از جانب حق دادی تا آنکه دیدم آن را. تو کیستی؟» می گوید: «من آن سروری هستم که داخل کردی او را بر برادر مؤمن در دنیا. خلق فرمود خدای تعالی مرا از آن تا بشارت دهد تو را.» و در این حدیث شریف نیز دلالت واضحی است بر تمثیل و تجسم اعمال در نشئه آخرت، چنانچه شیخ اجل بهاء الدین (قدس سره) نیز فرموده در ذیل همین حدیث شریف که «بعض اخبار دلالت می کند بر تجسم اعتقادات نیز: پس. اعمال صحیح و اعتقادات صحیح به صور نورانیه نیکو منظری ظاهری شوند که باعث می شوند کمال سرور و انتباه را از برای صاحبشان. و اعمال سیئه و اعتقادات باطله ظاهری شوند به شکل صور ظلمانیه مستقبیه که باعث می شوند برای صاحبشان غایت اندوه دردناکی را.» (چهل حدیث امام خمینی (علیه السلام)، ص ۴۳۸)

۲. مجموعه آثار شهید مطهری (رحمته الله علیه)، ج ۲، ص ۸۷

که داشتی همراهی می کردی؟» می گوید: «من خوشحالی ام، من سُروری هستم که در دل برادر مومنّت ایجاد کردی.»<sup>۱</sup> ببینید در روایت می گوید: «من خود خوشحالی ام، نه این که جزای خوشحالی باشم.»

از آن طرف یکی از عذاب های قیامت حال گیری است. بهشتی هارابه اهل جهنم نشان می دهند و بعد بین شان یک دیوار می کشند. بهشتی ها هم به همین شکل آن هارا نگاه می کنند. در آیه ی قرآن آمده است که فرد بهشتی به دوستانش می گوید: «من یک دوستی داشتم. در دنیا نزدیک بود من را منحرف کند، کجاست؟» سپس مطلع می شود که او در جهنم است. به او می گوید: «یادت هست می خواستی من را هم مثل خودت کنی؟»<sup>۲</sup> خود این یک عذاب است.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَقْدُمُ أَمَامَهُ كُلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنَ هَوَلًا مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَفْرَغْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالشُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُخَابِسُهُ «حَسَابًا يَسِيرًا» وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ نِعَمَ الْخَارِجِ خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَمَا زِلْتَ تَبْشِرُنِي بِالشُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتَ ذَلِكَ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا الشُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَذْخَلْتَ عَلَيَّ أَحْيَاكَ الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۹۰)

ترجمه: امام صادق (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود: چون خدا مؤمن را از قبرش مبعوث کند، با او نمونه ای از قبر بیرون آید و جلو او باشد و هر آنجا که مؤمن یکی از هراس های روز قیامت را ببیند آن نمونه گوید: «نترس و غم مخور و مزه گیر به شادی و کرامت از طرف خدا عز و جل» تا آنکه در برابر خدا عز و جل بایستد و از او حساب آسانی بکشد و فرماید که او را به بهشت برند و آن نمونه جلو او باشد. مؤمن به او گوید: «خدایت رحمت کند. چه خوب کسی بودی که با من از گورم بیرون آمدی و پیوسته مرا به شادی و کرامت از طرف خدا مزه می دادی تا آن را به چشم دیدم.» و به او می گوید: «تو کیستی؟» می گوید: «من همان شادیم که به دل برادر مؤمن خود در دنیا وارد ساختی. خدا عز و جل مرا آن آفریده تا به تو مزه دهد.»

۲. قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ (۵۱) يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذِقِينَ (۵۲) أَأَذَا مِثْنًا وَكُنَّا تِرَافًا وَعِظَامًا أَأَنَا لَمَدْبُوتُونَ (۵۳) قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مَظْلُومُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْحَجِيمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتَزِدِينَ (۵۶) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضِرِينَ (۵۷) أَفَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ (۵۸) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْقَوْمِ الْعَظِيمِ (۶۰) لِيُمِثِلَ هَذَا قَالَتَعْمَلُ الْغَالِبُونَ (۶۱) (سوره صافات، آیات ۵۱ الی ۶۱)

ترجمه: گوینده ای از آنان (= بهشتی ها) می گوید راستی من [در دنیا] همنشینتی داشتم (۵۱) [که به من] می گفت آیا واقعا تو از باوردارندگانی (۵۲) آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا واقعا جزا می

## ❁ انسان، فطرتاً پاک است

متن کتاب: «انسان دارای شرافت و کرامت ذاتی است.»<sup>۱</sup>

برخی ادیان دیگر می‌گویند: «انسان ذاتاً بد است.»<sup>۲</sup> برخی اندیشمندان غربی نیز چنین دیدگاهی دارند.<sup>۳</sup> در واقع این یک بحث روان‌شناسی است که ذات انسان خوب است یا بد.<sup>۴</sup> البته در بعضی کتاب‌های روان‌شناسی از روی شکل و قیافه درباره شخصیت فرد مطالبی را می‌گویند که واقعاً جای تعجب دارد! از نظر دینی، اصلیت انسان‌ها، خوب بودن آن‌ها است. در خلقتشان

یابیم (۵۳) [مؤمن می‌پرسد آیا شما اطلاع دارید [کجاست] (۵۴) پس اطلاع حاصل می‌کند و او را در میان آتش می‌بیند (۵۵) او می‌گوید به خدا سوگند چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی (۵۶) و اگر رحمت پروردگارم نبود هرآینه من [نیز] از احضارشدگان بودم (۵۷) (ومی‌گوید) آیا دیگر روی مرگ نمی‌بینیم (۵۸) جز همان مرگ نخستین خود و ما هرگز عذاب نخواهیم شد (۵۹) راستی که این همان کامیابی بزرگ است (۶۰) برای چنین [پاداشی] باید کوشندگان بکوشند (۶۱)

۱. مجموعه آثار شهید مطهری رحمته‌الله، ج ۲، ص ۸۷

۲. مسیحیان معتقد به گناه ذاتی بشر هستند و لذا ذات بشر را ناپاک می‌دانند. پولوس که در اصل یهودی بود اما با ادعای مکاشفه و دیدار حضرت عیسی علیه‌السلام توانسته بود اعتقادات مسیحیت را تحریف کند، چنین می‌نویسد: «با گناه آدم انسان‌ها همه گناهکار شدند و بدین ترتیب گناه و مرگ به جهان آمد. این گناه با زاد و ولد بین انسان‌ها شاعه یافت و این جسم انسان است که عامل کسب و انتقال گناه است... عامل ورود گناه به جهان، آدم است. گناه او گناه شخصی نیست لذا نزد او باقی نمی‌ماند و به همه سرایت می‌کند چرا که او با این گناه جوهر انسان را فاسد کرد و بدین ترتیب انسان تحت سلطه گناه درآمد. انسان به سبب سرپیچی آدم گناهکار شد و به دلیل تبعیت از آدم ثانی (عیسی مسیح) از گناه پاک می‌شود و جلال خدا را درک می‌کند.» (کتاب مقدس، عهد جدید، نامه پولوس به رومیان، باب ۵ و ۶)

۳. هابز، فیلسوف انگلیسی. می‌گوید: «انسان طبعاً درنده‌خو و گرگ صفت است، بنابراین اگر آدمیان به طبع خودشان وا گذاشته شوند به جان هم می‌افتند و دمار از روزگار یکدیگر برمی‌آورند و بدینسان هرگز جامعه پسامان و مطلوبی پدیدار نخواهد شد، باید قدرت مافوق وجود داشته باشد تا مردم را ضبط و مهار کند. پس کسانی که نسبت به عامه مردم از قدرت بیشتری برخوردارند صلاحیت حکومت بر مردم را دارند، زیرا اینها می‌توانند از ظلم و تعدی آدمیان به همدیگر جلوگیری کنند.» (حقوق و سیاست در قرآن، علامه مصباح، ص ۲۰۳)

۴. ر.ک: مقاله سرشت انسان؛ خیر یا شر، حمید نوروزی، مجله معرفت، شماره ۷۸.

اصل این است که آدم‌ها خوب هستند. فطرت انسان‌ها پاک است؛ چراکه انسان‌ها مخلوق خدا و شبیه به علت خود هستند.<sup>۱</sup> البته این درست نیست که اگر کسی را نشناختیم فوراً فکر کنیم که حتماً آدم خوبی است؛ زیرا ممکن است خود آدم‌ها فطرتشان را خراب کنند.

از برخی بزرگان نقل شده که گفته‌اند: «افسان، اول که لباسی را می‌خرد، خیلی حواسش به آن است. ولی بعد از مدتی روی آن جای زانو هم می‌افتد و دیگر برایش عادی می‌شود. ماهم که از بالا آمدیم، اول این طوری شیک بودیم و اتو کشیده، بعد گناه کردیم و جای زانو انداختیم و انگار برایمان عادی شده است. ولی می‌توانیم برگردیم. این مهم است اما خیلی‌ها بر نمی‌گردند و همین‌طور تا آخرین راه را می‌روند تا آن لباس پاره می‌شود!» چنین شخصی پاک بودن ابتدای زمان خلقتش را از دست می‌دهد. اصلاً ارزشی برای خودش قائل نیست، به راحتی دروغ می‌گوید و هر کاری می‌کند.

### ﴿۵﴾ کرامت شخصیت

معمولاً سیدها به خاطر نوع تربیتی که دارند، هیچ وقت نمی‌گویند: «ما بدبخت و بیچاره هستیم.» چند روحانی تا حالا دیده‌اید که بگوید: «وضع مالی ما خراب است و پول نداریم و...» من از آقای یک جمله‌ای را شنیدم که حقوق طلبه‌ها از کارگرها هم کمتر است.<sup>۲</sup> اما شکایت نمی‌کنند. این‌ها نشانه

۱. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ خَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سوره روم، آیه ۳۰)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.  
۲. من می‌دانم که وضع طلاب بد است. امروز شهریه‌های حوزه حداکثر هشت هزار تومان است. چه کسی می‌تواند با هشت هزار تومان شهریه، زندگی خود را با داشتن سه، چهار بچه اداره کند؟! این درآمد بسیار کمی است. امروز واقعاً یک کارگر ساده‌ی کارخانه هم با هشت هزار تومان کار نمی‌کند؛ اما در حال حاضر طلبه‌ی ما که انتظار داریم یک روز خورشید درخشانی بشود که کشور و دنیا را اشاع کند، دارد با این مبلغ زندگی می‌کند! (بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم ۳۰

بزرگواری است و چنین اشخاصی بزرگواراند.

اما آدم‌هایی که کرامت شخصیت ندارند، به راحتی گناه می‌کنند.<sup>۱</sup>  
یک استادی داشتم که سید بود. این سید خیلی وضع مالیش خراب بود به حدی که نمی‌توانست آب تصفیه بخرد. همسرش در تصادف فوت کرده بود. فرزندی هم نداشت، فرش زیر پایش همان جانمازش بود. من یادم هست که برادرم برایش قرآن می‌خواند و این شخص با تلاوت قرآن گریه می‌کرد. علیرغم اینکه سنش زیاد بود اما بسیار شوخ بود. هر کسی هم که می‌خواست به او کمک مالی کند، او کمک را به فقیر می‌داد. ببینید انسان با کرامت این طور است.

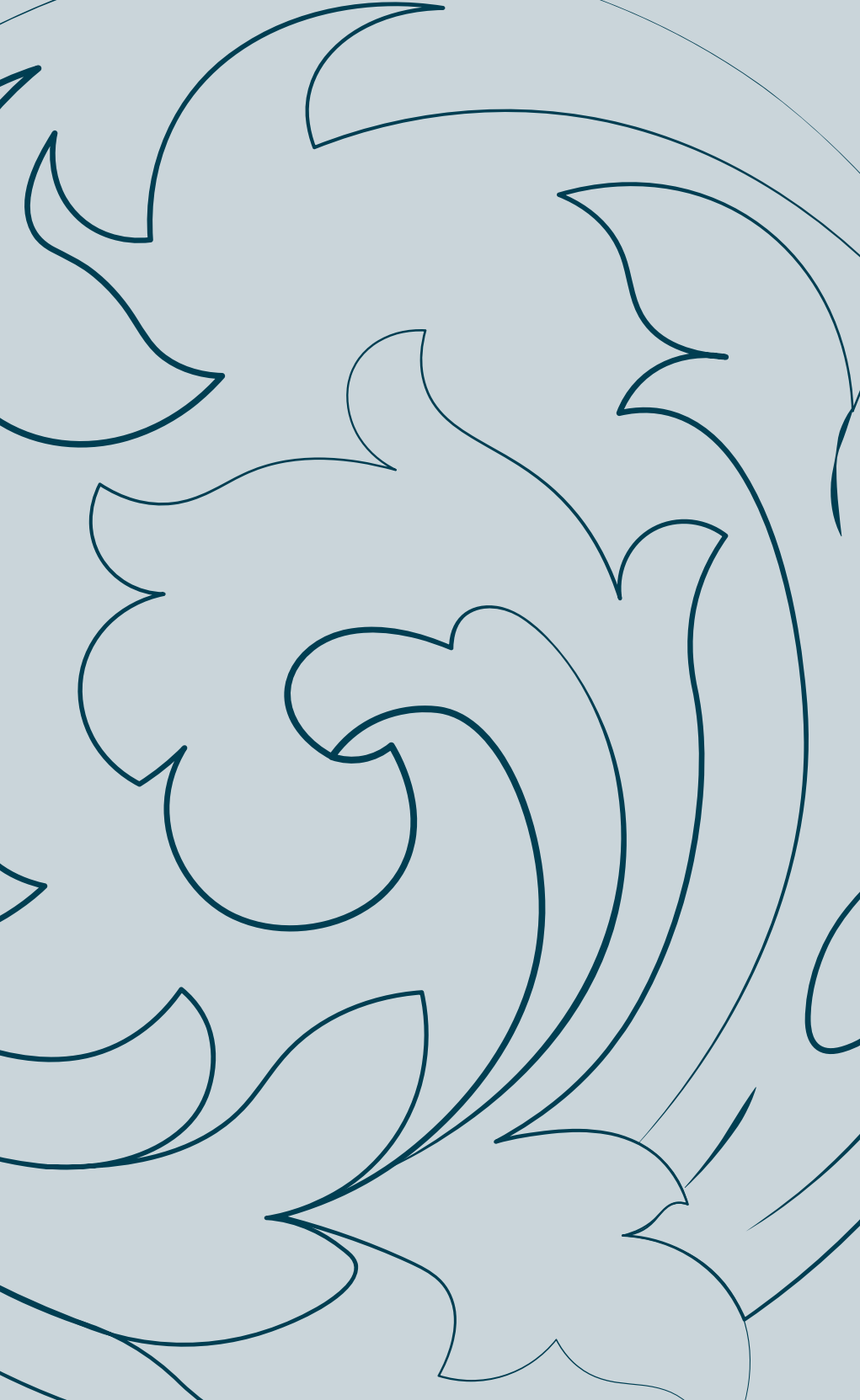
متن کتاب: «انسان دارای شرافت و کرامت ذاتی و شایسته خلافت الهی است. دنیا و آخرت به یکدیگر پیوسته است. رابطه ایندو نظیر رابطه مرحله کشت و مرحله برداشت محصول است که هرکس عاقبت کاز آن میدرود که کشته است؛ نظیر رابطه دوره کودکی و دوره پیری است که دوره پیری ساخته دوره کودکی و جوانی است.»<sup>۲</sup>  
بر خلاف دین مسیحیت که می‌گوید: «یا دنیا را بگیرد یا آخرت را و این دوبا همری ارتباط هستند.»<sup>۳</sup>

۱. قال امیرالمومنین (علیه السلام): مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهْنَهَا بِالْمَعْصِيَةِ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۹)  
ترجمه: کسی که ارزش خود را بشناسد، با گناه او را کوچک نمی‌کند.  
قال امیرالمومنین (علیه السلام): مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ. (نهج البلاغه (صیحی صالح)، حکمت ۴۴۹) ترجمه: کسی که ارزش خود را بشناسد، شهوات در مقابل او کوچک است.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری (علیه السلام)، ج ۲، ص ۸۷

۳. چنان که تاریخ گواهی می‌دهد و در آیات و روایات نیز ذکر شده، اصحاب و یاران حضرت عیسی (علیه السلام)، رهبانیت و انزوا را از جامعه را برگزیدند و با تلقی رهبانیت به عنوان ارزش، کوشیدند که هرچه بیشتر از جامعه و شهرها دور شوند و در بیابان‌ها، غارها و در دیرهایی که می‌ساختند، به گذران عمر و عبادت خدا بپردازند. قرآن درباره گرایش مسیحیت به رهبانیت و انگیزه آن‌ها می‌فرماید:

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوا مَا كَتَبْنَا هَا عَلَيْهِمْ إِلَّا نَتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا... (سوره حدید، آیه ۲۷)  
ترجمه: و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند ما آن را برایشان مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسب خوشنودی خدا کنند، ولی آن را آن سان که سزاوار بود پاس نداشتند. (پندهای الهی،



## كتابنامه

قرآن كريم

نهج البلاغه

۱. ابن اثير، على بن محمد، شمس الدين، ابراهيم، قاضى، ابى الفداء عبد الله، ودقاق، محمد يوسف. ۱۴۰۷. الكامل في التاريخ. ۱۱ ج. بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.

۲. ابن حزم، على بن احمد، ولجنة من العلماء. ۱۴۰۳-۱۹۸۳. جمهرة أنساب العرب. ۱ ج. بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.

۳. ابن سعد، محمد بن سعد، و عطا، محمد عبد القادر. ۱۴۱۰. الطبقات الكبرى. ۹ ج. بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.

۴. ابن منظور، محمد بن مكرم، وشيرى، على. ۱۴۰۸-۱۹۸۸. لسان العرب (۱۸ جلدی). ۱۸ ج. بيروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي.

۵. ابن بابويه، محمد بن على، غفارى، على اكبر، و غفارى، على اكبر. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. من لا يحضره الفقيه. ۴ ج. قم - ايران: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامی.

۶. ابن بابويه، محمد بن على، و كمرواى، محمد باقر. ۱۳۷۷. خصال شيخ صدوق. ۲ ج. تهران - ايران: كتابچى.

۷. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، خيمى، صلاح محمد، ارناووط، محمود، مروه، حسن اسماعيل، ارناووط، عبد القادر، معروف، بشار عواد، صاغرجى، مامون محمد، و ديگران. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. البدايه و النهايه. ۱۳ ج. دمشق سوریه: دار ابن كثير.

۸. ابن میثم، میثم بن علی، مظفر، انمار معاد، قواعد المرام في علم الکلام، ۱۴۳۶ هـ ق - کربلاى معلی، العتبة الحسينية المقدسة. قسم الشؤون الفكرية والثقافية.

۹. ابیاری، ابراهیم، ابن هشام، عبد الملك بن هشام، سقا، مصطفى، و شبلى، عبد الحفيظ. بدون تاریخ. السيرة النبوية، ابن هشام. ۲ ج. بیروت - لبنان: دار المعرفة.

۱۰. آقابخشی، علی. فرهنگ علوم سیاسی، ۱ ج. ۱۳۷۹. نشر چاپار.

۱۱. بحرانی، سید هاشم حسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، موسسه البعثه، قسم الدراسات الاسلاميه.

۱۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، و بنیاد بعثت. واحد تحقیقات اسلامی. ۱۴۱۵. البرهان في تفسير القرآن. ۵ ج. قم - ایران: مؤسسة البعثة. مركز الطباعة و النشر.

۱۳. برقی، احمد بن محمد، محدث، جلال الدين، المحاسن، قم، دار الكتب الاسلاميه.

۱۴. بلاذری، احمد بن یحیی، و محمد، حمید الله، و عباس، احسان، و دوری، عبد العزيز، و محمودی، محمد باقر، ۱ جلد، ۱۴۹۴ هـ ش، نشر دار المعارف.

۱۵. تفسیر تسنیم، جوادی آملی، عبد الله، ۱۳۸۰ هـ ش - قم، مرکز نشر اسراء.

۱۶. جان بایر، ناس، علی اصغر، حکمت، تاریخ جامع ادیان، ۱۳۵۴ هـ ش - تهران، نشر پیروز (چاپخانه).

۱۷. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم - مرکز نشر اسراء.

۱۸. جیمز آ. کوریک، مترجم یاسائی، آزیستا، رنسانس، ۱۴۰۲ هـ ش - تهران، انتشارات ققنوس.

۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن، شعرانی، ابوالحسن، شریف رازی، محمد، و ربانی شیرازی، عبد الرحیم. ۱۴۱۲-۱۹۹۱. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. ۲۰ ج. بیروت لبنان: دار إحياء التراث العربي.

۲۰. حسن بن فضل، طبرسی، احمد زاده، احمد، مکارم الاخلاق، ۱۳۹۰ هـ ش - قم، نشر نور الزهراء.

۲۱. حسن زاده، صادق، و ابن شعبه، حسن بن علی. ۱۳۸۲. تحف العقول. ۱ ج. قم - ایران: آل علی (ع).

۲۲. خلیل بن احمد، آل عصفور، محسن، مخزومی، مهدی، و سامرائی، ابراهیم. ۱۴۰۹-۱۴۱۰. العين. ۹ ج. قم - ایران: مؤسسة دار الهجرة.

۲۳. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۰. شرح چهل حدیث (اربعین حدیث). ۱ ج. قم ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۴. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام. ۱۳۸۵. تحریر الوسيلة. ۲ ج. تهران ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۵. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام - دفتر قم. ۱۳۹۲. توضیح المسائل (امام). ۱ ج. تهران - ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۶. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام. ۱۳۸۹. صحیفه امام. ۲۲ ج. بی جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۷. خواجه نصیر طوسی، محمد بن محمد، تحقیق علی ربّانی گلپایگانی، قواعد العقائد، ۱۴۱۶ هـ. ق - قم مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۲۸. خوانساری، محمد. ۱۳۷۶. فرهنگ اصطلاحات منطقی به انضمام واژه نامه فرانسه و انگلیسی. ۱ ج. تهران - ایران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۹. دار المشرق. ۲۰۰۰. المنجد في اللغة العربية المعاصرة. ۱ ج. بیروت لبنان: دار المشرق.
۳۰. دلّالی اصفهانی، رحیم، و محمدی، اسماعیل. تعامل نرخ بهره پولی و رشد اقتصادی. مقاله علمی وزارت علوم. معرفت اقتصاد اسلامی سال ششم پاییز و زمستان ۱۳۹۳ شماره ۱.
۳۱. رسولی، هاشم، و حویزی، عبدعلی بن جمعه. ۱۴۱۵. تفسیر نور الثقلین. ۵ ج. قم - ایران: اسماعیلیان.
۳۲. سبحانی تبریزی، جعفر، و ربانی گلپایگانی، علی. ۱۴۲۸. محاضرات فی الإلهیات. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۳۳. سبحانی تبریزی، جعفر، و نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد. ۱۴۱۶. قواعد العقائد (مع تعلیقات السبحانی). ۱ ج. قم - ایران: حوزه العلمیة بقم المقدسة. لجنة ادارة.
۳۴. سبزواری، هادی بن مهدی، و مطهری، مرتضی. ۱۴۰۲-۱۴۴۴. شرح مبسوط منظومه. ۲ ج. تهران - ایران: صدرا.

۳۵. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، خطیبی کوشک، محمد، و نگارش، حمید. ۱۳۸۶. فرهنگ شیعه (کلام). ۱۰ ج. قم: ایران: زمزم هدایت.
۳۶. سجادی، جعفر. ۱۳۷۳. فرهنگ معارف اسلامی. ۳ ج. تهران: ایران: کومش.
۳۷. سروش، عبد‌الکریم، اخلاق‌خدايان، ۱۳۸۰ ه. ش - تهران، انتشارات طرح نو.
۳۸. سروش، عبد‌الکریم، دانش و ارزش، پژوهشی در ارتباط علم و اخلاق، تهران، انتشارات یاران.
۳۹. شهیدی، جعفر، دهخدا، علی‌اکبر، مهرکی، ایرج، ستوده، غلامرضا، و سلطانی، اکرم. ۱۳۹۰. لغت نامه: فرهنگ متوسط دهخدا. ۲ ج. تهران - ایران: دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ.
۴۰. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، محقق حلی، جعفر بن حسن، استادی، رضا، میانجی، ابراهیم، آخوندی، علی، قوچانی، عباس، و قوچانی، محمود. ۱۳۶۲-۱۹۸۱. جواهر الکلام (ط. القديمة). ۴۳ ج. بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی.
۴۱. طباطبائی، محمد حسین. بدون تاریخ. بداية الحکمة. ۱ ج. قم: ایران: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي.
۴۲. طباطبائی، محمد حسین، و موسوی، محمد باقر. ۱۳۷۸. تفسیر المیزان (ترجمه). ۲۰ ج. بی‌جا: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن، و قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة. ۱۴۱۴. الأمالی. ۱ ج. قم - ایران: دار الثقافة.
۴۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، محقق کرکی، علی بن حسین، و مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لاحیاء التراث. ۱۴۱۴. جامع المقاصد في شرح القواعد. ۱۴ ج. قم: ایران: مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لاحیاء التراث.
۴۵. علامه حلی، حسن بن یوسف، مرعشی، شهاب‌الدین، شوشتري، نور الله بن شریف‌الدین، فضل‌الله بن روزبهان، و مرعشی، محمود. ۱۴۰۹. إحقاق الحق وإزهاق الباطل. ۳۴ ج. قم: ایران: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (رحمته الله علیه).
۴۶. علی بن حسین، سید مرتضی، مترجم صابری، حسین، امالی سید مرتضی، ۱۳۹۶ ه. ش - مشهد مقدس، نشر آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۴۷. غفاری، علی‌اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳ -

۱۳۶۵. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دارالکتب الإسلامیه.
۴۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علامه، ضیاء الدین، و فقیه ایمانی، کمال. ۱۴۰۶. الوافی. ۲۶ ج. اصفهان ایران: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی علیه السلام العامة.
۴۹. قمی، عباس. ۱۳۷۹-۱۴۲۱. نفس المهموم في مصیبة سيدنا الحسين المظلوم. ۱ ج. قم - ایران: المکتبه الحیدریه.
۵۰. کانت، ایمانوئل، ترجمه نظری، بهروز، نقد عقل محض، چاپ ۹، ۱۴۰۲ - تهران، انتشارات ققنوس.
۵۱. گروهی از نویسندگان. ۱۳۷۸-۱۳۸۰. تاریخ امام حسین علیه السلام = موسوعة الإمام الحسين علیه السلام. ۲۴ ج. تهران - ایران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی. دفتر انتشارات کمک آموزشی.
۵۲. متقی، علی بن حسام الدین، حیانی، بکری، و سقا، صفوه. ۱۴۰۹-۱۹۸۹. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال. ۱۸ ج. بیروت - لبنان: مؤسسة الرسالة.
۵۳. مجد، محمدقلی؛ مترجم امیری، مصطفی؛ مرزانی، سیدرضا، از قاجار به پهلوی (بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا)، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران - ۱۳۸۹ ه. ش.
۵۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت الله، غفاری، علی اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمد تقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۳۶۸-۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي.
۵۵. محمد بن علی، ابن بابویه، خراسان، حسن، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، ۱۴۰۵ ه. ق - بیروت، دار الأضواء لبنان.
۵۶. محمدی ری شهری، محمد، طباطبایی، محمد کاظم، مرکز تحقیقات دارالحديث، و حسینی، حمید. ۱۳۹۲-۱۴۳۴. منتخب میزان الحکمة. ۱ ج. قم ایران: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث. سازمان چاپ و نشر.
۵۷. محمدی، علی، مظفر، محمدرضا، شرح منطق مظفر، ۱۳۸۶ - قم، انتشارات الأمام الحسن بن علی علیه السلام.
۵۸. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. ۱۳۰۶. تاج العروس من جواهر القاموس. ۱۰ ج. بیروت - لبنان: دار مکتبه الحیة.
۵۹. مریم صانع پور، نقدی بر مبانی معرفت شناسی اومانستی، تهران، کانون اندیشه جوان، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، چ ۱، صص ۱۷-۲۹.

۶۰. مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام)، جلد ۱۴۰۷ هـ. ق. - قم. نشر انصاریان.
۶۱. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۹۶. آموزش عقاید (دوره کامل سه جلدی). ۳ ج. تهران ایران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر. شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۶۲. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۹۶. آموزش فلسفه. ۲ ج. تهران - ایران: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۶۳. مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ۱۳۹۲ هـ. ش - قم؛ انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۶۴. مصباح یزدی، محمد تقی، و شریفی، احمد حسین. ۱۳۸۲. فلسفه اخلاق. ۱ ج. تهران - ایران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر. شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۶۵. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها، ۵ جلد، چاپ هشتم، ۱۳۹۱ - تهران، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۶۶. مصباح یزدی، محمد تقی، راه و راهنماشناسی، ۱ جلد، ۱۳۹۳ - قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۶۷. مصباح یزدی، محمد تقی، سبحانی، کریم، بهترین ها و بدترین ها از دیدگاه نهج البلاغه ۱۳۹۲ - قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۶۸. مصباح یزدی، محمد تقی؛ نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ۱۳۸۲ هـ. ش - قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۶۹. مصباح یزدی، محمد تقی؛ تحقیق و نگارش کریم سبحانی. نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۹۱ - قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله علیه).
۷۰. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۶. مجموعه آثار استاد شهید مطهری. ۳۴ ج. تهران - ایران: صدرا.
۷۱. مطهری، مرتضی. ۱۴۰۲ - ۱۴۴۴. خدا در اندیشه انسان. ۱ ج. تهران - ایران: صدرا.
۷۲. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۶. آشنایی با قرآن. ۴ ج. تهران - ایران: صدرا.
۷۳. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. اصول فلسفه و روش رئالیسم. ۵ ج. تهران ایران: صدرا.
۷۴. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. انسان کامل. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۷۵. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. انسان کامل. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.

۷۶. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. توحید. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۷۷. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. خدمات متقابل ایران و اسلام. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۷۸. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. عدل الهی. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۷۹. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. علل گرایش به مادیگری. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۸۰. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. مقالات فلسفی. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۸۱. مطهری، مرتضی. بدون تاریخ. مقالات فلسفی. ۱ ج. تهران ایران: صدرا.
۸۲. مظفر، محمد رضا. ۱۳۶۶. المنطق (مظفر). ۳ ج. قم ایران: اسماعیلیان.
۸۳. مفید، محمد بن محمد، و خانبلوکی، امیر. ۱۳۸۸. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد. ۲ ج. قم - ایران: تهذیب.
۸۴. مقریزی، احمد بن علی، نمیسی، محمد عبد الحمید، امتاع الاسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، ۱۵ جلد، ۱۴۲۰ هـ. ق - بیروت، نشر دار الکتب العلمیه.
۸۵. موسویان، عباس. ۱۳۷۶ ش. پس انداز و سرمایه گذاری در اقتصاد اسلامی، ۱ ج. سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸۶. نوری، حسین بن محمد تقی، مؤسسة آل البيت (علیه السلام) للاحیاء التراث، و مؤسسة آل البيت (علیه السلام) للاحیاء التراث. ۱۴۰۸-۱۴۰۹. مستدرک الوسائل. ۳۰ ج. بیروت - لبنان: مؤسسة آل البيت (علیه السلام) للاحیاء التراث.
۸۷. واقدی، محمد بن عمر، و جونز، مارزدن. ۱۴۰۹-۱۹۸۹. المغازی. ۳ ج. بیروت - لبنان: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۸۸. هولمز، لزلی. مترجم: صابونچی، سپیده. کمونیسم: درآمدی کوتاه. ۱۴۰۱ ش. نشر افکار.

